



مدخلی
بر
اقتصاد سیاسی

نوشته :

پییر سالاما

ژاک والیه

Une introduction
à l'économie politique

Pierre Salama
Jacques Valier

مدخلی بر
اقتصاد سیاسی

نوشته :

پیر سالاما
ژاک والیه

فهرست

۱	پیشگفتار
۷	مقدمه
۹	فصل اول : ارزش کالا
۱۱	بخش اول : ارزش
۲۰	بخش دوم : قیمت‌ها
۴۱	فصل دوم : غصب ارزش اضافی : استثمار کارگران
۴۱	بخش اول : نیروی کار کالائی است که توسط سرمایه دار خریداری میشود
۴۲	بخش دوم : ارزش مبادله نیروی کار و تعیین دستمزد
۴۹	بخش سوم : ایجاد ارزش اضافی توسط نیروی کار
۵۵	بخش چهارم : استثمار کارگران و طرق افزایش آن
۶۱	بخش پنجم : تقسیم ارزش اضافی
۶۴	فصل سوم : میل به انباشت سرمایه
۶۴	مقدمه
۶۷	بخش اول : تولد و توسعه انحصارات
۷۲	بخش دوم : میل به انباشت سرمایه در سرمایه داری انحصاری
۸۷	فصل چهارم : بیکاری
۸۷	مقدمه
۸۹	بخش اول : علل بیکاری
۹۵	بخش دوم : اشکال بیکاری
۱۰۱	بخش سوم : نتایج بیکاری بر روی استثمار کارگران
۱۰۳	ضمیمه ۱
۱۰۵	ضمیمه ۲
۱۱۰	فصل پنجم : قانون گرایش نزولی نرخ سود
۱۱۱	بخش اول : تعریف قانون گرایش نزولی نرخ سود
۱۱۲	بخش دوم : مفهوم قانون گرایش نزولی نرخ سود

بخش سوم : الزام بورژوازی بکوشش در جهت خنثی کردن گرایش نرخ سود بکاهش ۱۱۳

فصل ششم : بحرانهای اضافه تولید ۱۱۶

مقدمه ۱۱۶

بخش اول : امکان بحران ها ۱۱۸

بخش دوم : مفهوم بحران ها ۱۲۰

بخش سوم : علل بحران ها ۱۲۷

نتیجه ۱۳۰

فصل هفتم : کار غیر مولد ۱۳۱

بخش اول : استثمار کارگران بازرگانی ۱۳۳

بخش دوم : کار غیر مولد بمثابة نیروئی که کاهش نرخ سود را خنثی مینماید ۱۳۵

فصل هشتم : امپریالیسم ۱۳۷

مقدمه ۱۳۷

بخش اول : هلل امپریالیسم ۱۴۲

بخش دوم : اشکال استثمار ۱۵۴

بخش سوم : نتایج استثمار ۱۶۱

فصل نهم : دخالتهای دولت ۱۷۸

مقدمه ۱۷۸

بخش اول : نقش دخالتهای دولت از جنگ جهانی دوم بپس ۱۸۱

بخش دوم : اشکال جدیدی که تضادها بخود گرفته اند و تشدید آنها ۱۸۸

نتیجه ۲۰۵

کارگران مولد و کارگران غیر مولد (توضیح) ۲۰۶

ضمیمه (بحران و دخالت های اقتصادی دولت) ۲۰۹

گروه اتحاد کمونیستی از این پس مطالبی را که جهت آموزش مقولات اساسی سوسیالیسم علمی و یا مسائل مربوط به انقلابهای جهان برای استفاده علاقه مندان به مارکسیسم و مبارزین جنبش انقلابی مفید تشخیص میدهد بنام انتشارات رهائی کار نشر خواهد داد. ما هم اکنون ترجمه بسیاری از مطالب ایدئولوژیک و تئوریک که در زمینه های مختلف مربوط به تجربیات جنبشهای کارگری و کمونیستی جهان به نگارش در آمده اند / را در دست تهیه داریم که به ترتیب منتشر خواهند شد.

لازم به تذکر است که انتشار این آثار لزوماً بمعنای توافق ما با همه اجزاء یا کل محتویات آنها نخواهد بود. ما کوشش خواهیم کرد که ضمن ترجمه و انتشار مطالبی که بدین منظور مناسب ارزیابی مینمائیم / اهم نکات مورد اختلاف با نویسندگان و مؤلفین آنها را با مواضع گروه تا حد امکان توضیح دهیم.

پیشگفتار

سنت دمکراتیک جنبش کمونیستی و کارگری جهان دیر زمانی دستخوش تعرض و تعدی قرار گرفته و عمل و اندیشه انقلابی در چهار چوب تنگ تسلط بوروکراتیسم شکوفائی خود را از دست داده بودند، جدال افکار شکوهمند قرن نوزده و دهه‌های اول قرن بیست، برای چندین دهه جای خود را به صدور "رهنمودها" و قطعنامه‌ها و دستورات رهبران مسلط بر جنبش کمونیستی جهان داده بود. دیگر از دنیای پر تلاطم "عصر جدید" (Neue Zeit) که از انگلس تا مهرینگ، و از فیلفردنیک تا بائوئر و کائوتسکی را پذیرا بود خبری نبود. رهبران حزب کمونیست شوروی نه تنها نحوه تکامل ایدئولوژیک بلکه استراتژی و تاکتیکهای دیگر احزاب کمونیست جهان را معین می‌کرد. و آنان که بزیر بار نرفتند یا در میدان تیر جان دادند و یا در اردوگاههای کار اجباری. تنها کسانی از مرگ "رستند" که تمکین کردند. عده‌ای نیز به نوعی دیگر با پناه بردن به گوشه دانشگاهها و دنیای آکادمیسم "جان بدر بردند". اما برای یک کمونیست خروج از جنبش کارگری و پناه آوردن به عزلت دانشگاه، نه از مرگ "رستن" بلکه خود نوعی مرگ است. عرصه تحقیق و تفکری که از پراتیک حاد مبارزه جدا بوده و تأثیری در مبارزه جاری نداشته باشد، رجعت به قهقرا، به دنیای تعبیر و تغییر است. و آنچه در این زمینه بدست آید، تزه‌ها، گمان‌ها، حدسیات و گاه فانتزی‌هایی است که تشخیص سره از ناسره در میان آنها فقط به عرصه مبارزه حاد طبقاتی جنبش کارگری وابسته است و بس.

اما آنچه در این زمینه تعیین کننده بود نه استنتاجات تئوریک درست و نادرست، بلکه حفظ پرچم استقلال و تفکر و اندیشه، و عدم تمکین به بوروکراسی حاکم بود.

در دهه ۱۹۵۰، با ظهور رویزونیسم نقاب بر گرفته در شوروی، کار نشان دادن انحرافات آشکار آن، و ریشه‌ها و پایه‌های آن در زمان تسلط استالین تا اندازه زیادی آسان تر شد. و در همین دهه، رشد جنبش‌های آزادیخواهانه و ضد امپریالیستی در سراسر جهان، ضربات شدیدی به سیستم تحکم و فرمان زد و زمینه‌های مادی رشد اندیشه و تفکر را مساعدتر نمود. در دهه ۶۰ علائم رشد پیوند مجدد جنبش کارگری با جنبش کمونیستی غیر استالینی ظاهر شد، و در دهه ۷۰ این وضع ادامه یافته و از جهاتی تشدید گشت.

در اینجا ما قصد بررسی مسئله فوق را نداریم و آنچه آوردیم صرفاً بعنوان یاد آوری برای مسئله‌ای بود که هنگام ترجمه و نشر کتب بوجود می‌آید و ملاحظات متعددی را ضروری می‌سازد. توضیح آنکه در جامعه ما، و حتی - و شاید بخصوص - در میان روشنفکران هنوز علائم عقب ماندگی‌های دهه‌های گذشته وجود دارد. استالینیسم نه تحت نام آشنای آن، بلکه

تحت الفاظ و عبارات ظاهرا مخالف، در جلوه های مختلف بچشم میخورد و سیستم تسلط خطی پذیرش یا نفی مطلق این و آن مکتب، این فرد و آن شخص، هنوز گریبان بسیاری را رها نکرده است. مارک زدن، و سپس تحت آن مارک، کل نظرات یا تزی را پذیرفتن یا رد کردن بشدت مرسوم است، و بجز شواهدی در اینجا و آنجا، هنوز هیولای مهیب عقب ماندگی میدان داری میکند.

هنگام انتخاب يك كتاب برای ترجمه این مسئله بدین صورت خود را نشان میدهد که چون علی القاعده نویسندگانی که این یا آن گرایش خاص درون جنبش کارگری تعلق دارد در مواردی که مترجم با بخشی از نظرات یا تزیهای ارائه شده در کتاب موافق نیست چه باید بکند؟ یا باید اگر در جمع کتاب مفید تشخیص داده میشود آنرا ترجمه کرد و موارد عدم موافقت را تذکر شد و یا باید با وجود مفید دیدن کتاب آنرا تحریم و تکفیر کرد. و پیدا است که کدام راه از نظر ما درست است.

اما به سکرانه عقب ماندگی، راه سومی نیز پیدا شده است که در نوع خود بینظیر است و گویا چند سال پیش يك بنگاه انتشاراتی ترجمه ناقص و مغلوطنی از اقتصاد سیاسی اسکار لانگه نویسنده رومانیست را با ابتکاری جالب (!) منتشر کرد، و آن ابتکار حذف اسم نویسنده بود! البته این عقب ماندگی بیسابقه نبود. همین بنگاه مدتی پیش نیز ترجمه فارسی خلیل ملکی از نقش شخصیت در تاریخ پلخانف را تکثیر کرده بود، این بار با حذف نام مترجم! و تازه این نیز تنها گوشه ای از يك پره بدیع بود که جای ترمیم آن در اینجا نیست. منظور ما در اینجا پرداختن به مسائلی است که عقب ماندگی و بیخردی بوجود میآورد، و نه توجه به عقب ماندگان بیخرد.

به هر رو، کتاب حاضر که در جمع کتابی بسیار مفید است بهمان صورتی که نویسندگان آن که ترسکیست هستند عرضه کرده اند، ترجمه شده است. از آنجا که ما با پاره ای از تحلیل های آن و بویژه احکامی که در مورد نظرات تروتسکی در مقابل لنین میدهند موافقت نداریم، در این مقدمه بذکر پاره ای از آنها میپردازیم و به برخی از نکاتی که از جهات دیگر مورد جدل است نیز اشاراتی میکنیم.



● نویسندگان بدروستی به یکی از علل اصلی انحرافات جامعه شوروی در زمان استالین که شهادت بر درک نادرست او از سوسیالیسم علمی دارد اشاره کرده و مینویسند:

"استالینیست ها که برایشان پیشرفت تکنیکی، بخودی خود و ماهیتا، مترقی است از این نقطه نظر در مبتذل ترین پوزیتیویزم فرو میروند."

اما ذکر این مسئله بدون دادن توضیح زیر، گمراه کننده خواهد بود. واقعیت اینست که تنها استالین در این مورد اشتباه نمیکرد. از آنجا که مناسبات تولیدی جلوه ای از خود را

در مسائل اقتصادی میبایند، این اشتباه و خیم رایج بوده است که با عطف توجه به رشد اقتصادی، نیروهای مولده تکامل یافته و از آنجا بطور خود بخور مناسبات تولیدی سوسیالیستی مستقر خواهد شد. این درك مکانیکی نه این نکته را در نظر میگرفت که انسان نیز جزئی از نیروهای مولده است و نیروی مولده به کارخانه و صنایع منحصر نمیشود، و نه این نکته را مورد توجه قرار میداد که تجانس نیروهای مولده و مناسبات تولیدی امری خود بخودی نیست. اما این درك نادرست همانطور که گفتیم منحصر به استالین نبود، تروتسکی نیز بنحو بارزی همین بینش را از برقراری سوسیالیسم داشت. باین نقل قول شگفت انگیز از تروتسکی توجه کنید:

قدرت و ثبات رژیم ها در تحلیل نهائی بوسیله میزان نسبی بارآوری کار معین میشود. انکشاف سوسیالیستی برای يك اقتصاد سوسیالیستی که از ظرفیتی در حال سبقت از امپریالیسم باشد تقریباً بطور اتوماتیک تضمین میشود.

("انقلابی که بآن خیانت شد"، در "انقلاب"، انتشارات MINUIT ۱۹۶۲، ص ۴۷۵)
بنا بر این، اظهار نویسندگان این کتاب در مورد استالین بیان نیمی از حقیقت است. درست تر این بود که گفته میشد تروتسکی نیز در این اشتباه پانده است از استالین شریک بسود است.

● تروتسکیست ها علی العموم در عین ابراز این نکته که تروتسکی را ادامه دهند راه لنین میخوانند، میکوشند که وجوه تفوقی برای تروتسکی بیابند. این کوشش اگر بر مبنای وجود تفوقهای واقعی انجام میگرفت طبیعی بود. ولی اشکال کار اینجاست که از آنجائی که چنین امتیازهایی وجود نداشته است، آنان در بسیاری موارد مجبور به بیان مطالبی میشوند نادرست و خلاف واقع. توجه به نکات زیر این مسئله را نشان میدهد.
نویسندگان کتاب اظهار میدارند که:

این اختلاف نظر ها بین لنین و تروتسکی فقط به نقش دهقانان در اتحاد طبقاتی و مراحل مبارزه مربوط میشود. در مورد این نکته که ما بر روی آن بسیار خواهیم گشت واقعیات حتی را به تروتسکی خواهند داد، چنانکه لنین با ترها آوریل ۱۹۱۷ خود آنها مورد تصدیق قرار خواهد داد.
این ابراز از چند جهت مطلقاً خلاف واقع و نادرست است.

واقعیات انقلاب روسیه چه چیزی را نشان داد؟ واقعیات نشان داد که انقلاب فوریه با شرکت کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی انجام یافت و این انقلاب هنوز انقلاب سوسیالیستی نبود. لنین در مورد آرایش نیروهای انقلاب و ماهیت انقلاب (سورژوا-دمکراتیک برهبری کارگران) و نیز نقش حزب طبقه کارگر نظر خود را مفصل تر از آن نوشته است که کسی نداند. اما باید دید نظر تروتسکی چه بود. در رساله "نتایج و چشم انداز ها" که تر اساسی تروتسکی در مورد انقلاب روسیه است، يك کلام از نقش دهقانان در انقلاب

سخن نمیروند! در این تزنه تنها حزب کمونیست بلکه اساساً از حزب سخن بمیان نمیروند. در این صورت باید پرسید چه "واقعیتی" صحت تروتسکی را نشان داد؟ ماهیست انقلاب؟ آرایش نیروهای انقلابی؟ ضرورت وجود حزب بعنوان ابزار اعمال قدرت پرولتاریا؟ اینها جزئی از مسائل نادرست در تروتسکی بودند. بنا بر این پیدا است که نه تنها واقعیت صحت نظر تروتسکی را تصدیق نکرد بلکه هیچ عاملی بجز تعلق خاطر مغرط چنین بیانی را از جانب نویسندگان مجاز نمیدارد. اما آنچه که در قسمت دوم این گفته آمده حتی از این نیز نادرست تر است. نویسندگان میگویند: "چنانکه لنین نیز با تزه های آوریل ۱۹۱۷ خود آنرا مورد تصدیق قرار داد". اما يك نکته دیگر در اینجا بکلی مورد تغافل قرار میگیرد، و این فراموشی نیز مربوط به همان سبك استدلال است. لنین تزه های آوریل خود را بعد از انقلاب فوری و برای انقلاب اکبر نوشت. لنین در زمانی این تزه ها را نوشت که صحت تزاو در مورد ماهیت و آرایش طبقات، در انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوری محقق شده بود و جامعه خود را برای ادامه و تکامل آن در انقلاب سوسیالیستی اکبر آماده میکرد. (۱) اکنون باید پرسید آیا در تروتسکی مسئله انقلاب فوری پیش بینی شده بود؟ آیا از نقش دهقانان در انقلاب سخن بمیان رفته بود، و آیا در مورد نقش حزب اساساً اظهاری شده بود؟ و اگر چنین نیست چگونه "واقعیات صحت نظر تروتسکی را نشان دادند؟" (۲)

ابراز نادرست دیگر نویسندگان در مورد انکشاف سرمایه داری در روسیه قابل توجه است. مطابق اظهار آنها تزا انکشاف تاموزون و مرکب سرمایه داری در روسیه مربوط پسه تروتسکی است ولی مجدداً نه تنها اثبات ارائه این تزا برای اولین بار توسط تروتسکی را ضروری نمیدانند، بلکه به ابراز بغایت نادرست دیگری در رابطه با نظریات لنین در مورد انکشاف سرمایه داری در روسیه پرداخته و اظهار میدارند (صفحه ۱۶۲):

او [لنین] که در واقع مسحور مبارزه علیه پویولیستها گشته، بحق میخواهد نشان دهد که شیوه تولید سرمایه داری هم اکنون شیوه تولید مسلط صورتبندی اجتماعی روسیه بوده و همچنان شیوه تولید مسلط باقی خواهد ماند و بنابراین پرولتاریا نیروی بحرکت درآورنده انقلاب آینده خواهد بود. لکن بینی او از توسعه سرمایه داری در روسیه شدیداً املی باقی میماند، بنظر او روسیه بترتیب همان مراحل تاریخی تکامل سرمایه داری، که در اروپا اتفاق افتاد و مارکس آنرا رکاب سرمایه (....) آشکار نموده بود، رابخود خواهد دید حتی اگر روسیه این تکامل بطور سریع انجام گیرد؛

۱- ما در اینجا مسئله انقلاب يك یاد و مرحله ای نمیبرد ازیم. این بحث مربوط بمقاله مفصلتری است.

۲- ما واقعاً هستیم که تروتسکی در سال ۱۹۱۷ نظر خود را در مورد حزب تغییر داد و در سال ۱۹۲۳ نیز در مورد دیکتاتوری پرولتاریا متکی به دهقانان مطالب جدیدی نوشت. آنچه در اینجا مد نظر ماست نظرات تروتسکی در مورد انقلاب، قبل از انقلاب است، و نه نحوه فرمولاسیونهای بعدی او.

لنین اثر تاریخساز خود " انکشاف سرمایه داری در روسیه " را در مقابل ملی گرایانسی مانند نارودنیکها نوشت تا ثابت کند که انکشاف سرمایه داری در روسیه نه تنها ممکن بلکه اجتناب ناپذیر است ، چه نارودنیکها با تکیه به ویژگیهای نظام تولیدی روسیه ، انکشاف سرمایه داری در روسیه را غیر ممکن میدانستند . (۱) برخورد لنین به این مسئله بقدری جامع ، وسیع و همه جانبه بود که برای همیشه به این احتجاجات ملی گرایانه خاتمه بخشید . اما ارزش این نوشته در همین حد محدود نبود . بگفته آندرسون این کتاب " اولین بکاربرد جدی تئوری عمومی شیوه تولید سرمایه داری بطریقی که در کاپیتال مطرح شده بود ، به یک فرماسیون مشخص اجتماعی بود " . بمبارت دیگر لنین اشتباه دید ملی گرایانه نارودنیکها را نشان داد و برای اولین بار مراحل این انکشاف را مشخص کرد . در این حال چه چیز بحر تعلق خاطر زاید الوصف به واژه " جهانی " - و بنا بر این " ملی خواندن " و یا " دید ملی " داشتن هر فرد و مکتب دیگر - ممکن است این اثر بزرگ لنین را تحت " بینش شدیداً ملی " بنامد ؟ کسی که اعلام و اثبات میکند که سرمایه داری محدوده ملی نمیشناسد را هیچ کس بجز کسانی که " دید جهانی " را مشخصه ویژه و انحصاری خود میشناسند نمیتوانند " ملی " بنامند . (۲)

● در مورد گرایش تزولی نرخ خود ، امروز در میان مارکسیستها تفاوت نظر وجود دارد . این مسئله را مارکس عنوان کرده است ولی پاره ای معتقدند که امروز سرمایه داری قادر نشده است که این نفیسه را مرتفع کند . ما بدون اینکه وارد بحث مشخص این مسئله شویم صرفاً توجه خواننده را به مورد جدل بودن این بحث جلب میکنیم . طبق این جدل ، مخالفین این مسئله ، موافقین آنرا فالتالیست میخوانند چون معتقدند آنها با تکیه به این نکته ، سقوط سیستم سرمایه داری را بدون در نظر گرفتن نقش مبارزات کارگران پیش بینی میکنند . و برعکس موافقین این نظر دیگران را ولونتاریست مینامند و معتقدند که آنان به نقائص اساسی درون سیستم سرمایه داری ارزش واقعی نمینهند و نقش مبارزات را بیش از حد میبینند .

● نویسندگان در مواردی ارزیابی و استنباطات خود از سرمایه داری فرانسه را به همه جوامع سرمایه داری تعمیم میدهند . از این جمله است بحث آنان در مورد میزان در صد

۱- و این امر ما را بیاد کسانی میاندازد که با تکیه بر وجود نظام آسیائی در ایران (که بخودی خود درست است و تا حدود دو قرن پیش وجوهی از مشخصات خود را حفظ کرده بود) به این نتیجه شگفت میرسیدند که انکشاف سرمایه داری در ایران غیر ممکن است !
 ۲- طبیعی است که اشارات فوق را نباید با نقد ما از تروتسکیسم یکی دانست . ما به این مسئله در نوشته مفصل دیگری خواهیم پرداخت . آنچه در اینجا آمد صرفاً اشاره به نکاتی است که در این کتاب آمده و عدم توجه بآنها میتواند موجب برداشت نادرست شود .

معافی سرمایه گذاری و سود، و نیز این ابزار نظری که در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته بیش از 50% سرمایه گذاری در دست دولت است.

صرف نظر از این موارد، کتاب حاضر از بسیاری لحاظ کم نظیر است و می‌تواند بحث‌های پیشرفته‌ای را در پاره‌ای از مقالات اقتصاد سیاسی در دسترس خوانندگان فارسی زبان قرار دهد.

* * *

بحران سرمایه‌داری در چند سال اخیر و شدت کم سابقه آن، اتخاذ تدابیری را از جانب دول مختلف سرمایه‌داری ضروری کرده است. لازم است که در پرتو بحث‌هایی که در این کتاب آمده، میزان موفقیت و شکست این تدابیر و چشم انداز آن را شناخت، آگاهانه به آنها برخورد کرد. از اینرو ضمیمه‌ای در این باب توسط مترجم نگاشته شده است که در انتهای کتاب خواهد آمد.

در متن کتاب، یادداشتهایی که با عدد مشخص شده از نویسندگان کتاب، و آنها که با علائم ☆ ، X ، + مشخص شده‌اند از مترجم می‌باشد.

انتشارات رهائی کار

پائیز ۱۹۷۷

مقدمه

ناشکیبائی انقلابی مبارز همواره نشانه شناخت ناقص وی از سیستمی است که با آن مبارزه میکند. این نقصان منجر به تدوین استراتژی و تاکیکهایی میشود که بر اساس تحول عوامل عینی طرح گردیده اند که نه جهت و نه قوانینش پیرما روشن است.

شناخت سیستمی که با آن مبارزه میکنیم ضرورتی است اجتناب ناپذیر. تاکید مارکس بر اهمیت والای اقتصاد سیاسی از آن جهت بود که این علم به وی اجازه داد که "آناتومی" جامعه بورژوازی را کشف کرده و به موضع پرولتاریا در پروسه تولید بمثابة اساس قابلیت رهائی بخش آن پی ببرد.

البته این بدان معنی نیست که اقتصاد سیاسی و یا بطور دقیقتر تولید کالائی که این علم بمطالعه قوانینش میبرد ازد باید بطور جاودانه وجود داشته باشد! در این مفهوم مارکسیسم خصلت تاریخی قوانین اقتصادی، یعنی خصلت مشخصا تاریخی شیوه تولید سرمایه داری و تولید کالائی را، که بهیچ وجه مطلق نیست، آشکار میسازد.

در این مفهوم مارکسیسم نقدی است بر اقتصاد سیاسی.

نقش این کتاب اینست که کوشش نماید تا آنجا که امکان دارد به ساده ترین نحوی، اما بدون اینکه بخاطر عامه فهم کردن مطلب الزاما در دام ساده گرائیهای افراطی افتد، به توضیح سیستم سرمایه داری، نحوه گردش آن و چگونگی تضاد هائیکه در بطن آن توسعه مییابند و آنرا همانند برده داری و فئودالیت به سیستمی گذرا بدل مینمایند، ببرد ازد. (۱) این کتاب ثمره سالها تجربه دستجمعی عده ای از مبارزان بوده، لذا اثر تنها دو امضاء کننده آن نمیشاند.

موفقیت این کتاب در گرو این است که مبارزان در درک سیستمی که با آن مبارزه میکنند کمک کند تا آنها بتوانند بهتر با آن مبارزه نمایند. ما سعی کرده ایم کتاب را برای همه قابل درک نمائیم، حتی برای کسانی که شناختی از موضوع ندارند. این بدان معنی نیست که این کتاب آسان باشد. لذا در یک قرائت اولیه میشود از خواندن بعضی قسمتها ی مشکلتر آن صرف نظر نمود (۲) و لکن بنظر ما در صورتیکه کسی در صدد تدقیق شناخت خود از سیستم باشد باید در ضمن یک قرائت ثانوی این قسمتها را هم بخواند.

— ما ابتدا بمطالعه قانون کار ارزش (قانون ارزش کالاها بر اساس کار) که اساس درک

* — آناتومی یا تشریح ANATOMIE ۲ — مخصوصا در فصل اول، قسمتهای هر بخش دوم.

۱ — ما در چهارچوب این کتاب، با کار گذاشتن سیستمهای قبلی و حواص و رجال گذار بین سرمایه داری و سوسیالیسم، فقط بمطالعه سیستم سرمایه داری خواهیم پرداخت.

تمام مسائل اقتصادی و اجتماعی سیستم سرمایه داری است خواهیم پرداخت : فصل اول : ارزش کالاها .

و بعد با حرکت از این نقطه خواهیم دید غصب ارزش اضافی / که اساس استثمار کارگران است چگونه میتواند توضیح داده شود : فصل دوم : غصب ارزش اضافی : استثمار کارگران . وجود ، و بطریق اولی افزایش این ارزش اضافی تحت یک اجبار قرار دارد : اجبار سرمایه داران به تبدیل بخشی از این ارزش اضافی به سرمایه ای جدید . باین علت است که میگویند گرایش بانباشت سرمایه خصلت عمده سیستم سرمایه داری است ، گرایشی که مبین اساسی بوجود آمدن بیکاری است : فصل سوم : گرایش بانباشت سرمایه : فصل چهارم بیکاری .

بالاخره خواهیم دید که چگونه قانون گرایش نزولی نرخ سود گردش متضاد سیستم سرمایه داری را بطور اساسی آشکار میسازد و چگونه این قانون در عمل بطور متناوب بهنگام بحران های اضافه تولید تظاهر میکند و کدامند اقداماتی که توسط بورژوازی در جهت سعی در خنثی نمودن این قانون بجریان میافتد : چنانکه بعدا خواهیم دید این اقدامات عبارتند از افزایش تعداد کارگران غیر مولد ، امپریالیسم و دخالت های اقتصادی دولتهای بورژوائی .

— فصل پنجم : قانون گرایش نزولی نرخ سود ؛

— فصل ششم : بحرانهای اضافه تولید ؛

— فصل هفتم : کار غیر مولد ؛

— فصل هشتم : امپریالیسم

— فصل نهم : دخالت های دولت (۱) .

—* EXTENSION —*

۱- بعضی از فصول بویژه درباره بحرانها و دولت وقتی که توصیف ساده ای بنظر میرسد فقط میتوانند بعنوان یک طرح تحلیل مورد توجه قرار گیرند . این نشانه ضعف دراماتیک مارکسیست ها در این زمینه است . تعقیب کار و مباحثه میتواند امکان اصلاح آنها را در تالیفات آینده فراهم کند .

فصل اول

ارزش کالا

مقدمه

هنگامیکه بورژوازی به اشراف حمله میکرد، قانون کار ارزش* (قانون ارزش کالاها براساس کار) را بعنوان اساس درک مسائل اقتصادی و اجتماعی سیستم برجسته مینمود. این امر به وی اجازه میداد تا نقش انگلی اشراف و کسینان را آشکار نماید. اما پس از آنکه بورژوازی قدرت سیاسی را بدست گرفت و مبارزه طبقاتی با کارگران بیش از پیش تهدید کننده شد، قانون کار ارزش یا محکوم شده و یا با سکوت برگزار میگردد. این قانون از آنجهت برای سرمایه داران بیش از حد خطرناک میشود که مبدأ ثروت آنها، یعنی استثمار کارگران، را آشکار میسازد.

تئوری کار ارزش که سلاح بورژوازی نوپا بود مبدل به سلاح کارگران گشته و برعلیه بورژوازی بکار گرفته میشود.

تعجب آور نیست که از این پس در کتب اقتصاد سیاسی بورژوائی تئوری کار ارزش یابناپذیر میشود و یا بنفع نظریه ای که طبق آن همه چیز به بهترین نحوی در یکی از بهترین دنیاها (دنیای ما) ^x جریان دارد، موسوم به تئوری سودمندی ارزش ⁺ (تئوری ارزش کالاها براساس سودمندی آنها)، مورد انتقاد قرار میگیرد. در قالب علم (با بکاربردن مثلا ریاضیات) اقتصاد سیاسی بورژوائی موفق میشود با خدعه و نیرنگ وجود استثمار را مورد انکار قرار دهد. بنابراین با این ترتیب خصلت کاملاً مداحانه و غیر علمی خود را آشکار میسازد. تمام افراد بین آنها مساوی فرض میشوند. مهم نیست که کارگران مجبور باشند نیروی کار خود را برای زنده ماندن بفروشند، اهمیتی ندارد که سرمایه داران مالک انحصاری وسایل تولید باشند!

با وجود این سرمایه داران، چه تك تك در حد فردی و چه در سطح دولت، در مقابل پیچیدگی مسائل خود قادر به اکتفا به این مداهی صرف نیستند. هریك از روزنامه های کارفرمایان را که باز کنیم خود پراز مبارزه طبقاتی است، زیرا بورژوازی نمیتواند آن را

LA LOI DE LA VALEUR-TRAVAIL

*- قانون کار ارزش

x- یعنی در دنیایی که بهشت پرین است و در آن همه چیز بر وفق مراد.

LA THEORIE DE LA VALEUR-UTILITE

+ - تئوری سودمندی ارزش

بحساب نیارند، احتیاج مردم به استثمار کارگران واقعیت شناخته شده ای است: بنابراین چنانکه خواهیم دید، استثمار جز با حاکمیت از تئوری کار ارزش مفهوم نیست. به علاوه کارفرما - یان، با توسل به اصطلاحاتی از قبیل کاهش هزینه به ستمزد، افزایش بارآوری کار و ضرورت سود کافی، استدلال میکنند و باین ترتیب بطور ضمنی تئوری کار ارزش را بعنوان مبنای گردش سیستم سرمایه داری به رسمیت می شناسند بدون اینکه به این امر معترف بوده و یا حتی از آن آگاهی داشته باشند.

باین ترتیب از سوئی بدلائلی از نوع ایدئولوژیک، قانون کار ارزش را صریحاً رد میکنند، در حالیکه از سوی دیگر همین قانون کار ارزش را بدلائل اثربخشی حتی اگر بطور نسبی و جزئی هم که شده بطور ضمنی برسمیت می شناسند.

اما بالاخره این قانون ارزش چیست، و چه مفهومی دارد؟ ما بتدریج خواهیم دید چگونه ارزش تعیین میشود، چگونه نظریه ارزش تشکیل سلاخی را برای کارگران میدهد و چگونه قیمت کالاها بر اساس آن تعیین میگردد.

بخش اول

ارزش

۱- تعریف کالا

هر شیئی تولید شده بشکل فروش در بازار کالا نامیده میشود .
این تعریف نارسا است ، میباید همچنین اضافه نمود : محصولی که بتوان به مقدار وسیعی مجدداً از آن تولید نمود .

از این تعریف اولیه باز هم نارسا ، چنانکه مشاهده خواهیم کرد ، دو نتیجه بدست میآوریم :

۱- هر محصولی (یا هر شیئی) الزاماً کالا نمیباشد : مثلاً انبیا ، هنرمندان ، بی همای غیر قابل تولید مجدداً خود کالا نیستند . تابلوی ژوکوند خود یک محصول است ، کپی هائی از ژوکوند که دیگر خود ژوکوند نیستند تشکیل کالا را میدهند ، برای اینکه قابل تولید مجدد هستند . به همین ترتیب محصولاتى را که قابل تولید مجدد بوده ، لیکن در بازار فروش نمیرسند نمیتوان کالا نامید : مثلاً هوا یا محصولات خود مصرفی دهقانان را در نظر آوریم . بنا بر این تنها محصولاتیکه هم در بازار فروش میرسند و هم قابل تولید مجدد هستند کالا نامیده میشوند ، مانند اتومبیل ، یخچال و غیره .

این تعریف شایان اهمیت است زیرا که موضوع اقتصاد سیاسى دقیقاً مطالعه قوانین تولید ، تجدید تولید * و توزیع کالاها میباشد . بنا بر این موضوع اقتصاد سیاسى مطالعه اینکه چگونه يك هنرمند تابلوانى را نقاشى میکند و چرا این تابلو آنقدر ارزش دارد نبوده ، بلکه تحلیل شرایط ایجاد کالاها میباشد .

۲- بنا بر این هر محصولی بعلت اینکه مجدداً تولید است کالا نیست . علاوه بر آن میباید دارای مشخصات دیگری نیز باشد (فروش در يك بازار و تولید مجدد) .
باین دلیل است که يك کالا تحت جنبه اى دوگانه مورد بررسی قرار میگیرد : ارزش مصرف و ارزش مبادله آن .

۲- ارزش صرف و ارزش مبادله

تاکید بر اینکه کالا يك ارزش صرف است بدان معنی است که بنا بر کیفیاتش خفید می‌باشد. بنا بر این اره‌ها، بعضی از نیازهای مشخص و خاص انسانها را، اعم از اینکه این نیازها ناشی از شکم و یا هوس* باشند، میسر می‌سازد. از طرفی خصلت اجتماعی این نیازها را باید کاملاً درک نمود: زیرا نیازها با تکامل خود جامعه تکامل می‌یابند. سی سال پیش تلویزیون وجود خارجی نداشت؛ امروز با يك نیاز اجتماعی مطابقت می‌کند. بطور کلی تر، سرمایه داران مجبور به خلق نیازهای جدید و بنا بر این گالاهای جدید می‌باشند؛ برای اینکه بهتر بدان متقاعد شویم، مثلاً نظری به نقش تبلیغات تجاری بیافزاییم.

تاکید بر اینکه کالا يك ارزش مبادله است، یعنی اینکه کالا چون نسبتی ظاهر می‌شود که در آن ارزش صرف، انواع مختلف کالاها (مانند اتومبیل‌ها، یخچال‌ها) با یکدیگر مبادله می‌شوند. لکن ما نمی‌توانیم کالاها را مستقیماً تحت عنوان ارزش صرف آنها با یکدیگر مقایسه کنیم، هیچ رابطه‌ای بین کیفیات يك تیغ ریش تراشی و تونك يك قلم خود نویس وجود ندارد. بنا بر این به يك معیار احتیاج داریم: در این صورت تنها خاصیت مشترك در همه کالاها اینست که توسط کار انسان تولید می‌شوند.

۳- معیار و اشکال ارزش

آ- معیار ارزش يك کالا در نظر اول عبارت از مقدار کار تجسم یافته در آن می‌باشد. ولی این تعریف بسیار نارسا باقی می‌ماند و می‌باید توضیحات دقیق چندی بدان افزود. زمان کار از کار مستقیم (چاندان) و کار غیر مستقیم (بیجان) تشکیل می‌شود. کار مورد نظر يك کار مشخص نبوده، بلکه يك کار مجرد می‌باشد.

الف- کار بیجان و کار چاندان

برای ساختن يك اتومبیل وجود مواد اولیه (آهن و کائوچو)، ماشین آلات و کارگر لازم می‌آید. زمان کار لازم برای ساختن يك اتومبیل به کار مصرف شده توسط کارگران صنعت اتومبیل خلاصه نمی‌شود. برای تولید ماشین آلات و مواد اولیه نیز الزاماً کار مصرف می‌شود. بنا بر این زمان کار لازم شامل کار مستقیم - یا کار چاندان - کارگران صنعت اتومبیل و کار غیر مستقیم - یا کار بیجان - تجسم یافته در ماشین آلات و مواد اولیه، می‌باشد. در این مفهوم است که می‌گویند ماشین آلات و مواد اولیه ارزش خود را انتقال می‌دهند: ارزش آنها

در ارزش اتومبیل جای میگیرد. مثلا اگر يك ماشين وسيله کار در ده سال مستهلك شود، اين ماشين هر سال يك دهم ارزش خود را به ارزش توليد ساليانه اتومبيل انتقال ميدهد. ماشين آلات و مواد اوليه تشكيل سرمايه ثابت (ث) * را ميدهند. اين سرمايه از آنجايي كه عملي جز انتقال ارزش انجام نميدهد ثابت ناميده ميشود و سرمايه نام گرفتن آن بدان دليل است كه بمعني ابزار صرف نبوده بلكه ابزاري است كه توسط طبقه اجتماعي معينسي (بورژوازي) تملك گشته و سلطه وي را ميصر ميسازد. در اين مفهوم سرمايه يك رابطه ي نمايه اجتماعي است.

کار مستقيم کاری است كه مستقيما توسط كارگران جهت توليد اين يا آن کالا مصرف ميشود و خصوصيت آن در اين است كه معادل ارزشي كه توليد ميكند دريافت نميمايد. چنانكه بطور مشحني تري در فصل دوم خوايم ديد، سرمايه دار از كارگر، نيروي كارش را ميخرد. اين نيروي كار براي سرمايه داران ارزشي بيشتري از ارزش خود ايجاد ميكند و اين تفاوت درست آن چيزي است كه ارزش اضافي ناميده ميشود. بنا بر اين زمان كار مستقيم به دو بخش تقسيم ميشود: بخشي از آن بكار پرداخت شده و به او امكان زندگي ميدهد، آن را سرمايه متغير (م) * مينامند؛ و بخشي ديگر را كه سرمايه دار تصاحب مينمايد، ارزش اضافي (ض) * مينامند. مانند مورد قبلي، سرمايه متغير نيز مابين يك رابطه يا نمايه اجتماعي است: يعني اجبار كارگران بفروش نيروي كارشان به سرمايه داران متصرف وسايل توليد. متعير در اينجا بمفهوم اين است كه كارگران ارزش بيستري از ارزش خود ايجاد ميكنند. آنها براي سرمايه داران منبع ارزش اضافي x هستند.

بنا بر اين ارزش كالاي اتومبيل تشكيل ميشود از زمان كار بيجان (ث) و زمان كار جاندار (ض+م) و با اين ترتيب ارزش مبادله چنين نوشته خواهد شد ض + م + ث.

سرمايه ثابت انتقال يافته و سرمايه متغير يعني (م + ث) براي سرمايه دار تشكيل هزينه توليد را خواهد داد. اين آن چيزي است كه سرمايه دار ميپايد جهت توليد اتومبيل ها بپردازد تا بتواند (ض) را تصاحب كند.

ب- کار مشخص- کار مجرد⁺

کار انجام شده توسط اين يا آن كارگر با کار كارگري ديگر يكسان نيست. كاريك نقاش

*- سرمايه ثابت را با (ث) سرمايه متغير را با (م) و ارزش اضافي را با (ض) نشان ميدهيم.
x- ارزش اضافي يا اضافه ارزش

+ - کار مشخص- کار مجرد TRAVAIL CONCRET = TRAVAIL ABSTRAIT

پیستوله گر یا کار یک مونتاژ کار فرق میکند . منظور این است که در هر مورد کارهای مشخص و متفاوتی وجود دارد . ولی معدنک برای اندازه گیری ارزش میباید ، کار مصرف شده میباید متجانس و غیر متفاوت باشد .

دقیقتر بگوئیم منظور تبدیل تمام کارهای مشخص به یک کار مجرد است . خود تکمیک های تولید سرمایه داری اندیشه ای از این تبدیل کار مشخص به کار مجرد بدست میدهد . در واقع میدانیم که در سازمان کار مهندسان تخصصی وجود دارند که بنظارت کارگران پرداخته ، حرکات آنها را تجزیه و زمان آنها را گونومتر اندازه گرفته و آنچه را که بنظرشان کار زائد و غیر لازم میروند حذف مینمایند و بنوعی یک زمان کار مجرد تعیین میکنند . بنا بر این مقدار کار مصرف شده ، مقدار کار متوسط تعیین شده بوسیله گونومترها خواهد بود . بنابراین نتیجه چنین میشود که درجه واقعی مهارت هر کارگر در تعیین ارزش خالص است نمیداید . فقط درجه متوسط مهارت یعنی مقدار کار مصرف شده توسط کارگر متوسط ارزش کالا را تعیین میکند . اما مطلب هنوز بیش از آن مهم است که بتوان در اینجا متوقف شد . باز هم دو نوع مشکلی مطرح میشود :

۱- مشکلی اول : فرض کنیم برای تولید همین کالا (اتومبیل) بنگاههای تولیدی مختلف کم و بیش مدرنی وجود دارند . فرض صنعت اتومبیل از سه بنگاه تولیدی آ ، ب و ج تشکیل میشود . بنگاه (آ) از ماشین آلات کهنه با بازدهی کم استفاده میکند و بنگاهها (ب) و (ج) از ماشین آلات استاندارد استفاده مینمایند .

دو نتیجه بارآوری کار ، یعنی تولید یک کارگر در مدت یک ساعت ، در سه بنگاه متفاوت خواهد بود . وقتی میگوئیم بارآوری کار بیشتر است این بدان معنی است که ارزش آن کالا کمتر است . در واقع بارآوری بیشتر بمعنای تولید کالای بیشتر در همان مدت زمان کار است . بنا بر این بمعنای کاهش ارزش هر واحد کالا است . (۱)

در نظر اول اتومبیل هایی که در شرایط تکنیکی متفاوتی تولید شده اند دارای ارزش یکسانی نمیباشند ، لکن در عمل برای خریدار اتومبیل مهم نیست که این اتومبیل در چه شرایط تکنیکی تولید شده است ؛ بازار فقط یک ارزش را میباید ببرد ؛ ارزش متوسط (۲) را . بد

۱- اگر - بمنظور ساده کردن - فرض کنیم که ارزش سرمایه ثابت تغییر نمیکند ، چنانچه ماشین آلات مختلف و دارای بازدهی متفاوتی باشند ، تولید در دستگاه اتومبیل در ۸ ساعت با ۱۰۰۰ کارگر یعنی در (۸۰۰۰) ساعت یا تولید ۲۰۰ دستگاه در ۸ ساعت با ۱۰۰۰ کارگر یعنی در همان (۸۰۰۰) ساعت بدان معنی است که ارزش یک اتومبیل به هر طبقه میزان بازدهی ماشین آلاتی که مورد استفاده قرار میگیرند ، فرق میکند .

ارزش اتومبیل در حالت اول $\frac{8000}{1} + 8000$ ث . ارزش اتومبیل در حالت دوم $\frac{8000}{4} + 8000$ ث .

۲- مثلا اگر صنایع اتومبیل در فرانسه را در نظر بگیریم ، همه میدانند که ماشین آلات

این دلیل است که میگویند زمان کاری که ارزش مبادله را تعیین میکند آن زمان کاری نیست که واقعا در هر بنگاه تولیدی مصرف میشود، بلکه يك زمان کار اجتماعا لازم میباشد، یعنی يك زمان کار متوسط با در نظر گرفتن شرایط تکنیکی متوسط عصر.

این بدان معنی است که بازار ارزش های انفرادی را برسمیت نشناخته بلکه يك ارزش اجتماعی را برسمیت میشناسد.

در حالت بنگاه تولیدی (A) یعنی بنگاه بکاربرنده تکنیکهای کهنه، سرمایه دار میباید اتومبیلها را بقیعتی بفروشد که برابر ارزش کمتری است از مقدار کاری که در چهارچوب شرکتش برای تولید آنها لازم است. زمان کار واقعا مصرف شده بالاتر از زمان کاری است که اجتماعا لازم است. بنا بر این اتلاف کار وجود دارد. مثلا اگر يك اتومبیل در شرکت (A) ۱۰۰۰ ساعت ارزش داشته باشد و اگر بازار فقط ۸۰۰ ساعت را برسمیت بشناسد ۲۰۰ ساعت اتلاف وجود داشته است. اگر سرمایه دار کارخانه خود را مدرنیزه نکند این اتلاف لااقل بمعنی کاهش ارزش اضافی سرمایه دار، مبادرت به استثمار بیشتر کارگران و ورشکستگی میباشد. نمونه صنعت بافندگی این مشکلات را بخوبی تصویر میکند.

مشکل دوم: يك ساعت کار يك مهندس ارزش بیشتری از يك ساعت کار يك کارگر ساده دارد. بنا بر این چگونه اظهار میگرد که معیار ارزش زمان کار میباشد؟ پاسخ به این مسئله ابتدا بر میگرد به تشخیص کار ساده و کار مرکب. کار ساده عبارت از يك مصرف کمی نیروی کار "ساده" است که هر انسان معمولی در ارگانیزم خود دارا میباشد. کار مرکب چیزی نیست جز کار ساده چند برابر شده، مقداری معین کار مرکب همواره برابر است با مقدار بیشتری از کار ساده: يك ساعت کار يك مهندس شامل تعداد واحد کار ساده بیشتری از يك ساعت کار يك کارگر ساده میباشد. يك ساعت کار يك مهندس مثلا معادل دو ساعت کار يك کارگر ارزش دارد.

چگونه تبدیل کار مرکب بکار ساده انجام میگیرد؟ بصورتی خیلی مشخص: بطور روزانه در بازار کار با پرداخت دستمزدهای متفاوت بکارگران دارای اطلاعات و شایستگی های حرفه ای متفاوت، صورت واقعیت بخور میگیرد. (۱)

(بقیه از یادداشتی صفحه قبل) سیتروئن کهنه تر و بازرهی آنها کمتر از ماشین آلات رنو و پژو و غیره بوده است. سیتروئن علیرغم استثمار وحشیانه کارگزارانش متحمل هزینه های سنگین تری از آنچه که مورد پذیرش بازار بوده میشده است. به این هزینه ها هزینه های ناشی از يك شبکه توزیع ناقص نیز اضافه میگشت و سیتروئن منظم شاهد ذوب شدن منافع خود میبود و در آن زمان بصورت طعمه چری برای فیات در میآمد.

۱- البته در سیستم سرمایه داری تفاوت دستمزدها فقط ناشی از تفاوت در درجه مهارت است.

خلاصه : ارزش يك کالا عبارت است از کار مجرد مستقیم و غیر مستقیم اجتماعاً لازم برای تولید این کالا .

با توجه به این تعریف ، بالاخره میتوانیم به تکمیل مفهوم تولید کالاها بپردازیم . کالاها شمره کارهای خصوصی که مستقل از یکدیگر انجام گرفته اند ، میباشند . این کارهای خصوصی تولید کننده های مختلف ، بلاواسطه اجتماعی نبوده ، بلکه از طریق مبادله اجتماعی میشوند و این به دو دلیل است :

۱- بدلیل اینکه بمثابة کارهایی هستند که به تولید کالاهاى اجتماعى مفید، یعنى مورد قبول بازار، میردازند؛

۲- بدلیل اینکه بمثابة کارهایی هستند که از طریق مبادله نشان میدهند که کار مجرد انسان خصلت مشترك آنها است .

از آنجائیکه از طریق مبادله است که کارهای خصوصی اجتماعى میشوند، بنظر میرسد که این خود اشیاء هستند که دارای خصلتی اجتماعى و ارزشى مستقل از کار انسانی مجسم در آنها میباشند . این است آن چیزی که فتیسیسم* کالا نامیده میشود . این فتیسیسم کالا با استیلای شیوه تولید سرمایه داری بسط کامل مییابد ، در صورتیکه میدانیم شیوه تولید سرمایه داری خود با تولید عمومیت یافته کالاها مشخص میگردد . در واقع کالاها و تولید کالائى قبل از شیوه تولید سرمایه داری وجود داشته اند، لکن فقط با آن عمومیت پیدا کرده اند .

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) و یا کمیت کار نیست ، فرق گذاری دیگری ، که بطور مشخص تری نیت بورژوازی را در تفرقه انداختن میان کارگران نشان میدهد ، بآن اضافه میگردد . ما در فصل بعدی دوباره به این موضوع خواهیم پرداخت .

FETICHISME

* - فتیسیسم

مفهوم لغوی فتیش : فتیش (FETICHE) عبارت است از شیئی ای که مردم عهد اولیه یا قبایل عقب افتاده کنونی مقدسش میشمارند و مانند بت ستایشش میکنند .

منظور مارکس از فتیسیسم - برای روشن شده مفهوم مورد نظر مارکس از فتیسیسم خلاصه ای از نوشته وی را در باره خصلت فتیشى کالا در زیر میآوریم :

کار انسان صرفنظر از اشکال خاصی که بخود میگیرد از این جهت که نوعی مصرف انرژی جسمی یا فکری است همانند میباید . این همانندی و تشابه کار انسان به صورت ارزش محصولات کاروی و میزان ساعات کار او بصورت مقیاس ارزش محصولات کاروی درمیآید و رابطه مبادله ای میان تولید کنندگان مختلف (یعنی رابطه ای که از طریق آن کار انسانها خصلت اجتماعى بخود میگیرد) بصورت رابطه اجتماعى میان خود محصولات درمیآید .

باید متذکر شد اگرچه کالاهای بعنوان ارزش مصرف می آیند، لکن کالا نام گرفتن آنها بدان جهت است که در معرض مبادله قرار می گیرند. بنا براین آنها حامل ارزش* اند. اگر پییر بلوز خود را با شلوار چک مبادله میکند به علت این است که بنظر او بلوزش به اندازه شلوار ارزش دارد. بنا براین رابطه مبادله بین دو کالا میتواند در تساوی، که در آن مقدار معینی از کالای (آ) برابر با مقدار معینی از کالای (ب) است، بیان شود. بدین ترتیب ارزش کالای آ (بلوز) در کالای ب (شلوار) بیان میگردد. کالای ب بعنوان معیار ارزش کالای آ بکار میرود.

در تساوی ۱ شلوار (ب) = ۱ بلوز (ا)

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) بدین ترتیب است که محصولات تبدیل به کالا میشوند، یعنی تبدیل به اشیاء اجتماعی یا اشیائی که در عین حال هم مفهوم هستند و هم نامفهوم. چنانکه میدانیم تاثیر نورانی یک شیئی بر روی عصب بینائی نوعی تحریک داخلی خود عصب چشم نیست، بلکه شکل محسوس این شیئی میباشد، که از خارج چشم را تحریک نموده است. در عمل دیدن، نور واقعا از یک شیئی خارجی به شیئی ای دیگر، یعنی چشم میتابد و این نوعی ارتباط فیزیکی، میان اشیاء فیزیکی، میباشد.

لکن شکل ارزش و رابطه ارزشی محصولات کار انسان هیچ ربطی به طبیعت فیزیکی آنها ندارد، بلکه فقط رابطه اجتماعی معینی میان افراد بشر مییابد، که در اینجا شکل اسرارآمیز رابطه میان خود اشیاء را بخود میگیرد.

" انبیائی که بنظر میرسند خود دارای خصلتی اجتماعی و ارزشی مستقل از کار انسانی
مجسم در آنها، میباشند." (پیر سالاما)

برای یافتن پدیده مشابه این پدیده باید در دنیای تیره و تاریک مذهب به جستجو
پروازیم . در دنیای مذهب ، محصولات ساخته و پرداخته مغز انسان بصورت موجودها -
ئی مستقل از آن و دارای اجسام مخصوص به خود ، که از سوئی میان خود ، و از سوی
دیگر میان انسان و خود به ایجاز رابطه میگردانند ، در می آید . در دنیای کالا ،
محصولات ساخته و پرداخته کار انسان حالتی مشابه چنین وضعی پیدا میکنند . چیزی
که میتوان آن را فتیشیسم نامید . این خصلت فتیشی به محض اینکه محصولات
ساخته و پرداخته کار انسان بصورت کالا درآید (یعنی ارزش مبالغه پیدا کرد) به
آن میچسبد . از آن جهت است که این فتیشیسم یا خصلت فتیشی ، جز جدائی
ناپذیر شیوه تولید سرمایه داری است .

— کالای (ب) بعنوان معیار ارزش بکار برده شده و معادل نامیده میشود،
 — کالای (آ) ارزش نسبی نامیده میشود (زیرا آن نسبتی از ب که آنرا اندازه میگیرد
 میباشد) .

مسئله در این سطح میتوان بطور معکوس استدلال کرده و خود را بجای ژاک قرار
 داد تا بجای پییر . یعنی از (آ) معادل و از (ب) ارزش نسبی ساخت .
 چنانکه کالائی (آ یا ب) معادل باشد دیگری ارزش نسبی میباشد .
 بنا بر این بغرض اینکه : ب (شلوار) معادل باشد
 آ (بلوز) ارزش نسبی خواهد بود .

در واقع به سهولت در میابیم که شلوار معادل مسخره ای است ، و این به دو دلیل
 است :

۱- چنانکه پییر بخواهد بجای شلوار خود کت را مبادله کند و اگر کت به تنهایی به
 اندازه یک شلوار و نیم ارزش داشته باشد ، واضح است که یک شلوار و نیم به هیچ دردی
 نمیخورد !

۲- اگر بنا به یک چنین مبادلات پایاپایی، یعنی اگر بنا به مبادله کالا در مقابل کالا سبب
 محدود شدن مبادلات میگردد . زیرا امکان این هست که پییر بخواهد بلوزش را در مقابل
 کالای دیگری معاوضه کند که ژاک آنرا نداشته ولی ژان لوک که به بلوز احتیاج ندارد ولی
 به شلوار احتیاج دارد ، آنرا داشته باشد .

از این مشکلات چنین نتیجه میگیریم که میباید دارای یک معادل عام باشیم که آن نه
 میتواند بلوز باشد و نه شلوار .

دقیقتر بگوئیم ، برای هر طرف مبادله (پییر ، ژاک ، ژان لوک ، غیره) بعضی از
 کالاهائی که در اختیار او است ارزش مصرف ندارد (مثلا بلوز برای پییر) . درحالیکه از
 کالاهائی که دیگران در اختیار دارند یکی (مثلا شلوار ژاک) برای او دارای ارزش مصرف
 میباشد . به این دلیل است که او میخواهد آنها را مبادله کند . ارزش مصرف کالای شلوار
 در نظر پییر بیان کننده ارزش مبادله بلوز او است : برای او کالای شلوار بعنوان معادل
 عمل میکند لکن بعنوان هر طرف مبادله و در موقعیت مشابه هیچ کالائی نمیتواند معادل عام
 باشد ، مگر اینکه یکی از آنها را اختصاصا کنار قرار داده و بدل به سکه (یا پول) نمائیم .
 حالا خواهیم گفت :

$$۶۰ \text{ فرانک} = ۱ \text{ بلوز}$$

بلوز ارزش نسبی و پول معادل عام است .

بنا بر این قیمت (۶۰ فرانک) فقط بیانگر ارزش نسبی یک کالا (مثلا بلوز) بر حسب
 معادل عام یعنی پول است .

بدین دلیل است که پول و کالا فقط در شکل از ارزش میباشند .

● پول شکل معادل است؛

● کالا شکل نسبی است .

بنا بر این در تساوی ۶۰ فرانک = ۱ بلوز منظور در ارزش نبوده ، بلکه تنها یک ارزش، تحت دو شکل مختلف میباشد . این نکته وقتی بیشتر اهمیت پیدا میکند ، کسیه بخواهیم دریابیم که چگونه قیمتها بر مبنای ارزش تعیین میشوند .

بخش دوم

قیمتها

هم اکنون دیدیم که پول و کالا فقط دو شکل از ارزش میباشند. قیمت شکل پولی ارزش است. در این مفهوم، قیمت میبایست مستقیماً بر مبنای ارزش تعیین شود. قیمت مشخص میکند که چه مقدار از علائم پولی (اسکناس ها، سکه ها) معادل مقدار معینی از کالاها میباشند.

چنانکه دیدیم برای اینکه بتوان قیمت کالائی را تعیین نمود، میباید این کالا را برای ارزش مصرفی بوده و یک نیاز اجتماعی را ارضا نماید و بالاخره مقدار کار موجود در آن کاملاً معروف کار اجتماعاً لازم باشد.

لذا در میابیم که قیمت يك کالا اساساً نمیتواند توسط عرضه و تقاضا تعیین شود. قیمت اساس خود را در جنب تولید مییابد. قیمت فقط بیان پولی ارزش يك کالا است. البته در برخورد اول بنظر میرسد که قیمت توسط عرضه و تقاضای کالا تعیین میشود لکن اینطور نیست. تغییرات عرضه و تقاضا فقط بر روی قیمت که خود اساساً نه در بازار (عرضه و تقاضا) بلکه در تولید (ارزش) تعیین میشود، اثر میگذارد. مثلاً اگر شکل پولی ارزش يك کالا ۲۰ فرانك باشد و اگر تقاضا در مدت زمان محدودی بالاتر از عرضه باشد قیمت بر روی ۲۲ فرانك تعیین خواهد شد. قیمت ۲۲ فرانك در مقابل ارزش پولی ۲۰ فرانك قرار میگیرد. این بدان معنی است که وضع عرضه و تقاضا خود قیمت را توضیح نداده، بلکه به توضیح فاصله میان قیمت که آنرا قیمت بازار نام خواهیم نهاد (۲۲ فرانك) و ارزش (۲۰ فرانك) میپردازد.

بعبارت دیگر عوامل مختلف، از جمله عرضه و تقاضا، در تعیین قیمت بازار اثرگذارند و آنرا به دور محوری که توسط ارزش ایجاد میگردد، نوسان میدهند.

معذلك این هنوز نارسا است و نباید در اینجا متوقف شویم. هم اکنون دیدیم که چگونه قیمت بازار با وجود دارا بودن شکل پولی ارزش قادر بود از آن فاصله بگیرد. بنا بر این حال باید ببینیم چرا لازم است آنده که آنرا قیمت تولید مینامند وارد بحث نمائیم.

۱- ارزش و قیمت تولید: طرح مسئله

برای اینکه دریابیم که کارخانه هائی وجود دارند، که به نسبت بیشتر یا کمتر از کار جاندار در مقابل کار بیجان نسبت به دیگر کارخانه ها استفاده میکنند، کافی است نظری

به واقعیت بیاوریم . مثلا کارخانه ارلیکید* ، تقریبا فقط از ماشین آلات استفاده میکند . بعضی دیگر از کارخانه ها چون کارخانه های تولید کننده رادیو ، تلویزیون ، منسوجات و غیره ، بیشتر از کارگران استفاده میکنند تا از ماشین آلات .

فرض کنیم که دارای دو بنگاه تولیدی ، در دو رشته مختلف تولید (رشته شیمی و رشته نساجی طبیعی) ، میباشیم . بنگاه اولی از ۳۰۰ سرمایه ثابت و ۱۰۰ سرمایه متغیر استفاده میکند . بنگاه دوم از ۱۰۰ سرمایه ثابت و ۱۰۰ سرمایه متغیر استفاده مینماید .

نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر را ترکیب ارگانیک یا ترکیب آتی سرمایه مینامند .

این نسبت درجه مکانیزه بودن بنگاه تولیدی را نشان میدهد .

بنگاه اولی (شیمی) دارای یک ترکیب ارگانیک سرمایه برابر با $3:1$ میباشد . این ترکیب ارگانیک بالای سرمایه نشانه این است که در این بنگاه یک مکانیزاسیون (مثلا اتومانیزاسیون) قوی وجود دارد . بنگاه دومی (بافندگی) دارای یک ترکیب ارگانیک سرمایه برابر با $1:1$ میباشد . یعنی دارای یک ترکیب ارگانیک سرمایه ضعیف تر از بنگاه قبلی میباشد . در واقع میدانیم که در این رشته یعنی بافندگی ، سرمایه داران از یک نیروی کار فراوان ، مخصوصا زنهایی که شدیداً تحت استثمار قرار میگیرند ، استفاده میکنند .

نرخ سودی که سرمایه دار در هر بنگاه تولیدی بدست میآورد بنسبت مجموعه سرمایه (ثابت و متغیر) ی که توسط او سرمایه گذاری میشود محاسبه میگردد . در واقع اگر حقیقت دارد که تنها استفاده از نیروی کار قادر به بار آوردن یک ارزش اضافی برای سرمایه دار است ، با همه این وجود این نیروی کار ، برای اینکه مورد استثمار قرار گیرد ، میبایستی با کالاهای تجهیزاتی* در آمیخته و از مواد اولیه استفاده نماید . هنگامیکه سرمایه دار به خرید نیروی کار میرسد از همچنین باید دارای کالاهای تولیدی+ ، مواد اولیه (سرمایه ثابت) برای بهره کشی از این نیروی کار ، برای واداشتن آن به ایجاد ارزشی بیشتر از ارزشش ، باشد . ارزش اضافی که سرمایه دار از استثمار نیروی کار بدست میآورد ، دقیقا از واقعیتی ناشی میشود که او مالکیت این وسائل تولید را دارا بوده و بنا بر این امکان پیش پرداخت جهت خرید آنها را دارد . باین دلیل است که میخرد و ارزش نیروی کار ،

*- ارلیکید (AIR LIQUIDE) نام کارخانه ای است که به تولید مواد شیمیایی میرسد از .

x- کالاهای تجهیزاتی (ماشین آلات) BIENS D'EQUIPEMENT

+ کالاهای تولیدی (یعنی ماشین آلات و مواد اولیه) BIENS DE PRODUCTION

در اینجا مواد اولیه برای توضیح بیشتر جداگانه ذکر شده است .

وسایل تولید و مواد اولیه ای که میتواند از خرید بار اول بیرون بکشد بیشتر از آن است که برای او تمام شده است. بنا بر این در میابیم که ارزش اضافی که از خروج کارگران کسیده شده میباید با مجموعه سرمایه از قبل پرداخت شده توسط سرمایه داران در ارتباط باشد.

بنا بر این نرخ سود عبارت از نسبتی است که بین ارزش اضافی، یعنی کار مورد پرداخت قرار نگرفته، از یک طرف و مجموعه سرمایه از قبل پرداخت شده، تحت شکل خرید ماشین آلات و مواد اولیه (ث) و نیروی کار (م) از طرف دیگر، وجود دارد.

بنا بر این نرخ سود چنین نوشته خواهد شد: $\frac{ض}{م+ث} = س*$

فرض کنیم - فقط بمنظور ساده کردن (۱) - که نرخ استثمار یا نرخ ارزش اضافی یعنی نسبت ارزش اضافی به سرمایه متغیر $\frac{ض}{م}$ در عدد و شرکت یکسان، مثلاً برابر یک باشد. این بدان معنی است که سرمایه دار در هر نگاه تولیدی ۱۰۰ ارزش اضافی از هر ۱۰۰ سرمایه متغیری که میخرد بیرون میکشد. بنا بر این خواهیم گفت که نرخ استثمار برابر است با:

$$\frac{ض}{م} = \frac{۱۰۰}{۱۰۰} = ۱۰۰\%$$

حالا نرخ سود دو نگاه تولیدی را محاسبه نماییم. تا آنجائی که مربوط به نگاه اول (ارلیکید از رشته شیمی) میشود، داریم:

$$ث = ۳۰۰ \quad م = ۱۰۰ \quad ض = ۱۰۰$$

بنا بر این نرخ سود در نگاه اول برابر است با:

$$س = \frac{۱۰۰}{۳۰۰+۱۰۰} = \frac{۱}{۴} = ۲۵\%$$

و آنچه مربوط به نگاه تولیدی دوم (نساجی طبیعی) میشود، داریم:

$$ث = ۱۰۰ \quad م = ۱۰۰ \quad ض = ۱۰۰$$

بنا بر این نرخ سود در نگاه دوم برابر است با:

$$س = \frac{۱۰۰}{۱۰۰+۱۰۰} = \frac{۱}{۲} = ۵۰\%$$

*- نرخ سود را با حرف (س) نشان میدهیم.

۱- میتوانیم اعداد دیگری را انتخاب کنیم، استدلال یکسان بوده، لکن از لحاظ ریاضی پیچیده تر خواهد شد.

ولی يك مسئله مطرح میشود : چرا در عمل سرمایه داران سرمایه های خود را در رشته اول (شیمی) که در آن فقط يك نرخ سود ۲۵٪ بدست میآورند سرمایه گذاری میکنند و چرا تمام سرمایه های خود را در رشته دوم (نساجی طبیعی) که در آن يك نرخ سود ۵۰٪ بدست میآورند سرمایه گذاری نمیکنند ؟

از طرفی خوب درك نمیکنیم چگونه بخش عقب افتاده ای چون بافندگی (که خیلی کم مکانیزه است) میتواند نرخ سودی خیلی بالاتر از نرخ سود رشته ای پیشتاز چون شیمی (که شدیداً مکانیزه است) بدست آورد . در منطق صحیح سرمایه داران میبایستی ترجیحاً در بخش های عقب افتاده (چون بافندگی) سرمایه گذاری نموده، بخش های پیشتاز (چون شیمی و صنایع هوانوردی) را رها کرده و از مدرن ترین تکنیک های تولید استفاده نمایند . بهر حال واضح است که ایداً اینطور نیست !

بدین دلیل است که اگر بخواهیم به توضیح واقعیت و بخصوص به توضیح پروسه مکانیزه شدن روزافزون کارخانه ها و جهت گیری سرمایه ها بسوی بخشهای پیشتاز بپردازیم، نمیتوانیم يك چنین استدلالی را دنبال کنیم . بنا بر این میبایستی عنصر جدیدی را وارد بحث نمائیم : یعنی قیمت تولید را .

چگونه میتوانیم قیمت تولید را تعریف کنیم ؟ قیمت تولید بر مبنای ارزش تعریف میشود . معذک قیمت تولید خود نحوه گردش سیستم سرمایه داری را در تعریف خود داخل مینماید .

بدین دلیل است که قیمت تولید میتواند همچون جمع سرمایه مصرف شده (ثابت و متغیر) در هر رشته و يك سود متوسط تعریف شود .

این سود متوسط از آن چیزی که آنرا " گرایش نرخهای سود به تساوی " مینامند بدست میآید . این سود متوسط برابر با ارزش اضافی که سرمایه داران در بنگاههای هر رشته غصب میکنند میباشد .

دقیق تر شویم . (۱)

۲- گرایش نرخ های سود به تساوی* و تغییر شکل ارزش به قیمت تولید

آ- گرایش نرخ های سود به تساوی بیانگر خود نحوه گردش سیستم سرمایه داری است . این اصطلاح دارای مفهومی خیلی ساده است : سرمایه داران کوشش میکنند با آنجائی روند که مجموعه سرمایه شان (متغیر و ثابت) بتواند حد اکثر سود را بازگرداند . آنها

۱- قسمتهای ۲، ۳ و ۴ مشکلاتند، هنگام قرائت اول میتوان از آن گذشت و مستقیماً بفصل ۲ رفت .

برای تصرف پر منفعت ترین بازار ها با یکدیگر بمبارزه می خواهند خواست . مثالی بیاوریم :
دو سه سالی بود که بازار دستگاههای فتوکپی خیلی سود آور بود . رنگ زروکس* نرخ سود
قابل ملاحظه ای بدست میآورد . این نرخ سود قابل ملاحظه طبیعتاً میباید دیگر سرمایه
داران را جذب میکرد . سرمایه ها بسوی تولید دستگاههای فتوکپی سرازیر شدند . امروز
در بازار دستگاههای فتوکپی ، دستگاههای تولیدی متعددی وجود دارند (مانند M و غیره) .
قیمت دستگاههای فتوکپی میل بکاهش نموده است . این بازار با اینکه هنوز خیلی سود آور
است کمتر از گذشته سود میدهد .

بنا بر این مفهوم ساده است : سرمایه داران کم صرفه ترین بخشها را برای رفتن بسوی
بخشهاییکه قادرند نرخ های سود بالائی به ایشان عرضه کنند ترك میکنند . این آن چیزی
است که رقابت میان سرمایه داران نامیده میشود .

وقتی میگویند رقابت آزاد است که هیچگونه مانعی برای تحرك سرمایه ها (تغییر مکان از
بخشی به بخش دیگر) وجود نداشته باشد و نیروی کار بتواند بآسانی از یک مکان تولیدی به
مکان تولیدی دیگر انتقال داده شود .

هنگامی رقابت ناقص یا انحصاری است که دستگاههای تولیدی برای مانع شدن از ورود و
تجاوز سایر سرمایه داران بمیدان فعالیتشان بحد کافی نیرومند باشند . در این صورت
موانعی برای تحرك سرمایه ها از بخشی به بخش دیگر وجود دارد . این موانع از انبساط
مختلف میباشند : مانند ایجاد کارتل و استفاده از پیشرفت های تکنیکی که بعداً آنها را
بطور مشخص تری مورد مطالعه قرار خواهیم داد . این موانع بطور دائم مورد حمله قرار
میگیرند . بدین دلیل رقابت انحصاری همواره عبارت است از ساختن موانع جدید . در واقع
این وسیله مقابله است برای این یا آن انحصار جهت حفظ نرخ سود خود ، برای مدتی ، از
تجاوز دیگر انحصارات .

ضرورتی ندارد تصریح کنیم که سنگینی بار مبارزه میان انحصارات بر دوش کارگران قرار
دارد . شرکت (آ) برای حمله به موضع شرکت (ب) احتیاج به سرمایه زیادی دارد ، بنا بر
این فعلاً میبایست سود زیادی کسب نموده باشد . زیرا این شرط لازم جهت از میان برداشتن
موانعی است که شرکت (ب) در مقابل هجوم سرمایه های شرکت (آ) ایجاد کرده است .
بنا بر این برای حمله ، افزایش سود ، یعنی افزایش استثماری ضرورت پیدا میکند . نمونه ساز
کردن مرزها ، تشکیل بازار مشترک و تعدیل رقابت ناشی از آن در میان انحصارات و نیز
رشد مبارزه جوشی طبقه کارگری که تحت جهنمی ترین آهنگهای تولید قرار داشته و فقط بمقدار
بسیار ناچیزی از افزایش قدرت خرید برخوردار بوده و از توسعه بیکاری نیز رنج میبرد ، بیانگر
این پروسه است .

همانطوری که هم اکنون ملاحظه نمودیم و چنانکه بطور مشخص تری آنرا در فصل سوم

مورد مطالعه قرار خواهیم داد، این موانع بطور دائم مورد حمله قرار میگیرند و سرمایه موفقی میشود. راه خود را از بخشی به بخش دیگر باز نماید. بنا بر این در میابیم که تحرك سرمایه در اساس حرکت سیستم سرمایه داری قرار دارد. نتیجه تحرك سرمایه تعادل نرخهای سود است، یعنی برابری آنها با یکدیگر و بنا بر این تشکیل یک نرخ سود متوسط و مساوی در تمام بخشها. بعلمت اینکه این تحرك سرمایه بطور دائم مورد تردید قرار گرفته و موانعی در راه آن ایجاد میشود، ما از "گرایش نرخهای سود به تساوی" صحبت خواهیم کرد.

بعبارت دیگر در عمل، نرخهای سود در بخشهای مختلف، بخصوص بدلیل موانعی که انحصارات دائمی در مقابل یکدیگر برپا میکند، یکسان نیست. لکن اگر این نرخهای سود مساوی نیستند، معینا تغییر کرده و میل به تساوی دارند، درست بدین دلیل که این موانع بمرور زمان از میان برداشته میشوند. اگر آنها مساوی نمیشوند به این علت است که مجددا موانع دیگری توسط دیگر سرمایه داران در مقابل تحرك سرمایه برپا میگردند. برای درك تغییر نرخهای سود میبایست از تحرك سرمایه، که بیانگر میل به انباشت سرمایه است شروع به حرکت کرد. میل به انباشت سرمایه ای که در نزد هر سرمایه دار بصورت رقابت کم و بیش شدیدی با دیگر سرمایه داران تظاهر میکند. (۱)

هنگامی که در نکته قبلی مثالهای بافندگی و شیمی را مبادرت به نشان دادیم که اگر بروی ارزش تکیه کنیم سرمایه داران ارجحاً مساند درست بافندگی، یعنی بخشی که کمتر از عمده بخشها مکانیزه است و به ضرر مکانیزه ترین بخشها (یعنی بخش شیمی) سرمایه گذاری کنند. میتوانستیم اضافه نمائیم که بعلمت اینکه سرمایه داران بسوی بخش بافندگی خواهند رفت، نرخ سود (۵۰٪) میل بکاهش نموده و بعکس نرخ سود بخش شیمی (۲۵٪) میل به افزایش خواهد نمود. زیرا از یکسو محوم سرمایه ها به بخش بافندگی سبب افزایش تولید در این بخش میگردد، افزایش تولید در مقابل تقاضائی که ثابت فرض میشود، موجب کاهش قیمتها میگردد. کاهش قیمتها موجب کاهش ارزش اضافی و نزول نرخ سود را فراهم میکند. از سوی دیگر، عقب نشینی سرمایه ها از بخش شیمی منجر بکاهش تولید در این بخش میگردد. کاهش تولید، در مقابل تقاضائی که هم ثابت فرض میشود، امکان گرانتر فروختن و در نتیجه بالا بردن نرخ سود را برای سرمایه دارانی که در این بخش باقی مانده اند فراهم میسازد. با این ترتیب بتدریج نرخهای سود میل به برابری میکنند، نرخ سود بافندگی کاهش یافته، نرخ سود شیمی افزایش مییابد. (۲)

۱- در مورد این نکته ما تحلیلهای اقتصاد دانان حزب کمونیست فرانسه، مثلا دلیلز (DELLIEZ) که در کتاب خود، درباره انحصارات، اظهار میدارد که سرمایه داری انحصاری خود این گرایش هم ناپدید میشود، مخالفیم. ما در اینجا عین گفته وی را ←

۲- چنین است تعبیر برابری نرخ سود که SWEEZY در THE THEORY OF

اما در واقع بخشی از این استدلال غلط است. زیرا اگر برابر شدن نرخ های سود را توضیح می دهیم، آنرا به زیان گردش سیستم سرمایه داری توضیح می دهیم. سرمایه ها بطرف عقب افتاده ترین بخشها (یعنی بافندگی)، بخش از همه کمتر مکانیزه، و بزبان بخشهای کلیدی (مانند شیمی و صنایع فضا نوردی و غیره) یعنی مکانیزه ترین بخشها نمیروند. کاملاً عکس این است که اتفاق می افتد. با وجود این نرخهای سود، در بین دو بخش، میل به برابر شدن میکنند. این حرکت سرمایه ها بصورت بخشهای بیش از پیش مکانیزه است که میل آنها را به برابر شدن توضیح می دهد. بنا بر این می بینیم که قضیه برعکس است. میل نرخهای سود به تساوی خود نحوه گردش سیستم سرمایه داری، از جمله توسعه نیروهای مولده (یعنی طور کلی توسعه بارآوری کار)^(۱)، را در بر میگیرد.

لکن برای حل این مسئله باید توجه خود را از ارزش بقیتمهای تولید معطوف کنیم.

برای درک این نکته میبایست از آنچه که قبلاً گفتیم آغاز بحرکت نمائیم، از جمله اینکه بازار ارزش های فردی را برسمیت شناخته بلکه ارزش های اجتماعی را برسمیت می شناسد. زمان کاری که ارزش مبادله را تعیین میکند زمان کار واقعاً مصرف شده در هر یک از بنگاههای تولیدی یک رشته (یعنی تولید کنندگان کالای مشابه) نبوده، بلکه یک زمان کار اجتماعاً لازم میباشد. اگر بنگاه (آ) تولید کننده کالای x دارای شرایط تکنیکی بدتری از شرکت (ب) تولید کننده همان کالا و بنابراین متعلق به همان رشته باشد، بنگاه (آ)، برای تولید کالا زمان کار بیشتری از آنچه که بازار از او می پذیرد اختصاص داده و ارزش اضافی او به همان اندازه کاهش یافته است، بنابراین اتلاف کار وجود داشته است. در این مورد مثال سیتروئن و رنو را آورده ایم.

همین استدلال را برای محاسبه بقیتمهای تولید بکار خواهیم برد. با وجود این منظور برسمیت شناختن ارزش اجتماعی یک کالا از یک رشته نبوده، بلکه بسط این استدلال به کالاهای مختلف، یعنی به رشته های متعدد خواهد بود.

همانطوری که برسمیت شناخته شدن توسط بازار، سبب اصلاح اتلاف کار فردی (مثلاً برای سیتروئن) در مورد یک نوع کالا میشود، برابر شدن نرخ های سود سبب اصلاح اتلاف

(بقیه از پاورقی (۱) صفحه قبل) در زیر می آوریم:

... ارزش اضافی کسب شده دیگر توسط مکانیزم برابر شدن نرخ های سود تقسیم نمیشود و قانون ارزش در گشودن راه خود بیش از پیش با دشواری مواجهه می گردد.

۱- تعریف این نکته را بعداً بطور دقیقتر بدست خواهیم داد.

کار فردی نسبت به شرایط اجتماعی تولید یعنی نسبت به سطح متوسط بارآوری کار بدست آمده توسط جامعه — نه دیگر فقط برای یک نوع کالا، بلکه برای مجموعه کالاهای مختلف — میشود. بنا بر این منظور گذر از چهارچوب یک رشته (یک کالا) و قرار دادن مسئله نسبت به سیستم در مجموع آن (یعنی رشته های متعدد: کالاهای مختلف) و نسبت به شرایط اجتماعی تولیدی که در آنجا موجود است، میباشد.

بنابراین بلافاصله درمی یابیم که عقب افتاده ترین رشته ها (مثلاً نساجی طبیعی)، به همان ترتیب عقب افتاده ترین بنگاه های خود یک رشته، جریمه عقب ماندگی خود را میپردازند. بنابر این استدلال اجازه میدهد تا دریابیم که رشته های عقب افتاده بعلت این جریمه، کمتر از قبل به جذب سرمایه ها پرداخته و سرمایه هایی که آنجا بودند بسوی دیگر رشته ها یا بخشهای سودآورتر جلای وطن خواهند کرد. این پرداخت جریمه از طریق گرایش نرخ های سود به تساوی و بنا بر این تشکیل قیمت های تولید انجام میگیرد. بعکس اگر رشته ها بانی جریمه میشوند، رشته های دیگر از آن سود میبرند. آنهاست که از آن سود خواهند برد، دقیقاً رشته ها یا بخش های کلیدی خواهند بود. (۱) بنا بر این درمی یابیم که چرا سرمایه ها حرکت کرده و بسوی این بخش ها جهت گیری مینمایند.

ب — چگونه پرداخت جریمه عقب ماندگی انجام میگیرد؟

قبل از آغاز بحث یادآوری چند نکته ضروری مینماید.

ترکیب ارگانیک سرمایه عبارت است از نسبت کاری جان (ث) به کار جاندار (م) که تنها آفریننده ارزش اضافی است. همچنین باید تعریفی که از هزینه تولید نمودیم — یعنی آنچه که توسط سرمایه داران برای ساخت کالاهای خرج میشود — را بیاد بیاوریم. بنا بر این هزینه تولید برابر است با جمع سرمایه ثابت (ماشین آلات و مواد اولیه) و سرمایه متغیر. در اینجا توضیح یک نکته ضرورت پیدا میکند. سرمایه ثابتی که جزء هزینه تولید میباشد برابر با آن بخشی است که در هنگام ساخت کالا بمصرف رسیده است. اگر یک ماشین در ده سال مستهلك میگردد، سرمایه ثابتی که در ترکیب ارزش کالاهای تولید شده در مدت یک سال محاسبه میگردد برابر با یک دهم ماشین آلات با اضافه مواد اولیه خواهد بود. این قسمت از سرمایه ثابت بمصرف شده (یا خرج شده) است که در هزینه تولید محاسبه خواهد شد.

هنگامیکه سرمایه دار نرخ سود خود را محاسبه میکند طور دیگری عمل مینماید. دیدیم که نرخ سود برابر است با نسبت $\frac{م}{م+ث}$ مخرج کسر، که منظور از آن (م + ث) میباشد، برابر است با سرمایه ثابت و متغیر پیش پرداخت شده توسط سرمایه داران. یعنی آنها مجموعه سرمایه را محاسبه میکنند نه فقط سرمایه خرج یا مصرف شده در هنگام ساخت را، در

واقع سرمایه دار برای ساخت مقدار معینی کالا نه به یک درهم ماشین بلکه به یک ماشین کامل که یک درهم آن در سال مستهلك خواهد شد احتیاج دارد. بنا بر این مبلغ معینی پول را برای خرید یک ماشین راكد خواهد گذاشت. او نمیتواند يك درهم ماشین را بخرد. بنا بر این نسبت به مجموع پولی که راكد میگذارد نرخ سود خود را محاسبه خواهد كرد. میبینیم که تفاوت میان سرمایه مصرف شده و سرمایه پیش پرداخت شده نه مربوط به سرمایه متغیر میشود و نه مربوط به آن قسمت از سرمایه ثابتی که برای خرید مواد اولیه (موضوع کار)* بكار میرود. پول پرداخت شده برای خرید نیروی کار تماماً مصرف شده است چونکه مزد کارگران با هر پانزده روز و یا هر ماهه به آنها پرداخت میشود. بعلاوه حتی این پول واقعا پیش پرداخت نیست چونکه بكارگران پرداخت نمیشود مگر در پایان هر پانزده روز یا پایان هر ماه، یعنی بعد از اینکه او به تولید کالاها پرداخت. در مورد مواد اولیه نیز واضح است که تفاوتی میان سرمایه پیش پرداخت شده و سرمایه مصرف شده وجود ندارد. چرا که مواد اولیه در جریان تولید، بعد از تحمل تغییر شکل همان مقدار، بصورت کالا در میآید.

بنابراین فرق بین سرمایه پیش پرداخت شده و سرمایه مصرف شده فقط به آن بخش از سرمایه ثابت مربوط میگردد که برای خرید ماشین آلات بكار میرود. تشخیص این فرق اهمیت زیادی دارد؛ زیرا اگر آن را مورد توجه قرار ندهیم نخواهیم توانست روشی را که سرمایه دار برای ارتقاء نرخ سود خود اتخاذ خواهد كرد درك نمائیم. بعد از اثر تغییر سرمایه ثابت پیش پرداخت شده (مسئله سرعت گردش سرمایه^x) را در استقرار نرخ سود مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

با روشن شدن این مقدمات اکنون به مطالعه مکانیسم "حریمه ای" که عقب افتاده ترین رشته ها متحمل میشوند میپردازیم. بنابراین به مطالعه تغییر شکل ارزش بقیه تولید (آن چیزی که مارکس آنرا استحاله⁺ آن مینامد) خواهیم پرداخت. برای ساده کردن فرض خواهیم كرد که مجموعه اقتصاد از پنج رشته تشکیل میشود. رشته ها توسط ترکیب های ارگانیک مختلف سرمایه شان از یکدیگر متمایز میگردند.

$$\frac{\text{کار بی جان}}{\text{کار جاندار}} = \frac{\text{سرمایه پیش پرداخت شده}}{\text{سرمایه متغیر}} = \text{ترکیب ارگانیک سرمایه}$$

بعبارت دیگر رشته ها را بر اساس درجه مکانیزه بودن نشان طبقه بندی خواهیم نمود (به تابلوی صفحه بعد مراجعه کنید). اولین رشته رشته ای است که دارای قویترین ترکیب

*- موضوع کار OBJET DE TRAVAIL. مواد اولیه موضوع کار و ماشین آلات ابزار یا وسیله کار نامیده میشوند.

ROTAION
DU CAPITAL + - استحاله یا گردش سرمایه META-MORPHOSE x - سرعت گردش سرمایه

انتقال ارزش اضافی اجتماعی (۸) - (۴)	قیمت تولید (۷) + (۸)	سود متوسط	هزینه تولید (۲) + (۳)	ارزش (۲) + (۳) + (۴)	نرخ سود $\frac{(۱) + (۳)}{(۱) + (۴)}$	ض	م	سرمایه مصرف شده	سرمایه پیش برد اخت شد	رشته ها
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
+ ۱۷	۳۷	۲۲	۱۵	۲۰	% ۵	۵	۵	۱۰	۹۵	۱
+ ۷	۷۷	۲۲	۵۵	۷۰	% ۱۵	۱۵	۱۵	۴۰	۸۵	۲
+ ۲	۹۲	۲۲	۷۰	۹۰	% ۲۰	۲۰	۲۰	۵۰	۸۰	۳
- ۸	۱۰۳	۲۲	۸۱	۱۱۱	% ۳۰	۳۰	۳۰	۵۱	۷۰	۴
- ۱۸	۱۱۳	۲۲	۹۱	۱۳۱	% ۴۰	۴۰	۴۰	۵۱	۶۰	۵
۰	۴۲۳	۱۱۰		۴۲۳		۱۱۰				جمع

ارگانیک سرمایه می باشد : $\frac{9.5}{100}$ دومین رشته $\frac{8.5}{100}$ سومین رشته $\frac{8}{100}$ چهارمین رشته $\frac{7}{100}$ پنجمین رشته $\frac{6}{100}$ همچنین فرض خواهیم کرد که نرخ استثمار در تمام رشته ها یکسان و بقدر برابر با $100\% = \frac{100}{100}$ باشد. این فرض بدان معنی است که سرمایه داران در هر رشته، از هر ۱۰۰ سرمایه متغیر بیش برداخت شده ۱۰۰ ارزش اضافی بدست می آورند. بنابراین این یک فرض ساده کننده می باشد که ما بعداً آنرا مورد بررسی قرار خواهیم داد.

نرخهای سود متفاوت بوده و از ۵٪ تا ۴۰٪ تغییر میکنند. تحرك سرمایه ایست که درجه بندی را کاهش میدهد و نرخ سود میل میکند به استقرار بر روی ۲۲٪ (۱) ولی تشکیل نرخ سود با ورود انبوه سرمایه ها به عقب افتاده ترین رشته ها که اکثر مکانیزه اند (رشته ۱ و مخصوصاً رشته ۵ در مثالمان) انجام نمیگیرد. تحرك سرمایه منجر به تشکیل یک نرخ سود متوسط (۲۲٪) میشود. ولی این تحرك سرمایه در جهت مکانیزه ترین رشته ها انجام نمیگیرد و آن با به رسمیت شناخته شدن شرایط اجتماعی تولید نه فقط در سطح یک رشته (چنانکه این موردی بود برای ارزش اجتماعی یک کالا)، بلکه در سطح کل اقتصاد عملی میگردد. در این مفهوم جریحه بمعنی انتقال ارزش اضافی رشته های عقب افتاده و کمتر مکانیزه (نسبت به شرایط اجتماعی تولید در سطح کل اقتصاد) به مکانیزه ترین رشته ها خواهد بود.

بخشی از ارزش اضافی کشیده شده از استثمار کارگران در رشته های ۱ و مخصوصاً ۵ به مالکیت سرمایه داران این رشته ها در نیامده، بلکه به مالکیت سرمایه داران رشته های ۲ و ۳ و مخصوصاً ۴ (یعنی مکانیزه ترین رشته ها) در خواهد آمد. به عبارت دیگر سرمایه داران رشته های ۱ و ۵ به علت اینکه کارگرانشان را به بهترین نحو استثمار کرده و پیشرفته ترین روشهای تکنیکی را در اختیار دارند، شاهد کاهش ارزش اضافی خود خواهند بود. درجه این کاهش به فاصله آنها از شرایط اجتماعی متوسط تولید مربوط است. بنا بر این سود آنها به نسبت عقب افتادگی تکنیکی آنها پائین تر از ارزش اضافی کشیده شده است (۲۲ بجای ۴۰ برای رشته ۱ و ۲۲ بجای ۲۰ برای رشته ۵) بدین دلیل است که پناهمهای تولیدی که در این رشته ها قرار دارند به جذب سرمایه ها تمهید دارند. بدین دلیل است که انتقال ارزش اضافی این رشته ها به مکانیزه ترین رشته های غیر یعنی تحرك سرمایه بسوی رشته های دارای ترکیب ارگانیک بالاتر میباشند. انتقال ارزش اضافی به وسیله تحویل بخشی از ارزش اضافی توسط سرمایه دارانی که سرمایه داران دیگر انجام نمیگیرد. این خود حرکت سرمایه است که این انتقال ها را انجام داده و اختلاف های کار را اصلاح میکند. زیرا ارزش اضافی که سرمایه داران این پناهم

۱- نرخ سود متوسط از جمع ارزش اضافی (۱۱۰) بر جمع سرمایه هم رشته ها (۵۰۰) بدست می آید:

$$\frac{110}{500} = 22\%$$

رشته تصاحب میکند فقط ناشی از شرایط تولید و استثمار رشته آنها نبوده بلکه ناشی از شرایط موجود در مجموع رشته ها میباشد، این ارزش اضافی را ارزش اضافی اجتماعی مینامند.

منافع ارزش اضافی اجتماعی حاصل از دیگر رشته ها برابر با زیانهای ارزش اضافی اجتماعی است. ارزش اضافی اجتماعی دقیقاً ناشی از استثمار مجموعه کارگران توسط مجموعه سرمایه داران میباشد. اکنون در مورد ارزش اضافی هیچگونه ابهامی وجود ندارد، در مثال ما جمع ارزش اضافی قبل از انتقال برابر با ۱۱۰ است. بعد از انتقال همچنان برابر ۱۱۰ میباشد.

کل ارزش اضافی در نتیجه استثمار کارگران ایجاد شده و مینماید.

آخرین نکته، عقب افتاده ترین رشته های یا مدرنیزه کردن خود و یا با استثمار مستقیم و بیشتر کارگران خود مبارزت به مبارزه بر علیه تنزل ارزش اضافی خود خواهند نمود. دیدیم که برای بعضی از کالاها (چون منسوجات طبیعی، ذغال سنگ و غیره) مقاومت در مقابل رقابت کالاهای جانشین (مانند منسوجات ترکیبی، نفت و غیره) بوسیله مدرنیزه کردن - که در این صورت به معنی بیکاری و تسریع آهنگهای تولید است - دشوار بوده است. بنابراین این دومین شق ممکن باقی میماند: یعنی استثمار روزافزون کارگران. یعنی افزایش نرخ ارزش اضافی.

بدین ترتیب این بنگاهها از سوئی متحمل يك انتقال ارزش اضافی شده و از سوی دیگر با پرداخت دستمزدهای پائین و با طولانی کردن مدت کار نسبت به دیگر رشته های تولید، سعی خواهند نمود ارزش نسبی این انتقال (یعنی نسبت ارزش اضافی انتقال یافته به ارزش اضافی بدست آمده) را محدود نمایند. اینست مکانیسمی که علل پائین بودن دستمزدها و انزجار آلود بودن شرایط کار در رشته هایی چون نساجی طبیعی و معادن ذغال سنگ را توضیح میدهد. بعکس وجود ارزش اضافی فراوان ناشی از استثمار کارگران خود رشته های قویا مکانیزه و استثمار کارگران دیگر رشته های عقب افتاده است که تا اندازه ای به توضیح این واقعیت میرساند که چرا در رشته های قویا مکانیزه کارفرمایان میتوانند بدون اینکه برایشان خیلی گران تمام شود عقب نشینی کرده و با دستمزدهای بالا موافقت کنند. بخاطر بیاوریم نمونه کارخانه ونورا که در آن در پایان سال ۱۹۷۲ دستمزدی پائین تر از ۱۵۰۰ فرانک در ماه وجود نداشته است، در حالیکه حد اقل قانونی دستمزد دور ۸۰۰ تا ۹۰۰ فرانک میجرخیده است.

ولی طبقه کارگر طبقه نیست مگر بعزت مخالفتش با سرمایه در مجموع آن. تشکیل تاریخی کارگران بصورت طبقه و تعالی درجه آگاهی آنها بمعنی جلوتر رفتن از شرایط استثمار چهارجوب کارخانه شان است. کسب آگاهی به اینکد دشمن فقط کارفرما نبوده بلکه طبقه ای است

که او نمایندۀ آن در کارخانه است و از آن بالاتر دولتی است که نمایندۀ این طبقه میباشد، طبقه کارگر را به مبارزه برای بهره مند شدن از "مزایای" بدست آمده توسط کارگران صنایع مدرن تر هدایت میکند. با این ترتیب افزایش دستمزدها در کارخانه رنو، و کسب چهارمین هفته مرخصی با حقوق، محرکی قوی برای دیگر کارگران میباشد. اشاعه مزایای کسب شده، بخصوص در عقب افتاده ترین رشته ها مشکلات سرمایه داران را افزایش میدهد. بنابراین در میابیم چگونه و چرا مبارزه کارگران، حتی در این سطح، که اقتصادی توصیف میشود، مهم است. مهم است برای اینکه اجازه بهبود قدرت خرید بکارگران میدهد، مهم برای این که با افزودن مشکلات سرمایه داران آنها را ضعیف کرده و راه مطالبات ریشه تر دیگر را باز میکند، که تدریجاً آن چیزی را که خود اساس استثمار را تشکیل میدهد مورد حمله قرار میدهد، یعنی موجودیت خود سرمایه را.*

۳- قیمت بازار و قیمت تولید

پول و کالا دو شکل از ارزش میباشند. قیمت بازار شکل پولی ارزش است. اما دیدیم که عوامل مختلف^x از جمله عرضه و تقاضا در تعیین قیمت بازار اثر گذارند و آنرا بدور محوری کند توسط ارزش تشکیل میشود. نوسان میدهند. همچنین دیدیم که ارزش یک کالا بقیعت تولید تغییر شکل پیدا میکند (مارکس میگوید مستحیل میشود). استدلالی را که برای قیمت بازار و ارزش بکار بردیم برای قیمت بازار و قیمت تولید معتبر است. قیمت بازار توسط قیمت تولید و بنابراین توسط شرائط اجتماعی تولید تعیین شده و بدور آن نوسان میکند. با این ترتیب اگر گذار از ارزش بقیمت های تولید سبب اصلاح ائتلاف کار نسبت به شرائط اجتماعی تولید میشود، گذار از قیمت تولید به قیمت بازار سبب اصلاح بازار میگردد.⁺

*- این مسئله، بصورتیکه آمده است، همیشه درست نیست. اعتصاب همواره موجب تضعیف سرمایه دار نمیشود. در مواردی موجب حرکت سرمایه بنظر ترکیب ارگانیک بالاتر میشود. در مواردی نیز، مثلاً بهنگام پر شدن انبارها و کمادی، میتواند بعنوان موقعیت یاد آورده ای بنفع کارفرما باشد.

x- از عوامل دیگری که در تعیین قیمت بازار اثر گذارند و آنرا بدور محوری که توسط ارزش تشکیل میشود نوسان میدهند، میتوان عوامل زیر را نام برد.

۱- عملیات انحصاری که در فصل سوم بتفصیل مورد مطالعه قرار گرفته است.

۲- دخالت های دولت از طریق تعیین قیمت بعضی از کالاها و از طریق سیستم مالیاتی و میاستهای وارداتی و صادراتی.

۳- بلایای طبیعی که میتواند سبب کاهش موقت عرضه بعضی از کالاها و فراتر رفتن قیمت بازار آنها از ارزششان شود.

بنا بر این قیمت بازار يك کالا عبارت است از ارزش اجتماعا برسمیت
شناخته شده آن کالا توسط بازار.

بنابراین میتوان چنین نوشت $T + M + S$ که در آن S و M عبارت از سرمایه مصرف شده و T سود کسب شده از فروش کالا میباشد. اگر قیمت بازار با قیمت تولید فرق کند، بدان معنی است که عملاً نرخ سود متوسط توسط همه سرمایه داران بدست نیامده است. در این حالت T سود بدست آمده از فروش کالا در بازار برابر با سود متوسط (S) نبوده و ممکن است بالاتر و یا پائین تر از آن باشد.

بنابراین نسبت بین عرضه و تقاضا در بازار از سوئی اختلاف قیمت های بازار از قیمت تولید و از سوی دیگر گرایش این اختلافها بکاهش را توضیح میدهد، و این مطلبی است اساسی. در واقع اگر بفرض، قیمت بازار يك کالا موقتاً مثلاً در نتیجه کاهش تقاضا نسبت به عرضه پائین آید، شکافی میان قیمت بازار و قیمت تولید ایجاد میگردد. ارزش اضافی بازنده از معینی کاهش مییابد. بنابراین احتمال دارد به علت عدم سودآوری تولید این کالا بخشی از سرمایه کار گذاشته شود. همچنین این امکان وجود دارد (و این است آنچه که اغلب اتفاق میافتد)، که سرمایه دار برای وانمود کردن کالا بعنوان محصولی جدید، بمنظور بازیافتن سطح تقاضای قبلی و یا حتی افزایش آن و باین ترتیب بخشی کردن کاهش ارزش اضافی، بطور جزئی شکل کالا را تغییر داده و ظاهر جدیدی بآن میبخشد. چنین است مخصوصاً وضع مارک های بظاهر جدید: نمونه مارک های مختلف پودر رختشویی — که هر روز تجدید میشوند — روشنگر این واقعیت است. این امکان نیز وجود دارد که سرمایه دار روش های نوین ساخت را (غالباً همراه با روش قبلی) وارد پروسه تولید نموده و باین ترتیب ارزش و قیمت تولید کالا را کاهش دهد. در این حالت، اگر احياناً ارزش اضافی هر واحد کالا کاهش یابد، خود نرخ سود حفظ میگردد، زیرا ارزش سرمایه ثابت و سرمایه متغیری که برای ساختن هر واحد کالا مصرف میشود کاهش خواهد یافت (۱). قیمت تولید بهر روی

۱- (از صفحه قبل) منظور از اصلاح بازار بتعادل درآمد عرضه و تقاضا و بنا بر این انطباق قیمت بازار بر روی قیمت تولید میباشد. این اصلاح یا هجوم سرمایه ها بسوی رشته هایی که در آنها تقاضا بیشتر از عرضه و در نتیجه قیمت بازار بالاتر از قیمت تولید است و فرار سرمایه ها از رشته هایی که در آنها تقاضا کمتر از عرضه و در نتیجه قیمت بازار پائین تر از قیمت تولید است انجام میگیرد.

۲- يك مثال عددی این پروسه را روشن خواهد نمود. اگر بفرض قیمت تولید برابر با سیزده ساعت $= S + S + S$ و قیمت بازار برابر با ۱۲ ساعت باشد، این فرض بدان معنی است که سود متوسط يك ساعت کاهش یافته و نرخ سود از $\frac{4}{9}$ به $\frac{3}{9}$ تنزل پیدا کرده است. حال بفرض سرمایه دار شرایط تولید خود را اصلاح مینماید و بفرض در شرایط

قیمت بازار منطبق میشود، حتی میتواند، مطابق با افزایش بسیار آوری کسار، که در نتیجه استفاده از تکنیک های جدید تولید بدست آمده، پائین تر از آن قرارگیرد. اگر قیمت تولید از قیمت بازار پائین تر رود سرمایه دار اضافه سودی را تصاحب میکند. وجود این اضافه سود دیگر سرمایه داران را به سرمایه گذاری در تولید محصولات مشابه تشویق خواهد کرد. کم کم هجوم سرمایه ها اضافه سود را کاهش خواهد داد. سود بر روی سود متوسط منطبق خواهد شد، تا وقتی که روشهای تکنیکی جدیدی، همواره در جهت همان هدف، مورد استفاده قرار گیرند؛ یعنی در جهت تصاحب یک سود فوق العاده، از طریق ایجاد تفاوتی بین قیمت تولید و قیمت بازار. معذک در این ضمن قیمت تولید نیز کاهش یافته و فاصله ای که توسط تغییرات عرضه و تقاضا ایجاد گردیده کم و بیش و موقتا تحلیل می رود.

مثال عکس بیاوریم. یفرض قیمت بازار یک کالا در نتیجه افزایش تقاضا افزایش یابد. شکافی بین قیمت بازار و قیمت تولید ایجاد میگردد، اضافه سودی ظاهر میشود. این اضافه سود میتواند سرمایه ها را جذب کند. محض سرمایه گذاری جدید، عرضه کالائی که قیمت بازار آن ترقی کرده است افزایش میابد. افزایش تولید در مقابل یک تقاضای ثابت یا کمتر منجر به کاهش قیمت بازار میگردد (تقاضای کمتر، باین علت که افزایش قیمت ناشی از افزایش تقاضا، میتواند سبب کاهش تقاضا گردد). چون کالاهای بیشتری نسبت به تقاضا وجود دارد، فاصله بین قیمت بازار و قیمت تولید بسمت صفر میل میکند. و سود به دست آمده مجددا با سود متوسط برابر میگردد. همچون حالت قبلی، میتوانستیم تصور کنیم که ورود سرمایه های جدید در روشهای نوین ساخت تحقق یافته باشد که تاثیر آن کاهش ارزش و بنا بر این قیمت تولید کالا خواهد بود. در این حالت نیز میتوانستیم تصور کنیم که اختلاف میان قیمت تولید و قیمت بازار نه تنها کم نشده بلکه با ظاهر نمودن اضافه سودهای همواره مهمتر و با جذب سرمایه های همواره متعدد تر افزایش خواهد یافت. معذک این استدلال میتواند غلط باشد. زیرا این واقعیت را که افزایش تولید سبب افزایش عرضه نسبت به تقاضا میشود به فراموشی میسپارد. بنا بر این داخل کردن روشهای نوین ساخت شامل د و دیده بهم پیوسته است؛ یکی کاهش قیمت تولید و دیگری کاهش احتمالا بیشتر قیمت بازار. تاثیر نهائی این امر کاهش اختلافهای بین قیمت بازار و قیمت تولید است، مگر اینکه موقتا وجود انحصارات مانع این کاهش شده و اضافه سودها را بادوام تر بنماید. این نکته را بعدا بطور دقیق تر مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) جدید او میابد (۱ ساعت = ۳ س + ۴ س + ۴ س) صرف تولید همان مقدار کالا نماید. در این صورت سود متوسط از ۴ ساعت به سه ساعت تنزل پیدا کرده و نرخ سود از $\frac{3}{4}$ به $\frac{2}{8}$ افزایش یافته است. باید توجه داشت که ارقام را ساده نموده ایم. مثلا سرمایه پیش پرداخت شده و مصرف شده را بهم آمیختیم.

از طریق این دو مثال درمیابیم که چرا قیمت بازار نقشی فعال بازی میکند. امکان داشت تصور کنیم که قیمت بازار یا نوسان بدور قیمت تولید فقط دارای نقشی غیر فعال است. از آنجائیکه عامل اصلی تعیین قیمت بازار قیمت تولید است، تغییرات عرضه و تقاضا کسه سبب اختلافهای مثبت یا منفی نسبت به قیمت تولید میگردد، نمیتواند تاثیر چندانی در تعیین قیمت بازار داشته باشد. اما قیمت بازار نیز بدون تاثیر بر قیمت تولید نیست. قیمت بازار گرچه اساسا توسط قیمت تولید تعیین میشود، لکن بر روی آن اثر میگذارد. این تاثیر ناشی از عواقب پیدایش تفاوتهای میان قیمت بازار و قیمت تولید، یعنی ناشی از عواقب تمایل بکاهش دادن این تفاوتها میباشد. کاهش دادن تفاوتها بمعنی توزیع مجدد سرمایه بین رشته ها و افزایش بارآوری کار* است. این است آنچه که مارکس آن را حرکت سرمایه اجتماعی مینامد. باین ترتیب تعیین کننده اصلی قیمت بازار قیمت تولید است. وجود تفاوتها - بمعنی اضافه سود یا کسر سود نسبت به سود متوسط - منجر به تاثیر گذاردن متقابل قیمت بازار بر روی قیمت تولید میشود.

قیمت تولید تغییر کرده و موجب تغییر قیمت بازار میشود. بنا بر این اساس قیمت بازار را قیمت تولید تعیین مینماید، ولی قیمت بازار غیر فعال نبوده و آن نیز بر روی قیمتهای تولید و در نتیجه بر روی تحول بعدی آنها اثر میگذارد. بدین ترتیب، حرکت سرمایه اجتماعی بین رشته ها توضیح داده میشود.

وجود تفاوتهای (میان قیمت بازار و قیمت تولید) که ناشی از تغییرات نامنظم عرضه و تقاضا است بمعنی وجود اضافه سود یا کسر سود نسبت به سود متوسط میباشد. این تفاوتها سرمایه ها را، که در جستجوی بالاترین نرخهای سود هستند، جذب کرده و یا فراری میدهد. این سرمایه ها چنانکه در مثالمان دیدیم و چنانکه آنرا بطور دقیق تر در فصل سوم مطالعه خواهیم کرد در روشهای نوین ساخت سرمایه گذاری میشوند. روشهای نوین ساخت قابلیت انطباق بیشتری را از جانب کار اجاب میکند. سروری سرمایه مورد اعتراض قرار گرفته است، بنابراین نیروی کار را تحت یک تحرك شدید (انتقال هساء اخراج ها)^x و يك انقياد اعلی (کارگر برده ماشین های پیش از پیش مدرن که کمتر از قبل از آنها سرور میآورد) قرار میدهد. در دنیای سرمایه ملاحظات اخلاقی را مکانیکی نیست. دنیای او دنیای سود است و اگر با هاله ای از اخلاقیات آن را میاراید، این سه منظور بهتر اسیر کردن کارگر است.

روشهای نوین ساخت معمولا بصورت افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه (یعنی افزایش

* - بارآوری کار یا نیروی بارآور کار یا بهره وری کار و یا بازدهی کار

PRODUCTIVITE DU TRAVAIL

x - اخراج های گروهی کارگران بععلت کاهش حجم تولید یا اتوماتیزه کردن و یا بعضی

کارخانه ها و غیره. LICENCIEMENT

نسبت کار بیجان به کار جاندار (تظاهر میکند). چنانکه دیدیم هرچه ترکیب ارگانیسم سرمایه قوی تر باشد بیشتر بجزد انتقالات ارزش اضافی اجتماعی میرد از دست. بعکس هرچه این ترکیب ضعیف تر باشد بیشتر به فراهم کردن انتقالات ارزش اضافی اجتماعی برای دیگر رشته ها میرد از دست. فقط رشته هایی که ترکیب ارگانیسم سرمایه آنها متوسط است به بجزد انتقال های ارزش اضافی اجتماعی و نه به فراهم کردن آنها برای سایر رشته ها، میرد از دست. قیمت تولید این رشته ها برابر با ارزش آنها است.

رشد بارآوری کار نتیجه مبارزه ای است که سرمایه بر علیه پرولتاریا برای افزایش استثمار وی و کاهش هزینه های ناشی از وی براه میاندازد. این رشد بارآوری کار معمولا سبب افزایش ترکیب ارگانیسم سرمایه میشود.

بنابر این ترکیب ارگانیسم توسط سرمایه ثابت نموده و توسط حرکتی کسه زندگی پسر هماهوی سرمایه داری بر آن تحمیل میکند بسوی بالا کشیده میشود. ترکیب ارگانیسم سرمایه رشته های مختلف میل به افزایش دارند. بعضی از رشته های دجار سرگیجه قادر به ادامه راه نیستند. آنها از ترکیب متوسط فاصله پیدا کرده و از این رو منحل حثان حریمه شدیدی میگردند که دیگر قادر به ادامه طریق نمیشوند.

به این ترتیب در سیاست که چرا رشته هایی که در عصر خود توانسته بودند چون رشته هایی دینامیک ظاهر شوند (مانند نساجی طبیعی - نعلان سنگ و غیره) دیگر امروز دینامیک نبوده و بشف دگر رشته ها (چون الکترونیک) افول میکند. بخش های جدید کلبه ی (دینامیک ترین رشته ها) در آسمان صنعت ظاهر شده، لکن همچون ستارگان، کم و بیش زود شفع دیگر بخشها غروب مینمایند. این یکی از دلایلی است که دولت نمایند ه سرمایه بزرگ، در انجام وصایای نوکری خود، با اشکالاتی مواجه میشود. علاوه با توجه به این امر که دولت میباید مخصوصا با دادن امتیازاتی به خرد و بورژوازی (مثلا با رسیدن به مشکلات کسبه و اجاره خوارها*) و کارگران (سفر احترام به قوانینی که آنها در اثر مبارزه کسب نموده اند) پایگاه اجتماعی ای برای خود تاسین کند، او در تشخیص دوستان خود باز هم بیشتر دچار اشکال میگردد. زیرا که سرمایه بزرگ در حال حرکت است، یعنی در مآختمان و ترکیب خود تغیر میکند. آنهایی که دیروز دینامیک ترین بودند امروز موقع خود را از دست داده اند. لکن پیش بینی اینکه آنها یک امروز در اثنیت بسر میرند فردا بصورت دینامیک ترین بخش سرمایه داری در خواهند آمد کار ساده ای نیست. بنابر این اتخاذ یک سیاست اقتصادی که در جهت منافع آنها باشد، به مشکلات و مباحثاتی میان طرفداران سرمایه بزرگ دربره، امروز و فردا، و به شکلهائی در سطح سیاسی، در خود

COMMERCANTS ET PETITERS

*- کسبه و اجاره خوارها

اجاره خوار یا ربا خوار (RENTIER) به کسانی اطلاق میشود که کار نمیکند و بر روی بهره پول یا سود سهام و یا درآمد املاک و مستقالات خود زندگی میکنند.

صفوف بورژوازی را من میزند. مثلاً هرکس میداند که آ-رو*، مالک شرکت عمومی برق^x و پوشاک⁺ در مورد نحوه استفاده از دولت توافق نظر ندارند. هرکس میداند، هنگامیکه مسئله تقسیم حلوا بین خودشان و کم و بیش عقب نشینی ای در برابر مبارزه جوشی کارگری مطرح میشود، اختلاف نظر میان سیاست تهدید و سیاست تطمیع ظاهر میگردد. از آنجائی که سرمایه داری همواره در صدد بالاتر و بالاتر رفتن است، برای بقا، خود و تحمیل قوانینش به کارگرانی که استثمارشان میکند، ناچار است مرتباً از حد توانائی خود نیز تجاوز کند و این امر مستلزم ائتلاف و استثمار بیشتری است. بنابراین سرمایه داری بقیعت بحران های متعددی است که به بقا، خود ادامه میدهد. ولی این بحرانها همچنین بیانگر اجتناب ناپذیری مرگ نزدیک وی و انگلی بودن بقا، انی میباشند. برای سرمایه داری این بحرانها همچنین بمعنی ضرورت همواره بیشتر اسیر کردن کارگران است، ابتدا در کارخانه یعنی مکانی که در آن سرمایه داران این جانوران خون آشام خون آنها را میمکند، و بعد در خارج بعنوان مصرف کننده آنچه که آنها تولید کرده اند (نیازهای جدید که توسط خود سرمایه از طریق تبلیغات تجاری، به آنها تحمیل میگردد) و بالاخره بعنوان مصرف کننده ضایعات تولید (یعنی کثافات). معذک این انقیار شدید ابتدا به مقاومتها و بعد به اراده ای آهنین که کمر همت به پیروزی بر سرمایه و نابودی آن بسته برخورد میکند. در این مفهوم است که میگویند سرمایه برای اینکه زنده بماند گورکن خود را می آفریند: یعنی پرولتاریا را.

۴- قیمت بازار و انحصارات

هنگامی که تحرك سرمایه بین رشته ها (کالا های مختلف) و در پطن يك رشته واحد (يك نوع کالا) را مطالعه می نمودیم بوجود انحصارات پی بردیم، لکن آنچه را که بتوضیح علل اساسی پیدایش انحصارات میبرد از مطالعه نمودیم. این مسئله را در فصل سوم مورد بررسی قرار خواهیم داد. وجود آنها را محقق کردیم. ملاحظه نمودیم که ایسین انحصارات تحرك سرمایه را محدود مینمایند. انحصارات تحرك سرمایه را، با ایجاد موانعی در راه ورود سرمایه دارهای دیگر و تبدیل بازار به يك شکارگاه خصوصی، محدود میکنند. موانع میتوانند از انواع مختلف باشند: اولاً (کارتل ها، یعنی توافق بین تعداد معینی از بنگاههای تولیدی؛ ثانیاً) استفاده از روشهای تکنولوژیکی که فقط این بنگاه ها امکان مالی تحقق آنها دارند، یا اینکه آنها فقط حق امتیاز آنها را میباشند. بنابراین استفاد

از تکنیکهای نوین اغلب احتیاج به مقدار معتدله‌ای سرمایه دارد. اگر بنگاه ب، پساً مشاهده اینکه بنگاه آ اضافه سودهای انحصاری مهمی در تولید این یا آن کالا کسب مینماید، تمایل به سرمایه‌گذاری بخشی از سرمایه خود را در تولید این کالا پیدا کند، او باید قادر باشد کالاهایش را بقیمتی پائین‌تر از قیمت بنگاه آ و یا لااقل به قیمتی برابر با آن بفروشد. در نتیجه بنگاه ب باید از هفت‌خوانی که بنگاه آ بر او تحمیل کرده است بگذرد. زیرا که برای فروشنده به قیمتی پائین‌تر از قیمت بنگاه آ و یا لااقل به قیمتی برابر با آن، او میبایست هزینه‌های تولید مشابهی داشته باشد. بنا بر این میباید از تکنیکهای تولید مشابه یا پیشرفته‌تری استفاده کند. بعلاوه اگر بنگاه آ (بفرض) دو سوم بازار را تحت کنترل خود داشته باشد، فقط يك سوم باقی خواهد ماند. بنا بر این تقاضا برای این کالا محدود خواهد بود، مگر اینکه بنگاه ب تصمیم بگیرد بخشی از بازار هم‌اکنون تحت کنترل بنگاه آ را بتصرف خود درآورد. در این صورت نه تنها باید با هزینه‌ای پائین‌تر تولید کند و به قیمتی پائین‌تر از قیمت‌های بنگاه آ بفروشد، بلکه همچنین باید، برای تأمین پیروزی و شکستن عادات مصرف‌کنندگان کالای مورد بحث، درگیر يك مبارزه تبلیغاتی تجارتي شدید، که برای او گران تمام میشود، بشود.

بطور کلی، نفوذ در يك بازار تحت کنترل مشکل بوده و به انبوهی سرمایه احتیاج دارد.

۱- سرمایه‌هایی برای تبلیغات تجارتي

۲- سرمایه‌هایی برای استفاده از روشهای تکنیکی مشابه یا پیشرفته‌تر.

بنا بر این استفاده از اینها اغلب به انبوهی سرمایه احتیاج دارد. در واقع برای تولید کردن با هزینه‌هایی پائین باید بمقدار معتدله‌ای تولید کرد. استفاده از تکنیک‌های جدید مستلزم این است که بمقدار وسیعی تولید ناعائم. مثلاً اگر بخواهیم به تولید بولادی بپردازیم که هزینه کمتری برداشته و در نتیجه قابلیت رقابت بیشتری داشته باشد، این امر مستلزم بکار بردن تکنیکهای جدیدی است که نمیتوانند مورد استفاده قرار گیرند مگر اینکه حد اقل پنج ملیون تن تولید کنیم.

باین ترتیب میبینیم که بازار بنگاه آ نسبتاً محفوظ میباشد.

بنگاه آ میتواند با افزودن يك اضافه سود انحصاری به قیمت تولید خود به تعیین

قیمت بازار بپردازد. بنا بر این فرمول قیمت انحصاری چنین نوشته خواهد شد:

$N + B + M + T$ که در آن (ب) سود متوسط و (ن) اضافه سود انحصاری را نشان

میدهد. این اضافه سود انحصاری تهدید نمیشود مگر اینکه بنگاه ب دارای منابع مالی

کافی جهت درگیر شدن در مبارزه و با این ترتیب جهت تصاحب این اضافه سود باشد (۱).

۱- برای تهیه منابع مالی کافی هر بنگاه معمولاً مجبور است: (اولاً) توافقهایی با دیگر بنگاهها، بمنظور جمع‌آوری سرمایه و تأمین پایه مالی استوارتری برای بنگاه جدید، بنماید (این همان چیزی است که تمرکز سرمایه نامیده میشود، پدیده‌ای که در فصل سوم

این اضافه سود بنگاه ب را جلب میکند ، ولی وسائلی که او بکار میبرد (کاهش هزینه ها و پائین آوردن قیمت ها و یا بالا بردن قیمت ها به میزان کمتری از بنگاه آ در یک زمینه افزایش عمومی قیمت ها ، یعنی تورمی) سبب کاهش نرخ سودی که به جلب وی پرداخته شود میگردد .

این کاهش نرخ سود نتیجه طبیعی چنین پروسه ای است مگر اینکه بنگاه ب در این مبارزه پیروز گشته و موفق به برقراری تناسبی از نیروها شود تا بتواند توافقی بر بنگاه آ تحمیل کند و باین ترتیب مجدداً قیمت های خود را بالا برده و اضافه سود انحصاری نسبتاً بالائی را تصاحب نماید ، اضافه سودی که میزان آن رابطه مستقیمی با تغییرات تقاضا و وضعیت تکنیکی وی و سیاست های بازدارنده او در مقابل رقبای بالقوه داخلی و خارجی اش خواهد داشت .

بنا بر این سدهائی که انحصار پشت سر خواهد گذاشت و سدهائی که خلق خواهد کرد در طی زمان همگی موقتی هستند . این سدها بطور مداوم مورد حمله قرار میگیرند . بدین دلیل است که گفتیم علیرغم این موانع ، سرمایه موفق میشود راه خود را بین رشته ها و در بطن یک رشته واحد بین شرکت های تولیدی باز کند . تحرك سرمایه فقط محدود میشود لکن ناپدید نمیکردد . بنا بر این تحرك سرمایه در خود اساس گسردن سرمایه داری وجود دارد . به عبارت دیگر اگر بخواهیم گردش سرمایه داری را توضیح دهیم باید از این تحرك دائمی سرمایه در جستجوی جذاب ترین نرخ های سود آغاز به حرکت نمائیم .

این تحرك سرمایه به توضیح تشکیل قیمت های تولید و گرایش به تشکیل یک نرخ سود متوسط میپردازد . قیمت بازار بدور این قیمت تولید بر طبق تغییرات عرضه و تقاضا، نوسان میکند . اضافه سود یا کسر سود هائی نسبت به سود متوسط ظاهر میشوند . این اضافه سود یا کسر سود ها موقتی بوده و حرکت سرمایه اجتماعی را در بین رشته ها نشان میدهند . پیدایش و مداخله انحصارات این اضافه سود ها را با دوام تر مینماید . معضله انحصارات نمیتوانند امکان جاودانه شدن آنها را فراهم کنند . (۱) این اضافه سود ها از

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) بتفصیل مورد تحلیل قرار خواهد گرفت) یا از بانکها با ریسک قرار دادن خود تحت سلطه آنها وام بگیرد ؟ ، ثانیاً) به تشدید استثمار کارگران خود بپردازد . در فاصله بین سالهای ۱۹۶۸ - ۱۹۶۵ ، ضرورت تهیه منابع مالی کافی برای انباشت سرمایه و بکار بردن تکنیک های نوین تولید ، سرمایه داری را بمخالفت با افزایش دستمزدها جز به میزان بسیار ناچیزی و به تشدید آهنگ های تولید و بنا بر این به تشدید تضاد های میان کار و سرمایه هدایت کرد ، تضادهائی که میباید بشدت هرچه تمامتر بصورت حوادث ماه مه ۱۹۶۸ تظاهر نماید .

۱- عرضه و تقاضا بر روی آ ، یعنی سود بدست آمده که در مقابل سود متوسط ←

از برقراری تناسبی از نیروها بنفع این انحصار و ضرر آن انحصار ناشی گردیده و بصورت تعیین قیمت‌های بازار بالاتر از قیمت‌های تولید تظاهر میکند. لکن تعیین چنین قیمت‌های بازاری موقتی هستند. زیرا تناسب نیروها تغییر میکند. انباشت سرمایه بمرور زمان آن را تغییر میدهد. قیمت بازار تغییر میکند، بهمین ترتیب اضافه سودهای انحصاری. در این مفهوم انحصار نه میتواند هر قیمتی را تعیین کند و نه میتواند آنرا بطور جاودانه تعیین نماید. قیمت انحصار به شرایط تکنیکی تولید بستگی دارد. قیمت انحصاری به قیمت تولید مربوط است، حتی اگر بنظر میرسد بطور نمینا سستی بدان مربوط باشد. درجه استقلال قیمت انحصاری نسبت به قیمت تولید وابسته به کمی یا زیادی امکان نفوذ سرمایه های جدید در رشته انحصار شده میباشد.

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) ب قرار میگیرد، اثر میگذارد. تفاوت بین آ و ب تشکیل اضافه سودها (یا کسر سودها) ی موقتی را میدهد. دخالت انحصار وجود اضافه سودهای (ن) را یادوام تر میکند زیرا که دقیقاً این اضافه سودها، اولاً به سیاست قیمت گذاری انحصارات و ثانیاً به تغییرات تقاضا بستگی دارد. اضافه سودهای انحصاری در صورتی بتقاضا بستگی دارد که تقاضا یکی از عناصری باشد که توسط سرمایه دار تعیین قیمت و میزان عرضه اش بحساب میآید.

فصل دوم

غصب ارزش اضافی*:

استثمار کارگران

بخش اول

نیروی کار کالا نیست که توسط سرمایه دار خریداری میشود

سرمایه دار نیروی کار (یا قابلیت کار^x) کارگران را میخرد. نیروی کار را میتوان چون مجموعه استعداد های جسمی و فکری کارگران تعریف کرد. نیروی کار در سیستم سرمایه داری یک کالا است و مانند هر کالای دیگری توسط سرمایه دار خریداری میشود.

کارگران برای امرار معاش مجبور به فروش نیروی کار خود هستند، زیرا وسائل تولید (یعنی ماشین آلات و کارخانه ها) در مالکیت طبقه اجتماعی دیگر یعنی بورژوازی میباشد.

این وضع از پروسه تاریخی طولانی ای ناشی میشود که از قرن شانزدهم - هفدهم شاهد دو نوع سلب مالکیت بوده است:

- پیشه ورانی + که قربانی توسعه مانوفاکتور** های کارآمدتر شده اند،

- خرده دهقانان مستقلی که قربانی سیاست تمرکز زمینها گردیده اند.

باین ترتیب هزاران پیشه ور و خرده دهقان مستقل با چنین عناوینی نابود شده اند، بدین مفهوم که وسائل تولید خود را از دست داده و مبدل به پرولتر گشته اند، یعنی مبدل به انسانهایی که جز نیروی کارشان همه هستی خود را از دست داده اند و بنا بر این برای بقا خود مجبور به فروش آن گردیده اند. xx

EXTORSION DE PLUS-VALEUR

*- غصب ارزش اضافی

x- قابلیت کار CAPACITE DE TRAVAIL + - پیشه ور یا صنعتگر ARTISAN

** - مانوفاکتور یا کارگاه دستی (MANUFACTURE)، در مرحله ابتدائی بوجود ←

xx - توجه شود که در اینجا فقط به توده های که از آن سلب مالکیت شده است اشاره می رود. توده عظیم پرولترها از همان سرفه های غیر مالک گشته (فراری) تشکیل میشود. و گروه اجتماعی فوق بیان اضافه میشوند.

بخش دوم

ارزش مبادله نیروی کار و تعیین دستمزد

۱- ارزش نیروی کار

این ارزش مطابق قاعده معتبر برای تمام کالاها توسط زمان کار لازم برای تولید آن تعیین میشود. اما زمان کار لازم برای تولید نیروی کار یعنی چه؟
یعنی زمان کار لازم برای تولید کالاهایی که خود برای نگهداری (و یا بازسازی*) نیروی کار کارگر لازمند.

در بین کالاهاییکه برای نگهداری نیروی کار لازم میباشد میتوان به تشخیص و نوع متمایز پرداخت. بنا بر این میتوان اظهار داشت که ارزش مبادله نیروی کار شامل دو عنصر میباشد:

یک دسته از کالاها امکان بقا و بازسازی جسمانی به کارگران میدهند. منظور از آن حد اقل غذاء، لباس و مسکن ضروری برای زندگی کردن میباشد. در اینجا با عنصر فیزیو-لوژیکی ارزش نیروی کار مواجهیم. البته این عنصر خود بر طبق ادوار و کشور های مختلف

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) آمدن کارخانه ها، یعنی زمانیکه هنوز ماشین جانشین کار دست نگردیده بود، لکن تقسیم کار رو به توسعه و تکامل میگذاشت و راه اختراع ماشین را هموار مینمود. این کارخانه ها را مانوفاکتور مینامیدند. با انقلاب صنعتی و اختراع ماشین و ورود آن به پروسه تولید و تکامل روز افزون تقسیم کار نام مانوفاکتور ها به فابریک یا کارگاه ماشینی (FABRIQUE) تغییر کرد.

REPRODUCTION
* بازسازی یا بازتولید و یا تولید مجدد
این واژه در مفهوم مارکسیستی مفاهیم متعدد بخود میگیرد. مثلاً هنگامیکه سخن از کالاهای لازم برای بازسازی نیروی کار کارگر بمیان میروند منظور کالاهاییست که به کارگر و خانواده اش امکان میدهد تا به تجدید قوا، استراحت و تولید مثل بپردازد، تا در عین حالیکه خود را آماده میکند تا روز بعد مجدداً کار خود را از سر گیرد، به تولید و تربیت کارگرانی جدید برای سیستم نیز بپردازد. البته نباید فراموش کرد که در سیستم سرمایه داری زن کارگران، خود کار میکنند و فرزندان آنها نیز در کشورهای سرمایه داری توسعه یافته، در زمان حاضر، بمجرد رسیدن به سن شانزده سالگی و در کشورهای سرمایه داری توسعه نیافته از سنین کودکی شروع به کار مینمایند. چنانکه میدانیم با تولد و توسعه سیستم سرمایه داری ←

تغییر میکند: يك کارگر فرانسوی مانند يك کارگر افریقای جنوبی تغذیه نکرده و مسکن نمیگزیند.

— دسته دوم عبارتند از کالاهائی که بکارگران امکان ارضاء نیازهای معینی را میدهند، که با توسعه تدریجی جامعه آنها را احساس میکنند. این نیازها از شرایط اجتماعی که انسانها در آن زندگی کرده و بزرگ میشوند زائیده میشود. شرایطی که تکامل مییابد. کارگر فرانسوی سال ۱۹۷۲ نیازهای دارد که کارگر فرانسوی سال ۱۸۷۲ نداشته است. در اینجا با عنصر اجتماعی یا تاریخی نیروی کار مواجهیم. با این ترتیب زمان کار لازم برای تولید نیروی کار به دو قسمت ماهیتا پیوسته تجزیه میشود:

— زمان کار لازم برای تولید کالاهائی که برای ارضاء نیازهای حد اقل کارگر به غذا لباس و مسکن، ضروری میباشند؛

— زمان کار لازم برای تولید کالاهائی که برای ارضاء يك سری از نیازها لازم است، نیازهای که همراه با توسعه تدریجی جامعه ظاهر میشوند (مانند نیاز به تعطیلات، استراحت، تلویزیون و غیره) این نکته بسیار مهم را بعدا روشن تر خواهیم کرد.

۲- دستمزد

دستمزد بعنوان بیان پولی ارزش نیروی کار تعریف میشود: یعنی قیمت نیروی کار است. اگر به ظواهر اکتفا کنیم، بنظر میرسد دستمزد اجرت کار است، و این درست همان نظر سرمایه داران و اقتصاد دانان بورژوا است. ولی در واقع سرمایه دار تمامی کار را خیرد اخته، بلکه فقط بخشی از آنرا میپردازد، یعنی دقیقاً آن بخشی که برای بازسازی نیروی کار لازم است. با حرکت از این نقطه میتوان هم به مسئله نحوه واقعی تعیین سطح دستمزدها و هم به مسئله طبقه بندی دستمزدها پی برد.

الف — سطح دستمزدها

بنا بر این برای درك اینکه دستمزد در چه سطحی تعیین میگردد، باید از ارزش نیروی کار حرکت کرد. لکن همانطوری که دیدیم، قیمت هر کالائی، مثلاً قیمت يك اتومبیل میتواند از ارزش خود فاصله بگیرد، بهمین ترتیب دستمزد نیز میتواند از ارزش نیروی کار فاصله

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) است که کار زنان و کودکان شدت و وسعتی بیهمتای خود گرفته است. مثلاً در انگلستان اوایل قرن نوزده حد اقل سن مجاز برای بکار گرفتن کودکان ۸ سال و ساعات کار روزانه در حدود ۱۴ الی ۱۵ ساعت بوده است. کوتاه شدن ساعات کار روزانه و بالاتر رفتن حد اقل قانونی سن مجاز برای بکار گماردن کودکان و بهبود شرایط کار در کشورهای سرمایه داری توسعه یافته ناشی از تغییر ماهیت سرمایه داران این —

بگیرد: میتواند بالاتر یا پائین تر از آن قرار گیرد. هنگامیکه نوسانات قیمت بازار کسالاها را بدور ارزش آنها مطالعه مینودیم، تاثیر تغییرات عرضه و تقاضا را بر قیمت بازار مورد توجه قرار دادیم. در اینجا نیز دارای پدیده مشابهی میباشیم: دستمزدها (یعنی قیمت نیروی کار) بنا بر تغییرات عرضه و تقاضای کار بدور ارزش نیروی کار نوسان میکند. مثلا هنگامیکه تقاضای نیروی کار توسط سرمایه داران، پائین تر از عرضه است، یعنی هنگامیکه بیکاری وجود دارد، کارگران در وضعی نامساعد قرار میگیرند که ممکن است منجر به کاهش دستمزدهای واقعی گردد، یعنی ممکن است منجر به کاهش قیمت نیروی کار گردیده و در نتیجه و احتمالا برای مدت محدودی قیمت نیروی کار در سطحی پائین تر از ارزش آن تعیین شود. کارفرمایان از بیکاری برای تشویق کارگران شاغل به تعدیل مطالبات دستمزدهایشان استفاده میکنند. با این ترتیب کارفرمایان با تهدید به اخراج امیدوارند دستمزدهای پائین تر و شرایط کار سخت تری را تحمیل نمایند. (۱)

نباید فراموش کرد که بیکاری فقط تشکیل عاملی نامساعد را میدهد و آن بتنهائسی الزاما منجر به کاهش دستمزدهای واقعی نمیکرد. عناصر دیگری میتوانند این اثرات نامساعد را خنثی نمایند، بخصوص مبارزه جویی کارگران، درجه آگاهی طبقاتی آنها و سیاست سازمانهایشان.

مجموعه این عناصر تاثیری بر تعیین دستمزدها میگذارد. بدین دلیل است که بیکاری اثر مکانیکی و اتوماتیک بر روی تغییرات دستمزدها ندارد. کاهش دستمزدها به احتمال قوی فقط منجر به تشدید تضادهای میان کار و سرمایه میگردد. سرانجام این تضادها بستگی بمیزان بسیج طبقه کارگر دارد.

در اینجا به نکته ای حساس از تئوری دستمزدها بر میخوریم: مشکل ناشی از این واقعیت است که ارزش نیروی کار شامل عنصری اجتماعی و تاریخی بوده و بسختی قابل اندازه گیری میباشد. در واقع همانطوریکه هم اکنون دیدیم، اگر در کوتاه مدت مبارزه طبقاتی بر روی قیمت نیروی کار اثر میگذارد، در دراز مدت مبارزات طبقاتی و نتایج آن بر روی ارزش نیروی کار اثر خواهد گذاشت. چرا؟ باز یادآور میشویم که ارزش نیروی کار، شامل عناصر اجتماعی و تاریخی است. سیستم سرمایه داری برای بقا خود بدون انقطاع محصولات جدیدی را میآفریند و نزد کارگران نیازهای جدیدی را بر میانگیزد (صرفنظر از قضاوتی که ممکن است درباره نوع این محصولات

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) کشورها یا صرفا ناشی از رشد بارآوری کار و غارت کشورهای مستعمره و نومستعمره نبوده بلکه ثمره بیش از یک قرن مبارزه پیگیر و انقلابهای مکرانییک و پرولتری و بخون کشیده شدن اعتصابات و تظاهرات و انقلابهای بسیار بوده است.

۱- بعکس اگر تقاضا بالاتر از عرضه باشد، قیمت نیروی کار میتواند از ارزش آن تجاوز کند.

* دستمزدهای واقعی قدرت خرید دستمزدها - دستمزدها اسمی یعنی میزان دستمزدهای بیول. بنابراین افزایش قیمتها در صورتیکه دستمزدهای اسمی ثابت بماند و یا کمتر از افزایش قیمتها افزایش یابد -

و این نیازهای جدید داشته باشیم). نفس بوجود آمدن این نیازهای جدید میتواند بمعنسی افزایش ارزش نیروی کار، توسط عنصر اجتماعی و تاریخی، باشد. بنابراین سیستم سرمایه داری میل میکند بسمت افزایش ارزش نیروی کار. (۱)

لکن هر فرد سرمایه دار (و نه سیستم سرمایه داری در مجموع آن) حتی الامکان مانع افزایش مستمردها میگردد، افزایشی که میتواند وسایل ارضاء نیازهای جدیدی را، کسه سیستم در وجود کارگران برانگیخته، فراهم کند. برسمیت شناختن دخول عناصر جدید تاریخی و اجتماعی در ارزش نیروی کار از طرف هر فرد سرمایه دار، که با افزایش مستمردهای کارگران در استخدام وی عملی میگردد، منوط به پیروزی مبارزه کارگران برعلیه وی میباشد.

دوام این امتیازات بدست آمده، خود منوط به درجه بسیج کارگران، بعد از پیروزی، میباشد.

باز هم تکرار کنیم، با این ترتیب مبارزه طبقاتی که قادر است در کوتاه مدت سبب تغییراتی در قیمتهای نیروی کار (یعنی مستمردها) شود، مثلا اگر تناسب نیروها در لحظه ای معین بسود کارگران است آنها بالاتر از ارزش بیرد*، میتواند در دراز مدت سبب تغییراتی در خود ارزش گردد: مثلا مبارزه طبقاتی میتواند بدین موفقیت نائل گردد که افزایش عینی ارزش، که ناشی از توسعه نیازهای جدید توسط سیستم سرمایه داری است، توسط هر فرد سرمایه دار برسمیت شناخته شده و مورد تصدیق وی قرار گیرد.

نباید فراموش کرد که حتی اگر سرمایه داران این افزایش را تصدیق نمایند، این امر فقط موقتی خواهد بود: زیرا آنها سعی خواهند نمود آهنگهای تولید (شدت کار) یا مدت کار را افزایش دهند: آنها ارزش نیروی کار را توسط مکانیسم غیر مستقیم ارزش اضافی نسبی، که آنها در بخش چهارم مورد مطالعه قرار خواهیم داد، کاهش خواهند داد. آنها قیمتهایشان و یا باز هم مالکیتهایشان را افزایش داده و بدین ترتیب از قدرت خرید کارگران خواهند کاست.

(بقیه از یاورقی صفحه قبل) سبب کاهش مستمردهای واقعی یا قدرت خرید کارگران میگردد.

۱- در بخش چهار خواهیم دید که سیستم سرمایه داری همچنین بصورتی دیگر از طریق رشد بارآوری کار میل میکند به سمت کاهش ارزش نیروی کار.

* باید بگوئیم که این فرض، یعنی احتمال بالا تر رفتن قیمت نیروی کار، از ارزش نیروی کار در کوتاه مدت و افزایش عینی ارزش در دراز مدت، فقط در شرایطی ممکن است که غارت ثروت مردم سایر نقاط جهان، منابع بیکوانی در اختیار سرمایه داران متروپول برای ارتشاء موقت به بخشی از کارگران خودی ایجاد کرده باشد، وگرنه طبیعی است که این امر نه تنها موجب انباشت سرمایه نمیشد بلکه موجب کم شدن آن میگشت.

همانطوری که متذکر شدیم، برای درك مسئله طبقه بندی دستمزدها نیز باید از ارزش نیروی کار آغاز بحرکت کرد.

در واقع بروشنی میتوان مشاهده کرد که ارزش نیروی کار کارگران مختلف یکسان نیست. در اینجا دو مورد را باید در نظر گرفت:

مورد اول: مورد دو کارگر انجام دهنده حرفه مشابه و دارای اطلاعات و شایستگی های حرفه ای (مهارت) * یکسان، با این تفاوت که یکی از آنها در يك کشور سرمایه داری پیشرفته، مثلاً در فرانسه، زندگی میکند و دیگری در يك کشور مستعمره یا نیمه مستعمره، مثلاً در مراکش. مثلاً مورد دو کارگر متخصص فرانسوی و مراکشی را در نظر بگیریم.

ارزش نیروی کار آنها متفاوت است. ارزش نیروی کار کارگر مراکشی پائین تر از ارزش نیروی کار کارگر فرانسوی است. $\times$ این تفاوت بصورت اختلاف شدیدی در دستمزدهای آنها منعکس میشود. چرا؟ به دو دلیل: از يك سویه دلایلی که در فصل امپریالیسم آنها را مورد مطالعه قرار خواهیم داد، رزق کارگر مراکشی به قیمتی پائین تر از قیمت کسب رزق کارگر فرانسوی به دست می آید؛ از سوی دیگر به دلیل این که نیازهایی که توسط سیستم سرمایه داری آفریده شده در نزد کارگر فرانسوی فراوانتر است تا در نزد کارگر

* - اطلاعات و شایستگی های حرفه ای (مهارت) QUALIFICATION

$\times$ - در اینجا باید فرق میان ارزش کار و ارزش نیروی کار را کاملاً مورد توجه قرار دهیم. ارزشی که کارگر در جریان تولید ایجاد میکند "ارزش کار" یا "ارزش مصرف نیروی کار" نامیده میشود. این ارزش کار شامل دو بخش است (۱) بخشی که برای بازسازی نیروی کار کارگر لازم است و آن برابر با ارزش کالاهائی است که کارگر (کارگر و خانواده وی) جهت بازسازی نیروی کار خود مصرف میکند. (منظور از این کالاهای غذا، لباس، مسکن، مخرج تحصیل، درمان، بهداشت، تفریح و غیره میباشد). این بخش از ارزش ایجاد شده توسط کارگر در جریان تولید را ارزش نیروی کار، و کاری که این ارزش را آفریده کار لازم یا کار پرداخت شده مینامند. (۲) بخش دیگر ارزش ایجاد شده توسط کار را ارزش اضافی و کاری که این ارزش را آفریده کار اضافی یا کار پرداخت نشده مینامند، کاری که توسط سرمایه دار بطور مجانی تصاحب میگردد. بنا بر این ارزش کار (یا ارزش مصرف نیروی کار) برابر است با ارزش نیروی کار با اضافه ارزش اضافی.

در اینجا وقتی عنوان میگردد که ارزش نیروی کار کارگر مراکشی پائین تر است منظور این است که کارگر مراکشی برای بازسازی نیروی کار خود، در مقایسه با کارگر فرانسوی، کالای کمتری (از لحاظ ارزش) مصرف میکند. بعبارت دیگر یعنی کارگر مراکشی دستمزدهای کمتری دریافت میدارد (چرا که دستمزدهای کار براساس ارزش نیروی کار تعیین میگردد) ←

مراکشی، و اینکه عناصر تاریخی و اجتماعی که در ارزش نیروی کار کارگر فرانسوی داخل گردیده قابل توجه تر است (۱).

مورد دوم: مورد دو کارگر فرانسوی یا اطلاعات و شایستگی های حرفه ای (مهارت) متفاوت: مثلاً یک کارگر متخصص و یک مهندس. در این حالت نیز ارزش نیروی کار متفاوت خواهد بود: ارزش نیروی کار مهندس بیشتر است، مخصوصاً به دلیل اینکه مخارج تحصیلی بیشتری را دربر میگیرد. (۲)

در هر دو مورد طبقه بندی دستمزدها طبقه بندی ای است که میتوان آن را عینی توصیف کرد. بدین مفهوم که با تفاوت های واقعی در ارزش های نیروی کار مطابقت دارد. لیکن البته باید توجه داشت که ما از طبقه بندی عینی صحبت میکنیم و نه از طبقه بندی طبیعی بعبارت دیگر منظور از آن یک طبقه بندی مشخص و خاص شیوه تولید سرمایه داری است، یا

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) و از سطح زندگی پائین تری برخوردار است. در حالی که هر دو آنها به حرفه مشابهی اشتغال داشته و ارزش برابری ایجاد میکنند و احیاناً ارزشی که کارگر مراکشی ایجاد میکند بیشتر است (بعلمت ساعات کار هفتگی طولانی تر و مدت تعطیلات سالانه کمتر).

بطور خلاصه کمتر بودن ارزش نیروی کار کارگر مراکشی بمعنای پائین تر بودن قدرت خرید و سطح زندگی وی میباشد و چون ارزش کار یا ارزش مصرف نیروی کار وی (یعنی ارزشی که توسط وی ایجاد میگردد) برابر یا بیشتر از ارزش کار کارگر فرانسوی است (بسه علت ساعات کار طولانی تر) بنا بر این ما به شدت درجه استثمار کارگران کشورهای توسعه نیافته تحت سلطه امپریالیسم می بینیم:

چنانکه میدانیم، درجه یا آهنگ و یا نرخ استثمار و یا بعبارت دیگر نرخ ارزش اضافی برابر است با: $\frac{\text{ارزش اضافی یا کار اضافی و یا کار پرداخت نشده}}{\text{سرمایه متغیر یا ارزش نیروی کار یا کار لازم یا کار پرداخت شده}}$

۱- نژاد پرستان این پدیده را به شیوه شرم آور و ضد تاریخی خود تعبیر میکنند، با اظهاراتی از قبیل "اعراب نیازی ندارند" و "یک خرما در روز برای آنها کافی است" در صدر توجیه استثمار خود بر می آیند. آنها قادر به درک این واقعیت نیستند که تکامل نیازهای جدید پدیده ای طبیعی و مشخصه نژادی برتر نبوده بلکه پدیده ای اجتماعی و مشخصه درجه معینی از تکامل اجتماعی است.

۲- باید توجه داشت که بخش اعظم این مخارج تحصیلی از مالیاتها تامین میشود، چون کارگران بخش اعظم مالیاتها را میپردازند، به این ترتیب اگر این حقیقت دارد که ارزش نیروی کار یک مهندس بالاتر از ارزش نیروی کار یک کارگر است، این نیز واقعیت دارد که بخشی اعظم این ارزش در نتیجه کاهش قدرت خرید کارگران تشکیل شده است.

توجه به این واقعیت که تغییر شکل نیروی کار به یک کالای فروشی در بازار و دارای یک ارزش مبادله نیز خود مشخصه خاص شیوه تولید سرمایه داری است .

بالاخره باید توجه نمود که علاوه بر خود این طبقه بندی عینی ، طبقه بندی دیگری که میتوان آنرا ذهنی توصیف کرد وجود داشته و متضمن تفاوت های دستمزدی است که هیچگونه انطباقی با ارزش های نیروی کار مربوطه ندارند . مثلاً در فرانسه ، دو کارگر متخصص که هر دو در یک کارخانه مشغول به کار میباشند ، یا یکی از آنها در پاریس و دیگری در شهرستان کار میکند و یا یکی از آنها زن و دیگری مرد میباشد ، دستمزدهای متفاوتی دریافت میکنند در حالیکه ارزش نیروی کار آنها یکی است ؛ یا یک مهندس که ارزش نیروی کارش مثلاً ۲۰ در صد بیشتر از ارزش نیروی کار یک کارگر متخصص است دستمزدی دو برابر او دریافت میکند ، و غیره . این سلسله تفاوتها ناشی از اقدامات سرمایه داران میباشد که بمنظور ایجاد تفرقه در میان کارگران (مراجعه کنید مخصوصاً به تمام سیستم های پاداشی) و یا بمنظور مبادرت بمستحیل کردن عده ای از آنها در خودشان انجام میگیرد .

برای مبارزه با تمام این اقدامات و برای برانگیختن وحدت کارگران در حال مبارزه است که شعار افزایش یکپارچه دستمزدها * و شعار " دستمزد مساوی برای کار مساوی " به طور کامل خاصی مناسب بنظر میرسند .

اکنون میدانیم که نیروی کار چیست ، ارزش مبادله آن چگونه تعریف میشود ، و چگونه دستمزد بر مبنای آن تعیین میگردد . بنا بر این ضروری است روشن نمائیم که چرا نیروی کار در مقابل تمام کالاهای دیگر دارای یک ویژگی میباشد : عبارت دیگر باید ببینیم چرا نیروی کار تنها کالائی است که قادر است ارزشی بیشتر از ارزش خود ایجاد نماید .

* — منظور از شعار افزایش یکپارچه دستمزدها اینست که در مبارزات مطالباتی تقاضای افزایش یکپارچه دستمزدها میان کشیده شود و نه تقاضای افزایش دستمزدها به میزان درصدی از دستمزدها که همچنان تفاوت دستمزدها را عمیق تر میکند ، مثلاً تقاضای افزایش دستمزد بمیزان ۳۰۰ تومان در ماه برای همه کارگران گردد ، و نه تقاضای افزایش مثلاً ۲۰ درصد دستمزدها ، زیرا اگر مثلاً افزایش ۲۰ درصد دستمزدها تقاضا گردد ، در صورت پیروزی کارگری که دستمزد ماهیانه اش ۵۰۰ تومان است ۱۰۰ تومان اضافه دستمزد بدست خواهد آورد و کارگری که دستمزد ماهیانه اش ۱۵۰۰ تومان است ۳۰۰ تومان چنانکه مشاهده میکنیم در این صورت تفاوت دستمزدها همچنان عمیق تر میگردد .

بخش سوم

ایجاد ارزش اضافی توسط نیروی کار

۱- نیروی کار کالای شگفت انگیزی است . زیرا قادر است ارزشی بیشتر از ارزش خود ایجاد نماید و دقیقاً توضیح ارزش اضافی در همینجاست . برای درک بهتر مطلب يك بار آوری کوتاه تاریخی مخصوصاً درباره نقش پول ضروری مینماید .

• در جوامعی که هنوز وسیعاً بر پایه يك سازمان صنفی کار قرار دارند ، مانند اروپای غربی در قرون وسطی ، پول اساساً دارای دو وظیفه است :

الف- ذخیره ارزش است : یعنی اینکه آنها ذخیره میکنند تا در صورت وقوع بلایای طبیعی و اجتماعی (جنگها) بتوانند با آن کالاهائی را خریداری کنند .

ب- وسیله گردش کالاهاست . طبق فرمول :

کالای ۲ - پول - کالای ۱

ك ۲ - پ - ك ۱

مالك کالای ۱ (مثلاً مالك يك ميز) نمیخواهد از آن استفاده کند ، بلکه میخواهد آنها بفروشد . او در بازار به مالك مبلغ معینی پول ، پ ، که خواستار يك ميز است برخورد نموده و آنها را به او میفروشد . مالك سابق ك ۱ با این پول بخريد کالای ۲ (مثلاً تعدادی صندوقی) میپردازد . فروشنده صندوقی ها میتواند از پ چه بعنوان ذخیره ارزش ، وجه برای خرید کالای جدید ك ۲ و غیره استفاده کند .

در اینجا ما با پروسه گردش کالا مواجه میشویم : ك ۱ را برای خرید ك ۲ میفروشیم . لکن در کنار مالکینی که صرفاً خواستار فروش کالا هستند تا بتوانند کالاهای دیگری را خریداری کنند ، بازرگانان حرفه ای ظاهر گردیده اند که با پولی که در اختیار دارند يك سری از کالاها را از تولید کنندگان میخرند تا آنها را با سود در بازار بفروشند . به جای فروختن بمنظور خرید ، آنها میخرند بمنظور فروختن با سود ، طبق فرمول زیر :

پول ۲ - کالا - پول ۱

پ - ك - پ

بازرگانی مبلغ پول پ را در اختیار دارد ، آنها برای خرید مقداری از کالای ك بکار میاندازد . وی این مقدار کالا را در مقابل مبلغ پول پ که بالاتر از پ است میفروشد . ولی يك مسئله مطرح میشود : تفاوت میان پ و پ' ، که آنها ارزش اضافی نام خواهیم نهاد ، از کجا ناشی میشود ؟

در مثال ما این ارزش اضافی از تجارت ناشی میشود . ارزش اضافی از نظر تاریخی به

حق در حلقه اول اساساً از تجارت ناشی گردیده است. مثلاً در اروپای قرون وسطی، بازرگانان به دیار دور دست سفر کرده و کالاهائی را از جوامعی که از رشد کمتری برخوردار بودند به قیمتهائی خیلی پائین (پائین تر از ارزششان) میخریدند، آنان این کالاهای را به اروپا حمل کرده و آنها را به قیمتهائی خیلی بالا (بالا تر از ارزششان) میفروختند. لیکن باید توجه داشت که ارزش اضافی که دارای چنین منشاء ای باشد هیچگونه تطابقی با ثروتمند شدن کل جامعه نداشته، بلکه فقط بایک انتقال ساده ثروت، که ناشی از یک ردی است، مطابقت دارد. منظور خود را روشن تر نمائیم:

— بفرض یک تاجر عمده در قرن شانزدهم برای خرید مقداری ادویه که دارای ارزشی برابر با K است به آسیا سفر میکند.

— بفرض P قیمتی است که وی بابت خرید ادویه به تولید کننده آن میپردازد، قیمتی که پائین تر از ارزش ادویه است.

— و بفرض P' قیمتی است که خریداران اروپائی بابت خرید آن به تاجر عمده میپردازند، قیمتی که بالاتر از ارزش ادویه است.

قبل از مبادله، ثروت کل جامعه برابر است با: K (کالای در اختیار تولید کنندگان) + P (پول در اختیار تاجر) + P' (پول در اختیار خریداران اروپائی). بعد از مبادله، ثروت کل همواره برابر با $P' + P + K$ میماند، بنا بر این ثروت کل جامعه تغییر نکرده است. فقط انتقال ثروتی، بضرر تولید کننده ادویه که معادل K منهای P ضرر کرده (زیرا P یعنی قیمت پرداخت شده از طرف تاجر عمده پائین تر از ارزش K است) و بضرر خریداران اروپائی که معادل P' منهای K ضرر کرده (زیرا P' یعنی قیمت پرداخت شده از طرف خریداران اروپائی بالاتر از ارزش K است) و منفع تاجر که باندازه تفاوت میان P و P' ، یعنی ارزش اضافی متحمل گشته، وجود داشته است. در حالیکه مطالعه اروپای قرون وسطی نشان میدهد که در عمل، ثروتمند شدن در کل جامعه وجود داشته است، ثروتمند شدنی که بالاتر از افزایش ساده بارآوری کار در کشاورزی و پیشه وری* بوده است. انبوهی از ارزشهای جدید در اقتصاد پدیدار گشته است. بنا بر این مسئله ای که باید به حل آن بپردازیم اینست که بدانیم چگونه این انبوه از ارزشهای جدید توانسته است پدیدار گردد، زیرا این بار ارزش اضافی ای که از تجارت تولد یافته به هیچ وجه با ارزش ایجاد شده برابری نمیکند.

• راز کار در این است که تاجر، بجای بکار انداختن پول خود، P ، در خرید ادویه K به قیمتی پائین تر از ارزش آن بمنظور فروش ب قیمت P' که بالاتر از ارزشش است، میتواند آنرا بطور دیگری بکاربرد، میتواند نیروی کار، یعنی این کالای خاص را، که دقیقاً تنها کالائی است که قادر است ارزشهای جدیدی تولید نماید، بخرد.

در این هنگام سرمایه پولی * بجای سرازیر شدن بسوی تجارت، بسوی جهان تولید مثلاً در بافت پارچه ابریشمی در لیون سرازیر گردیده و ارزش اضافه بجای تولد یافتن در پروسه گردش کالا، در خود تولید تولد مییابد. این امر وقوع مییابد زیرا که توسعه اولین مانوفاکتورها و پروسه تمرکز زمینها هزاران پیشه‌ور و دهقان خورده مالک را خانه خراب کرده و آنان را بدل به پرولترهائی مینماید که مجبور گشته اند برای بقای خود نیروی کارشانرا در معرض فروش قرار دهند.

بنا بر این فرمول $P - K - P$ میتواند بصورت زیر مشخص گردد:

$$P - R - \frac{K}{M} \quad \left\{ \begin{array}{l} K - T \\ P - K \end{array} \right.$$

سرمایه دار صنعتی که مقدار پول P را در اختیار دارد، آنرا به سرمایه مولد (K) تبدیل میکند، یعنی به خرید ماشین آلات و مواد اولیه ($K - T$) و نیروی کار (M) میپردازد. آنها را در پروسه یاروند تولید (R) بکار انداخته و کالای جدیدی که دارای ارزشش معادل P که بالاتر از P است بدست میآورد. به شکرانه نیروی کار که ارزشی بیشتر از ارزش خود ایجاد میکند، تفاوت میان P و P ، یعنی ارزش اضافی، این بار در پروسه تولید تولد مییابد. اینجا است که استثمار مکان گرفته است. این نکته را روشن تر کنیم.

۲ - سرمایه داری را در نظر بگیریم که میز تولید میکند. چنانکه قبلاً ملاحظه کردیم او ابتدا بخیرید ماشین آلات و مواد اولیه (سرمایه ثابت) و نیروی کار (سرمایه متغیر) میپردازد. بنا بر این کالاهائی را بارزششان یعنی برابر با ($M + T$) میخرد. اگر ارزش کالاهای را به ساعت کار اندازه بگیریم میتوانیم مثلاً فرض کنیم که:

$$\text{ساعت کار } T = 6$$

$$\text{ساعت کار } M = 5$$

بنا بر این سرمایه داری یا خرید کالاهای بارزششان، معادل ۱۱ ساعت کار مصرف نموده است. ولی اگر او به نیروی کار، فقط معادل ۵ ساعت کار که معرف ارزش آن است - بپردازد، میتواند خیلی بیشتر از وی کار بکشد: مثلاً میتواند ۱۰ ساعت در روز از وی کار بکشد.

در نتیجه ارزش میزهای تولید شده برابر خواهد بود با:

$$\text{ساعت } T = 6$$

$$+ \text{ ساعت } M = 5$$

$$+ \text{ باز هم } 5 \text{ ساعت کار}$$

CAPITAL-ARGENT

* - سرمایه پولی

۱ - در این فرمول پول P ، سرمایه مولد K ، کالای تولیدی $K - T$ ، نیروی کار M ، پروسه یا روند تولید R ، و قیمت کالاهای جدید P میباشد.

بعبارت دیگر سرمایه دار کالاها را بارزششان معادل ۱۱ ساعت کار خریده، لکن کالاهائی، یعنی میزهایی که ۱۶ ساعت کار ارزش دارد، تولید میکند. تفاوت ۵ ساعت دقیقاً تشکیل ارزش اضافی را میدهد، که این بار با آفرینشی از ارزش های جدید تطبیق میکند.

بنا بر این ارزش اضافی عبارت است از تفاوت میان ارزش نیروی کار و ارزشی که توسط آن ایجاد میگردد.

بدون وجود این تفاوت، مالکان وسائل تولید هیچگونه منفی در خرید نیروی کار نخواهند داشت. باید کاملاً توجه داشت که در اینجا ارزش اضافی در خود پروسه تولید تولید مییابد و نه در پروسه گردش کالا (یعنی فروش)، همچون ارزش اضافی تاجر عمده ما. بیاد بیاوریم که تاجر عمده ادویه را بقیمتی یائین تر از ارزشش خریده و آن را بقیمتی بالاتر از ارزشش میفروخت. ارزش اضافی اش از آنجا ناشی میشد. سرمایه دار صنعتی ماشین آلات، مواد اولیه و نیروی کار را بارزششان میخرد و میزها را بارزششان میفروشد: ارزش میزها (۱۶ ساعت) بالاتر از ارزش ماشین آلات، مواد اولیه و نیروی کار (۱۱ ساعت) است، زیرا که ارزش اضافی در خود پروسه تولید تولید مییابد. در این نکته بطور مرسوم، آنچه را که ایجاد و تحقق یا نقد کردن ارزش اضافی* می نامند تشخیص میدهم:

— همانطور که هم اکنون دیدیم، ارزش اضافی در پروسه تولید ایجاد میشود،

آنگاه که ایجاد شد، در فروش تحقق یافته و نقد میگردد.

اگر میزها که ۱۶ ساعت ارزش دارند واقعاً بقیمتی برابر با ارزششان یعنی (۱۶ ساعت) فروخته شوند، خواهیم گفت که تمامی ارزش اضافی ایجاد شده کاملاً بتحقق درآمده است. این ارزش اضافی، که در پروسه تولید از کارگران غصب گردیده، تماماً از طریق فروش تحت شکل پول به جیب سرمایه داران سرازیر خواهد شد. بعکس، مثلاً اگر در نتیجه ناکافی بودن تقاضا برای میز در بازار، میزها نتوانند بقیمتی برابر با ارزششان (۱۶ ساعت) فروخته شوند، بلکه بقیمتی یائین تر مثلاً برابر با ۱۴ ساعت بفروش برسند، خواهیم گفت که بخشی از ارزش اضافی ایجاد شده (۲ ساعت از ۵ ساعت) نتوانسته است تحقق یابد: ۲ ساعت ارزش اضافی غصب شده از کارگران، بشکل پول، بجیب سرمایه داران وارد نخواهد شد.

بالاخره باید توجه داشته باشیم که شیوه تولید سرمایه داری فقط هنگامی بمعنی واقعی تکامل مییابد که سرمایه، علاوه بر تجارت، وسیعاً در خود جهان تولید نفوذ کرده باشد.

(این پدیده از ابتدای اولین انقلاب صنعتی وسیعاً روبه توسعه گذارده است)؛ شیوه تولید سرمایه داری توسط تغییر شکل وسایل تولید (یعنی تغییر شکل دارائی سابق مالکانه کوچک مستقل : دهقانان و پیشه ورانی که ورشکست شده و پزولتر میشوند) به سرمایه و تغییر شکل کارگران به نیروی کار که خود نوعی کالا است، مشخص میگردد .

در اینجا باز میبایم اندیشه ادراک سرمایه یک موجودی وسایل تولید نبوده (۱) بلکه یک رابطه یا مناسبت اجتماعی است : رابطه میان متصرفان وسایل تولید (یعنی سرمایه داران) و کارگران مجبور بفروش نیروی کار خود که ایجادکننده ارزش اضافی تصاحب شده توسط سرمایه داران میباشند .

۳- برای خاتمه این بحث ضروری است به وظایف پول بازگردیم .

برای درک ایجاد ارزش اضافی ما از تاجر بسوی سرمایه دار صنعتی شروع بحرکت کردیم . تاجر برای خرید کالا پول پرداخته و بهنگام فروش کالا آنرا دریافت میداشت . این پول همانطوریکه مشاهده نمودیم شکلی از ارزش بود، همانطوریکه کالا نیز شکلی از ارزش بود . تاجر برای تصاحب سود با تفاوتهای میان قیمت و ارزش بازی میکرد . بنا بر این این سود صرفاً و فقط محصول یک دزدی دوگانه بود . در این شرایط پول بعلت معادل بودن فقط بعنوان وسیله گردش کالاها بکار میرفت .

در جارجوب تولید سرمایه داری مسئله طوری دیگر است . سرمایه دار پولش را سرمایه گذاری میکند، و این بدان معنی است که امیدوار است پولش " بچه کند " . در واقع پولش " بچه هم میکند " لکن نه بعلت اینکه باو اجازه میدهد (چون به تاجر اجازه میداد) دزدی کند، بلکه بعلت اینکه باو اجازه میدهد نیروی کار را با ارزشش بخرد و آنرا استثمار کند . پول از این لحظه ببعد چون سرمایه عمل میکند : سرمایه است زیرا وسیله ای است که با آن کارگران سلب مالکیت گشته از وسایل تولید خود (پیشه ور ورشکسته، دهقان بدون زمین)، با فروش نیروی کارشان بمالکان وسائل تولید، خود را در اختیار آنها قرار میدهند .

در این مفهوم نیز سرمایه یک رابطه یا مناسبت اجتماعی است .

در این حالت میگویند پول — با عمل کردن بعنوان سرمایه — عبارت است از :

۱- وسیله گردش کالا *، هنگامیکه برای خرید ماشین آلات و مواد اولیه موجود بکار

میرود .

۲- وسیله پرداخت، هنگامیکه برای خرید نیروی کار بکار میرود . در این حالت، در واقع، یک قرض یا پیش پرداخت دوگانه وجود دارد . به کارگر در آخر ماه (یا پانزده روز) یعنی پس از اینکه کالایش (نیروی کارش) مورد استفاده قرار گرفت، پرداخت میشود .

۱- اگر یک ماشین توسط یک فرد جهت تزئین سالن خود خریداری شود، آن دیگر سرمایه نیست

* — وسیله گردش کالا MOYEN DE CIRCULATION

بنا بر این کارگر با اجازه دادن به سرمایه دار در مصرف رساندن نیروی کارش قبل از دریافت قیمت آن، یک قرض، یک وام به او می‌دهد. لکن سرمایه دار نیز قرضی بکارگر می‌دهد. سرمایه دار برای این منظور احتیاج به اخذ وام از بانک دارد، زیرا پرداخت مستمر حتی قبل از اینکه تولید کالا کاملاً به اتمام برسد، مخصوصاً قبل از اینکه کالا بفروش برسد، انجام می‌گیرد. این خصلت قرض یا پیش پرداخت دوگانه نشان می‌دهد که پول در اینجا بعنوان وسیله پرداخت عمل میکند. پولی که بتقاضای سرمایه داران توسط بانکها به آنها وام داده میشود هنوز بصورت کالا در نیامده است. این پول سهمی است از تولید آینده.

این تشخیص شایان اهمیت است. پول چندین وظیفه را بعهده دارد: وسیله گردش کالا و وسیله پرداخت میباشد. بدون فراموش کردن وظیفه اش در ذخیره کردن ارزش که از آن قبلاً صحبت بمیان آمد. مطالعه جداگانه تعدد این وظایف است که امکان روشن ساختن مسائل چنان با اهمیتی چون بحران ها، تورم، و غیره را فراهم می‌کند.

معدّلک باید کاملاً درك نمود که همین پول است که پی در پی این وظایف مختلف را بعهده می‌گیرد. مثلاً پول سرمایه دار هنگامیکه وی به خرید نیروی کار می‌پردازد بعنوان وسیله پرداخت بکار می‌رود، و همین پول هنگامیکه توسط کارگران برای خرید کالاهای مصرفی مورد استفاده قرار می‌گیرد بعنوان وسیله گردش کالا بکار می‌رود. در نتیجه مشاهده می‌کنیم که اثرات پول بر طبق وظایف آن مختلف است: از سوئی (بعنوان وسیله پرداخت) به مالکان وسایل تولید اجازه ایجاد ارزش اضافی را می‌دهد، و از سوی دیگر (بعنوان وسیله گردش کالا) امکان تحقق ارزش اضافی را فراهم می‌سازد.

بخش چهارم

استثمار کارگران و طرق افزایش آن

۱- در پروسه غصب ارزش اضافی توسط سرمایه دار صنعتی، دزدی وجود ندارد:

نیروی کار بارزشش پرداخت میشود.

اگر به نیروی کار کمتر از ارزشش پرداخت شود، چیزی که واقعا میتواند اتفاق بیافتد، در این صورت خواهیم توانست از دزدی صحبت کنیم. ولی خصلت مشخصه اساسی سیستم سرمایه داری در این نیست. آنچه که ایجاد ارزش اضافی را توضیح میدهد در این نیست در این حالت، حد اکثر، ارزش اضافی افزایش خواهد یافت. باید توجه داشت که پرداخت به نیروی کار بمیزانی کمتر از ارزش آن، بخصوص در بخشهای عقب افتاده و یا در پرداخت به کارگران زن و مهاجر که در برابر سرمایه داران از همه ضعیف ترند، اتفاق می افتد. اگر غصب ارزش اضافی را نتوان دزدی نامید، آنرا استثمار میتوان نام نهاد. بخشی از کار کارگران (در مثالمان ۵ ساعت) برای بازسازی نیروی کار آنها بکار نرفته، بلکه بطور مجانی توسط سرمایه دار تصاحب میگردد. استثمار، با توجه به اهمیت نرخ ارزش اضافی اندازه گیری میشود، که بطور بازم دقیقتر آنرا نرخ یا آهنگ استثمار کارگران می نامند: یعنی ض. نرخ که نسبت کار پرداخت نشده (ض) را بر کار پرداخت شده (م) که برای بازسازی نیروی کار لازم است محاسبه میکند. این نرخ استثمار است که سرمایه دار بدون انقطاع مبادرت به افزایش آن مینماید. چگونه؟

۲- مقداری کالا را در نظر بگیریم. مثلا تعدادی اتوموبیل را که توسط هزار کارگر با کار ۸ ساعت در روز تولید میگردد. فرض کنیم هر کارگر در کار روزانه خود ارزشی برابر با

$$\text{ساعت } 1 = 4 \text{ س} + 4 \text{ س} + 2 \text{ س} = \text{ض} + \text{م} + \text{ث}$$

تولید مینماید. اگر سرمایه دار بخواهد ارزش اضافی خود را بمیزان ۵۰٪ افزایش داده و آنرا از ۴ ساعت به ۶ ساعت ارتقا دهد، در این صورت سه حالت میتواند اتفاق بیافتد: حالت اول - سرمایه دار میتواند مدت کار را افزایش دهد و مدت کار روزانه را از ۸ ساعت به ۱۰ ساعت برساند. در این صورت ارزش اتوموبیل های تولید شده توسط هر کارگر برابر خواهد بود با:

$$\text{ساعت } 12 = 6 \text{ س} + 4 \text{ س} + 2 \text{ س} = \text{ض} + \text{م} + \text{ث}$$

این مکانیسم مکانیسم ارزش اضافی مطلق نامیده میشود. میدانیم که از لحاظ تاریخی با ظهور و توسعه سرمایه داری است که طول زمان کار بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافته است. از آغاز قرن هجدهم در انگلستان، و برخلاف دوران قبل از آن، مدت کار روزانه

معمول در حدود ۱۴ تا ۱۵ ساعت بوده است. کارگران در تمام ایام هفته کار میکردند از جمله یکشنبه ها. در فرانسه ناپلئون اول در این مورد اظهار میدارد: "چون مردم هر روز غذا میخورند باید به آنها اجازه داده شود تا هر روز کار کنند!"

ولی افزایش ارزش اضافی بوسیله طولانی کردن مدت کار به دو مانع برخورد میکند. — یکی مانع ناشی از مقاومت بدنی کارگران است که نمیتوانند ۲۴ ساعت از ۲۴ ساعت را کار کنند.

— مانع دیگر مربوط میشود به تشکیلات کارگری که از اواخر قرن نوزدهم در اثر مقاومت کارگری، سرمایه داران را مجبور به کاهش طول زمان کار نموده است.

در چنین شرایطی، و مخصوصاً بدلیل توسعه مبارزات کارگری، سرمایه داران مجبور گشته اند بیشتر بر روی دو طریق دیگر افزایش ارزش اضافی حساب کنند. با وجود این باید توجه داشت که سرمایه داران برای جلوگیری از کاهش طول زمان کار آنچه از دستشان برآید انجام میدهند. برای نمونه در فرانسه مورد حمله قرار دادن مجدد قانون ۴ ساعت کار در هفته را — که در سال ۱۹۳۶ توسط طبقه کارگر بزور کسب شده است — در نظر آوریم، طبقه کارگری که در سال ۱۹۷۲ بطور متوسط در حدود ۴۳ تا ۴۴ ساعت در هفته کار میکند. و یا در نظر آوریم مقاومتی را که در حال حاضر بورژوازی در مقابل هر گاهشی از طول زمان کار از خود نشان میدهد، و یا کار هفتگی خیلی طولانی تری را که سرمایه دار کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، یعنی جاهائیکه تناسب نیروها شدیداً بسود او است، تحمیل میکند.

حالت دوم — سرمایه دار میتواند شدت کار را افزایش دهد. در این حالت نیز با مکانیسمی مواجهیم که بیانگر ارزش اضافی مطلق میباشد.

با تسریع آهنگهای تولید و "اصلاح و عقلانی کردن حرکات" *، کارگران، در هر ساعت کار، کالای زیاد تر و ارزش بیشتری از سابق تولید میکنند. و در هر ساعت کار نیروی بیشتری از سابق مصرف مینمایند. سیستم های تشدید آهنگهای تولید و "اصلاح و عقلانی کردن" کار، که سیستم تیلر × مشهورترین آنها بوده، و از کارخانه ها زندان با اعمال شاقه واقعی، و از کارگران آدمکهای خود کار حقیقی ساخته اند، همگی گواه نیت سرمایه داران به کشیدن حد اکثر کار اضافی + از کارگران از طریق کوشش در حذف و قاپیز تمام حرکات^۳ است که غیر لازم تشخیص داده میشود.

نباید فراموش کرد که افزایش ارزش اضافی از طریق تشدید روز افزون کار نیز به دو مانع برخورد میکند:

* — "اصلاح و عقلانی کردن حرکات" RATIONALISATION DES GESTES

— × TAYLOR

+ — کار اضافی SURTRAVAIL

— يك مانع ناشی از این واقعیت است که نمیتوان آهنگ کار يك کارگر مامور يك ماشین دارای مشخصات تکنیکی معین و ثابت را تا بینهایت افزایش داد .

— مانع دیگر مربوط است به توسعه مبارزات کارگری : برای اینکه فقط مثالی زد باشیم اعمال کارگران ایتالیائی را در نظر آوریم که در ماه مه خزنده * در بعضی از کارخانهها تعداد تصمیم به آهسته کردن ریتم خطهای تولید و بنابراین کاستن از شدت آهنگ تولید گرفتند .

وجود این موانع توضیح میدهد که چرا سرمایه داران برای افزودن ارزش اضافی خود باز بروی طریقه سومی، که بطور محسوس دارای ماهیتی متفاوت بوده و نقشی بیش از پیش قطعی بازی خواهد کرد، حساب خواهند نمود .

حالت سوم : این حالت مربوط به افزایش بارآوری کار بوده و مکانیسم آن مکانیسم ارزش اضافی نسبی نامیده میشود .

منظور چیست ؟ در حالت افزایش مدت یا شدت کار، ما از ابتدا با اراده قاطع هر فرد سرمایه دار مواجه میشویم ، لیکن در این حالت هر سرمایه دار فردا از تاثیرات مجموعه گردش سیستم سرمایه داری بهره مند میشود . زیرا طوریکه در فصل سوم خواهیم دید ، در سیستم سرمایه داری گرایش به انباشت سرمایه و بالابردن بدون وقفه بارآوری کار بکمک استعمال ماشین های متعدد تر و تکامل یافته تر وجود دارد .

افزایش بارآوری کار را بخصوص باید بمعنای کاهش زمان کار اجتماعا لازم برای تولید کالاهای مصرفی ای که برای نگهداری نیروی کار ضروری میباشند ، در نظر گرفت . یعنی ما شاهد کاهش ارزش کالاهائی که برای بازسازی نیروی کار لازمند میشویم . بعبارت دیگر زمان کمتری از سابق برای ساخت مقدار ثابتی کالا بمصرف میرسد . (۱)

* — "MAI RAMPANT" منظور وقایع ماه مه ۱۹۶۹ ایتالیا میباشد که طی آن جنبش و اعتصابات کارگری، که ضمن پیروسی طوفانی گسترش یافته بود، باوجی نسبی رسید . این جنبش — برخلاف جنبش کارگری فرانسه که در ماه مه ۱۹۶۸ ناگهان سریعاً پدیدار گشت ، باوج خود رسید و لقب "ماه مه جهنده" بخود گرفت — از طرف مطبوعات ایتالیا "ماه مه خزنده" نام گرفت . یکی از ویژگیهای این جنبش، پیدایش شکل جدیدی از مبارزه بود که کارگران ضمن اشکال دیگر مبارزه بدان دست زدند، باین ترتیب که در بعضی از کارخانهها تصمیم به کند کردن ریتم و شدت کار گرفتند .

۱ — توجه کنیم که میتوان تصور نمود که افزایش بارآوری کار نه در بخش سازنده کالاهای مصرفی ، بلکه در بخش سازنده کالاهای تجهیزاتی اتفاق افتد . این امر میتواند به این معنی باشد که ماشین آلاتی که برای ساختن کالاهای مصرفی لازمند ارزش کمتری داشته و بنابراین ارزش کمتری را به کالاهای مصرفی انتقال دهند ، و در نتیجه ارزش کالاهای مصرفی به همان میزان کاهش نشان دهد . لذا از این طریق نیز باندیشه کاهش ارزش کالاهای مصرفی میرسیم .

چون این کالاهای مصرفی کالاهائی هستند که برای نگهداری نیروی کار لازمند کاهش ارزششان بمعنی کاهش ارزش نیروی کار است .

مورد سرمایه دارمان را که به تولید اتوموبیل میپردازد اخت مجدد را در نظر آوریم : ارزشی که توسط هر کارگر تولید میگردد برابر بود با :

ساعت $10 = 4س + 4س + 2س = 2س + 4س + 4س$ ، با کار روزانه ۸ ساعته .
در نتیجه افزایش بارآوری کار، که ناشی از خود گردش سیستم سرمایه داری است، ارزش نیروی کار کاهش مییابد : بفرض از ۴ ساعت به ۲ ساعت میرسد . در این صورت سرمایه داری که اتوموبیل تولید میکند بعنوان یک فرد سرمایه دار از این کاهش ارزش، ناشی از گردش سیستم، بهره مند خواهد شد . اگر مدت کار روزانه همان ۸ ساعت یا قی بماند، کارچاند در بجای تقسیم شدن به ۴ ساعت م و ۴ ساعت ص به ۲ ساعت م و ۶ ساعت ص تقسیم خواهد شد، و بنابراین ارزش تولید شده توسط هر کارگر برابر خواهد بود با :

ساعت $10 = 6س + 2س + 2س = 2س + 4س + 4س$ ،
باین ترتیب، بشکرانه افزایش بارآوری کار و کاهش ارزش نیروی کار منتج از آن، سرمایه دار ما مشاهده خواهد نمود که برای همان مدت کار، ارزش اضافی اش از ۴ ساعت به ۶ ساعت رسیده و لذا معادل ۵۰٪ افزایش یافته است .

البته این وضع بمعنی کاهش قدرت خرید کارگران نیست . اگر دستمزد کارگران ثابت بماند سطح مطلق زندگی آنان پائین نیاید . کاهش ارزش نیروی کار بمعنوم پائین آمدن سطح زندگی کارگران نیست . در عوض در مثالی که انتخاب نمودیم پائین آمدن سطح نسبی زندگی یا فقیرتر شدن نسبی وجود دارد . این بدان معنی است که، در تقسیم درآمد، سرمایه داران شاهد بهبود موقعیت خود نسبت به کارگران میباشند : آنجائیکه تقسیم ۴ ساعت برای کارگران (م) و ۴ ساعت برای سرمایه داران (ص) بوده است، بدل میشود به ۲ ساعت برای کارگران (م) و ۶ ساعت برای سرمایه داران (ص) . شکاف بین شرایط زندگی کارگران و شرایط زندگی سرمایه داران عمیق تر میگردد، حتی اگر بازهم یکبار دیگر سطح زندگی کارگران بطور مطلق پائین نیاید .

محاسبه عددی این پروسه، فقیرتر شدن نسبی مشکل است . لکن با این همه از طریق تعداد معینی از بررسی های آماری بدست داده میشود . مثلاً برای فرانسه میتوان از بررسی الن بارو (۱) که تغییرات سهم دستمزدها از درآمد ملی توزیع شده را مورد تحلیل قرار داده است، یاد کرد . او به مقایسه تغییرات حجم دستمزد در درآمد ملی بشرح زیر میپردازد :
حجم دستمزدهای مستقیم (یعنی درآمد دستمزد ساعتی $\times$ ساعات کار سالیانه $\times$ تعداد کارگران در حال اشتغال) + حجم دستمزدهای غیر مستقیم (یعنی جمع کمک معاش های اجتماعی مختلف سالیانه) - (کشور مالیاتی سالیانه + کشور تامین اجتماعی سالیانه) .

او نتایج زیر را، به درصد، از درآمد ملی بدست میدهد.

حجم دستمزدها در درآمد ملی در سال ۱۹۳۶ : ۵۴٪

" " " " " " ۱۹۵۱ : ۵۵/۲۰٪

" " " " " " ۱۹۶۲ : ۶۰/۶٪

وی اظهار عقیده مینماید که بدین ترتیب واضح است که این افزایش ضعیف بوده است. او میافزاید، مخصر صاء این افزایش را کلاً باید با افزایش طول زمان کار و تعداد کارگران در حال اشتغال نسبت داد، و نه به افزایش دستمزدها نسبت به سودها.

بعلاوه باید اضافه نمود که در طبقه بندی مزد بگیرها، ما به اشخاص زیر برمیخوریم.

الف - کارهای بالا و مدیران شرکت ها (مثلاً دری فوس* مدیر عامل رنویک مزر بگیر است!)، و غیره که هیچ ربطی به کارگران و کارمندان نداشته و دستمزدهایشان به نسبت خیلی بیشتری از دستمزدهای آنها افزایش یافته است. (۱)

ب - کارگران موسوم به کارگران غیر مولد که اهمیت آن در سرمایه داری انحصاری معاصر بیش از پیش افزایش یافته است، و ما فصلی جداگانه بدان اختصاص خواهیم داد. فقط باید توجه کنیم که در واقع پرداخت به کارگران غیر مولد از ارزش اضافی تامین میشود. معذرت که درآمد آنها، توسط حسابداری های ملی بورژوازی، در حساب دستمزد محاسبه میگردد. بالاخره میتوان به این نتیجه رسید که در فرانسه دستمزدهای کارگران و کارمندان نسبت به سودها افزایشی نداشته است. حتی کاهش نسبی، که در سایه عواملی از قبیل - افزایش طول زمان کار، افزایش تعداد کارگران، وجود کارهای بالا... پنهان گردید، وجود داشته است.

سرانجام آخرین نکته ای را که میباید درباره ارزش اضافی نسبی اضافه نمائیم اینست که ارزش اضافی نسبی بر روی ارزش اضافی مطلق اثر میگذارد، زیرا همانگونه که ملاحظه نمودیم پیشرفت تکنیکی که اساس ارزش اضافی نسبی است، با تحقق خود در شرایط سرمایه داری تولید، به سرمایه داران امکان میدهد تا استثمار را همچنان از طریق ارزش اضافی مطلق نیز افزایش دهند: ماشین های تکامل یافته تر به سرمایه داران اجازه داده اند که:

الف - در وهله اول از نظر تاریخی، طول زمان کار را افزایش داده و کار زنان و کودکان را توسعه بخشند و سپس به بسط کار مداوم شیفتی (سیستم ۸ ساعت x ۳) بپردازند؛

ب - با افزایش شدت کار و تسریع آهنگهای تولید (کار زنجیری) بپردازند. پس نه تنها ماشین به سرمایه دار اجازه داده تا استثمار را از طریق ارزش اضافی نسبی افزایش دهد، بلکه

DREYFUS

— *

۱ - به علاوه باید اضافه نمود که نه تنها دستمزدها بسیار افزایش یافته، بلکه از سیاست موسوم به تغییر در توزیع درآمد اجتماعی (مثلاً تامین اجتماعی) نیز بیشتر از کارگران سود برده اند.

امکان بالا بردن میزان آن را از طریق ارزش اضافی مطلق نیز برای وی فراهم ساخته است . از ابتدای قرن نوزدهم کارگران این حقیقت را درک نمودند . با شکستن ماشین سعی کردند از خود در مقابل آن دفاع نمایند . بورژوازی این شورش‌ها، مخصوصاً شورش کارگران بافندگی در لیون را در سال ۱۸۳۴ در حمامی از خون سرکوب کرد . در واقع کارگران به این واقعیت پی برده بودند که ماشین زنجیر تازه‌ای است که سرمایه‌داران اجازه می‌دهد تا به آنها ستم کرده و بازهم بیشتر مورد استثمارشان قرار دهند . ولی آنان هنوز درنیافته بودند که این خود ماشین نیست که امکان افزایش استثمار آنها را فراهم ساخته است . بلکه این سرمایه (یعنی رابطه یا مناسبتی که بیانگر مالکیت خصوصی ماشین توسط سرمایه‌داران و اجبار کارگران به فروش نیروی کارشان می‌باشد) است که امکان افزایش استثمار آنها را فراهم ساخته است . فقط هنگامیکه این پدیده درک گردید ، خرید کردن ماشین بعنوان شکلی از مبارزه کارگری قطع گردید . این سرمایه‌بود و نه ماشین که کارگران می‌بایست آنرا نابود می‌کردند . این تاثیر متقابل ارزش اضافی نسبی ، ناشی از افزایش با آآوری کار ، بر روی ارزش اضافی مطلق ، می‌تواند ما را در درک جنبه دوگانه توسعه نیروهای مولده در شیوه تولید سرمایه‌داری کمک کند .

ماشین ، پیشرفت تکنیک و علم ، معرف پیروزی انسان بر نیروهای طبیعی است ، لکن در دست سرمایه‌داران مبدل به ابزاری برای به بردگی درآوردن انسان می‌شود . ماشین وسیله‌ای برای کوتاه کردن طول کار روزانه است ، لکن در دست سرمایه‌داران ابتدا سبب طولانی‌تر شدن زمان کار و سپس سبب افزایش شدت آن می‌گردد . باین ترتیب موثرترین وسیله کاهش زمان کار مبدل می‌شود به مطمئن‌ترین وسیله تبدیل تمام زندگی کارگر به زمان قابل استفاده برای ارزش اضافی بخشیدن به سرمایه .

بنابر این توسعه نیروهای مولده در شیوه تولید سرمایه‌داری ، هم منبع بالقوه رهایی بشریت است ، و هم وسیله افزایش استثمار کارگران .

استالین‌یست‌ها که پیشرفت تکنیکی ، بخودی‌خود و ماهیتاً ، برایشان مرقی است از این نقطه نظر در مبتدل‌ترین پوزیتیویزم فرو می‌روند . *

بخش پنجم

تقسیم ارزش اضافی

تا کنون فرض بر این بوده است که ارزش اضافی کسب شده توسط سرمایه دار صنعتی، اگر کاملاً در فروش تحقق یابد، تماماً تحت شکل پول وارد جیب سرمایه دار صنعتی ما میشود. ولی همه واقعیات باینجا ختم نمیشوند. ارزش اضافی کسب شده توسط سرمایه دار صنعتی به سه قسمت تقسیم میشود:

۱- اولین قسمت قسمتی است که سرمایه دار صنعتی واقعاً آنرا برای خود حفظ میکند: آنرا سود صنعتی مینامند.

۲- دومین قسمت قسمتی است که سرمایه دار صنعتی به آنهاییکه احتمالاً به او سرمایه پولی وام داده اند میپردازد؛ آنرا بهره مینامند. در واقع هر موسسه ای، مثلاً موسسه سیتروئن، مبلغ معینی سرمایه پولی آماده برای سرمایه گذاری در اختیار دارد که ناشی از سرمایه گذاری صاحبان سهام یا ناشی از سودهای تحقق یافته* و یا ناشی از کمکهای دریافتی از دولت میباشد (۱). ولی این ممکن است ناکافی باشد. در این صورت سیتروئن ممکن است به اخذ وام هدایت شود تا بتواند باز هم بیشتر به خرید نیروی کار و ماشین آلات بپردازد. مثلاً سیتروئن از یک بانک مقداری پول وام میگیرد. برای این وام، بانک بهره ای برابر مثلاً ۸٪ در سال از اصل وام را مطالبه میکند.

بنابر این سیتروئن باید بخشی از ارزش اضافی کسب شده از کارگران را برای پرداخت این بهره بماند اختصاص داده و بتدریج اصل وام را بآن بپردازد. بنابراین بهره بخشی از ارزش اضافی است. توجه کنیم که سیتروئن وامی نخواهد گرفت و بهره ای نخواهد پرداخت مگر اینکه امیدوار باشد این پول را طوری بکار خواهد برد که نرخ سود احتمالی اش بالاتر از نرخ بهره پرداخت شده باشد.

۳- بالاخره سومین قسمت ارزش اضافی آن بخشی است که سرمایه دار صنعتی باید به یک سری از مخارج تجاری، که جهت فروش کالاها لازم میباشد، اختصاص دهد. این بخش در شکل متفاوت بخود میگیرد:

— یا سرمایه دار صنعتی خود مخارج بازرگانی اش را سامان میدهد. مثلاً سیتروئن

*— در اینجا منظور از سودهای تحقق یافته سودهای تقسیم نشده شرکت میباشد.

۱- سیتروئن دقیقاً بخشی از زمینهای پاریس را که زمان جنگ اول جهانی دولت باوراد بود را در پی قیمت گزافی به وی میفروشد.

بخشی از ارزش اضافی خود را به مصرف مخارج تبلیغات تجاری می‌رساند .

— یا اینکه سرمایه دار صنعتی با فروش کالاها به بازرگانان حرفه ای به قیمتی نه برابر با (سود متوسط کل + م + ث) ، بلکه به قیمتی برابر با : (فقط سود صنعتی + م + ث) * بخشی از ارزش اضافی را در اختیار آنها قرار می‌دهد . بعبارت دیگر با فروش به آنها به قیمتی پائین تر از قیمت تولید $\times$ ، مابه التفاوتی ایجاد می‌کند که تشکیل سود تجاری بازرگانان را خواهد داد . مثلاً سیتروئن اتوموبیل ها را به نمایندگی های خود به قیمتی برابر با (سود صنعتی + م + ث) می‌فروشد . این نماینده ها آنها را به مصرف منندگان بقیمت تولید (سود متوسط کل + م + ث) خواهند فروخت . ما در فصل جداگانه ای که به کار گران غیر مولد اختصاص داده ایم به مسئله مخارج تجاری باز خواهیم گشت .

بالاخره تا کنون ما فقط در مورد بخش صنعتی استدلال کرده ایم . در بخش کشاورزی باز هم میباید به مشخص کردن بخشی دیگر از ارزش اضافی بپردازیم . زیرا اجاره دار سرمایه دار $+$ میباید ، طبق قرارداد ، در تاریخهای معین ، مثلاً هر ساله ، مبلغ معینی بمالك

* — در اینجا آن قسمت از ارزش اضافی که بابت هزینه بهره وام پرداخت میشود برابر صفر فرض شده است .

$\times$ — در اینجا باید توجه داشته باشیم که سخن از قیمت تولید بمیان می‌رود و نه هزینه تولید . برای یادآوری به مفاهیم این دو واژه اشاره ای مینمائیم :

هزینه تولید هر کالا عبارت است از جمع سرمایه ثابت (ث) و سرمایه متغیری (م) که برای تولید يك کالا مصرف میشود . بنابر این میتوان چنین نوشت :

$$ث + م = \text{هزینه تولید}$$

در حالیکه قیمت تولید عبارت است از جمع سرمایه ثابت (ث) و سرمایه متغیر (م) مصرف شده بطور متوسط در هر رشته برای تولید هر کالا ، با اضافه يك نرخ سود متوسط در تمام رشته ها .

توضیح اینکه در تعریف قیمت تولید باین علت به هزینه متوسط در هر رشته اشاره می‌رود که در بطن هر رشته هزینه تولید همه کارخانه ها برای تولید يك کالا یکسان نیست ، لکن این هزینه بعلت وجود رقابت و تحرك سرمایه در بطن هر رشته و در بین رشته ها — ای مختلف میل به تساوی دارند .

و از این جهت از نرخ سود متوسط در تمام رشته ها سخن می‌رود که نرخ سود در تمام رشته ها مساوی نیست . لکن این نرخ سود های متفاوت ، به علت وجود رقابت و تحرك سرمایه در بطن هر رشته و در بین رشته های مختلف ، گرایش به تساوی دارند .

ارضی ، یعنی مالک زمین مورد بهره برداری ، بخاطر برخورداری از اجازه بکار انداختن سرمایه اش بر روی آن ، بپردازد . این مقدار پول را بهره ارضی مینامند . و آن از روی ارزش اضافی ای برداشت میشود که اجازه دار سرمایه دار از نیروی کار تحت استثمار خود ، غصب میکند .

نتیجه

اساس و پایه عینی تقسیم جامعه سرمایه داری به دو طبقه مالکان وسایل تولید (اعم از افراد یا شرکت ها) و پرولترهای مجبور به فروش نیروی کارشان ، در بطن تولید و تصاحب ارزش اضافی قرار دارد و نیز نقطه حرکت مبارزه طبقاتی که بر دو عرصه زیر تظاهر خواهد نمود در همینجاست :

۱- بر عرصه مبارزه بر ضد اثرات استثمار ، موصوف به مبارزات اقتصادی ،

۲- بر عرصه مبارزه بر ضد خود موجودیت استثمار ، موصوف به مبارزات سیاسی ، که مخوف شدیداً وابسته به مبارزات اقتصادی است ، زیرا که از طریق مبارزات اقتصادی است که کارگران میتوانند به کسب آگاهی به ضرورت مبارزه بر ضد خود استثمار و نه بر ضد اثرات آن ، یعنی بر ضرورت نابود کردن دولت بورژوازی ، هدایت شوند .

۳- وجود ارزش اضافی و بطریق اولی افزایش آن ، که هم هدف و هم پایه اقتصادی قدرت طبقاتی سرمایه داران است ، تحت اجبار زیر قرار دارد :

اجبار سرمایه داران به تغییر شکل بخشی از این ارزش اضافی به سرمایه ای جدید ، و به این دلیل است که میگویند خصلت مشخص شیوه تولید سرمایه داری عبارت است از میل به انباشت سرمایه .

فصل سوم

میل به انباشت سرمایه*

مقدمه

۱- در سیستم سرمایه داری فعالیت تولیدی هم شامل تولید کالا و هم شامل تجدید تولید روابط یا مناسبات اجتماعی است. بدیهی است مناسبات اجتماعی مورد نظر آن نوع مناسباتی است که اجازه تصاحب ارزش اضافی را به يك طبقه میدهد.

برای اینکه ارزش اضافی بقاء یابد، میباید این رابطه یا مناسبت اجتماعی دوام یابد. برای اینکه این مناسبت دوام یابد، باید تجدید تولید شود.

بعلاوه چون این تجدید تولید مربوط به تولید عمومیت یافته کالاهاست، بنابراین بزرگ ترین بخش ارزش اضافی باید مجدداً در مدار تجدید تولید کالاها داخل گردد^x: عبارت

* میل یا گرایش به انباشت سرمایه LA TENDANCE A ACCUMULER
x- کالا و تولید کالائی قبل از تولد و تکامل سیستم سرمایه داری وجود داشته است (تولید کوچک کالائی ماقبل سرمایه داری: کالا و تولید کالائی از زمانی تولد یافت که صنعتگران ARTISANS استقلال یافتند، و محصولات خود را دیگر نه بمنظور در اختیار اربابفقو^{les} قرار دادن و یا خود مصرفی، بلکه بمنظور فروش آن در بازار تولید نمودند)، لکن فقط با تولد و تکامل سیستم سرمایه داری عمومیت یافته است. و نیز نباید از نظر دور داشت که در سیستم سرمایه داری است که تجدید تولید کالاها در هر دور تولیدی نسبت به دور قبل گستری فوق العاده ای یافته است. معادلات تجدید تولید گسترده و شرایط تعادل تولید سرمایه داری (استخراج شده از کتاب دوم سرمایه مارکس) در فصل بحرانهای اضافه تولید (فصل ششم) و کاربرد این معادلات را توسط روزا لوکزامبورگ بمنظور نشان دادن ناگزیری جنگ جهانی بر سر تقسیم مستعمره ها جهت استفاده از آنها بعنوان بازار برای مازاد تولید کالاها مصرفی تولید شده در کشورهای امپریالیستی و جهت وارد کردن مواد اولیه مورد نیاز خود از آنها (مستخرجه از کتاب انباشت سرمایه روزا لوکزامبورگ، جلد ۲) در فصل هشتم مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. در اینجا مختصراً اشار به مفهوم تجدید تولید گسترده کالاها مینمائیم: -

دیگر بایستی انباشت گردد. بدین ترتیب ارزش اضافی به سرمایه، یعنی به یک رابطه یا مناسبت اجتماعی میان سرمایه داران و کارگران بدل میشود. و بدین منوال شرایط لازم جهت تجدید تولید و تصاحب ارزش اضافی، و درست بدینوسیله پایه اقتصادی قدرت طبقاتی بورژوازی، تجدید تولید میگردد. باید توجه داشت که این تجدید تولید خود متضاد میباشد، زیرا در همان حالیکه این ارزش اضافی تجدید تولید میشود، خود نفسی بورژوازی که طبقه کارگر است نیز تجدید تولید میگردد. اینجا است که در میابیم چرا (طبقه کارگر) میتواند در مقابل (بورژوازی) بپایخیزد و قادر است هنگامیکه مبارزه طبقاتی حدت مییابد قدرت وی را مورد سوال قرار دهد.

۲- بورژوازی برای حفظ یا افزایش حجم ارزش اضافی نه تنها در جستجوی استثمار هر چه بیشتر کارگران است، بلکه همچنانکه دیدیم به مبارزه داخلی در درون خود نیز دست میزند رقابت میان سرمایه داران هر سرمایه دار را در برابر یک انتخاب قرار میدهد. — یا باید با انباشتن سرمایه (با سرمایه گذاری مجدد بخشی از ارزش اضافی خود) رشد کند، — و یا باید کاملاً نابود شود.

در این مفهوم است که مارکس مینویسد رقابت مانند "قانون اجباری خارجی" عمل میکند. یعنی بمثابة یک اجبار خود را به هر فرد سرمایه دار تحمیل میکند. سرمایه داران نه تنها مجبور به انباشتن سرمایه هستند بلکه چنانچه مشاهده شد مجبور به انجام این عمل با استفاده از روشهای تکنیکی نوین بمنظور پائین آوردن هزینه تولید خود میباشند. اگر آنان چنین نکنند، دیگران چنین کرده، تهدیدی جدی برای بقای آنها به وجود خواهند آورد.

گرایشهای عمیق تولید سرمایه داری (گرایش به انباشت سرمایه) در حرکت سرمایه های منفرد انعکاس مییابد، یعنی خود را به هر فرد سرمایه دار، همچون محرك عملیاتش تحمیل میکند. گرایش به انباشت سرمایه در نزد هر فرد سرمایه دار بصورت اجبار وی به رقابت

(بقیه پاورقی صفحه قبل) سیستم سرمایه داری برای حفظ تعادل و ادامه رشد خود مییابد در هر دور تولیدی، علاوه بر تولید کالاهای مصرفی که توسط کارگران و سرمایه داران و بخش تولید یعنی خود بخش تولید کننده کالاهای مصرفی و بخش تولید کننده کالاهای تولیدی (ماشین آلات و مواد اولیه) که توسط خود بخش تولید کننده کالاهای تولیدی و بخش تولید کننده کالاهای مصرفی بمصرف میرسد، ائتمایمیابد دقیقاً معادل سرمایه گذاری جدید، از هر یک از کالاهای تولیدی و کالاهای مصرفی تولید نماید. در این صورت تعادل و رشد تولید سرمایه داری حفظ میشود. لیکن چون تولید سرمایه داری بطور متمرکز برنامه ریزی نمیشود و شرایط تعادل وابسته به تصمیمات فردی هزاران سرمایه داری میباشد که متقابلاً تصمیمات خود را از یکدیگر مخفی مینمایند، شرایط تعادل رعایت نگردیده و نمیتواند رعایت گردد. بنابراین امکان اضافه تولید یا کسر ←

تظاهر میکند .

این اجبار مستقل از شکل خاصی است که رقابت بخود میگیرد . رقابت ممکن است کم و بیش شدید یا کم و بیش انحصاری باشد ، ولی بهر حال از بین نمیرود : فقط اشکال مختلفی بخود میگیرد . هنگامیکه در فصل اول متذکر شدیم که علیرغم وجود موانعی بر تحرك سرمایه ، این تحرك ناپدید نمیگردد ، با این مفهوم آشنا گشتیم . برای درك خود نحوه گردش سیستم سرمایه داری و نتایج منطقی آن برای کارگران نیز آغاز مطالعه از این تحرك سرمایه امرو ضروری است . این تحرك سرمایه چیزی جز بیان رقابتی که سرمایه داران میان خود به راه میاندازند نیست .

در این مفهوم رقابت يك پروسه میباشد و نه يك حالت . یعنی اینکه در زمان جریان پیدا کرده و دارای شکلی واحد و تغییرناپذیر نمیشد . رقابت همواره وجود دارد ، لکن میتواند خصلتی کم یا بیش شدید بخود بگیرد . میل بانباشت سرمایه خود يك خصلت مشخص و دائمی سیستم سرمایه داری است . این میل به افراد سرمایه دار اجازه بقاء داده و به سرمایه امکان میدهد تا بعنوان مناسبت اجتماعی به تجدید تولید خود بپردازد . این میل به انباشت سرمایه از زمان تولد سیستم سرمایه داری تا کنون تد اوم خود را کاملاً حفظ نموده ، لیکن ظواهر مختلفی بخود گرفته است . بعداً خواهیم دید که در سرمایه داری انحصاری معاصر این میل بانباشت سرمایه به چه صورتی تظاهر میکند . لکن قبلاً باید ببینیم چرا و چگونه انحصارات ظهور نموده و توسعه پیدا کرده اند .

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) تولید کالاهای مصرفی یا کالاهای تولیدی وجود خواهد داشت و تعادل سرمایه داری را بهم خواهد زد . در اینجا ما به امکان بوجود آمدن بحران در سیستم سرمایه داری پی میبریم . علل بوجود آمدن بحرانهای اضافه تولید در فصل ششم مورد بحث قرار گرفته است . اگر سیستم سرمایه داری در هر دو تولیدی فقط باندازه مصرف خود از کالاهای مصرفی و کالاهای تولیدی تولید کند ، و چیزی برای سرمایه گذاری اضافی تولید ننماید ، این تجدید تولید دیگر گسترده نبوده بلکه ساده میباشد . عبارت دیگر در این صورت انباشت سرمایه وجود نخواهد داشت .

بخش اول

تولد و توسعه انحصارات

۱- علل تولد و توسعه انحصارات

در قرن نوزدهم هر فرد سرمایه دار، تحت فشار رقابت، بمنظور دفاع از بازار خود و یا توسعه آن مجبور به پائین آوردن قیمت های خود، و لذا مجبور به کاهش دادن هزینه تولیدش بوده است. زیرا در این صورت سودش حفظ میشد، (۱) ولی همچنانکه در فصل اول دیدیم وی برای کاهش هزینه های خود احتیاج به سرمایه زیادتری داشت. بنابراین سرمایه داران برای بدست آوردن سرمایه هرچه بیشتر و عکس العمل از خود نشان میدهند:

۱- سعی مینمایند قیمتهای خود را پائین نیاورند. بنابراین اگر هزینه تولیدشان کاهش یابد، اضافه سودهایی را تصاحب نموده و درصد حفظ و دفاع از آن برمیایند. آنها سعی در جلوگیری از ورود رقبای جدید به رشته خود داشته و درست بدانوسیله به اعمال انحصاری توسل میجویند.

۲- طبقه کارگر تازه متولد را بحد افراط مورد استثمار قرار میدهند. بیاد بیاوریم که سراسر قرن نوزدهم در اروپا دوره شرم آورترین استثمار کارگران بوده است. بورژوازی که اصول بزرگ "آزادی" را برای مبارزه علیه اشراف بکار برده، و مثلاً به نابود کردن اصناف فئودالی که مانع رشد آزاد سرمایه داری میشد پرداخته بود، همین اصول را علیه طبقه کارگر به کار بسته و به ممنوع کردن حق اتحاد* و حق اعتصاب آنها پرداخت. بورژوازی بنام این اصول بزرگ حد اکثر ارزش اضافی را با وحشیانه ترین روشهای استثمار از طبقه کارگر غصب نمود.

نباید فراموش کرد که این دو عکس العمل کافی نبود تا بتواند سرمایه ای کافی در اختیار هر سرمایه دار، جهت بالا بردن ظرفیت تولید و توسعه ماشین آلات، قرار دهد. به این علت اساسی است که بطور همزمان شاهد بوجود آمدن پدیده های زیرمیانیم:

- تراکم $\times$ سرمایه، یعنی افزایش انباشت سرمایه توسط هر سرمایه دار.

۱- البته اگر قیمت های او کمتر از کاهش هزینه هایش کاهش یابد، اضافه سودهایی موقتی ظاهر میگردد.

* - اتحاد یا اعتلاف COALITION $\times$ - تراکم CONCENTRATION

— تمرکز* سرمایه، یعنی کاهش تعداد سرمایه داران (ادغام، جذب) ^x که در عمل بصورت ناپدید شدن تعداد معینی از کارخانه ها و عقلانی کردن تولید (تکامل تکنیکهای تولید و افزایش بارآوری کار - م.م) تعداد معینی دیگر و غیره تظاهر میکند. باین ترتیب رقابت مابین سرمایه داران سبب تراکم و تمرکز سرمایه میگردد که هدف آن علاج موقت کمبود سرمایه در نزد بنگاههای تولیدی است: تعدادی بیش از پیش محدود از سرمایه داران انبوهی بیش از پیش قابل توجه از سرمایه را در اختیار میگیرند.

این تراکم و تمرکز سرمایه بنفع آن بنگاه های تولیدی تمام میشود که به بهترین وجهی تجهیز شده و دارای بالاترین ترکیب ارگانیک سرمایه بوده و بنابراین در رقابت سرمایهداری پیروز میگردند.

چنانکه دیدیم هرچه ماشینیسیم بیشتر تکامل مییابد، برای هر بنگاه تولیدی، ترکیب ارگانیک سرمایه لازم - که بتواند سود متوسط را بازگرداند - بالاتر میرود و حجم متوسط سرمایه لازم برای افتتاح بنگاه تولیدی جدیدی - که قادر به بازگرداندن این سود متوسط باشد - بهمین نسبت افزایش مییابد. بنابراین ابعاد متوسط بنگاههای تولیدی در هر رشته صنعتی بهمین نسبت رشد میکند. آن بنگاههایی که دارای ترکیب ارگانیک سرمایه ای بالاتر از حد متوسط بوده و عظیم ترین ذخایر سرمایه را برای سریع ترین پیشروی در راه ترقی تکنیک در اختیار داشته و تولیدشان نیز انبوه می باشد، در رقابت، حداکثر شانس را برای پیروزی را میباشند.

بنابراین تکامل ضیوه تولید سرمایه داری الزاما به یک تمرکز و تراکم سرمایه منجر میگردد. ابعاد متوسط بنگاههای تولیدی بدون وقفه رشد میکند. تعداد زیادی از بنگاههای کوچک تولیدی، در رقابت توسط تعداد معدودی از بنگاههای بزرگ تولیدی، که بخشن روزافزون از سرمایه، کارگران، و تولید را تحت کنترل خود میگیرند، خود میشوند. بنابراین شرط بقا بنگاههای کوچک تولیدی منوط به توانائی آنها در تبدیل خود به بنگاههای بزرگ تولیدی است. باین ترتیب است که تعداد معدودی انحصار عظیم عمده ترین بخش وسائل تولید و کارگران را تمرکز میدهند.

بنابراین رقابت پروسه سلب مالکیت را که منشاء آن در سیستم سرمایه داری است، سلب مالکیت پیشه وران و خرده دهقانان مستقل ادامه میدهد. لکن دیگر این تولیدکننده ها مستقل تنها قربانیان و حتی قربانیان اصلی نیستند: اکنون این خود سرمایه داران هستند که قربانی رقابت میشوند.

* — تمرکز CENTRALISATION

x — ادغام FUSION: یعنی یکی شدن و یا چند بنگاه و ادغام آنها در یکدیگر. جذب ABSORPTION: یعنی بنگاه نیرومندتر بنگاه ضعیف تر را از چنگ صاحبانش در آورده و بخود ضمیمه کند، بمعبارت دیگر، یعنی آنرا جذب نماید. بنا بر این (ادغام، جذب) دو نوع عمل تمرکز سرمایه می باشد.

سرمایه دارانی که در رقابت خرد گشته اند، از سرمایه های خود محروم و به مزد بگیر - نه تنها تکلیسین یا مدیر، بلکه همچنین کارگر و یا کارمند - بدل میشوند. این همان پرولتریزه شدن بخشی از بورژوازی و تبدیل مالکان سرمایه به مالکان ساده نیروی کار است. برای نمونه این پدیده را میتوان در کاهش درصد کارفرمایان نسبت به جمعیت فعال مشاهده کرد؛ اگر مورد ایالات متحده و آلمان را در نظر بگیریم، نتایج زیر را بدست میآوریم

	ایالات متحده	۱۸۸۰	۱۹۲۰	۱۹۶۰
ل	درصد کارفرمایان نسبت به جمعیت فعال	۳۸	۲۶	۱۶
	آلمان	۱۸۸۲	۱۹۲۵	۱۹۵۶ (ل)
ل	درصد کارفرمایان نسبت به جمعیت فعال	۴۳	۳۱	۲۵

معذلك باید توجه نمود که پروسه تمرکز سرمایه با اضمحلال نسبی طبقات متوسط همراه نبوده است :

اولا - بدلیل اینکه انواع جدیدی از بنگاههای کوچک تولیدی تولد یافته اند (مانند بنگاههای تولیدی تحت مقاطعه انحصارات بزرگ) .
ثانیا - بدلیل اینکه در بطن انحصارات بزرگ قشرهای متوسط جدیدی توسعه یافته اند : مانند مهندسان، مدیران فروش و تبلیغات و غیره .
باین ترتیب ملاحظه میکنیم که چگونه سرانجام رقابت مابین سرمایه داری، انحصارات را بوجود آورده است .

معذلك نباید تصور کنیم که انحصارات خود از رقابت محفوظ میمانند . چیزی که از بین میروند رقابت نیست، بلکه شکل معینی از رقابت است . با انحصار در آوردن اقتصاد اشکال جدیدی از رقابت را بوجود میآورد . انحصارات از خود در مقابل یکدیگر با شدتی کم یا بیش دفاع میکنند، و در پیکارشان از سلاحی که خاص آنهاست استفاده مینمایند .

۲- اشکال تولد و توسعه انحصارات

تشدید تراکم و تمرکز سرمایه به سه صورت تظاهر نموده است :
آ - بصورت توسعه تراکم و تمرکز در بخشهای صنعتی .
ما به دلایلی که سرمایه داران صنعتی را مجبور به تراکم و تمرکز کرده اند باز نمیگردیم. بیاد میآوریم که در پایان قرن نوزدهم گسترش تکمیک های جدید (موتور انفجاری، روش های نوین ساخت پولاد) و منابع جدید انرژی (نفت، الکتریسیته) بطور قابل ملاحظه ای سبب تراکم و تمرکز سرمایه های صنعتی گردید :

- در صنایع قدیمی چون صنایع آهن، از آنجائیکه نصب تاسیسات جدید مستلزم صرفه گذاری های عظیمی بوده، اغلب بنگاههای کوچک تولیدی حذف گردیده اند. مثلاً در ایالات متحده تعداد بنگاههای تولید آهن از ۷۳۵ در سال ۱۸۸۰ به ۱۶ در سال ۱۹۵۰

تنزل یافت ؛

— صنایع جدید (شیمی ، دستگاههای الکتریکی) بلافاصله تحت سلطه انحصارات قدرتمند قرار گرفتند .

— منابع جدید انرژی ، مثلاً برق که امکان آغاز استفاده از کار زنجیری در پروسه تولید و گسترش آنرا فراهم نموده بود ، از اینطریق راه تراکم و تمرکز سرمایه ها را هموارتر ساخت . خلاصه اینکه بخشی بیش از پیش قابل توجه از مجموع کارگران صنعتی بخدمت تعدادی بیش از پیش محدود از انحصارات بزرگ درمیایند . با اکتفا به یک نمونه ، میتوان به مشاهده این واقعیت پرداخت که در ایالات متحده دستگاههای صنعتی که بیش از هزار مزد بگیر را به خدمت میگیرند و معرف تقریباً یک درصد مجموع کارخانه ها میباشند

— در سال ۱۹۰۹ ۱۵٪ افراد مزد بگیر کشور را بکار میگماردند ،

— در سال ۱۹۲۹ ۲۴٪ افراد مزد بگیر کشور را بکار میگماردند ،

— در سال ۱۹۵۵ ۳۴٪ افراد مزد بگیر کشور را بکار میگماردند .

تراکم و تمرکز در بخش صنعتی ، خود اشکال بسیار گوناگونی بخود میگیرد :

— توافق ها و کارتلها * که دستگاههای تولیدی یک رشته واحد تولید را متحد میکنند :

وظیفه آنها تعیین حجم تولید رشته مربوطه و تقسیم آن بین دستگاههای عضو و تعیین قیمت فروش محصولات ، بمنظور از بین بردن رقابت بوسطه قیمت ها ، میباشد . برای مثال در بریتانیا در سال ۱۸۸۱ ، ۱۰ کارتل ، در سال ۱۹۱۹ ، ۵۰۰ کارتل ، و در سال ۱۹۵۶ ۲۰۰۰ کارتل وجود داشته است .

— تشکیل تراست ها × از طریق ادغام دستگاههای تولیدی در یکدیگر :

از ادغام دستگاههای تولیدی یک رشته واحد تولید ، تراست های "افقی" تولد یافته اند (مانند ادغام دو دستگاه تولید کننده اتوموبیل در یکدیگر) و از ادغام دستگاههای تولیدی که بعنوان خریدار و فروشنده با مشتری و تهیه کننده کالا های تولیدی به یکدیگر خدمت میکنند و سابقاً کسرن⁺ نامیده میشدند ، تراستهای "عمودی" پا به عرصه وجود نهادند (مانند ادغام یک دستگاه تولید کننده اتوموبیل و یک دستگاه تولید کننده ماشین های پنوماتیک در یکدیگر) .

— تشکیل هلدینگ ها * * : هلدینگ موسسه ای است که مالکیت مقداری از سهام تعداد زیادی از دستگاههای تولیدی را ، که رسماً استقلال خود را حفظ نموده اند ، دارا میباشد . مالکیت این مقدار سهام امکان کنترل این دستگاهها را برای هلدینگ فراهم میسازد . توسعه انحصارات مقتدرین الطلی ، خصوصاً در ۲۰ سال اخیر ، که امروزه معرف

ENTREPRISE et CARTELS

* — توافق ها و کارتلها

× — تراست TRUST

+ — کسرن CONCERN

* * — هلدینگ HOLDING

۲۰ درصد تولید صنعتی سرمایه داری بوده و خود قادر به برآوردن کورتاها هستند (مانند کورتای کمپانیهای نفتی در ایران بر علیه مصدق، کورتای کمپانی یونایتد فروت* در گواتمالا بر علیه آریز، و طرحهای کورتای آی تی تی^x در شیلی علیه آلنده و غیره).

ب - متوازیاء تراکم و تمرکز سرمایه در بخش بانکی توسعه یافته است. تعدادی بیش از پیش محدود بانک بزرگ، اکثریت عظیم ذخائر بانکی را در اختیار داشته و اکثریت عظیم اعتبارات بانکی را میدهند.

ج - بالاخره بموازات تشدید تراکم و تمرکز سرمایه صنعتی و سرمایه بانکی، دو نوع پیوند میان سرمایه صنعتی و سرمایه بانکی بوجود آمده است.

دروغله اول، از لحاظ تاریخی، ما شاهد سلطه رشد یابنده سرمایه بانکی یعنی شماره کمی از بانکها و گروههای مالی بر سرمایه صنعتی هستیم. این دوره دوره شکل گیری آن چیزی است که مارکسیست ها آنرا سرمایه مالی مینامند، سرمایه ای که سرمایه بانکهای بزرگ بوده و صنایع از آن استفاده میکنند. مثلاً در آلمان یا در ایالات متحده در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بانکها بوسیله اعتبارهایشان و با شراکت مستقیم خود نقشی تعیین کننده در توسعه صنعتی و در خود نهضت ادغام بینگاههای صنعتی در یکدیگر ایفا نموده اند. در این دوره سرمایه بانکی خود را به صنعت تحمیل نموده بود.

دروغله بعد که از لحاظ تاریخی مطابق دوره معاصر است، شرایط حاکمیت سرمایه بانکی کمی تغییر کرده است. در تعداد معینی از کشورها (مانند ایالات متحده، بریتانیا، ایتالیا و جمهوری فدرال آلمان) و بخصوص در نتیجه توسعه انحصارات بین المللی ما شاهد نفوذ متقابل سرمایه صنعتی و سرمایه بانکی، تراستهای صنعتی و بانکها و کمپانی های بیمه در یکدیگر هستیم، بدون اینکه همواره امکان مشخص کردن اینکه دقیقاً چه کسی این مجتمع های عظیم را کنترل میکند وجود داشته باشد: تراستهای صنعتی یا بانکها؟⁺

* - یونایتد فروت UNITED FRUIT

x - در تاریخ نگارش این کتاب آی تی تی توطئه هایی علیه آلنده طرح میکرد ولی چنانکه میدانیم بالاخره طرح ها با کمک مستقیم "سیا" اجرا شد.

+ - بعبارت دیگر در این دوران، سرمایه مالی (که قبلاً شروع به شکل یافتن کرده بود) حاکمیت مییابد سرمایه مالی بیانگر ادغام نهائی (و نه صرفاً نفوذ) سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی در یکدیگر است.

بخش دوم

میل به انباشت سرمایه در سرمایه داری انحصاری

رقابتی که میان انحصارات دارای نیروی نابرابر وجود دارد اساساً با رقابتی که در قرن نوزدهم میان بنگاههای کوچک تولیدی نوپا وجود داشت تفاوتی ندارد. رقابت میان بنگاههای کوچک تولیدی موجب تحرك نسبتاً سریع سرمایه بین رشته ها و در بطن پیکر رشته واحد، بین بنگاههای تولیدی گشته و به سرمایه داران اجازه میداد تا مطابق تحول نرخ های سود خود، با استخدام و یا اخراج بخشی از کارگران بپروازند.

اما این نوع رقابت - که آنرا "رقابت آزاد" نیز مینامند - ضد خودش، یعنی متضاد خود را در بر داشت: تحرك سرمایه ترمز زد میشد. سهولت اخراج بخشی از کارگران به همان آسانی به مشکلاتی در سطح اجتماعی و سیاسی برخورد میکرد.

سرمایه داران در تعقیب کاهش هزینه های تولید خود بتدریج پائین آوردن قیمت هایشان را، برای مدتی طولانی بتعویق میانداختند. منظور از این امر تصاحب اضافه سود و بکاربردن آن با درجهت فتح بازارهای جدید و یا در جهت تقویت بنیه دفاعیشان بود. بنابراین حفظ اضافه سود دارای دو مفهوم بود: (۱) بمفهوم حفظ شکارگاههای خصوصی خود به کمک استفاده از تکنیکهای ساختی، که تنها منابع عظیم مالی امکان دسترسی به آنها را فراهم میسازد. (۲) بمفهوم گسترش حیطه عمل خود در جهت فتح شکارگاه های خصوصی دیگران. این دو هدف الزاماً تحرك سرمایه را ترمز میکرد، لکن موجب ناپدید شدن آن نمی گردید. رقابت آزاد مبدل به رقابت انحصاری میشد. لکن ناپدید نمیشد، رقیب این دلیل که تحرك سرمایه اولاً توسط اقداماتی که در جهت تصاحب اضافه سود (اضافه سودی که مبدل به اضافه سود انحصاری میگشت) انجام میگرفت، ترمز زد میشد، و ثانیاً توسط امکانات جدیدی که در اختیار گرفتن منابع مالی برتر (ناشی از تصاحب اضافه سود انحصاری) فراهم میساخت، افزایش مییافت. رقابت انحصاری بزودی جنبه ای دوگانه بخود میگرفت: هم شدید بود و هم ضعیف.

رقابت انحصاری هم شدید است و هم ضعیف. این بدان معنی است که رقابت است انحصاری هم معرف پیشرفت تکنیکی و هم ترمزی بر توسعه آن است.

لکن اگر رقابت انحصاری هم شدید است و هم ضعیف، این رقابت در بعضی مواقع شدید و در بعضی مواقع ضعیف است. بنابراین خصلت شدید یا خصلت ضعیف بعنوان خصلت مسلط ظاهر گردیده و به توصیف رقابت سرزد از.

باین ترتیب رقابت در فرانسه، در فاصله بین دو جنگ جهانی خصوصاً بین سالهای

۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹، ضعیف بوده است.

سرمایه داران بندرت درگیر مبارزه شدند. و چون بندرت درگیر مبارزه میشدند به همان اندازه امکانات تجدید تولید خود را کاهش داده و در مقابل حملات پرولتاریا که متحمل چنین سیاستی بود ضعیف میشدند. بحرانهای اقتصادی پنهان و بعد آشکار، اقتصاداً مالی و سیاسی پایه های قدرت بورژوازی را لرزانده و در را بروی پرولتاریا و سوی آینده ای درخشانتر یاز میکرد، ولی فقط باز میکرد.

برای سرمایه داران براه نماند احش مبارزه ازبراه انداختن آن گرانتر تمام می شد. جستجوی امنیت فوری بمرور زمان متضمن خطرات بزرگی بود. شیروی که درست درعالم اجاره خواری* بود کم کم بدارنده حاکمهاش را درمیآورد. بعد از وحشت از (حبسه خلق*) و غرض ناگهانی جنگ، در بنامیه ترین بحث بورژوازی درمیافت که باید درگیر مبارزه شسب و حمایتهای گمرکی امنیت رهنده ولی چنین خطرناک را بزمین گذاشته و به سرمایه امکان ظاهر اشتباهش (یعنی بین المللی بودن آن) را دارد. گشایش میزها منجر به تشدید رقابت انحصاری گردید.

باین ترتیب خصلت مسلط رقابت تغییر نموده و شدید گردید. البته این بدان معنی نیست که عواملی که معرف ترمزی بر توسعه پیشرفت تکنیکی بودند، ناپدید شده اند. این عوامل فقط برای مدتی توسط عواملی که توسعه پیشرفت تکنیکی را سبب گشته اند، تحت تسلط درآمده اند.

رقابت شدت یافته ای که انحصارات میان خود براه میاندازند نیز ضد خودش را در بردارد، زیرا که این رقابت نیز پروسه ای اجتماعی است که از یکسو سرمایه داران و از سوی دیگر کارگران را رودر رو قرار داده و بموانعی برخورد میکند. این موانع از آنجهت بازهم بیشتر واضح است که رقابت شدت یافته متضمن استثمار شدید کارگران است، چه در سطح آهنگهای تولید بیش از پیش جهانی، شرایط کار بیش از پیش از خود بیگانه کننده و بیگاری و چه در سطح شکاف روزافزون میان تحول مستمرها و تحول سودها. رشد مبارزه جوشی طبقه کارگر در فرانسه و ایتالیا، و اوج گیری اخیر آن در انگلستان و آلمان و گسترش بیش از پیش آن در ایالات متحده موانع روزافزونی در راه تحقق اهداف بورژوازی ایجاد میکند. اعتصاب، سرکوب، رسوائی و مبارزات درونی بیش از پیش آشکار در صفوف خود بورژوای همگی بیانگر واقعی این موانع میباشند. هم اکنون در بطن خود بورژوازی گرایشهایی به ترسز کردن این پروسه، به حفظ مجدد خود در پشت سد های جدید گمرکی، خلاصه به دادن

* — عالم اجاره خواری ECPRIS IN RENTIER: یعنی سرمایه داران همچون یک اجاره خواری یا نزول خوار زندگی بی فعالیت، آرام و بدون ریسکی را گذرانیده و به یک نرخ سود معمولی قناعت کرده و به توسعه انبساط سرمایه، تولید و بازار خود نمیرد اختند.

x — منظور ائتلاف احزاب چپ فرانسه است که در سال ۱۹۳۶ از طریق انتخابات

ترتیبی که رقابت انحصاری محدود تر و ضعیف تر گردد ظاهر میشود، یعنی در واقع "محدود کردن خسارت" بمنظور بهتر به بند کشیدن طبقه کارگر.

بنابراین بطور دقیقتر باید ببینیم که مشخصات رقابت ضعیف و رقابت شدید کدام است. برای روشنی بیان، این دو نکته را بترتیب مورد بحث قرار خواهیم داد. این دو مشخصه شدید، ضعیف، بدان معنی است که در هر صورت رقابت انحصاری که محرك توسعه نیروها مولده است، و رقابت انحصاری که ترمزکننده توسعه آنهاست، در کنار یکدیگر همزیستی میکنند. این - یا آن - بنتهائی برای مدتی مسلط میشود. بالاخره باید ببینیم که تضاد میان توسعه نیروهای مولده و حفظ مناسبات تولید سرمایه داری چه مفهوم دارد.

۱- رقابت انحصاری، ترمزی بر توسعه نیروهای مولده

سرمایه داران امنیت را انتخاب میکنند. آنان میان خود قراردادهای عدم تحسوز میکنند. خود را با استفاده از دولت، بنحوی که مرزها و نرخهای سودشان در مقابل رقابت خارجی کاملاً محفوظ گردد، بیمه میکنند. اضافه سودهای انحصاری وظیفه ای را از دست میدهند. این اضافه سودها دیگر برای تشکیل ذخیره جهت توسعه میدان فعالیت بکار نمیروند (یا بندرت بکار میروند). بنابراین بر تحرك سرمایه برای مدتی ترمز زده میشود. مواضع ثابت میشوند. رقابت انحصاری به يك جنگ سنگر به سنگر شباهت دارد که طی آن بهر زمان هر سرمایه دار بمنظور حفظ مواضع خود برای مدتی طولانی، با دیگران قراردادهای همزیستی مسالمت آمیزی بندد.

اضافه سودهای انحصاری، بدنبیل نحوه استفاده سایر سرمایه داران از اضافه سودهای خود، دیگر بطور جدی در معرض تهدید قرار نداشته و بنابراین سرمایه داران با روشی عجیب با افزایش آنها مبادرت خواهند نمود. بعلمت قطع تجاوز به شکارگاههای خصوصی رقبا (یا تجاوزات نادر)، محرك آنها در بکار انداختن سرمایه ها در جهت پائین آوردن هزینه ها کاهش مییابد. این محرك باین علت باز هم بیشتر کاهش مییابد که این سرمایه داران بعد از يك توافق دیگر خود را مورد تحدید احساس نمیکند. ایشان هنگامی که خود را محفوظ یافتند با مخارجی کمتر مبادرت به افزایش نرخ های سود خود مینمایند. آنان تولید را ترمز میکنند. با محدود کردن عرضه در بازار امکان تعیین قیمتی بالاتر از قیمت تولید را برای خود، برای مدتی نسبتاً طولانی، فراهم میسازند. این امکان از آن جهت با زهم بیشتر قوت میگیرد که توافق های تقسیم بازار، چه در سطح تولید و چه در سطح فروش و

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) پارلمان بقدرت رسیدند. در این اعتلاف حزب کمونیست، حزب سوسیالیست، و حزب رادیکال شرکت داشتند. در اعتلاف کنونی احزاب حبی فرانسه حزب کمونیست، حزب سوسیالیست و جنبش رادیکالهای چپ که از حزب رادیکال جدا شده شرکت دارند.

به قیمتی معین میان انحصارات بزرگ وجود دارد. (۱) افزایش عرضه بنفع آنان نیست، چونکه با کاهش آن میتوانند سود بیشتری از هر واحد تولید شده، و حجم یکسانی سود با تولیدی کمتر، بدست آورند.

بعلاوه چون این سرمایه داران در نتیجه یک توافق قادر به تعیین قیمت میباشند، به هنگام خرید مایحتاج خود از سایر بنگاههای تولیدی بخشی از ارزش اضافی را، که توسط کارگران آنها تولید شده، تصاحب میکنند، و بهنگام فروش با بالا بردن قیمت های خود بخشی از آنچه را که مجبور شده اند بکارگران خود بابت خرید نیروی کار آنها بپردازند، از آنان بازمیستانند.

اکنون نکته اول بر ما روشن است؛ بدان معنی که قیمت انحصاری پرمای قیمت تولید (که خود بمعنی انتقال ارزش اضافی اجتماعی بخشهای کمتر مکانیزه به مکانیزه ترین بخش هاست) تعیین میشود، و بعلاوه این قیمت انحصاری به زیان آنهاست که در توافق شرکت نداشته و دارای نیروی مقاومت کافی نمیباشند، برقرار میگردد. باین ترتیب ارزش اضافی اجتماعی انتقال یافته افزایش میابد. زیرا که انحصارات قادرند به تهیه کنندگان مواد اولیه قیمتهای خریدی پائین تر از قیمتهای تولید آنها تحمیل نموده و تفاوت را تصاحب نمایند.

دومین روش عبارت است از افزودن به ارزش اضافی کسب شده بهنگام ساختن کالاها، از طریق یک "بازستانی" بهنگام فروش آنها. انحصارات با تحمیل یک قیمت فروش شامل یک اضافه سود انحصاری باثبات، که ناشی از یک توافق است، قدرت خرید کارگران را کاهش میدهند. این مکانیسم منحربه خرید نیروی کار کارگران بقیمتی پائینتر از ارزش آن (بوسیله بازی قیمتهای تحمیلی) میگردد. این مکانیسم بهمین ترتیب هنگامیکه رقابت شدت مییابد عمل میکند. * لکن تحقق این مکانیسم برای هر انحصار، بهمان نسبتی که اضافه سودش بی ثبات تر میگردد، دشوارتر میشود.

باین ترتیب سرمایه داری تحت انگلی ترین جنبه خود ظاهر میشود. انحصارات

۱- به چند نمونه از این نوع عملیات توجه نمائیم:

- در ماه مه ۱۹۳۳ کارتل قلع تولید خود را به یک سوم ظرفیت تولید جهانی محدود میکند.

- در سال ۱۹۳۵ کارتل مس عرضه خود را بمیزان ۳۵٪ کاهش میدهد. این کاهش منجر به افزایش قیمتها بمیزان ۱۵۰٪ میگردد.

- در سال ۱۹۳۸ کارتل جهانی ازت متعهد میشود ۷۵ میلیون فرانک بلژیک بسسه

صاحبان یک کارخانه ناتمام در بلژیک بپردازد در صورتیکه آنان کارخانه را منحل کنند.

* - هنگامیکه رقابت شدت مییابد این مکانیسم از طریق کاهش هزینه های دستمزد، که به منظور پائین آوردن قیمت و بالا بردن قدرت رقابتی انجام میگردد، عمل میکند. این کاهش هزینه های دستمزد منجر به پائینتر آمدن دستمزد از ارزش نیروی کار میشود.

اجرای اختراعات تکنیکی را حذف نموده و یا آنرا بتعویق میاندازند، و این امر دقیقاً بایسین دلیل است که اگر اختراعات تکنیکی در ساخت ماشین آلات تحقق یابند انبوه عظیمی از سرمایه ثابت (ماشین آلات) ممکن است قبل از مستهلك شدن بیشتر گردد. بنابراین در مورد فرانسه در میابیم که چرا در فاصله بین دو جنگ جهانی بنگاههای تولیدی بیش از پیش کهنه شدند. در فاصله بین سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ این امر از حد هم تجاوز نموده است. در این دوران حتی نزول سرمایه گذاری خالص* وجود داشته است (۱). در سال ۱۹۳۹ ماشین آلات کمتری از سال ۱۹۳۰ وجود داشته است و این ماشین آلات کهنه تر بوده اند. یعنی سرمایه داران بجای انباشتن سرمایه به سفته بازی^x میرداختند. در واقع هزینه های هر واحد کالا افزایش مییافت، زیرا ماشین های تجدید نشده کمتر از قبل کارآمد بودند. این پدیده نرخ سود را بهمان اندازه کاهش میداد. بعلمت اینکه در ورنامای سود کمتر از قبل جذاب بود، سرمایه داران نفع فوری، حتی الله بختی، را بسود صنعتی ترجیح میدادند. آنان به سفته بازی میرداختند. نه تنها آهنگ انباشت سرمایه روبه کاهش میگذاشت، بلکه امکانات سرمایه نیز جهت تجدید تولید خود بعنوان رابطه یا مناسبت اجتماعی محدود می گردید.

چنانکه دیدیم، این وضع نمیتوانست دوام یابد زیرا جستجوی امنیت فوری، تضاد های میان کار و سرمایه را تشدید میکرد. سرمایه داران مجبور بودند یا رشد کرده و یا نابود شوند. آنان نمیتوانستند روشی تفریحی اتخاذ کنند. و تظاهر درخشانی از پیش بینی های مارکس در همینجاست.

این وضع متضمن تهدیدی برای شرط بقا سرمایه بود. از نظر تاریخی بعد از ناکامی جبهه خلق این تهدید با انباشت انبوه سرمایه در بخشهای تسلیحاتی، با دخالت روزافزون دولت و بالاخره با بخور آمدن دینامیک ترین محافل بورژوازی، که در مییافتند باید از چارچوب توافق های ثابت خارج شده، بتصرف بازارها پرداخته و مجدداً به رقابت دست بزنند، فرو نشست.

۲- رقابت انحصاری، محرک توسعه نیروهای مولده

الف- تحرک سرمایه بین رشته ها و در بطن يك رشته بین بنگاههای تولیدی شدت

* - نزول سرمایه گذاری خالص DESINVESTISSEMENT NET یعنی در ریاند ورمعین ارزش سرمایه گذاری جدید کمتر از میزان ارزش استهلاك تجهیزات میباشد.

x - سفته بازی یا بورس بازی یا معاملات قماري غیرتولیدی (SPECULATION): مانند خرید سهام شرکتها یا ارزهاییکه امید افزایش قیمتشان سرود، و با فروش سهام شرکتها و یا ارزهاییکه کاهش قیمت آنها پیش بینی میشود. و نیز خرید زمین و خواباندن آن با امید افزایش قیمتش، و یا خرید زمین، تفکیک و ساختن بخشی از آن و باینترتیب بالا بردن مصنوعی قیمت آن، و اینگونه معاملات.

میباشد . اضافه سود های انحصاری بصورت تدافعی در برابر حمله رقبای آینده و بصورت
تهاجمی بر علیه مواضع دیگر سرمایه داران بکار میرود . انباشت سرمایه مسیر صعودی خود را
میپیماید . انگیزه برای کاستن هزینه ها افزایش مییابد . بارآوری کار رشد میکند .

باین ترتیب پیشرفت تکنیک ، که ثمره رقابت رشد یافته است ، نیز مبدل به اسلحه ای می
گردد . زیرا که انحصارات بمنظور حفظ قدرت رقابتی و حفظ نیروی مقاومت خود در مقابل
اشتهای بعضی از رقبای مجبور به کاهش هزینه های خود میباشند . لکن کاهش دادن هزینه
ها مستلزم بکاربردن تکنیکهای جدید است که همچنانکه دیدیم فقط از طریق برپا داشتن
ظرفیت های تولیدی بیش از پیش عظیم امکان تحقق آنها وجود دارد . برپا داشتن ظرفیت
های تولیدی عظیم مستلزم افزایش آهنگ انباشت سرمایه است . افزایش آهنگ انباشت سرمایه که
برای کاهش هزینه ها و باین ترتیب تحکیم مواضع برپا گردیده در مقابل رقبای آینده امری لازم
است ، معمولا احتیاج به ارزش اضافی بیشتری از آنچه که کارگران انحصار مورد
تهدید ایجاد میکند ، دارد . حتی انتقال احتمالی ارزش اضافی بنفع این انحصار ، این
کمبود را جبران نخواهد کرد . در نتیجه غرورت بالا بردن آهنگ انباشت سرمایه به صورت
افزایش نرخ استثمار (بمیزان نسبتا زیادی ، بسته به منابع مالی در اختیار بنگاه تولیدی)
و تسریع آهنگهای تولید و بالاخره بصورت تمرکز روزافزون سرمایه (ادغام - جذب) تظاهر
میکند . باین قیمت ، و تنها باین قیمت است که بنگاههای تولیدی میتوانند به " تجدید
ساختمان " خود بپردازند ، یعنی ماشین آلات و روشهای ساخت خود را تغییر داده و در
مطلوب ترین شرایط بکار خود ادامه دهند . باین ترتیب در فرانسه بمشاهده این واقعیت
میرد ازیم که ۵۰٪ ادغام - جذب (۱) ها توسط دو بخش پیشتاز (شیمی و دستگاههای
الکتریکی) و بخش بانکی انجام گرفته است .

جدول تعداد ادغام - جذب ها

۱۹۵۰-۱۹۶۰	۱۹۶۱-۱۹۷۰	۱۹۷۱-۱۹۸۰	۱۹۸۱-۱۹۹۰	۱۹۹۱-۲۰۰۰	۲۰۰۱-۲۰۱۰	۲۰۱۱-۲۰۲۰	۲۰۲۱-۲۰۳۰	۲۰۳۱-۲۰۴۰	۲۰۴۱-۲۰۵۰
۸۵	۱۸۳	۵۳	۱۸۱	۱۴۹	۹۸	۵۰	۴۱	۸۴۹	۱۹۵۰-۱۹۶۰
۱۷	۲۴	۳	۲۹	۳۰	۷	۴	۳	۱۲۷	۱۹۶۱-۱۹۷۰
۲۹	۳۰	۱۹	۲۵	۲۹	۸	۷	۵	۱۶۴	۱۹۷۱-۱۹۸۰
۳۰	۳۶	۱۵	۱۴	۳۸	۱۶	۱۶	۱۳	۲۱۶	۱۹۸۱-۱۹۹۰
۲۴	۳۷	۱۴	۳۸	۳۹	۶	۹	۱۱	۱۹۲	۱۹۹۱-۲۰۰۰
۳۰۹	۴۸۷	۱۷۵	۴۱۱	۴۰۹	۲۲۱	۱۴۵	۱۴۳	۲۴۷۶	جمع -

منبع: مجله مدیریت، فوریه ۱۹۷۰ (در اینجا فقط داده ها ورشته های مهم آورده شده اند)

۱- ادغام - جذب LES FUSIONS-ABSORPTIONS در زبان جاری فرانسه
CENTRALISATION نامیده میشود . مارکس آنرا CENTRALISATION مینامد .

این تابلو نمودار افزایش تعداد ادغام - جذب ها از سال ۱۹۶۵ پیوسته می باشد، لکن از اینرو که سهم بنگاه های تولیدی کوچک، متوسط و بزرگ را در پیوسته تمرکز (ادغام - جذب) نشان نمی دهد، نسبتاً رساست. تابلوی بعدی این نارسائی را برطرف میکند.

تعداد بنگاه های جذب شده، بر حسب بزرگی بنگاه های جذب کننده
(معیار بزرگی هر بنگاه میزان سرمایه آن می باشد)

به ملیون فرانک	۱۹۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	جمع
۱۰ تا	۶۶	۵۴	۵۶	۱۱۰	۴۸	۸۸	۳۸	۴۷	۴۱	۵۴۸
۱۰ تا ۵۹	۳۴	۴۵	۷۵	۱۱۶	۸۳	۱۱۲	۵۷	۹۳	۹۴	۷۰۹
۶۰ تا ۱۰۹	۱۰	۷	۱۴	۱۷	۱۲	۱۵	۳۰	۳۵	۲۴	۱۶۲
۱۱۰ تا ۱۵۹	۶	۲	۴	۱۵	۸	۵	۷	۲۶	۱۱	۸۴
۱۶۰ و به بالا	۴	۱۹	۱	۷	۱۳	۲۹	۱۲	۱۵	۲۲	۱۲۲

منبع: مجله مدیریت، فوریه ۱۹۷۱

بزرگترین رقم عمل جذب متعلق به بنگاه های متوسط (۱۰ تا ۵۹ ملیونی) (۱) می باشد. هرچه سرمایه اجتماعی بنگاه های جذب کننده بیشتر است، شماره متوسط عطیات جذبی که هر بنگاه انجام داده بزرگتر است. در بیست سال اخیر ۵۰۰ عدد از بزرگترین بنگاه های تولیدی، ۱۱۹۳ عمل تمرکز انجام داده اند، یعنی هر یک از این ۵۰۰ بنگاه بطور متوسط ۲/۳ عمل جذب انجام داده است، ۱۰۰ عدد از بزرگترین این بنگاه ها ۵۰۱ عمل جذب انجام داده اند. یعنی این صد بنگاه پتنهائی ۴۲ درصد عطیات جذبی را که توسط کل ۵۰۰ بنگاه بزرگ انجام گرفته انجام داده اند، بمعبارت دیگر هر یک از این صد بنگاه بطور متوسط ۵/۰۱ عمل جذب انجام داده اند.

فقط از سال ۱۹۶۶ پیوسته است که حجم متوسط بنگاه های تولیدی جذب شده بطور محسوسی افزایش میابد. با این ترتیب بقول مجله کارفرمائی مدیریت (فوریه ۱۹۷۰)، بازپرداخت متوسط سالانه سهام بنگاه های جذب شده از ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۹ ۵۸/۴ ملیون فرانک بوده است. در داخل این دوره، سال ۱۹۶۶ شکافی را نشان میدهد. بازپرداخت از ۲/۹ ملیون فرانک در سال ۱۹۵۰ به ۱۰/۳۴ ملیون در سال ۱۹۶۶ و بعد به ۱۳/۲۱ ملیون در سال ۱۹۶۷ و آنگاه به ۱۲/۸۵ ملیون در سال ۱۹۶۸، و

۱- ارقام ممکن است در نظر اول فریب دهنده باشند، زیرا در واقع ۲۲ عمل تمرکز در سال ۶۹ برای بزرگترین بنگاه ها (۱۶۰ ملیونی بیالا) و ۹۴ عمل تمرکز برای بنگاه های گروه (۱۰ تا ۵۹ ملیونی)، بعلت اینکه تعداد بنگاه های بزرگ خیلی کمتر از تعداد بنگاه های کوچک و متوسط است، بدان معنی است که برای هر یک از بنگاه های بزرگ تعداد عمل مرکب بیشتری وجود داشته است.

بالاخره به ۱۷/۸۷ ملیون در سال ۱۹۶۹ رسیده است. این ارقام وسعت نهضت تمرکز را در پروسه رشد بنگاههای بزرگ و تسریع آنها از سال ۱۹۶۶ بعد و مخصوصاً در سال ۱۹۶۹، نشان میدهد.

پیشرفت تکنیک که شمره رقابت شدت یافته است تشکیل سلاحي را برای سرمایه دارانی که از آن استفاده میکنند نیز میدهد. این پیشرفت تکنیکی برای آنان امکان برپاساختن موانعی را در مقابل نفوذ رقبا فراهم میسازد. چنانکه در فصل اول مشاهده کردیم، اگررقیبی بخواهد در تولید همان کالا که انحصارگر تولید میکند سرمایه گذاری نماید، وی نه تنها مجبور است با استفاده از تکنیکهای تولیدی مشابه یا پیشرفته تر - که مستلزم سرمایه معتدایی است - سرمایه گذاری نماید، بلکه میباید بخشی از سرمایه خود را نیز برای تامین مخارج بازاریابی و تبلیغات تجارتی اختصاص دهد. اگررقیبی بخواهد سهم بازار خود را بصورت سرمایه دار دیگری که با او در حال همزیستی است افزایش دهد، او نیز میباید به اصلاح تکنیک های خود بپردازد، اگرچه این امر بخاطر اینکه او هم اکنون در میدان است کمتر از حالت قبلی برایش هزینه برصدازد.

بنابراین وی ممکن است ترجیح دهد با تولید کردن کالاهایی نسبتاً مشابه - که بعنوان کالاهای متفاوت و دارای ارزش مصرف بیشتر - به مصرف کنندگان معرفی و تحمیل میشوند - وجانشین کردن آنها بجای کالاهای دیگران، مانع را دور بزنند. این همان چیزی است که میگویند انحصار در جستجوی مارك است. برای سرمایه داران مهم نیست که این مارك قلابی باشد. برای آنها مهم اینست که این کالا سود بازگرداند، لذا مهم این است که این کالا بفروخته شود.

با چنین طرز تفکری است که سرمایه داران به سرهم بندی کالاها میپردازند. در این مورد مثال فراوان است: مثلاً مخارج مصرف شده برای تولید لامپ، ریش تراش برقی و موتور و غیره که روز به روز دواشان کمتر شده و زودتر میسوزند، و یا محصولات دارویی که به هیچ دردی نمیخورند حتی بدرد گشت^(۱) (بغیره)، نشان میدهد که چیزی که برای سرمایه دار مهم است این است که تا سرحد امکان تولید کرده و به تجدید هرچه سریعتر بازار هسا بپردازد، بازارهایی که اگر کالاهای دوام و کیفیتی در حد متعارف داشته باشند در معرض خطر اشباع قرار میگیرند. مصرف سرمایه ها با هدف سرهم بندی "علمی" کالاهای ایمن واقعیت است که تا چه حدی اتلاف یکی از نشانه های بارز سرمایه داری معاصر است.

مبارزات تبلیغات تجارتی امکان میدهد تا - به نسبت معینی - از جنگ قیمتها جلوگیری گردد. رقیب دیگر نه بطور مستقیم، بلکه بطور غیر مستقیم مورد حمله قرار میگیرد، زیرا که جنگ قیمتها بیش از حد خطرناک است. سرمایه داران مادامیکه میتوانند از دستکشش استفاده کنند ترجیح میدهند با دست خالی بجنگ یکدیگر نزنند. هنگامیکه رقیب قادر

است میزان برد و باخت را بالا ببرد، کاهش قیمت‌ها بمنظور فتح يك بازار، بیش از حسد خطرناك است. احتمالاً كارگر مصرف‌كننده از آن سود برده و سرمایه‌داران شاهد ثواب شدن اضافه سودهای خود خواهند بود. و این مورد علاقه آنها نیست. انحصار دست به بازاریابی میزند. حجم فروش و سطح قیمت‌ها را برنامه ریزی میکند، محصولات را بطور متفاوتی بسته بندی مینماید، بینندگان تلویزیون را با يك تبلیغات تجارتي جنجالی، لکن غالباً ظریف، منگ میکنند. رقیب هم همان کار را انجام میدهد. چون مبارزات تبلیغات تجارتي گران تمام میشود. گاهی یک نبال يك توافق، باین مبارزات، بزبان آنهايکه پایه مالی چند ان محكمی برای مقاومت نداشته اند و بزبان كارگران مصرف‌كننده، ترمز زده میشود.

در قرن نوزده رقابت اساساً بوسیله قیمت‌ها انجام میگرفت. لیکن امروزه، اساساً بوسیله مارك انجام میگیرد، زیرا هر كس سعی مینماید كالا‌های خود و کیفیات فرضی آنها را تحمیل كند. معذالك امتیاه خواهد بود اگر تصور كنیم كه دیگر رقابت بوسیله قیمت‌ها انجام نمیگیرد. رقابت همواره بوسیله قیمت‌ها انجام میگیرد، لیكن با انگلی ظریف‌تر. دیگر منظور از آن كاستن قیمت‌ها بطور مطلق نیست، بلكه افزایش قیمت بعضی از كالاها بوسیله سرعتی كمتراز سرعت افزایش سطح عمومی قیمت‌ها است. (۱) قیمت این كالاها کاهش مینماید لیكن دیگر نه بطور مطلق بلكه بطور نسبی. مثلاً قیمت تلویزیون كمتراز افزایش سطح عمومی قیمت‌ها یافته است. آنهايکه بعلت عدم توانائی در كاستن بحد كافی هزینه‌ها، قادر بدارامه رقابت نیستند، حذف میگردند.

باین ترتیب مبینیم كه علی‌رغم وجود انحصارات، علی‌رغم رشد ابعادشان، تحرك سرمایه وجود دارد. انحصارات در بالا بردن قیمت‌ها تمام كالاها با سرعتی برابر با سرعت افزایش سطح عمومی قیمت‌ها ناتوانند. نه اینکه آنها مایل باین كار نیستند. بلكه اگر قیمت تمام كالاها را بطور يكسان بالا ببرند، اضافه سودهای انحصاری قابل توجهی، در آنجائیكه هزینه‌ها بحد اقل خود رسیده است، ظاهر خواهد شد و بطور اجتناب‌ناپذیری دیگر انحصارات را سرمایه‌گذاری در این بخش‌ها برخواهد انگیزت. باین ترتیب انحصارات قانون ارزش را تحمل میکنند، حتی اگر موفق میشوند موقتاً و ظاهراً خود را از قید آن رها كنند. کاهش نسبی قیمت‌ها، یعنی عدم افزایش یا افزایش كمتراز آن نسبت به سطح عمومی قیمت‌ها، از قانون ارزش یعنی (تكامل هزینه‌ها) ناشی میشود. حتی اگر این کاهش توسط این یا آن انحصار كم و بیش بمنظور حذف آن كسی كه درست بعلت بالا

* - از آنجا كه برداخت كننده اصلی هزینه تبلیغات تجارتي مصرف‌كنندگانند - زیرا هزینه تبلیغات بقیمت كالا افزوده میگردد - و از آنجا كه ترمز زدن بمبارزات تبلیغاتی منجر بكاهش قیمت نشده بلكه منجر بكاهش هزینه و افزایش سود انحصارات میگردد، بنابراین این ترمز برفع انحصارات شركت‌كننده در توافق، و به زیان كارگران مصرف‌كننده تمام میشود.

۱ - سطح عمومی قیمت‌ها برابر متوسط قیمت كالاهاست و معملاً براساس قیمت چند كالا (كالا‌های شاخص) محاسبه میشود.

بودن نسبی هزینه های خود قادر به ادامه رقابت نیست، بکار برده شود. قانون ارزش امروز با گشایش مرزها و نفوذ دیگر انحصارات چند ملیتی* در بازارهای محافظت شده و پیروز، بطریق اولی عمل میکند. در چنین شرایطی اضافه سودها مورد تهدید قرار گرفته و کاهش مییابند، درست هنگامیکه این اضافه سودها میباید برای تامین مالی ماشین آلات جدید قادر به گستن هزینه ها و سختی گستن قیمتها نسبت به سطح عمومی قیمتها، افزایش یابند. بنابراین تنها کسانی که بتوانند یا کارگزارانشان را بهتر مورد استثمار قرار دهند و یا با دیگران به همکاری بپردازند (ادغام - جذب ها) قادر به مقاومت خواهند بود. در مجموع، قیمت انحصاری قیمت تولید را تعقیب میکند. سرعت این تعقیب به محصلت کم یا بیش ثابت وضعیکه انحصار در مقابل رقبا بالفعل و بالقوه اثر دارد مربوط است. بنا براین انحصار عمل قانون ارزش را تحمل میکند.

رقابت انحصاری شدت یافته نتیجه دیگری نیز بدست میدهد. چون انحصارات مجبور به داخل کردن اصلاحات تکنولوژیک در روشهای ساخت خود میباشند لذا میباید ظرفیت تولید خود را نیز افزایش دهند، حتی اگر تقاضا ساکن مانده و با افزایش چندان نیایند. این نتیجه، با سیاست کاهش عرضه، که همانطور که میدانیم مشخصه رقابت ضعیف است، وارد تضاد میگردد. نمونه صنعت پولاد در ایالات متحده آمریکا، که در معرض تهدید پولاد ژاپن و اروپا قرار داشته و غیرغم سکون تقاضا مجبور به سرمایه گذاری گشته است، موبد این نظر مییابد.

نتیجه این امر بوجود آمدن ظرفیتهای عاطل و باطل مانده تولیدی قابل ملاحظه ای (۱) مییابد. وجود این ظرفیت ها خود معرف هزینه ای مییابد. بنا براین سبب کاهش نرخ سود میگردد، زیرا نرخ سود برابر نسبت ارزش اضافی به مجموع سرمایه سرمایه گذاری شده (پیش پرداخت شده) مییابد، چه این سرمایه مورد استفاده قرار گرفته و چه عاطل و باطل مانده باشد. معذک میزان یک چنین کاهش نرخ سودی کمتر از کاهش است که احتمالاً در صورت عدم اتخاذ چنین موضع پیش گیری کننده ای وقوع میافتد. باین ترتیب رقابت گران تمام میشود. به هرج و مرج و اتلاف محصولات قلابی و نیازهای تحمل شده توسط سرمایه داران، اتلاف سرمایه اجتماعی هم اضافه میشود. سرمایه مبتلا به کمعکشیهای درونی ناشی از تضاد های خود، برای ادامه حیاتش به اتلاف بخشی از خود میپردازد.

MONOPOLES MULTINATIONAUX

* - انحصارات چند ملیتی

x - ظرفیتهای عاطل و باطل مانده تولید

۱ - وجود ظرفیتهای عاطل و باطل مانده تولید دارای منشاها و دیگری نیز مییابد، از جمله و مخصوصاً عدم توانائی انحصار در پیشبینی دقیق و کنترل میزان تقاضا، زیرا میزان تقاضا به توزیع درآمد در سطح کل جامعه بستگی داشته و اینکه مشتری های انحصار، مزد بگیرها یا بنگاههای تولیدی ای هستند که قادر به کنترل میزان درآمد آنها و تحول بعدی آن نمیباشد.

بیا - انحصارات با تولید آنچه که بدان نام " محصولات فرعی " مینهند، یعنی با اقدام به متنوع کردن تولید خود، مبادرت به کاهش سنگینی هزینه ها مینمایند. در واقع به آن دلیل که برای توضیح علت ظرفیت های عاطل و باطل ماندن آورده ایم، دلیل دیگری هم اضافه میشود و آن ناشی از این واقعیت است که در فروش ساخت تمام ابزارهای تولید (از اول تولید تا به آخر) دارای ظرفیت مطلوب یکسانی نیستند. مثلاً این ماشین میتواند دارای ظرفیت تولیدی برابر با ۱۰۰۰ محصول نیمه ساخته باشد و آن یکی که بلافاصله آنرا تعقیب میکند دارای ظرفیتی برابر تنها ۸۰۰ عدد. لذا ماشین اول برای احتراز از مواجهه با گلوگاههای خفه کننده ای که توسط ماشین دوم ایجاد گردیده تنها میتواند برابر ظرفیت ۸۰۰ کار کند. بنابراین انحصار سعی میکند از این ظرفیت عاطل و باطل مانده برای تولید کالاهای دیگر استفاده نماید. لذا تولیدش را متنوع مینماید. بدین دلیل است که کمپانی ژنرال موتور نه تنها موتور، بلکه یخچال نیز تولید میکند. اما این تولید اضافی که بمنظور کسب سود بیشتر انجام میگردد، خود سبب افزایش هزینه ها میشود، نکتی در آمد حاصل از آن بیشتر از این افزایش است. در حقیقت خود مکانیسم هائیکه انگیزه کاهش دادن هزینه ها از طریق آنها وارد مرحله عمل میگردد، موجب میشوند تا هزینه ها میل به افزایش نمایند. بنابراین رقابت انحصاری شدت یافته چنان ائتلافی را بوجود میآورد که علیه خودش متوجه میگردد.

بنابراین افزایش هزینه ها اساساً ناشی از سه علت است:

— رقابت انحصاری، که سبب متنوع کردن محصولات میگردد، درست از همین طریق موجب افزایش هزینه های بسته بندی و بازاریابی و مخصوصاً تبلیغات تجارتي میشود.

— وجود نرخ بالای انباشت سرمایه موجب افزایش هزینه های مالی بخصوص هزینه های استهلاکی میگردد.*

— حفظ ظرفیت های تولیدی قابل ملاحظه ای که عاطل و باطل مانده.

سرمایه داران مبادرت به عکس العمل مینمایند. ضرورت فراهم آوردن منابع مالی کافی، بمنظور کاهش دادن هزینه ها، تمرکز (ادغام - جذب) بنگاههای تولیدی را اجتناب ناپذیر میکند. چنین کوششی در جهت کاهش هزینه های تولید، به دادن نتیجه معکوس میل میکند. بنابراین دو وسیله دیگر در اختیار سرمایه داران باقی میماند: با وسیله اول که عبارت است از بالا بردن نرخ استثمار، یعنی کاهش دادن هزینه دستمزد، قبلاً آشنا شده و محتوی آنرا مورد مطالعه قرار دادیم. دومین وسیله عبارت است از کاهش ارزش کالاهای تولیدی (مواد اولیه و کالاهای تجهیزات) جدید. سرمایه داران مبادرت به کاهش

* — رقابت انحصاری بخصوص مجرب به تغییر شکل کالاها میگردد. این امر انباشت سریع سرمایه، مخصوصاً برای تحدید ماشین آلات را ایجاب میکند. این انباشت سریع از یکسو مستلزم اخذ وام از بانکها و نتیجتاً افزایش هزینه بهره (هزینه مالی) میباشد، از سوی دیگر موجب افزایش هزینه استهلاک ماشین آلات میگردد که ناشی از تجدید سریع و افزایش حجم آنهاست.

دادن ارزش * سرمایه ثابت نمایند و این اغلب، بطوری که بعداً خواهیم دید، بکماند و لت انجام میگیرد. کاهش دادن ارزش سرمایه ثابت یعنی کاهش دادن ارزش کالاهائی که توسط بخش تولید کننده کالاهای تولیدی تولید میگردد، یعنی افزودن به نابرابری مبادله میان کشورهای سرمایه داری توسعه یافته و کشورهای سرمایه داری توسعه نیافته^x، با بدتر کردن بازهم بیشتر شرایط مبادله مواد اولیه در مقابل محصولات ساخته شده. (۱)

طریقه کاستن ارزش کالاهای تجهیزاتی ساده است لکن گران تمام میشود. منظور از آن بالا بردن بحد کافی بارآوری کار در بخشهای تولید کننده کالاهای تجهیزاتی میباشد. مراد اینست که ارزش کل کالاهای تجهیزاتی، علیرغم افزایش حجم تولید آن ها (یعنی تعداد و آنها) افزایش چندانی نیابد.

بدلایی که مورد تحلیل قرار دادیم این امر، سرمایه گذاریهای بزرگ عظیمی را در این بخشها ایجاد میکند. بنابراین کمک دولت مورد درخواست واقع میشود. نمونه صنایع پولاد و فولاد این واقعیت است. دولت تجدید ساختمان و تمرکز (ادغام-جذب) بسیاری از بنگاههای تولیدی را بر میانگیزد، وامی با نرخ بهره بی رقیبی (۳٪) همراه با معافیتهای مالیاتی، بمنظور تسهیل در امر استفاده از روشهای نوین ساخت تقدیم آنها میکند.

کالاهای تجهیزاتی تولید شده، تغییر شکل یافته، و کارآمدتر⁺ میشوند. بایکاربستن تکنیکهای نوین ساخت، ارزش آنها پائین آمده (۲) و از آن نفعی دوگانه عاید بخشهائی که آنها بکار میبرند میشود: این کالاهای در عین حال هم ارزانتر تمام شده و هم کارآمدتر می شوند. لذا این دو امر امکان بالا رفتن سریع بارآوری کار را فراهم میسازند. نتیجه ساده است: بارآوری کار افزایش میابد، بدون اینکه نرخ انباشت سرمایه (از لحاظ ارزش) الزاماً احتیاج داشته باشد بهمان سرعت افزایش یابد. بنابراین میگوئیم که میل به انباشت سرمایه بیشتر بصورت تغییر در شکل سرمایه گذاری تظاهر میکند تا در حجم آن. نرخ انباشت سرمایه یقیناً بالاست، لکن رشد آن نسبت با افزایش بارآوری کار که این نرخ انباشت سرمایه امکان آنها بوجود آورده است ضعیف میباشد.

در نتیجه، و چنانکه در فصل بعد خواهیم دید، افزایش مشاغل در بخش صنعتی ضعیف بوده و یا حتی به صفر میرسد. عدم تامین شغلی و احتمالاً بیکاری شدت می یابد و

DEVALORISATION

* - کاهش دادن یا تضعیف ارزش

SOUS DEVELOPE

x - توسعه نیافته

۱ - مراجعه شود به فصل هشتم درباره امپریالیسم.

۲ - میتوان واژه "تضعیف ارزش" DEVALORISATION را بکار برد. این واژه امروزه باعث ابهامات بسیاری میشود، بخصوص از زمان انتشار رساله حزب کمونیست فرانسه و برای اینکه این واژه نزد مارکس مفاهم متعددی بخود میگیرد.

PLUS EFFICACE

+ - کارآمد تر یا موثر تر

تحرك شديد کار * که ناشی از تمرکز (ادغام - جذب) پی در پی پنجاههای تولیدی است ، سبب تشدید بازهم بیشتر این عدم تأمین شغلی میگردد .

متوازیان چون کمبود نسبی سرمایه پولی در نزد تراستها منجر به اعمال فشاری ثابت بر روی دستمزدها گردیده تا کمترین بخش ممکن از افزایش بارآوری کار در افزایش دستمزدها انعکاس یابد ، تضادهای میان کار و سرمایه حادث گردیده و سبب گسترش مبارزه طبقاتی میشود . کاهش این دو عامل (یعنی کاهش تعداد مشاغل و میزان دستمزدها) گرچه موجبات کاهش هزینه تولید سرمایه داران را فراهم میسازد ، لکن در صورتیکه گروهی فزاینده از سرمایه داران باتخاذ چنین روشی بپردازند ، موجب افزایش این هزینه میگردد ، زیرا که عمومیت یافتن این پدیده ، که ناشی از خصلت شدید رقابت است بازارها را محدود میکند ، در دست در لحظه ای که این بازارها میباید برای پاسخ گفتن به افزایش ظرفیتهای تولیدی ، که در نتیجه جستجوی هزینه های پائین تر ضرورت یافته اند ، توسعه یابند .

محدود شدن بازارها یا افزایش ناکافی آنها بدان معنی است که اشکالی در تحقق ارزش بوجود میآید ، یعنی بخش قابل ملاحظه ای از ارزش تحقق نمیباید ، و بنابر این منظر فیتهای عاطل و باطل مانده تولید روبه افزایش نهاده ، اثرات منفی خود را روی نرخ سود میگذارند . مورد تهدید واقع شدن نرخ سود منجر به براه افتادن مجدد رقابت میگردد . این فرار به سمت جلو است . بعضی ها برای بقاء خود از آن میترسند و هم اکنون ترمز کردن رقابت را از طریق توسعه " سیاستهای حمایتی " ^x " توصیه میکنند . این توصیه از آن جهت بازهم بیشتر شدت مییابد که بحران سیستم بین الطلی پول روز بروز تهدید کننده تر میشود . کساد ی ها متعدد میشوند ، تورم میتازد و بیکاری تداوم یافته و تشدید میشود . دینامیک ترین محافل بورژوازی بر سر نحوه مقابله با طبقه کارگری که بیش از پیش بحرکت در میآید با سایر بخشهای بورژوازی دچار اختلاف میشود .

البته چنانکه لنین بخوبی نشان داده است و بطوری که بعداً خواهیم دید ، مسئله تحقق ارزش به مسئله کسری مصرف خلاصه نمیشود ⁺ . در محدوده شرایط معینی ناکافی بودن

* - تحرك کار MOBILITE DU TRAVAIL : انتقال کارگران از شغلی به شغل دیگر ، از کارخانه ای به کارخانه دیگر و از شهری به شهر دیگر ، و یا حتی از کشوری به کشوری دیگر ، در اثر ادغام کارخانه ها در یکدیگر یا جذب یکی توسط دیگری و یا بسته شدن یکی و افتتاح دیگری و غیره .
x - سیاستهای حمایتی PROTECTIONISME (سیاستهای حمایت از تولید کنندگان داخلی در مقابل رقبای خارجی)

+ - کسری یا کمبود مصرف SOUS CONSOMMATION معنی از آنرو که قدرت خرید توده های وسیع قادر به تعقیب آهنگ رشد تولید نیست ، لذا سیستم همواره با مسئله عدم کفایت تقاضای قادر به خرید مواجه است . این نکته در فصل هشتم با تفصیل بیشتری توضیح داده شده است .

تقاضای کالاهای مصرفی میتواند با توسعه وسیع تقاضا برای کالاهای تجهیزاتی جبران شود .
لکن دقیقاً در سرمایه داری انحصاری این جبران بیش از پیش دشوار مینماید ، زیرا
همانطور که دیدیم افزایش بارآوری کار بیشتر در تغییری در شکل (یعنی کاهش ارزش ماشین
آلات) انعکاس مینماید تا در افزایشی در حجم سرمایه گذاری .

این تضاد میان ایجاد و تحقق ارزش ، دائماً توسط شیوه تولید سرمایه داری تجدید
تولید میشود . شیوه تولید سرمایه داری با توسعه بخشهای غیر مولد ، مخصوصاً تسلیحات ،
در داخل و با بسط دامنه تولید در خارج ، در صد در پست سرگذاشتن این تضاد ها برمیاید .
بسط دامنه تولید در خارج از مرزهای ملی ، در چارچوب گرایش عمومی سرمایه به بین-
المللی شدن انجام میگیرد ، که خود با موجودیت دولتهای ملی که بورژوازی کشورهای آنها
برای مبارزه علیه طبقه کارگر به آنها احتیاج دارند ، وارد تضاد میشود . اقداماتی که جهت
تشکیل بازارهای مشترک انجام میگیرد و تمامی مشکلاتی که این اقدامات به آن برخورد میکند
همگی بیانگر این تضاد است .

از سوی دیگر ، بخصوص ، نهضت انباشت سرمایه تضاد میان سرمایه داران و کارگران را
تشدید میکند . گرایش مشاغل صنعتی به رکود و فشار دائمی بر روی دستمزدها بمعنسی
سخت تر شدن نسبی شرایط زندگی و کار کارگران است . توسعه بخشهای غیر مولد ، که
بعدا به مطالعه آن خواهیم پرداخت ، در عین حالیکه یکی از پایه های ایدئولوژی بورژوازی
میباشد ، که بر طبق آن طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری توسعه یافته دیگر قادر به انجام رسالت
انقلابی خود نیست ، یکی از عواملی است که مانع تشدید گرایش مشاغل صنعتی به رکود گردیده
است . گسترش مبارزات کارگری در این کشورها ، در سالهای اخیر ، پاسخ طبقاتی به این
ایده ئولوژی است .

باین ترتیب بالاخره توضیح دادیم که چگونه میل بانباشت سرمایه ، هم به مبارزه بین
سرمایه داران و کارگران ، و هم به رقابت میان سرمایه داران وابسته است .

این دو جنبه بیان واحد و اساس خود را در مبارزه برای کسب ارزش اضافی ، که اساس
شیوه تولید سرمایه داری است ، مینماید ، یعنی در مبارزه سرسختانه برای حفظ نرخ سود .
در مجموع رقابت انحصاری در عین حال هم شدید است و هم ضعیف ، هم معرف پیشرفت
تکلیکی و هم ترمزی بر توسعه آن است . خصلت مسلطی که رقابت انحصاری بخود میگیرد
(شدید یا ضعیف) موقتی است . این خصلت میتواند تغییر کند . علل این تغییر در
تضاد هائیکه گرایش بانباشت سرمایه دربردارد ، یعنی در تضاد هائیکه میان سرمایه داران
و بخصوص میان سرمایه داران و کارگران تظاهر میکند ، قرار دارد .

باین دلیل است که تضادی عمیق میان توسعه نیروهای مولده از یک سو و حفظ مناسبات
تولید سرمایه داری از سوی دیگر وجود دارد . توسعه نیروهای مولده بر پایه های سرمایه
داری تولید ، با نفس حفظ مناسبات تولید سرمایه داری وارد تضاد میگردد . حفظ
مناسبات تولید سرمایه داری منجر به ترمز کردن بسط نیروهای مولده میگردد ، در حالیکه

دقیقا توسعه این نیروها ذاتی وجود آنهاست . به این دلیل است که شیوه تولید سرمایه داری يك شیوه تولید گذراست ، همانطوریکه فتود الیسم شیوه تولیدی گذرا بود . اجتماعی شدن تولید (تعداد بیش از پیش کارگران در واحد های تولیدی بیش از پیش عظیم) گذار از خصلت خصوصی وسائل تولید را ایجاب میکند .

بعلاوه در اینجا باید آنچه را که در مورد جنبه دوگانه توسعه نیروهای مولده در شیوه تولید سرمایه داری گفتیم بخاطر آوریم : یعنی توسعه ای که در عین حال هم منبع بالقوه رهائی بشریت است و هم منبع بالقوه تشدید استثمار کارگران . شیوه تولید سرمایه داری ، از نقطه نظر معینی ، چون يك ضرورت تاریخی برای تبدیل کار انفرادی به کار اجتماعی ظاهر میشود . لکن این اجتماعی شدن کار ، در دست سرمایه ، نیروهای مولده را افزایش نمیدهد مگر بخاطر افزایش استثمار .

بنابراین سوسیالیسم يك شیوه تولید تاریخی ضروری است . زیرا درست توسط محدودیت های شیوه تولید سرمایه داری در تکامل خود با آنها مواجه است زائیده میشود . لکن این زایمان نمیتواند بدون قهر انجام گیرد . بورژوازی حاضر به ترك مسند قدرت نیست ، حتی اگر بیش از پیش انگل بنماید . تنها قدرت سازمان یافته پرولتاریا قادر به مجبور کردن او به ترك این مسند میباشد .

فصل چهارم

بیکاری

مقدمه

۱- مدت‌ها بورژوازی در صدور انکار نفس وجود بیکاری در شیوه تولید سرمایه داری بود. ستایشگران سرمایه داری بیکاری را بعنوان نتیجه اعمال دولت که با "دخالت‌های عوامفریبانه" * خود مانع گردش آزاد اتوماتیسم های تعادل عمومی سیستم می‌شده و... توضیح می‌دادند. منظور ایشان کاهش مستمرها است که گویا می‌توانسته "کارفرمایان" را در بکار گماردن بیکاران و حذف بیکاری برانگیزد.

ج. روئف^۱، در سالهای ۱۹۳۰، با طرفداری از این نظریه که بیکاری اساسا ناشی از کمک معاش بیکاری است پیش‌رفته است. باین ترتیب بورژوازی هیچگونه مسئولیتی در برابر بیکاری نداشته و گویا بیکاری ناشی از وجود کارگرانی بوده است که برای جلوگیری از کاهش مستمرها ایشان مبارزه میکردند!

لکن با حدت یافتن تضاد های سرمایه داری، بحران ها منظمأ عمیق تر گشتند تا اینکه بحران ۱۹۳۰ فرا رسید. شماره بیکاران چنان زیاد بود که دیگر حفظ چرندیات ستایش گران رسمی سرمایه داری غیر ممکن بود: ۶ میلیون بیکار در آلمان، ۱۲ میلیون در ایالات متحده. بورژوازی که مجبور به قبول واقعیت گشته، علل آنرا بشیوه خاص خود توضیح داده است. طبق نظر ستایشگر رسمی جدید خود، جان مینارد کینز^۲، بیکاری ناشی از اشتباهات سرمایه داران است که باندازه کافی خرج نمیکند تا کار باندازه کافی وجود داشته باشد. شیوه تولید سرمایه داری مورد سوال نیست. بیکاری خلقت مشخصه ذاتی سیستم سرمایه داری نبوده، بلکه ناشی از اشتباهات ساده سرمایه داران است که

* — در اینجا منظور از "دخالت های عوامفریبانه دولت" قوانینی است که در اثر مبارزات کارگری در جهت بهبود شرایط کار و زندگی کارگران به تصویب رسیده است. قانون کمک معاش بیکاری از آن جمله است. به نظر این ستایشگران این قانون مانع کاهش مستمرها می‌گردد و در نتیجه کارفرمایان تشویق به استخدام کارگران بیشتر، و به این ترتیب حذف بیکاری نمی‌شدند.

J. RUEFF

— x

JOHN MAYNARD KEYNES

— +

باندازه کافی خرج نمیکنند. اشتباهاتی که تصحیح آن ها آسان است.

توضیحات دیگری هم توسط اقتصاد دانان بورژوائی که امکان یک بیکاری دائم را می پذیرند ارائه شده است. طبق این توضیحات بیکاری ناشی از قوانین طبیعی است:

— یا نتیجه رشد فوق العاده جمعیت است* (۱)،

— یا نتیجه توسعه طبیعی پیشرفت تکنیکی است، یعنی "هزینه اجتماعی" اجتناب ناپذیر "پیشرفت بشریت" است.

۲ — تمام این توضیحات هدفشان سرکوش کردن بر روی این واقعیت است که بیکاری دائمی، خلعت مشخصه و ذاتی شیوه تولید سرمایه داری است.

بیکاری ناشی از اشتباهات قابل تصحیح سرمایه داران نیست، ناشی از پدیده های طبیعی نمیباشد، بلکه به سیستمی کاملاً مشخص از نظر تاریخی وابسته است: یعنی به سیستم سرمایه داری. ما سعی خواهیم نمود آنرا در اولین بخش این فصل نشان داده و بعد بتدریج به مشاهده اشکال بیکاری (یعنی به تحلیل اینکه چه کسانی بطور خاص از آن آسیب میبینند) پرداخته، و بالاخره به بررسی نتایج آن برای هر سرمایه دار از نظر استثمار کارگزارش بپردازیم.

* — ACCROISSEMENT NATUREL EXCESSIF DE LA POPULATION

۱ — مداحان سیستم از ترس اینکه مورد تمسخر قرار گیرند دیگر جرات دفاع آشکار از این نظریه را ندارند. معذک این نظر باز بطور غیر مستقیم، با اظهار اینکه بیکاری ناشی از یک مسئله "تکنیکی" و امری طبیعی است، ظاهر میشود. به این معنی که گویا علت تشدید بیکاری در این امر است که همه ساله بسیاری از جوانان برای اولین بار وارد بازار کار می گردند! آنان برای توجیه این نقص سیستم چه ها که نمیکنند! این مداحان چگونه میتوانند بما توضیح دهند که چرا بوطن بازگشتن ۸۰۰۰۰۰ پاسباه^x و ورود آنان به بازار کار، که به این رقم باید شماره سربازان از نظام آزاد شده (در نتیجه کوتاه شدن مدت سربازی) را اضافه کنیم، سبب تشدید بیکاری در سال های ۱۹۶۲ — ۱۹۶۳ نشده است؟ به هر حال، این یک واقعیت است که این مداحان چه در دولت باشند و چه بسر کورسی های دانشگاهی، چیزی را توضیح نمی دهند. آنها مدح می سرایند.

x — پاسباه PIEDS-NOIRS: به اروپائیان مقیم الجزایر که بعد از انقلاب مجبور به بازگشت به کشور هایشان شدند اطلاق میگردد.

بخش اول

علل بیکاری

۱- برای اینکه کاملاً به علل بوجود آمدن بیکاری پی ببریم :

اولاً ، باید به شناخت عواملی بپردازیم که تغییرات تقاضای نیروی کار را از طرف سرمایه داران سبب میشوند .

ثانیاً ، باید تغییرات این تقاضا را با عرضه نیروی کار از طرف کارگران ، که خود وابسته به افزایش جمعیت است ، مورد مقایسه قرار دهیم .

در فصل قبل بطور مفیخر مشاهده کردیم که من به افزودن بارآوری کار ، و بنا براین میل به افزودن ترکیب ارگانیک سرمایه ^۱ ، یعنی افزودن نسبتاً بیشتر کارمندان (ماشین) تا کارچاندان (کارگر) یک خصلت مشخص نیوه تولید سرمایه داری است .

گرایش با افزودن به هم ماشین آلات نسبت به نیروی کار و گرایش با افزودن بارآوری کار میل میکند به کند کردن تقاضای نیروی کار از طرف سرمایه داران و باین ترتیب ، اگر عرضه نیروی کار از طرف کارگران کاهش نیابد ، میل میکند با ایجاد بیکاری ، بنابراین پیشرفت تکنیکی که در شرایط سرمایه داری تولید تحقق مییابد ، در د منتهای سرمایه دار به عامل دفع شغل بدل میشود ، باید توجه داشت که حتی اگر بهمین استدلال اولیه اکتفا شود ، بهیچوجه نمیتوان از یک قانون طبیعی جمعیت صحبت بهمان آورد . بغرض اگر عرضه نیروی کار از طرف کارگران سریعتر از تقاضای نیروی کار از طرف سرمایه داران افزایش یابد ، صحبت از قانون طبیعی بدو دلیل نادرست است .

الف- بدلیل اینکه آهنگ رشد جمعیت ، که عرضه نیروی کار را تعیین میکند ، به آهنگ زاد و ولد* و به آهنگ ازدواج و غیره بستگی دارد ، چیزهاییکه پدیده های طبیعی نبوده بلکه به عادت و رسوم اجتماعی میباشند .

ب- بدلیل اینکه کندی در رشد تقاضای نیروی کار ناشی از افزایش ^۲ (ترکیب ارگانیک سرمایه) میباشد ، افزایشی که خود خصلت مشخصه سرمایه داری است .

نباید فراموش کرد که نمیتوانیم به این استدلال قناعت کرده و اظهار نمائیم که بیکاری ناشی از میل به افزایش بارآوری کار و بنابراین ناشی از میل به افزایش ^۳ است . اگر به این اکتفا کنیم ، بورژوا با پیروزی بما خواهد توانست بگوید : بخوبی ملاحظه میفرمائید که بیکاری ناشی از پیشرفت تکنیکی است ! اگر شما مایلید که بشریت پیشرفت کند میباید آنرا پذیرید !

لکن باید کاملاً توجه داشت که این پیشرفت تکنیکی نیست که علت بوجود آمدن بیکاری است، بلکه نسبت پیشرفت تکنیکی به انباشت سرمایه است که مسبب آن است. بیکاری نتیجه افزایش بارآوری کار در شرایط سرمایه داری انباشت سرمایه است. دقیقتر بگوئیم، انباشت سرمایه باعث اینکه الزاماً با اصلاحات تکنولوژیک همراه است دارای دو اثر متضاد می باشد: از سوئی موجب رشد سرمایه گذاری میشود، یعنی سبب افزایش θ می گردد. این امر موجب افزایش میزان اشتغال میشود. از سوی دیگر افزایش بارآوری کار، و بنابراین افزایش θ (ترکیب ارگانیک سرمایه) را به همراه می آورد که سبب کاهش میزان اشتغال میشود. انباشت سرمایه از سوئی با به همراه آوردن پیشرفت تکنیکی مشاغل را نابود میکند، از سوی دیگر سبب آفرینش آن میشود. شماره مشاغل عرضه شد بکارگران توسط سرمایه داران حاصل این دو اثر متضاد است. باین دلیل است که ضرورت دارد به مقایسه رشد بارآوری کار (که وابسته به افزایش θ است) و رشد انباشت سرمایه (که همانطور که دیدیم وابسته به وجود نرخهای سود مناسب و بازارهای کافی است) بپردازیم. این پدیده را میتوان با طرحی بسیار ساده تصویر کرد (۱): مثلاً دارای تولیدی برابر با ۵۰۰ عدد کالا میباشیم که با دو ماشین و ۶ کارگر انجام میگردد. حال فرض کنیم بارآوری کار افزایش یابد، و بفرض با یک ماشین جدید و کارآمدتر که دارای ارزشی معادل ارزش دو ماشین قبلی است، بتوانیم همان ۵۰۰ عدد کالا را فقط با سه کارگر تولید کنیم. بارآوری کار دوبرابر شده است. در این صورت سه حالت را میتوان در نظر گرفت:

— حالت اول: بفرض میزان تقاضا افزایش نیابد، یعنی بیشتر از ۵۰۰ عدد نتوان فروخت. در این حالت تولید افزایش نیافته و نرخ انباشت سرمایه ثابت خواهد ماند: تعداد شغل بمیزان ۱۰۰٪ یعنی درست به نسبت افزایش بارآوری کار کاهش خواهد یافت (تنها ۳ کارگر بکار گرفته خواهد شد).

— حالت دوم: بفرض میزان تقاضا دوبرابر شود، یعنی ۱۰۰۰ عدد از کالاها بتواند بفروش برسد. بنا بر این تولید دوبرابر خواهد شد، نرخ انباشت سرمایه نیز بهمین ترتیب. در این صورت میزان اشتغال ثابت خواهد ماند: تعداد ۲ ماشین جدید و ۶ کارگر به کار گرفته خواهد شد.

— حالت سوم: بفرض میزان تقاضا سه برابر شود، یعنی ۱۵۰۰ عدد از کالاها بتواند به فروش برسد. بنابراین تولید سه برابر خواهد شد، نرخ انباشت سرمایه نیز بهمین ترتیب،

۱- این مثالی فوق العاده ساده شده می باشد، بخصوص اینک ما در اینجا تنها به بررسی انباشت سرمایه ثابت می پردازیم. بنا بر این منظور از آن اثبات قضیه نبوده، بلکه تصویر نمودن آن می باشد. بعلاوه باید توجه داشت که انباشت سرمایه، و بنا بر این میزان اشتغال را تنها در بخش کالاهای مصرفی مورد بررسی قرار میدهیم.

تعداد شغل افزایش خواهد یافت. تعداد ۳ ماشین جدید و ۹ کارگر بکار گرفته خواهد شد (۱).

بنابراین افزایش بارآوری کار سبب کاهش تقاضای نیروی کار از طرف سرمایه داران نخواهد شد، مگر اینکه نرخ انباشت سرمایه بعد کافی رشد نماید (کاهش تقاضای نیروی کار از طرف سرمایه داران، اگر جمعیت همزمان با آن کاهش نیابد، سبب بوجود آمدن بیکاری میشود). با این ترتیب افزایش یا کاهش تقاضای نیروی کار از طرف سرمایه داران، از مقایسه آهنگ رشد بارآوری کار و آهنگ رشد انباشت سرمایه بدست میآید.

بعلاوه باید توجه کنیم که پیوند های محکمی بین دو آهنگ رشد وجود دارد. قبلاً گفتیم که تسریع آهنگ انباشت سرمایه است که سبب افزایش بارآوری کار میگردد. باید توجه داشت که اثر متقابلی نیز وجود دارد. مثلاً اگر افزایش بارآوری کار در بخش سازنده کالاهای تجهیزاتی (ماشین آلات) اتفاق بیافتد، این افزایش میتواند بیشتر در شکل ماشین آلات انعکاس یابد تا در حجم آنها. چنانکه در فصل قبلی مشاهده کردیم، ماشینهای جدید و کارآمد تر جانشین ماشینهای قدیمی میگردد، بنحوی که به تعداد آنها نمیافزایند. در نتیجه حتی اگر آهنگ انباشت سرمایه هم سریع باشد، ممکن است رشد آن نسبت به افزایش بارآوری کاری که همین آهنگ انباشت سرمایه امکان آنرا بوجود آورده است، ضعیف باشد. بنا بر این در میابیم که چرا بیکاری نمیتواند پدیده ای طبیعی باشد و چرا به خود سیستم سرمایه داری وابسته است: افزایش بارآوری کار سبب بیکاری نخواهد شد مگر اینکه انباشت سرمایه باندازه کافی رشد نکند. لکن رشد انباشت سرمایه خود توسط شرایط سرمایه داری تولید محدود میگردد.

دقیقتر بگویم، تسریع آهنگ انباشت سرمایه بطور خاص به وجود مشترک نرخ سود مناسب و بازار کافی بستگی دارد.

لکن دقیقاً این بستگی تسریع آهنگ انباشت سرمایه بوجود نرخ سود مناسب و بازار کافی خلعت مشخصه سیستم سرمایه داری است. باین دلیل است که بیکاری دائمی پدیده طبیعی (ثمره طبیعی پیشرفت بشر) نبوده، بلکه نتیجه پیشرفت تکنیک در شرایط سرمایه داری انباشت سرمایه میباشد. چنانکه در فصل دوم دیدیم، بیکاری از آنرو باز هم بیشتر نتیجه پیشرفت تکنیک در شرایط سرمایه داری انباشت سرمایه است که ماشینیزم در شیوه تولید سرمایه داری، سرمایه دار را به افزایش طول زمان کار برمیانگیزد. در حالیکه میتوان تصور کرد که رشد بارآوری کار سبب بوجود آمدن هیچگونه بیکاری نشود و منجر به کاهش بنیادی طول زمان کار گردد؛ واضح است که چنین تصویری در سیستم سرمایه داری نمیتواند خود بخود تحقق یابد. دقیقاً از این جهت است که شعار سرقراری اشغال متحرک ساعات

۱- واضح است که تولید ماشین ها توسط بخش ۱ میتواند آفریننده مشاغل جدیدی، طبق همان روابطی که برای بخش ۲ تعریف کردیم، باشد.

کار * برای کارگران توجیه کامل خود را مییابد .

۲ - بیکاری که يك خصلت مشخصه ذاتی و دائمی سیستم سرمایه داری ، هم در کشور های مستعمره و نیمه مستعمره و هم در کشورهای سرمایه داری پیشرفته است ، بر طبق ادوار تاریخی اشکال و ابعاد مختلفی بخود گرفته است . باین ترتیب مثلا اگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته اکثرا کنیم (۱) ، مشاهده میکنیم که بیکاری در تمام طول قرن نوزدهم انبوه بوده است : انباشت سرمایه بسیار قابل توجه و آفریننده مشاغل فراوانی بوده است ، لکن چون متوازی سبب اصلاحات تکنولوژیک میشده ، باعث کاهش هزینه ها گردیده و هزاران تولید کننده مستقل (پیشه وران و خرده دهقانان مستقل) را به ورشکستگی میکشاند . است . غالبا تعداد مشاغل از بین رفته بیشتر از تعداد مشاغل ایجاد شده بوده است . بنا بر این ارتش ذخیره صنعتی میل به افزایش داشته ، و با افزایش های ناگهانی و بی در پی بهنگام بحرانهای اضافه تولید (تقریبا هر ۸ تا ۱۰ سال یکبار) مواجه بوده است . سپس بیکاری از اواخر قرن نوزدهم تا سال ۱۹۱۴ ، مخصوصا بدلیل رشد فوق العاده بازارها و نرخ های سود که سیاست امپریالیستی امکان آنرا فراهم کرده بود ، کاهش یافته و مجددا بین دو جنگ جهانی بهنگام بحران دهه سی قرن حاضر انبوه میگردد .

در خالتهای فراوان و کیفیتا متفاوت دولت بورژوائی از آغاز جنگ جهانی دوم (مخصوصا از طریق مخارج نظامی) ، سیاست موسوم به نواستعماری ، و توسعه هزینه های غیرمولد بخش خصوصی "x(۲) تا حدود سالهای ۱۹۶۵ امکان کاهش محسوس بیکاری دائمی را در کشورهای سرمایه داری پیشرفته فراهم میآورد .

ارتش ذخیره انبوه بیکاران قرن نوزدهم بیا فاصله دو جنگ جهانی جای خود را به آن چیزی که میتوان آن را سکان بیکاری + نامید ، میدهد . البته این سکان بیکاری دائمی بوده و در طول دوره های انبساط و رونق نیز وجود دارد . لکن در طول دوره های

* - اصل متحرك ساعات کار سیستمی است که ضو آن ساعات کار کارگر بنسبت افزایش بار آوری کار کاهش یابد .

۱ - کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در فصل مربوط به امپریالیسم مورد مطالعه قرار میگیرند .

۲ - تمام این پدیده ها را در فصول بعدی مورد مطالعه قرار خواهیم داد .

x - منظور از " توسعه هزینه های غیرمولد بخش خصوصی " توسعه روزافزون و سرسام آور بخش های غیر مولد از قبیل فروشگاههای بزرگ ، بخصوص موسسات تحقیق بازار ، بازاریابی و تبلیغات تجارنی و غیره ، مستقل و یا وابسته به بنگاههای تولیدی ، میباشد .

+ - سکان بیکاری یعنی وجود توده ای معین و دائمی از بیکاران که عرصه کار را همواره در سطح بالائی نگاهداشته و به سرمایه داران امکان میدهد تا به ایجاد رقابت در بین آنها بپردازند . نتیجه این امر پائین نگه داشتن دستمزدها است .

موسوم به دوره های گسارن ، این مکان بیکاری نه در تمام بخشها عمومیت مییابد ، و نه به انبوهی دوره های بحرانیهای گذشته است .

باوجود این از آغاز سال ۱۹۶۵ بیکاری مجددا در کشورهای سرمایه داری پیشرفته بطور قابل ملاحظه ای توسعه یافته است . در سال ۱۹۷۲ ، ۶ میلیون بیکار در ایالات متحده (۶٪ جمعیت فعال) ، ۱ میلیون در ایتالیا ، ۹۰۰ در انگلستان (بالا ترین رقم از ۳۰ سال پیش تا کنون) ، ۶۰۰ در فرانسه (رقمی بیسابقه از جنگ دوم جهانی بعد) محاسبه شده است . بیکاری در کشورهای چون جمهوری آلمان فدرال یا سوئد ، یعنی کشورهاییکه بیکاری در آنها از سال ۱۹۴۵ بعد فوق العاده ضعیف بوده ، شدیداً افزایش یافته است : قریب ۵۰۰ بیکار در آلمان .

این افزایش فوق العاده بیکاری نشانه تشدید تضادهای سرمایه داری از ابتدای سال های ۱۹۶۰ بعد میباشد . دقیقتر بگوئیم :

الف - این افزایش بیکاری ناشی از پدیده ای است که قبلاً مورد بررسی قرار دادیم : یعنی ناشی از واقعیتهایی است که میل به انباشت سرمایه امروزه بیشتر بصورت تغییراتی در شکل سرمایه گذاریها انجام میگیرد تا در حجم آنها .

ب - این افزایش بیکاری ناشی از سیاست تجدید ساختمان بنگاههای تولیدی میباشد ، تجدید ساختمانی که در اثر تشدید رقابت بین المللی در سالهای اخیر ضرورت پیدا کرده است . بخصوص در فرانسه ، بورژوازی با خشونت هرچه تاملتری دست به این تجدید ساختمان زده است .

- با قطع فعالیت تولیدی رشته هایی که از نظر اقتصاد سرمایه داری بیصرفه میباشند (بستن بنگاههای تولیدی) ،

- با تجدید ساختمان و متمرکز کردن بازهم بیشتر بنگاههای تولیدی بیشتر (فشرده کردن پرسنل ها ، حذف درست برخی از سرویسها ، و غیره) ،

- با متمرکز کردن سرمایه گذاریهای خود بر روی برنامه های منطقه ای ، در بعضی از مناطق .

ج - این افزایش بیکاری ناشی از ضرورت مبرمی است که در نتیجه تشدید رقابت بین - المللی بوجود آمده و هر بورژوازی را وامیدارد برای اینکه آهنگ تورم از آهنگ تورم رقبا پیش شدید تر نباشد ، متناوباً طرح هایی موسوم به " طرحهای تثبیت کننده " * را بمورد اجرا گذارد ، طرحهاییکه شامل اقداماتی میباشد که خود آفریننده بیکاری است .

* - " طرح های تثبیت کننده " طرح هایی اند که از طرف دولتهای بورژوازی بمنظور جلوگیری از ترقی قیمت ها و حفظ قدرت رقابت خارجی بمورد اجرا گذارده میشوند . این طرح ها حاوی سیاست های زیر میباشد :

آ - سیاست محدود کردن افزایش دستمزدها ، سیاست افزایش مالیات بر مصرف توده ها -

(بقیه پاورقی صفحه قبل) و سیاست افزایش قیمت خدمات و تولیدات دولتی مورد مصرف عامه و باین ترتیب کاستن از قدرت خرید خانواده های کارگری و سایر اقشار زحمتکش؛ این سیاستها ظاهرا به تجویز اقتصاد دانان بورژوازی و بمنظور سد کردن افزایش تقاضای کل جامعه از کالاهای مصرفی (و یا غالبا بمنظور کاهش دادن این تقاضا) و بدینوسیله سد کردن "تورم ناشی از افزایش تقاضا" اتخاذ میگردد . لکن این سیاستها در واقع حمله ای است به دستاوردهای اقتصادی کارگران که طی سالها مبارزه پیگیر کسب نموده است؛ حمله ای که توسط بورژوازی بزرگ طرح گردیده و توسط ابزار آن یعنی دولت بورژوائی بمورد اجرا گذارده میشود .

ب - سیاست کاهش مالیات بنگاههای بزرگ تولیدی و سیاست ایجاد تسهیلات گوناگون در جهت "تشویق" آنان به تمرکز و تجدید ساختمان و سازمان تولید . این سیاستها به منظور بالا بردن بارآوری کار و پائین آوردن هزینه تولید آنها و بدین ترتیب جلوگیری از افزایش سریع قیمتهای آنها و حفظ قدرت رقابت خارجی شان اتخاذ میگردد .

بخوبی مشاهده میشود که سیاستهای اخیر مکتب سیاستهای فوق میباشد . بورژوازی بزرگ با حمله به منافع توده های کارگر و اقشار زحمتکش ، دست به تجدید توزیع درآمد ملی بنفع خود میزند و بدینوسیله وسایل تجدید ساختمان و مدرنیزه کردن صنایع خود را فراهم میکند . وی با قرار دادن پاهای خود بر گردن کارگران میکوشد در میدان رقابت بین الطلی قد برافرازد . در این رهگذر تولید کنندگان کوچک نه تنها بهره ای نمیبهرند ، بلکه به تدریج در رقابت با انحصارات بزرگ خرد میشوند .

بدیهی است که حمله بمنافع کارگران از یکسو و افزایش بیکاری و عدم تامین شغلی ناشی از تمرکز و تجدید ساختمان و سازمان انحصارا - بزرگ از سوی دیگر موجب تشدید تضاد میان کارگران و سرمایه داران گردیده و مبارزات کارگری را دامن میزند .

اشکال بیکاری^(۱)

در اینجا مسئله بر سر این است که ببینیم در سیستم سرمایه داری چه کسانی بیش از همه از بیکاری آسیب میبینند .

منظور ما از بیکاری تنها بیکاری کارگرانی که در طی یک دوره زمانی طولانی موفق به پیدا کردن کار نمیشوند نبوده، بلکه عدم تأمین شغلی ناشی از جابجاشدن های کارگران نیز میباشد .
مقدمتا کلامی چند در باره این عدم تأمین شغلی . چنانکه دیدیم افزایش نرخ سود در صنایع و بخش های مختلف سرمایه داری متفاوت است . بعضی از بخش ها و صنایع از نرخ های سود بالاتری برخوردارند . سرمایه دارانی اینچنین ممتاز به جستجوی توسعه سرمایه خود و به انبوه کردن بیش از پیش ارزش میپردازند . آنان انباشت سرمایه ثابت و متغیر خود را افزایش میدهند ، گرچه که سرمایه متغیر کند تر از سرمایه ثابت افزایش مییابد . بدلائل معکوس ، صنایعی دیگر سرمایه خود را کاهش میدهند . هنگامیکه بعضی از بخش ها بیش از پیش متقاضی نیروی کار هستند ، بخش های دیگری وجود دارند که بیش از پیش بخشی از این نیروی کار را اخراج میکنند . بنا بر این در هنگامیکه کارگران برای مدتی طولانی در بیکاری بسر نمیبرند ، از بخشی به بخش دیگر انتقال میابند . پروسه های تمرکز (ادغام - جذب) نیز در همان جهت حرکت کرده و این پدیده را تشدید میکند .
حنین جابجا شدن نهایی اغلب اوقات منجر به از دست دادن مزایای ناشی از سابقه کار میشود . این جابجاشدن ها ممکن است تغییر نامساعدی در وضع و موقعیت را به همراه بیاورد (مثلا ، برای کارگران معادن ، کارگران بنادر ، وغیره) . اغلب اوقات کارگر کاری با عنوان شغلی پائین تر بدست میآورد ، خصوصا هنگامیکه پیر میشود . از سن معینی بیمه ، خیلی قبل از سن بازنشستگی رسمی ، هیچگونه کاری پیدا نخواهد کرد ، مگر شغلی پائین .

بعلاوه کارگر ، بین لحظه ای که شغل خود را از دست میدهد و لحظه ای که شغل دیگری بدست میآورد ، دستمزد خود را از دست میدهد ، چیزی که توسط کمک معاش بیکاری جبران نمیکرد . از سیاست تجدید طبقه بندی زیاد صحبت میکنند ، لکن فراموش میکنند که کارگرانی که حتی بلافاصله در همان عنوان شغلی و با همان مزایای حرفه ای مورد

۱- بسیاری از قسمتهای این بخش از جزوه TAUPE ROUGE ، شماره ششم ، که به بیکاری اختصاص داده شده ، اقتباس شده است .

تجدید طبقه بندی قرار میگیرند، شدیداً جابجا میشوند. این جابجاشدن هائزیهائی جدید بسیاری را در بر دارد. مثلاً مسکن از محل کار دورتر میشود. اگر کارگر اسپایکسی کرده و شهر و یا محله خود را تغییر دهد، میباید متحمل مخارج جدیدی شود (مخارج بنگاه معاملات ملکی، حمل و نقل و سایر منزل، سرو سامان دادن به منزل جدید، و غیره) خانواده و بخصوص فرزندانش باید محیط زندگی، محل خرید، دوستان، مدارس و غیره را تغییر دهند. اگر بحران مسکن کارگر را به حفظ منزل قدیمی خود مجبور کند، آنگاه وی متحمل مخارج بالاتر ترانسپورت میشود. زمان رفت و آمدش طولانی تر میشود، امری که به خستگی او میافزاید، و غیره.

"تحرك" کار، کارگر و خانواده اش را از محیط زندگی خود میگذرد. پورژوازی، با یافتن راه حل در این امر، بقیمت رنج کارگر، وی را همچون یک شئی، همچون اثاثیه منزل که مکان پراشیشی متفاوت است، بحساب میآورد. سرانجام، تغییر مکان جغرافیائی، که انتقال حرفه ای آنها ایجاب میکند، در شرایطی ممکن است غیر ممکن گردد. کارگران معدن در کازویل* رفتن برای کار در معادن شمال را در کردند. بعضی از کارگران لورن* همه روزه برای کار به آلمان رفتن را به ترك نمودن منطقه خود ترجیح میدهند.

در شیوه تولید سرمایه داری سرنوشت کارگران متزلزل است، زیرا آنان تنها وسیله ای برای ارزش اضافی بخشیدن به سرمایه میباشند: تنها سرمایه. کارگران مورد استفاده قرار نمیگیرند مگر اینکه ارزشی بیشتر از ارزش خود بپار آورند. به محض اینکه دیگر نتوانند این وظیفه را انجام دهند، دیگر برای سرمایه داران بیفایده خواهند بود و میباید از پروسه تولید خارج شوند. برای این کارگران، قبل از از بین رفتن، دیگر کاری جز متورم کردن صفوف ارتش ذخیره صنعتی باقی نمی ماند. آنان قربانی قانون سفاک انباشت سرمایه اند. اکنون باید بطور دقیقتر ببینیم در سیستم سرمایه داری چه کسانی بمفهوم واقعی از بیکاری و یا از جابجاشدن های کارگری بیشتر آسیب می بینند.

۱- در میان آسیب پذیرترین و صدمه دیده ترین گروه ها ابتدا گروه جوان ها قرار دارند. مثلاً، اگر فرواشه معاصر را در نظر بگیریم، مشاهده میکنیم که هر ساله نزدیک به ۶۰۰۰۰۰ جوان وارد "بازار کار" میشوند. بنابراین اکثریت انبوه جوانان که بهنگام خروج از مدرسه در جستجوی کار میباشند، به سدی واقعی برخورد میکنند، بیشترشان خود را حتی قبل از اشتغال بکار بیکار میبایند.

تعداد عظیمی از این جوانان حتی نتوانسته اند با حرفه ای آشنائی پیدا کنند. طبقه تحقیق آماری که با یکدیگر مطابقت دارد، شیمی از جوانان فعال اطلاعات حرفه ای کامل ندارند.

و حتی برای آن کسی که یک گواهینامه قابلیت حرفه ای در حیطه دارد، موفقیت در پیدا

کردن کار امری بعید است: آموزش ناچیزی که دیده اند ناکافی است. بازارهای حرفه ای بطور عحییی محدود هستند. بخصوص اینکه کارفرمایان در قلمرو شغلی نسبت به جوان ها به اعمال يك سیاست تبعیض واقعی دست میزنند: "آیا تا کون کار کرده اید؟ آیا خدمت سربازی خود را انجام داده اید؟ نه؟ خوب، آدرس خود را بگذارید برایتان نامه خواهیم نوشت." غالباً نامه هرگز نمیرسد. این وضع در حال بدتر شدن است و بطور وضوح از سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹۶۹ بعد خرابتر شده است.

بدین ترتیب بعد از چندین سال تحصیل يك حرفه، بسیاری از جوانان خود را از بهره برداری از تخصص خود محروم میبینند. بعد از ماهها جستجوی بیشتر، به قبول هر کاری تن در میدهند.

به این دلیل است که اینهمه جوان دارای گواهینامه قابلیت حرفه ای هستند که بسه حرفه غیر از حرفه تخصصی خود اشتغال دارند، و به همین دلیل است که نسبتی تا این حد بالا از جوانان بکارهای غیر حرفه ای و دشوار، با دستمزدهائی نازل اشتغال دارند (دستمزدهائی که بعلت کمی سن بارهم بیشتر کاهش یافته اند).

لکن آنهائیکه کاری پیدا کرده اند، هر قدر هم که این کار دشوار باشد، باز میتوانند جزء خوشبختها بحساب آیند. کارگران دیگری وجود دارند که تمام درها برویشان بسته شده است، آنهائیکه بورژواها بیکاره توصیفشان کرده، و آمارگران، برای اینکه مجبوره طبقه بندشان در گروه "بیکاران" نباشد، نام "غیر فعال" بر آنها نهاده اند. برای ثبت نام خود در اداره های بیکاری باید تا کون کار کرده باشیم!... باین ترتیب است که بورژوازی در کمک معاش بیکاری، با نپرداختن آن به توده عظیم بیکاران واقعی، صرفه جوئی میکند! با این ترتیب است که آمارگران بورژوازی سعی میکند طواهرانجات داده و صرفه جوئی هائی بنمایند. لکن آنان نمیتوانند افراد زیادی را بفرینند، زیرا این واقعیات خرد کننده را نمیتوان مخفی کرد:

— تقریباً نیمی از کل بیکاران را جوانان تشکیل میدهند،

— امروز در فرانسه در حدود ۳۰۰۰۰۰ جوان بدون کار وجود دارد.

۲ — زنان دومین گروهی میباشند که بطور خاصی از بیکاری آسیب میبینند.

زنها، علاوه بر وظایف خانه که هیچگونه دستمزدی بان تعلق نمیگیرد — در صورتیکه آنان امکان نگهداری و بازسازی نیروی کار را فراهم میسازند (نگهداری، زاد و ولد، تعلیم و تربیت، و غیره) — اغلب بمنظور کمک به نیازهای خانواده بجستجوی کار دستمزدی مسی پردازند. معهداً آنان چون حواشی بحساب میآیند. در واقع اگر نمونه فرانسه معاصر را در نظر بگیریم، در میابیم که بیکاری زنان بسیار انبوه است. بیش از نیمی از کل بیکاران رسماً سرشماری شده را زنان تشکیل میدهند، در حالیکه فقط در حدود يك سوم کل شاغلین را تشکیل میدهند. لکن میزان بیکاری زنان بوسائل گوناگونی استتار میشود: کار نیمه وقت و کار موقتی هم اکنون بخشی از بیکاری واقعی را مخفی نموده است. در يك سلسله

از رشته ها (مانند رشته های چرم و پوست ، بافندگی و پوشاک) ، زنان توده ای از بیکاران جزء کارا، که کمتر از ۳۰ ساعت در هفته کار میکنند ، تشکیل میدهند .

بعلاوه باید این واقعیت را نیز بحساب آورد که بیشتر زنان خود را بهنگام بیکاری به آژانس ملی کار معرفی ننموده و ترجیح میدهند برای مدت طولانی تری از کمک معاش تنگ دستمزدی * منتفع شوند تا از کمک معاش بیکاری .

سیاست سرمایه داران در قبال زنان کارگر، که آسیب پذیرتر میباشند، با روشنی بسی همتائی ظاهر میشود :

— تبعیض بهنگام استخدام : کارفرمایان دوست ندارند زنهای خیلی جوان را به کار گمارند ، زیرا این " نیروی کاری ثبات را" بدلیل آبستنی شدن و بزرگ کردن بچه با ارزش نمی دانند .

— اضافه استشار در کار : در مقابل کار مساوی، کارفرمایان بطور متوسط به زنان یک سوم کمتر میپردازند (طبق تحقیقی از کنفدراسیون عمومی کار * فرانسه) .

— تقدم در اخراج : هنگامیکه کارفرمایان میخواهند خود را از قید بخشی از پرسنل خود آزاد کنند، اغلب از آنهایی شروع میکنند که کمترین مقاومت را از طرفشان انتظار دارند .

۳— سومین گروه از کارگران بویژه آسیب پذیر گروه کارگران مهاجر میباشد .

ارتش ذخیره صنعتی به مرزهای ملی هر یک از اقتصاد های سرمایه داری پیشرفته محدود نمیشود . شیوه تولید سرمایه داری فقط میتواند به زبان کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بسط یابد ، زیرا به ثروتهای طبیعی و به نیروی کار آنها برای آفریدن بیش از پیش ارزش اضافی بسود خود احتیاج دارد . ورشکستگی تولید کننده های ماقبل سرمایه داری کشور های مستعمره و نیمه مستعمره ، کارفرمایان کشورهای سرمایه داری توسعه یافته را ، که در جستجوی بسط بیش از پیش سلطه خود و خانه خرابی آنها هستند، ثروتمند مینماید . لکن بخش اعظم ارزشی که از اقتصاد های ماقبل سرمایه داری غصب میشود مجدداً در آنجا سرمایه گذاری نمیگردد ، بلکه در اقتصاد کشورهای سرمایه داری توسعه یافته انباشت می گردد . بخش انباشت شده در اقتصاد های ماقبل سرمایه داری در شرایط تکنیکی یکسانی از بارآوری کار نسبت به اقتصاد کشورهای سرمایه داری پیشرفته سرمایه گذاری نمیشود . بنابراین تعداد ناچیزی شغل توسط سرمایه داران در اقتصاد های ویران شده ماقبل سرمایه داری آفریده میشود . بخش عظیمی از کارگران خلع مالکیت گشته در کشاورزی ، پنبه وری و کسب ، در کشور خود شغلی نمیابند .

باین ترتیب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ارتش ذخیره وسیعی از بیکاران تشکیل میشود . ما این نکته را در فصل امپریالیسم روشن تر خواهیم کرد .

* — کنفدراسیون عمومی کار CONFEDERATION GENERALE DU TRAVAIL. CGT
* کمک معاش تنگ دستمزدی ALLOCATION DE SALAIRE UNIQUE این کمک معاش —

سرمایه داران بیش از پیش و بطور انبوه به نیروی کار مهاجر کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره توسل جسته اند. چنانکه در اروپا در سال ۱۹۶۱ عده خارجی ها را تا هشت میلیون برآورد میکردند، که بیش از ۲ میلیون آن در فرانسه بود. هم اکنون در سال ۱۹۷۰ بیش از ۹ میلیون مهاجر در اروپا وجود دارد، و بیش از ۳ میلیون در فرانسه. این مهاجر ها اساساً از کارگران مرد تشکیل شده اند (در فرانسه در سال ۱۹۶۴، ۸۶٪ کارگران مهاجر مرد بوده اند) و سن آنها با سن تولید*، یعنی بین ۲۰ تا ۶۴ سال (در فرانسه در سال ۱۹۶۲، ۶۷٪ کارگران مهاجر مرد بوده اند) تطبیق میکند. این دو خصوصیت (یعنی جنس و سن کارگران مهاجر) نشان میدهد که کارگران خارجی اساساً برای فروش نیروی کار خود به کشوری مهاجرت میکنند. آنان دیگر چیزی جز نیروی کار خود ندارند، و نمیتوانند آنها را در کشور خود بفروش رسانند. این کارگران مجبورند هر قیمتی را که سرمایه داران بابت نیروی کارشان بپردازند بپذیرند. آنان محکوم به انتخاب بین بیکاری دائم و مهاجرت از کشور خود میباشند، و طبیعتاً راه حل دوم را انتخاب میکنند.

اگر انگیزه های کارگران مهاجر را که به فروش نیروی کار خود میپردازند درک مینمائیم، بد نیست نظری هم به انگیزه سرمایه دارانی که آنها را آنان میخرند بیاندازیم. به دلایل تاریخی، ارزش مبادله نیروی کار کارگران مهاجر کمتر از ارزش مبادله نیروی کار کارگران فرانسوی است. در مقابل برای انجام وظایف معینی، این دو نیروی کار دارای ارزش مصرف یکسانی میباشند. سرمایه داران کالای مورد نیاز خود را از کسی میخرند که ارزانتر بفروشد؛ تکنیک های نوین به سرمایه داران اجازه داده اند تا انبوهی از کارگران دارای اطلاعات و شایستگی های حرفه ای (مهارت) هرچه کمتر را که در اقتصاد های موسوم به اقتصاد های توسعه نیافته به قیمتهائی پائین ترمی یابند، بکار گیرند.

بالاخره اینکه کارگران مهاجر موقت هستند، و سرمایه داران نمیباید پولی بابت تربیت آنان خرج نمایند (مخارج تعلیم و تربیت) و نه بابت نگهداری نیروی کار آنها (مخارج تامین سلامتی)، زیرا در صورت بیماری یا سانحه، این کارگران اخراج میشوند و اغلب به وطن خود باز میگردند، و نه بابت بعهده گرفتن مخارج بازنشستگی آنها، زیرا که آنان قبل از رسیدن به سن بازنشستگی به وطن خود باز میگردند. بنا براین سرمایه داران در ارتش ذخیره صنعتی، که در اقتصاد کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تشکیل میگردد، منبجی از کارگران را که فرمانبردار و مجاناً قابل استثمار متصور گشته اند، مییابند. این کارگران

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) به خانواده هایی که دارای فرزند میباشند و در آن تنها زن و یا شوهر کار میکند و نیز به کار دستمزدی اشتغال دارد و دستمزد وی هم از میزان معینی تجاوز نمی کند، پرداخت میشود. زنان و مردانی که تنها با فرزند و یا فرزندانشان زندگی میکنند، نیز مشمول این کمک معاش میباشند.

* — منظور سنی است که معمولاً کارگران طی آن بکار اشتغال دارند.

تحت استثماری خارج از حد قرار داشته و هنگامیکه نیروی کار آنها به تدریج روبه ضعف نهاده و درون ارتش ذخیره پرتاب میشوند. (۱)

بالاخره باید توجه داشت که اگر کارگران مهاجر اولین کسانی هستند که مورد آماج بیکاری قرار میگیرند، بعلمت مکان آنها در سازمان تولید بنگاههای تولیدی نمیشاند. بعکس تجدید ساختمان بنگاههای تولیدی، که منجر به ناپدید شدن تعداد زیادی از بنگاههای تولیدی کوچک و متوسط میگردد، مکان کارگران متخصص را به زیان کارگران دارای اطلاعات و شایستگی های حرفه ای (کارگر ماهر) تحکیم میبخشد. چنانکه از سال ۱۹۶۹ به بعد بیکاری کارگران ماهر در فرانسه توسعه بیشتری از بیکاری کارگران متخصص یافته است. و چنانکه میدانیم نزدیک به ۷۰٪ کارگران مهاجر در بخش صنعتی مشغول به کار بوده و در سال ۱۹۶۸ معرف ۶۳/۱۰٪ کارگران متخصص و ۲۱/۶٪ کارگان ساده میباشند.

بنا بر این قبل از هرچیز به یک دلیل سیاسی، یعنی به دلیل عدم توانائی کافی در دفاع، ضعف تشکیلات سندیکائی و نامنظم بودن وضع، کارگران مهاجر در مقابل چشمان بورژوازی، قربانیان متمایز بیکاری بشمار میآیند!

۴- سرانجام باید به جوانان، زنان، و کارگران مهاجر یک سری دیگر از کارگران را که نیز بخشی از بیکاری آسیب میبینند، بیافزائیم.

— کارگرانی که با گذراندن سن معینی، یا بیکار میشوند و یا میباید به مشاغل ساده و غیر تخصصی تن در دهند.

— کارگران کشاورزی و شاگرد صنعتگران که برای بقا خود مجبورند به هر شرایطی در صنایع تن در دهند.

— بالاخره کسانی که میتوان آنها را "بینوا" نامید: کارگرانی که حرفه ای مخصوص داشته اند و تقسیم کار آنها حذف کرده است (مثلا تورباف ها)، قربانیان کاریعنی سانه دیده ها، بیماران، قطع العضو گردیده ها و غیره.

در کشورهای سرمایه داری، هیچیک از این گروههای ارتش ذخیره ناپدید نشده اند.

۱- باید توجه داشت که "گردش" * کارگران مهاجر فوق العاده سریع است. هر کارگر مهاجر به طور متوسط تنها دو تا سه سال در کشورهای سرمایه داری پیشرفت— اقامت میکند.

نتایج بیکاری بر روی استثمار کارگران

بیکاری و عدم تامین شغلی علاوه بر اینکه خود زندگی کارگران را دشوارتر میکند، در دست سرمایه داران بدل به سلاحی جهت افزایش تفرقه در میان آنها و تشدید استثمارشان میشود.

بیکاری يك نتیجه ساده هرج و مرج و بینظمی سرمایه داری نیست، بلکه وسیله ای برای فرمانروائی در دست بورژوازی نیز میباشد.

يك "سكان بیکاری" یعنی وجود توده ای معین و دائمی از بیکاران — برای سرمایه داران نقش يك ذخیره صنعتی واقعی را ایفا میکند. آنها آن بخش از نیروی کار را که برایشان مفید است از درونش برداشته، و آن بخشی را که برایشان بطور موقت و یا برای همیشه بیفایده است به درونش میافکنند.

لکن این "سكان بیکاری" از اینجهت نیز به سرمایه داران خدمت میکند که برای آنان وسیله ای است برای ایجاد تفرقه در میان کارگران، قرار دادن آنان در رقابت با یکدیگر، تحریک بیکاران بر ضد کارگران شاغل و تحریک این گروه بیشتر آسیب دیده بر علیه آن گروه، و غیره.

چنانکه در فصل ارزش اضافی دیدیم، بیکاری همچنین وسیله فشاری بر خواستهای کارگری است. سرمایه داران از بیکاری برای ترغیب کارگران شاغل به تعدیل مطالبات دستمزديشان سود میبرند. در صورت مخالفت آنها را تهدید به جانشین کردنشان توسط "آنهايي که دم در منتظرند" مینمایند!

اشتغال کامل برای سرمایه داران امر خوبی نیست، زیرا طبقه کارگر را در مبارزات مطالباتی در موضع قدرت قرار میدهد. به این دلیل است که هنگامیکه شماره بیکاران بیش از حد کاهش مییابد، دولت با خونسردی از "تشکیل مجدد سكاني از بیکاری" صحبت به میان میآورد. در این اندیشه است که سازمان توسعه و همکاریهای اقتصادی (۱) با پیشروی فوق العاده ای تحت واژه های ظریف به بورژوازی بین المللی توصیه میکند که "دولت ها باید بروی این امر تاکید داشته باشند که در صورت لزوم حاضر به ذخیره منابع خود به میزان بیشتری از آنچه که تا کنون معمول و قابل قبول بوده است، خواهند بود".

لكن سرمايه داران نمیتوانند بدون بخطر انداختن موقعیت خود ، بیکاری را بیش از حد گسترش دهند . ماوراء آستانه معینی ، وضع برای آنها فوق العاده خطرناک میشود : — اگر بیکاری بیش از حد افزایش یابد، ناهید گاهش محسوسی در مصرف داخلی خواهیم بود .

— اگر بیکاری بیش از حد افزایش یابد ، مایعی قوی برای تبلیغ و ترویج اجتماعی و مبارزات سیاسی میگردد .

بنا بر این سرمايه داران به گذرگاهی خطرناک میرسند . چیزی که اقتصاددانان بورژوا آنها " چراغ خطر " مینامند در فاصله این حدود است که وضع عادی شغل در سیستم سرمايه داری تحول مییابد .

بالاخره باید توجه نمائیم که کارفرمایان و دولت از توسعه انبوه بیکاری در يك رشته یا در يك منطقه ، دقیقاً به این دلیل که خود آنها بیش بینی نموده و برنامه ریزی کرده اند، ابداً غافل گیر نمیشوند . در ضمیمه های این فصل ، در باب معادن زغال سنگ در فرانسه ، نمونه ای از آن بدست میدهیم .

ضمیمه ۱

غالباً معطوف نمودن توجه از مفاهیم مارکسیستی به آمارهای بورژوازی دشوار است . به این دلیل است که ما به این مطالعه تئوریک ، این لغت نامه مختصر بورژوائی را بصورت ضمیمه اضافه مینمائیم . منظور بهم آمیختن آنها نیست . آنها با یکدیگر قابل انطباق نمی باشند . لکن بعلمت در اختیار نداشتن آمارهایی که بر طبق مفاهیم مارکسیستی تدوین شده باشند ، ما مجبور به شناخت واقعیت از پشت منشوری منحرف کننده که همانا آمارهای بورژوازی است هستیم . چنانکه لنین نشان داده است ، با دانستن چگونگی استفاده از آنها میتوان آمارهای بورژوازی را علیه خود آن برگرداند .

۱- مطابق آمار بورژوازی بیکار چه کسی است ؟

سه تعریف اصلی را گرفته و امکان محاسبه را بدست میدهیم : بیکارانی که توسط قوای دولتی و صندوقهای کمک معاش تکمیلی (اتحادیه ملی کار در صنایع و بازرگانی *) مورد حمایت واقع میشوند ؛ تقاضاهای شغلی برآورده نشده ای که توسط آژانس ملی کار دریافت میگردد ؛ جمعیت موجود در جستجوی کار که توسط موسسه ملی آمار و بررسیهای اقتصادی^x بهنگام هر سرشماری برآورد میشود .

۲- چند نفر بیکار مورد حمایت واقع شده وجود دارد ؟

در طول دو سال شماره بیکارانی که توسط قوای دولتی مورد حمایت واقع شده اند رسماً ۳۸/۵۰٪ افزایش یافته است ، یعنی تعدادشان از ۹۲۲۰۰ در سپتامبر ۱۹۶۹ به ۱۲۲۷۰۰ در سپتامبر ۱۹۷۱ رسیده است . این افزایش نسبت به ماه مه ۱۹۷۱ ، ۲۳/۲٪ بوده است . تا جائیکه مربوط به بیکارانی میشود که توسط صندوق های کمک معاش تکمیلی مورد حمایت واقع میگردند ، در طی دو سال تعدادشان ۳۸/۵۸٪ افزایش یافته است ، یعنی تعداد آنها از ۷۸۲۵۷ در اکتبر ۱۹۶۹ ، به ۱۲۳۹۰۰ در سپتامبر ۱۹۷۱ رسیده است .

۱- این ضمیمه ها از جزوه TAUP ROUGE شماره ۶، که قبلاً ذکر آن رفت اقتباس شده است .
* - UNION NATIONALE POUR L'EMPLOI DANS L'INDUSTRIE
ET LE COMMERCE
x - INSTITUT NATIONAL DE LA STATISTIQUE ET DES
ETUDES ECONOMIQUES

طبق آمار وزارت کار، شماره تقاضاهای شغلی برآورده نشده طی دو سال ۲۳/۶۳٪ افزایش یافته است، یعنی تعدادشان از ۲۱۶۸۰۰ در سپتامبر ۱۹۶۹ به ۳۵۳۹۰۰ در سپتامبر ۱۹۷۱ رسیده است. این افزایش نسبت به ماه مه ۱۹۷۱ که چرخشی را نشان میدهد ۸۶/۱۴٪ میباشد، زیرا این تقاضاها که از اول سال از کاهش یافتن بازنیاستاده بودند، از ماه مه مجدداً سیر صعودی خود را از سر گرفتند.

بنابراین بعکس آنچه که وزارت کار ادعا میکند، وضع کار خرابتر شده است، و سکان بیکاری در سطحی خیلی بالاتر از سطح سال ۱۹۶۹ قرار دارد. لکن اگر توصیه های سازمان برنامه را نیز دنبال کنیم، به این تقاضاهای کار باید تمام تقاضاهای دیگری را که در آژانس اظهار نمیکرد اضافه نمائیم، مخصوصاً تقاضای جوانان و زنان را. در واقع اشخاص خیلی زیادی هنوز ترجیح میدهند بوسیله امکانات شخصی خود و بدون ثبت نام در آژانس به جستجوی کار بپردازند، زیرا که چنین ثبت نامی که برای حفظ حقوق نامیست اجتماعی و کمک معاش بیکاری ضروری میباشد، برای جوانان و یا زنان که از طریق اولیای خود حق تامین اجتماعی داشته و یا نمیتوانند کمک معاش بیکاری دریافت نمایند، فایده ای ندارد.

۴- چگونه جمعیت موجود در جستجوی کار را محاسبه میکنند؟

طبق سرشماری سال ۱۹۶۸، جمعیت موجود در جستجوی کار ۶۰٪ بالاتر از تعداد تقاضاهای کار بوده است. برای محاسبه این جمعیت، در ماههای بعدی، کافی است شماره تقاضاها را در ۶/۱ ضرب کنیم. لکن امروزه باید فاکت های جدیدی را به حساب آورد: از سوئی ایحاد آژانس ملی کار در سال ۱۹۶۷ و استقرار و توسعه آن امکان محاسبه بهتر بیکاران را فراهم میسازد، از سوئی دیگری بالعکس، هنگامیکه مانند امروز اخراج های گروهی متعدد میگردد، بخشی از بیکاران (زنان و جوانان) که در آژانس ملی کار ثبت نام نمیکند نسبت به مجموع بیکاران افزایش مییابند. سرانجام در چنین دوره ای بسیاری از کارگران مهاجر اخراج گردیده و بوطن خود باز میگردند، لکن بیکاری آنان به هیچ وجه در آمار آژانس انعکاس نمییابد و حال اینکه آنان نیز در واقع جزء بیکاران هستند.

ضمیمه ۲

۱- چند مورد بویژه تیپیک از اخراج های گروهی :

۲- انحلال صرف و ساده بخشهای بی صرفه .

یک نمونه : معادن ذغال سنگ .

بعضی از بخشهای تولیدی که دیگر در سطح بین الطلی قابل رقابت بنظر نمیروند ، یا اینکه خیلی ساده ، بورژوازی دیگر آنها را با صرفه تشخیص نمیدهد ، بسختی آسیب می بینند . صنایعی چون صنایع بافندگی ، پوشاک ، چرم و کفش ، چوب و مبلمان ، همانند معادن ذغال سنگ ، نمونه های مشخص آن میباشند .

کارفرمایان و دولت روشهای حذف مشاغل را جزء به جزء بر طبق منافع بورژوازی پیش بینی نموده اند . آنها غمی ندارند که بدانند کارگران اخراجی چه به سرشان خواهد آمد . نمونه معادن ذغال سنگ بیانگر این واقعیت است :

در چهارم فوریه ۱۹۷۱ ، کارگران معدن فولکمان * مدیریت کل معادن لورن را برای جلوگیری از بستن چاهها و کسب تضمین شغلی اشغال نمودند .

دولت - کارفرما × مانند همیشه در مقابل اراده کارگران قول هائی داد امری که تا کنون مانع از سرگرفتن سیاست گذشته اش نشده است ، یعنی بستن چاهها یکی پس از دیگری - زیرا ذغال سنگ دیگر با صرفه نیست . دولت - کارفرما مانند هر کارفرمای سرکوب کننده دیگر عمل میکند .

در سال ۱۹۶۰ ، ۳۸۰۰۰ مزد بگیر وجود داشت ؛ در سال ۱۹۷۰ تنها ۲۱۰۰۰ نفر از آنان باقی مانده اند ، و طرح های کاهش تعداد کارگران دنبال میشود . همه راهها به روی کارگران معادن لورن ، همانند کارگران صنایع آهن ، بسته شده و تنها راهی که بروی آنان باز است راه مرزهاست . سار + آلمان همسایه های آلمانی * * * خود را استخدام مینمایند . کارگران بافندگی و پتاس آلمانی نیز برای یافتن کار در سوئیس یا آلمان مجبور به عبور از مرز میباشند .

در شمال ، و در پا دو کاله xx ، همان سیاستهای بیرحمانه اقتصادی کردن تولید

x- دولت - کارفرما ETAT-PATRON : منظور دولت است که در موسسات اقتصادی دولتی نقش کارفرما را ایفا میکند .

SARRE	- +	FAULQUEMONT	- *
PAS-DE-CALAIS	- xx	ALSACE	- **

ارقام رسمی بیکاران را بین سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۱ ۴۵٪ افزایش داده است. و در آینده وضع بازهم وخیمتر خواهد شد. زیرا که از این تاریخ تا سال ۱۹۸۳ (۱) دوره ای است که طی آن معادن ذغال سنگ طبق برنامه ای که طرح آن هم اکنون تهیه گردیده ناپدید خواهند شد. بخور منظم تقریباً روز به روز و جاه به جاه.

يك تقويم شوم

"برنامه تولید" معادن ذغال سنگ

CHOCQUES	۱۹۷۲ — بسته شدن کارخانه کک سازی شک
VIEUX-CONDE ET LAGRANGE	۱۹۷۲ — بسته شدن معدن ویوکنده و لاگرانژ
NOEUX	۱۹۷۲ — بسته شدن معدن شماره ۱۳ نوآو
AUCHEL	۱۹۷۳ — بسته شدن معدن شماره ۲ اوئل
HARNES	۱۹۷۳ — بسته شده کارخانه کک سازی آرن
BRUAY	۱۹۷۴ — کاهش تولید در بروئه
AGACHE	۱۹۷۵ — بستن معدن آگش
OIGNIES	۱۹۷۵ — بستن معدن شماره ۲ اوآینی
BRAUY	۱۹۷۵ — بستن معدن شماره ۶ بروئه
DOUAI	۱۹۷۶ — بستن معدن دوئه
COURRIERES	۱۹۷۶ — بستن معدن شماره ۴ کورییر
LENS	۱۹۷۷ — بستن معدن شماره ۱۸ لانس
ARENBERG	۱۹۷۸ — بستن معدن آرن بر
LENS	۱۹۸۱ — بستن معدن شماره ۱۹ لانس
OIGNIES	۱۹۸۳ — بستن واحد تولیدی اوآینی

ب — کوششی سخت در جهت مدرنیزه کردن و تجدید ساختمان بنگاههای تولیدی که با رقابت بین المللی مواجه اند.
يك نمونه: چاپ.

در فرانسه وضع صنعت کتاب چندان درخشان نیست. لوموند و اکسپرس در سر مقاله "اقتصاد" یا "تجارت" خود اخیراً عنوان میکردند که "صنعت چاپ در حال فرار از دست کارفرمایان چاپخانه جی میباشد" و "صنعت چاپ در حال نابود شدن است". در واقع کارفرمایان صنعت کتاب، تحت لائیه دریافت منظم سودهای چرب، خود را در يك گردش تقریباً خودمانی اوضاع و تحت تکلیکهای عقب مانده، در خواب فرو برده بودند. این کارفرمایان ناگهان توسط فشار نیرومند يك رقابت خارجی، که یکی یکی تمام

مشتریان آنها را از دستشان میگرفت ، از خواب پریدند .

بنا بر این آنها با نیتی واقعی بدان پاسخ گفتند : یعنی با سرمایه گذاری های انبوه در خرید ماشین آلات جدید ، بالا بردن بارآوری کار ، تشدید آهنگ های تولید و اخراج های گروهی . از ابتدای سال ۱۹۶۹ تا کنون ، در منطقه پاریس ۳۹ قطع فعالیتست تولیدی ، ۲۰ کاهش خیلی مهم میزان فعالیت ، ۴ ادغام ، و ۱۳ تجزیه کارگاهی* وجود داشته است .

و اگر بیکاری هنوز خیلی شدید نیست ، تنها به این دلیل است که بسیاری از کارگران اخراجی ، با قبول تنزل درجه ، توانسته اند کاری بدست آورند .

"فربه های" صنعت کتاب بخوبی حساب تحمل ضربه را میکنند . آنان فقط منتظرند که ضعیف ترها سقط شوند تا آنها جنازه هایشان را میان خود تقسیم نموده و بیکاری راه که کار آنها را سکه میکند ، افزایش دهند . بهنگام احتیاج ، برای کمک به هلاکت آنها هیچ تردیدی بخود راه نمیدهند . به علاوه کارفرمای سابق شده فوسه* اخیراً اظهار داشته است : "اوضاع رو برآه است ، لکن ۵۰۰ تا ۶۰۰ بنگاه نشر کتاب بسازید ناپدید شود" . از آن گذشته هدف برنامه ششم اخراج ۴۰٪ کارگران صنعت کتاب میباشد . همه جا سنگینی بار تجدید ساختار و با صرفه کردن بنگاههای تولیدی بردوش کارگرانی قرار دارد که کارفرمایان ، با تهدید به اعلام ورشکستگی ، حقوقشان را غصب نموده و سعی در مجبور کردن آنها به زیرمیلی در کردن "برنامه های اصلاحی" + که به آنها شدیداً آسیب میرساند ، دارند ، چنانکه این مورد در انون** اتفاق افتاد .

اما در این رهگذر کارفرمایان از ایجاد زد و بند های مالی نیز ننگی ندارند : چنانکه در لانگ گراند مانژ** ، ویل نوگرن ++ در سپتامبر ۱۹۷۱ کارفرما برای خلاصی خود از دست ۴۰۰ کارگوش در کارخانه را تخته کرد . ورشکستگی مالی ؟ اختیار دارین ! در واقع او در جستجوی فروش کارخانه اش به بهترین قیمت به "مشتري های خود" ، به یسک چاپخانه عظیم (شده فوسه) بود . عمل موفقیت آمیز ، بعد از بسته شدن کارخانه ، در ادگاه تجارت میتواند اظهار نماید که وضع موسسه آنقدرها هم بد نبوده است . کارفرما خواهد توانست اینجا یا جای دیگر اهرامور را از سر بگیرد ، نمونه قشنگی از "زد و بند" کارفرمایان . در چاپخانه انتشارات مونسوری*** اخراج ۴۰۰ نفر پیش بینی میشود . در آنجا کارفرما و مشتری تشکیل تنی واحد را میدهند ، زیرا که خود چاپخانه و کارهائیکه آنجا تهیه میگردد (مجله اکسپرس و مجله جیبی برنامه های تلویزیون) در دست بانکی واحد ،

*- تجزیه یا عدم متمرکز کارگاهی CHAIX DES FOSSES -x DECENTRALISATION

+ - برنامه یا طرحهای اصلاحی HENON -** PLANS DE REDRESSEMENT

VILLENEUVE-LA-GARENNE -++ LANG-GRANDEMANGE -xx

MONTSOURIS -***

یعنی "بانك سوئز" میباشد. منافع چاپخانه بحد کافی مغذی نیست، بنابراین کارگران زبان آن را متحمل میشوند تا کارها در کارخانه با صرفه تر تهیه شود.
از آن جهت است که در تراست شده فوسه، در شعبه ای ساعات اضافه کار انجام میگردد، و در شعبه ای دیگر اخراج گروهی.
تحت فشار زمانه کارفرمایان صنعت کتاب با خشمی واقعی باین تجدید ساختمان ها تن در میدهند:

در لانگ که بزرگترین موسسه انتشاراتی بود (۳۰۰۰ کارگر)، اولین موج اخراج و فشرده گی پرسنل، پرسنل را به ۲۳۵۰ نفر رسانید. لکن کارفرما فکر میکند که این هنوز خیلی زیاد است: او نمیداند که "جریخهای تولید را بگرددش در آورد" مگر اینکه عده نفرات به ۲۰۰۰ تنزل کند. و مخصوصا فکر میکند که کارگران سوئیت نشان میدهند. اخیرا شکایت داشت که "ترك خدمت بواسطه مرگ (گدا!)، بیماری، بازنشستگی و اخراج بحد کافی نبوده است"! بنا بر این حرص میزند: شرایط کار را غیر قابل تحمل میسازد. او کسارگران را از روبرو و بطور مستقیم مورد حمله قرار نداده، بلکه آنها را بطور غیر مستقیم و دسته دسته مورد حمله قرار میدهد.

- بخاطر سه روز بیماری، اخراج.
- بخاطر چند دقیقه تاخیر، اخراج.
- بخاطر برداشتن يك روزنامه که از سیلندرهایی چاپ خارج شده، اخراج.
- بخاطر يك تاخیر در زمان اعتصاب مترو، معلى.
- تعجب آور نیست که آقای لانگ اخیرا با بی شرمی اظهار داشته است که نه "ابد ا قصد بازی کردن نقش سن برنارد" * را نداشته است!

- ج — نمونه دیگری از تجدید ساختمان: روسل اوکلاف *
روسل اوکلاف: ۱۴۰۰۰ مزد بگیر، ۴۰ شعبه، ۱/۱ میلیارد فرانك رقم کل فروش در سال ۱۹۶۹. تراست شیمی که مخصوصا تولید خود را به دارو اختصاص میدهد. در سال ۱۹۷۰، روسل موافقتنامه ای با سانترال دینامیت منعقد میکند.
چراغولی که اینهمه به سلامت نفس میکشد، دارد ۱۰۰۰ کارگر را اخراج میکشد؟
دلایل این امر بسیار بربیعنی اند.
— ادغام با سانترال — دینامیت + منجر به يك تجدید ساختمان اداری میشود.
نتیجه: فشرده کردن پرسنل (۵۰ اخراجی در مدیریت موسسه رومن ویل **) ()

* — سن برنارد SAINT BERNARD نژادی از سگ است با جثه ای بزرگ که سابقا از آن برای نجات کسانی که در کوهستان در زیر بهمن مانده بودند، استفاده میکردند.
—** CENTRAL DYNAMITE —+ ROUSSEL UCLAF —* ROMAINVILLE

— مرکز تحقیقات باندازه کافی با صرفه تشخیص داده میشود . روسل ترجیح میدهد به خرید امتیازات بپردازد تا نگهداری يك مرکز تحقیقاتی . نتیجه : تگئیسین ها اخراج میشوند .

— کارخانه اسای اف آ* ، یعنی شعبه ای که در دست سن دنی x قرار دارد، به اندازه کافی با صرفه تشخیص داده نمیشود . این شعبه در سن دنی+، یعنی همانجایی که بنگاههای تولیدی یکی پس از دیگری در حال بسته شدن هستند، قرار دارد (زیرا که برنامه ششم پیش بینی نموده است که آنرا بدل به يك حومه اداری نماید) . ارباب ترجیح میدهد کارگاه را بسته و سرمایه خود را در برپا داشتن کارخانه های دیگری در سایر مناطق جاهائیکه بتواند مستمزدهای فوق العاده پائین تری بپردازد، بکار اندازد . به این میباید اقتضاح " آنزیم های اشتها آور" را که بحد اعلی افشاگر اتلاف سرمایه داری و نتایج آن بر روی کارگران است ، افزود . روسل خود را در تولید آنزیم افکند، بود (مخصوصا در موسسه اسای اف آ) ، در این موقع مردم ، بعد از يك شیفتگی نمایشی، متوجه خطراتی که این آنزیم ها نشان میدادند شدند . بازار خراب شد ، و تراستهای شیمی مجبور به سازمان دادن فعالیت خود در تولیدات جدیدی شدند . در چنین موقعی معمولا کارگاههای شیمی را به کارگاههای ویتامین ۱۲ تبدیل میکنند .

لکن روسل برای تبدیل خود دیر کرده است . آنقدر دیر کرده که هر بار ، به ترتیب، با بازارهای نسبتا اشباع شده ای ، هم برای آنزیم و هم برای ویتامین ۱۲ ب ، مواجهه میگردد .

نتیجه : کارخانه اسای اف آ بسته میشود : ۸۰۰ کارگر بیکار میگردند .

فصل پنجم

قانون گرایش نزولی نرخ سود^(۱)

دیدیم که در سیستم سرمایه داری گرایشی بانباشت سرمایه وجود دارد . لکن برای اینکه این گرایش به انباشت سرمایه در عالم واقعیت ظاهر شود ، یعنی برای اینکه سرمایه داران واقعا تصمیم به بکار بردن بخشی از ارزش اضافی خود در خرید ماشین آلات جدید و نیروی کار جدید بگیرند ، باید یک شرط وجود داشته باشد : باید نرخ سودی مناسب و بازاری کافی وجود داشته باشد . بنا بر این قانون ذاتی که به توصیف گردش متضاد سیستم سرمایه داری میپردازد ، قانون گرایش نزولی نرخ سود میباشد . ضروری است توضیح دهیم که این قانون چیست و نتایج منطقی آن کدام است .

۱- LA LOI DE BAISSSE TENDANCIELLE DU TAUX DE PROFIT

این فصل ممکن است ناقص بنظر برسد ، زیرا که ما در اینجا تنها با کمی دقت بیشتر ، به تعریف قانون گرایش نزولی نرخ سود ، و افشای اقدامات متخذه در جهت خنثی کردن گاهش نرخ سود ، و در جهت حل تضادهائی که در تحول این قانون ظاهر میشود ، اکتفا میکنیم . لکن از سویی مطالعه دقیقتر این اقدامات و این تضاد ها هم اینک در فصول قبلی (فصل سوم : میل به انباشت سرمایه) شروع گردیده و از سوی دیگر بخصوص در فصول بعدی بسط خواهد یافت .

بخش اول

تعریف قانون گرایش نزولی نرخ سود

بیاد بیاوریم که نرخ سود مساوی بود با نسبت ارزش اضافی (ض) به مجموعه سرمایه ثابت (ث) و متغیر (م) .

بسر ای بدست دادن نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار (ض) یعنی نسبت کار مجانی به کار پرداخت شده، و ترکیب ارگانیک سرمایه (ث) ، یعنی نسبت کار بی جان به کار جاندار، میتوان تغییر شکل ریاضی خیلی ساده ای بروی فرمول فوق انجام داد . صورت و مخرج را بظرا بر (م) تقسیم کنیم ، امری که ارزش رابطه را تغییر نمیدهد . در این صورت خواهیم داشت :

$$\text{نرخ سود} = \frac{\frac{\text{ض}}{\text{م}}}{\frac{\text{ث}}{\text{م}} + 1}$$

یا :

$$\text{نسبت یا نرخ سود} = \frac{\frac{\text{ض}}{\text{م}}}{\frac{\text{ث}}{\text{م}} + 1}$$

از آنجائیکه نشان داریم که ترکیب ارگانیک سرمایه (ث) گرایش به افزایش دارد، و آن وابسته است به میل به انباشت سرمایه، بنا بر این واضح است که اگر $\frac{\text{ث}}{\text{م}}$ میل به افزایش کند،

نسبت $\frac{\frac{\text{ض}}{\text{م}}}{\frac{\text{ث}}{\text{م}} + 1}$ ، خود میل به کاهش مینماید . بنا بر این، گرایش نرخ سود به

کاهش ناشی از گرایش ترکیب ارگانیک سرمایه به افزایش میباشد .

مفهوم قانون گرایش نزولی نرخ سود

این قانون دارای دو مفهوم است :

۱ - قانون کاهش نرخ سود تنها يك گرایش میباشد . این بدان معنی نیست كه نرخ سود از زمان بوجود آمدن سیستم سرمایه داری تا كنون هر روز نسبت بروز قبل کاهش یافته تا بالاخره يك روز به صفر برسد ! قانون کاهش نرخ سود بدون وقفه وجود دارد ، لكن در عمل الزاما بصورت کاهش واقعی نرخ سود تظاهر نمیکند ، زیرا همانطور كه خواهیم دید ، نتایج اعمالی میتواند این کاهش را خنثی نماید . باین علت است كه میگویند منظور از آن گرایشی میباشد كه مبین مجموعه روابطی است كه میان انباشت سرمایه ، تركيب ارگانيسك سرمایه ، رشد بارآوری كار و استثمار وجود دارد . این میل ، خصلت مشخصه ذاتی و دائمی سیستم سرمایه داری است .

بعبارت دیگر نمیتوان اظهار داشت كه چون مثلاً در طی ۲۰ سال نرخ سود کاهش نیافته است ، پس این قانون غلط است . این تنها بدان معنی است كه نتایج اعمالی - از قبیل سیاست استعماری بورژوازی یا دخالت های اقتصادی دولت بورژوائی - این گرایش نرخ سود به کاهش را خنثی نموده است . دقیقاً اقدام به خنثی كردن این کاهش نرخ سود است كه به توضیح علل امپریالیسم و دخالت های اقتصادی روزافزون دولت میرد از .

۲ - گرایش نرخ سود به کاهش بطور شگفت آوری تضاد ذاتی شیوه تولید سرمایه داری ، یعنی تضاد میان میل نیروهای مولده به توسعه ای نامحدود و حفظ مناسبات تولیدی موجود را كه قبلاً ذكر آن افتاد ، نشان میدهد (بخصوص واقعیتهای را كه این سرمایه داران - یعنی متصرفان وسایل تولید - هستند كه تصمیم بخريد ماشین آلات و نیروی كار اضافی میگیرند) .

در واقع دیدیم كه در سیستم سرمایه داری گرایشی بدون وقفه به بهتر كردن تجهیزات و بارآوری كار و توسعه دادن نیروهای مولده وجود دارد . لكن این گرایش خود - با تضاد هائیکه به همراه دارد - بصورت يك گرایش نرخ سود به کاهش تظاهر میکند . گرایش نرخ سود به کاهش ، با حفظ مناسبات تولید سرمایه داری وارد تضاد میشود . لذا مناسبات تولید سرمایه داری عبارت از ترمزی است بر توسعه نیروهای مولده . باین ترتیب حفظ مناسبات تولید سرمایه داری منجر به ترمززدن بتوسعه نیروهای مولده میشود ، درست هنگامیکه توسعه این نیروها جز ، لاینفك شیوه تولید سرمایه داری است . از اینجا درمیابیم چرا گرایش نرخ سود بکاهش در مرکز تضاد میان گرایش نیروهای مولده به توسعه ای نامحدود و مناسبات تولیدی موجود قرار دارد .

الزام بورژوازی به کوشش در جهت خشتی کردن " گرایش نرخ سود به کاهش "

۱- اگر نرخ سود واقعا کاهش یابد، این بمفهوم این است که :
- یا کمادی وجود دارد : یعنی اینکه سرمایه داران دیگر ماشین آلات خود را توسعه
نداده و بارآوری کار را ارتقاء نمیبخشند، چرا که نرخ های سود بیش از حد پائین میباشند ؛
میباشند : مثلا وضع فرانسه بین سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ چنین بوده است که در فصل
سوم به آن اشاره شد، این وضع با تشدید مبارزات طبقاتی همراه است .
- یا اینکه بحران اضافه تولید وجود دارد : یعنی سرمایه داران دیگر نمیتوانند کالاهای
خود را به ارزششان بفروشند . چنانکه در فصل بعدی خواهیم دید، گرایش نرخ سود به
کاهش در عمل بطور متناوب بهنگام بحرانهای اضافه تولید تظاهر میکند .
۲- بنابر این سراسر تاریخ شیوه تولید سرمایه داری ، تاریخ اقداماتی * است که
بورژوازی جهت حفظ یا افزایش نرخ سود و بنابراین جهت حفظ رشد نیروهای مولده
اتخاذ نموده است ، هرچند که این رشد بطور متشنج انجام گرفته است . بطور دقیقتر
علاوه بر اقداماتی که مستقیما توسط بورژوازی اتخاذ میگردد، قبلا باید توجه داشته باشیم که
افزایش (ترکیب ارگانیک سرمایه) در عین حالیکه سبب گرایش نرخ سود به کاهش میگردد
دارای دو اثر بوده که این میل به کاهش را ترمز میزند . از اینرو است که قانون گرایش نزولی
نرخ سود قانونی به غایت متضاد است .

آ- افزایش $\frac{M}{m}$ بمعنی افزایش بارآوری کار است، بنابراین این افزایش میتواند سه
مفهوم کاهش زمان کار اجتماعا لازم برای تولید کالاهائی که برای نگهداری و بازسازی نیروی
کار لازمند، باشد . عبارت دیگر، میتواند بمعنی کاهش M (ارزش نیروی کار) و بنابر
این افزایش $\frac{M}{m}$ (نرخ ارزش اضافی) توسط مکانیسم ارزش اضافی نسبی باشد . و اما بیاد

بیآوریم که نرخ سود مساوی است با :
$$\frac{\frac{M}{m}}{\frac{M}{m} + 1} = s$$
 بنا بر این اگر $\frac{M}{m}$ افزایش

یابد، این افزایش میتواند افزایش $\frac{M}{m}$ را خنثی نموده و مانع کاهش یافتن نرخ سود بشود .

*- منظور از این اقدامات تراکم و تمرکز سرمایه ، توسعه کار غیر مولد، امپریالیسم و
داخلت های اقتصادی دولتهای بورژوائی میباشد .

نباید فراموش کرد که از سوئی، موانعی در راه افزایش $\frac{C}{M}$ (نرخ ارزش اضافی) وجود دارد - چنانکه در فصل سوم دیدیم - و از سوی دیگر کاهش $\frac{C}{M}$ را نیز افزایش داده، و بنا بر این در جهت کاهش نرخ سود حرکت میکند.

ب- افزایش $\frac{C}{M}$ (ترکیب ارگانیک سرمایه) در نظر گرفته شده در مفهوم فیزیکی که آنرا ترکیب تکنیکی سرمایه مینامند، نه تنها بدان معنی است که توده ماشین ها افزایش بیشتری از شماره کارگران مییابد، بلکه میتواند بمعنی کاهش زمان کار اجتماعا لازم برای تولید خود ماشین ها نیز باشد؛ یعنی بعلمت اینکه از ماشین های تکامل یافته تر نسبت بیشتری استفاده میشود تا کارگران، زمان کار لازم برای تولید خود ماشین ها کاهش مییابد. مثالی بزنیم:

بفرض در طول سال اول تعداد ۱۰۰۰ ماشین مورد استفاده قرار میگیرد که هر یک دارای ارزشی برابر با ۱۰۰۰ ساعت کار سالانه میباشند (یعنی ۱۰۰۰ ساعت کار سالانه برای تولید هر یک از آنها لازم بوده است)؛ ارزش کل ماشین ها، یعنی سرمایه ثابت، Σ (اگر در اینجا مواد اولیه را بحساب نیاوریم)، برابر است با:

$$\text{ساعت } ۱۰۰۰ \dots = (\text{ارزش هر ماشین}) \times (\text{تعداد ماشینها}) ۱۰۰۰$$

بفرض، در طول سال دوم تعداد ۲۰۰۰ ماشین مورد استفاده قرار میگیرد، و فرض شماره کارگران و شماره ساعات کارکرد آنها تغییر نکرده است. بنابراین دارای یک افزایش $\frac{C}{M}$ (ترکیب ارگانیک سرمایه) در نظر گرفته شده در مفهوم فیزیکی میباشیم، یعنی $\frac{C}{M}$ (افزایش توده ماشین ها و ثابت ماندن شماره کارگران)، و چون افزایش $\frac{C}{M}$ بمعنی یک افزایش بارآوری کار است؛ بنابراین میتوان تصور کرد که زمان کار سالانه لازم برای تولید هر ماشین دیگر برابر ۱۰۰۰ ساعت نبوده بلکه برابر ۵۰۰ ساعت بوده است. ارزش کل توده ماشین ها یعنی سرمایه ثابت، Σ ، برابر خواهد بود با:

$$\text{ساعت } ۱۰۰۰ \dots = (\text{ارزش هر ماشین}) \times (\text{تعداد ماشینها}) ۲۰۰۰$$

بنابراین کاهش ارزش هر واحد ماشین (که ناشی از افزایش $\frac{C}{M}$ به مفهوم فیزیکی می باشد) افزایش تعداد ماشین ها را خنثی کرده است.

در این مثال، تاثیر بروی نرخ سود صفر خواهد بود، زیرا $\frac{C}{M}$ (در مفهوم ارزش کل و نه در مفهوم مادی) تغییری نکرده است.

علاوه بر این دو اثر که ناشی از افزایش خود $\frac{C}{M}$ بوده (افزایشی که مسئول گرایش نرخ سود به کاهش است) و گرایش نرخ سود بکاهش را خنثی میکنند، تمام علل دیگری که آنرا خنثی مینمایند ناشی از اقداماتی است که از طرف بورژوازی اتخاذ میگردد.

بطور دقیق تر، ضرورت دارد در فصول بعدی به مطالعه و پدید ده پیردازیم:

۱- ابتدا باید ببینیم چگونه گرایش نرخ سود بکاهش عملا بطور متناوب بهنگام بحرانهای اضافه تولید، تظاهر میکند؛ بحرانهاییکه در عین حالیکه مشخصه شان کاهش ناگهانی و شدید نرخ متوسط سود است، شرایط مساعدی را نیز برای افزایش مجدد نرخ متوسط سود

بوجود میاورند : در فصل ششم :

۲- و بعد باید اقدامات گوناگونی را که توسط بورژوازی در جهت خنثی کردن "گرایش نرخ سود به کاهش" اتخاذ میگردند، مطالعه نماییم. در واقع هم اکنون یکی از آنها را مطالعه کرده ایم : یعنی تراکم و تمرکز سرمایه را (رجوع شود به فصل سوم). بنابراین در فصول بعدی بترتیب به مطالعه اقدامات دیگر بورژوازی میپردازیم.

- فصل هفتم : توسعه کار غیر مولد،

- فصل هشتم : امپریالیسم،

- فصل نهم : دخالتهای اقتصادی دولت بورژوائی که از جنگ جهانی دوم به بعد

توسعه ای بی سابقه یافته است.

همزمان با مطالعه اقداماتی که "گرایش نرخ سود به کاهش" را خنثی میکنند، میبایست نشان دهیم که چرا این اقدامات به هیچوجه موفق به حذف تضادهائی که در تکامل شیوه تولید سرمایه داری ظاهر میشوند نشده اند :

۱- امپریالیسم تضادهای جدیدی را میزایاند که سبب در دستور روز قرار گرفتن انقلاب پرولتاریائی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره میشود.

۲- نه تمرکز سرمایه و نه امپریالیسم هیچ یک نتوانسته اند مانع تظاهر قانون گرایش نزولی نرخ سود بشوند : این قانون از طریق ذیل تظاهر نموده است :

- از طریق وجود یک بیکاری انبوه و دائمی در خود کشورهای پیشرفته در فاصله دو جنگ جهانی،

- از طریق وجود تناوبی بحرانهای اضافه تولید، و تشدید آنها تا بحران ۱۹۲۹.

۳- دخالت های اقتصادی دولت بورژوائی، برای مدتی، بیکاری دائمی و بحرانهای اضافه تولید را در کشورهای سرمایه داری پیشرفته تخفیف داده است (بدون اینکه آنها را ناپدید کرده باشد). اما از سالهای ۱۹۶۰ به بعد تضادهای تشدید میابند و دخالت های دولت به موانعی برخورد میکند و ما وارد مرحله جدیدی که دارای نتایج تعیین کننده ای بر روی مسئله بیکاری و بحرانهاست، میشویم. این نتایج در عرصه اجتماعی، به صورت تشدید مبارزه طبقاتی در خود کشورهای سرمایه داری پیشرفته تظاهر میکند.

فصل ششم

بحرانهای اضافه تولید

مقدمه

بر روشنی مشاهده میکنیم که توسعه سرمایه داری صنعتی قرن هجده در زمان ما با بسی ثباتی شدیدی مشخص گردیده است: دوره های رونق * و انبساط x تولید همواره جای خود را به بحرانهای اضافه تولید + داده اند، بحرانهای اضافه تولیدی که تنزل ** (یا "کساری" xx) فعالیتهای اقتصادی و افزایش حاد بیکاری را بدنبال داشته اند. از ابتدای قرن نوزدهم تا جنگ جهانی دوم دوره های رونق چهارده مرتبه بحرانهای عمومی اضافه تولید را بدنبال داشته است، که دوتای آخر آنها بحران ۱۹۲۹ و بحرانی که در سال ۱۹۳۸ از حد انفجار گذشت، ولیکن توسط جنگ جهانی دوم متوقف گردید، میباشد.

بعد از جنگ جهانی دوم پدیده همچنان ادامه میابد، اگرچه، بدلائلی که بعداً مورد تحلیل قرار خواهیم داد، این بحرانها و تنزلهای فعالیتهای اقتصادی، بدون اینکه ناپدید شده باشند کم حجم تر از سابق گشته اند: مانند بحرانهای ۱۹۴۸، ۱۹۵۳، ۱۹۵۷ و غیره.

دوره های رونق با توسعه تولید، که غالباً وابسته به ظهور بازارهای جدید میباشد، مشخص میگردد. این بازارها یا ناشی از بسط جغرافیائی تولید سرمایه داری (یعنی نفوذ در یک محیط غیر سرمایه داری، در داخل و یا خارج از مرزها) و یا ناشی از ظهور بخشهای جدید تولید (مانند راه آهن، برق، صنایع شیمیائی، صنایع هسته ای و غیره) که وابسته به رشد پیشرفت تکنیکی اند، و یا بالاخره ناشی از تغییرات ناگهانی در تناسب نیروها در میدان رقابت (مثلاً، ناپدید شدن یک رقیب بدنبال یک جنگ) میشوند. دوره های رونق نیز اصولاً با توسعه سرمایه گذاریهای خصوصی، اشتغال، صادرات، اعتبار و غیره مشخص میگردند.

دوره های تنزل فعالیتهای اقتصادی (یا کساری، چنانکه آنها را از ۱۹۴۵ به بعد

*- رونق یا شکوفائی PROSPERITE -x- انبساط یا گسترش تولید EXPANSION

+ - بحرانهای اضافه تولید، یا بحرانهای سرریز تولید CRISES DE SURPRODUCTION

** - تنزل فعالیتهای اقتصادی یا سقوط سطح تولید DEPRESSION

xx - کساری یا رکود اقتصادی RECESSION

بدلیل حجم کمترشان بدین نام نامیده اند) با پدیده های معکوس متمایز میگردند : یعنی کاهش تولید (یا کندی در افزایش آن) ، کاهش سرمایه گذاریهای خصوصی ، کاهش صادرات و افزایش بیکاری و غیره .

بالاخره باید توجه داشت که هرچه در قرن نوزدهم بیشتر به پیش میرویم ، بین المللی شدن نهضت های مختلف توسعه بیشتری مییابد . معذک این توازی نافی اختلافات عمیق در درجه فعالیت کشوری نسبت به کشور دیگر نمیشد .

گرایش نرخ سود به کاهش بطور متناوب بهنگام بحرانهای اضافه تولید ، در عالم واقعیت ، ظاهر میگردد . بحران ، چنانکه خواهیم دید ، توسط چیزی که آنرا اضافه انباشت * سرمایه مینامند و توسط یک کاهش ناگهانی و شدید نرخ متوسط سود ، تظاهر نموده و بعلاوه در حین تظاهر شرایط مساعدی جهت افزایش مجدد نرخ متوسط سود بوجود میآورد .

۲- در این فصل به بررسی سه مسئله خواهیم پرداخت .

- امکان بحرانهای اضافه تولید در سیستم سرمایه داری .

- مفهوم عمیق آنها .

- علل اصلی این بحران ها .

بخش اول

امکان بحرانها

۱- يك بحران اقتصادی معمولاً بصورت قطع شدن پروسه طبیعی توسعه تولید و کاهش تعداد کارگران و حجم ابزارهای تولید بکارگرفته شده ظاهر میگردد .

در جوامع ماقبل سرمایه داری ، بحرانها بصورت نابودی خود تولیدکنندگان و یا نابودی وسایل تولید* آنها، که در نتیجه بلاهای طبیعی یا اجتماعی ، نظیر امراض مسری سیل و جنگ و غیره اتفاق میافتاد، نمایان میگردد . نابودی تولیدکنندگان (مثلاً در نتیجه امراض مسری) و یا نابودی وسایل تولید آنها سبب کاهش تولید میگردد است . بنا بر این بحران ماقبل سرمایه داری يك بحران کمبود تولید ارزشهای مصرفی پدید آمده قحطی میباشد که ناگهان بدلیل عدم کفایت تولید ، بخصوص تولید کشاورزی ، ظهور میکند . بحران های سرمایه داری ابداً به این صورت نیستند . قطع شدن پروسه طبیعی توسعه تولید و کاهش تعداد کارگران و حجم ابزارهای تولید بکارگرفته شده علل بحران نبوده بلکه نتیجه بحران میباشد . مثلاً :

— در بحران ماقبل سرمایه داری : توسعه یک بیماری مسری منجر به کاهش میزان نیروی کار بکارگمارده شده میشد . این کاهش خود ایجاد کننده بحران بود ؛
— در بحران سرمایه داری ، بالعکس بعلمت وجود بحران است که مقدار نیروی کار بکارگمارده شده کاهش مییابد .

در حقیقت بحران سرمایه داری همچون يك بحران اضافه تولید ارزشهای مبادله ظاهر میشود : بحران اضافه تولید نه توسط يك عدم کفایت تولید ، بلکه توسط يك عدم کفایت تقاضای قادر به خرید کالا ، مشخص میگردد . کالا از تقاضای موجود خیلی بیشتر است . تمام یا بخشی از ارزش مبادله آفریده شده (بهنگام تولید) نمیتواند (بهنگام فروش در بازار) به تحقق درآید : کالاهاییکه برابر با $ص + م + ث$ (ارزش اضافی + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت) ارزش دارند ، بعلمت عدم کفایت تقاضا ، نمیتوانند بارزششان فروخته شوند .

۲ — این نوع جدید از بحران ، یعنی بحران اضافه تولید ، ناشی از خصالت های

* — نابودی وسایل تولید : مانند نابودی سیستم قنات و آبیاری مزارع آبی در اثر سیل زلزله و غیره . در بحران ماقبل سرمایه داری بحرانها بصورت نابودی خود محصولات نیز ظاهر میگردد ، مثلاً نابودی محصولات و یا امهات را اثر اختلالات جوی و بیماریهای دامی و آفات .

مشخص خود کالا و نیز ناشی از این واقعیت است که مشخصه سیستم سرمایه داری، تولید عمومیت یافته ارزش های مبادله، یعنی تولید عمومیت یافته کالاهائیکه بمنظور فروش و تبدیل به پول در بازار تولید میشوند، میباشد، در صورتیکه در حوامع ماقبل سرمایه داری، منحصر به تولید ارزشهای مصرف میکرداختند، یعنی تولید نه بمنظور فروش بلکه به منظور ارضای نیازهای جامعه انجام میگرفته است.

در سیستم سرمایه داری برای مصرف یک کالا باید پولی برابر ارزش مبادله آنرا را اختیار داشت، باید بتوان آنرا خرید. بحران های اضافه تولید، از نظر تئوری، در یک چنین شرایطی ممکن میگردد: برای اینکه این بحرانها بوجود آیند کافی است که صاحبان کالاهای دیگر نتوانند مشتریانی بیابند که پول کافی را اختیار داشته باشند تمام کالاهارا از آنها با ارزششان بخرند و باینترتیب امکان تحقق تمامی ارزش مبادله این کالاهارا فراهم سازند.

میتوان اظهار داشت که این تحلی دوگانه ارزش در کالا و در پول است که امکان بحران های عمومی اضافه تولید سرمایه داری را بوجود میآورد.

با این ترتیب، بحران نمایشگر خصیصه های بویژه متضادی است که انباشت سرمایه بخود میگیرد. متضاد از اینرو که منافع سرمایه دار با منافع او بعنوان عضو طبقه سرمایه دار، وارد تضاد فراوان و کم و بیش حادی میگردد. مثالی بیاوریم: اگر سرمایه دار (آ) مشاهده کند که نرخ سودش در حال کاهش است، در وهله اول ممکن است به اخراج بخشی از کارگران خود دست زده و آهنگ های تولیدش را تشدید نماید، به این امید که باینترتیب هزینه ها خود را کاهش داده و منافع از دست رفته اش را باز یابد. لکن اگر اغلب سرمایه داران به همین کار دست زنند، و او نتواند مانع آنها گردد، هدف مورد نظر بدست نخواهد آمد. به ایسن ترتیب نرخ سود نه تنها در سطح قبلی استقرار نمییابد، بلکه به کاهش خود ادامه داده و بحران عمومیت پیدا میکند. سرمایه دار (آ) عکس آنچه را که در جستجویش بوده، بدست میآورد، و این درست ناشی از این واقعیت است که وی بر قوانین بازار تسلط نداشته و این قوانین برضد او جهت گیری میکنند. بوجود آمدن بیکاری که ناشی از عمل او و مقلدان او است، گرچه موقتا موجب کاهش هزینه ها میگردد، در عوض امکان فروش کالاهارا با ارزششان از بین میرد. ارزش اضافی تحقق نمییابد، و یا بمیزان کمتری تحقق مییابد. افزایش بیکاری بمعنی پرداخت دستمزد کمتر و لذا بمعنی امکان کمتر برای فروش رفتن کالاهاست. شکل پولی نسبت به شکل کالائی، برای اینکه کالا بتواند با ارزشش بفروش برسد، ناکافی است.

اگر تمام کالاهای جزئی از آنها با ارزششان بفروش نرسند، سرمایه داران نخواهند توانست پروسه تولید را فوراً در یک مقیاس گسترده تر محدود از سر بگیرند. و این امر می تواند برای یک سرمایه دار یا برای همه سرمایه داران، یعنی برای سرمایه در مجموع آن، اتفاق بیافتد. چیزی که آن را تحدید تولید گسترده سرمایه * مینامند، موقتا قطع شده است. خلاصه اینکه ارزش نه تنها باید بشکل کالا تولید شود، بلکه باید به پول نیز تبدیل شود. این وحدت

تولید و تبدیل باید تامین گردد، لکن الزاماً تحقق نمیشود. لذا امکان بحران وجود دارد.

* - تحدید تولید گسترده سرمایه REPRODUCTION ELARGIE DU CAPITAL

بخش دوم

مفهوم بحران

بحران دارای دو مفهوم است :

۱- بحران بیانگر عدم تناسب میان دو بخش عمده تولید است : یعنی بخشی که به تولید کالاهای مصرفی میرد از (کالاهائیکه مستقیماً امکان ارضاء نیازهای مصرف کنندگان را فراهم میسازند : مانند غذا ، لباس ، اتوموبیل ، وغیره) و بخشی که به تولید کالاهای تولیدی یا کالاهای تجهیزاتی اشتغال دارد (ماشین آلاتی که برای تولید کالاهای مصرفی بکار میروند) . بحران بمعنی وجود توسعه نامتناسب و بیش بوده و ناگزیری چنین توسعه نامتناسبی را نشان میدهد .

دقیقتر شویم ، برای اینکه تجدید تولید گسترده سرمایه (اثبات سرمایه در مقیاس گسترده تر) بدون انقطاع جریان یابد ، باید همواره شرایط تعادل معینی تجدید گردد . این شرایط کدامند ؟

— جمع کل عرضه سالیانه کالاهای (ع) ، که برابر است با $ض + م + ث$ تجزیه میشود به

$$دو : ۱ع + ۲ع$$

که :

عرضه یا تولید کالاهای تولیدی = $۱ع$

عرضه یا تولید کالاهای مصرفی = $۲ع$

میتوان ارزش سالیانه کالاهای تولیدی را به $ض + ۱م + ۱ث$ و ارزش سالیانه کالاهای مصرفی را به $ض + ۲م + ۲ث$ ، یعنی به عناصر تشکیل دهنده آنها تجزیه نمود . بنا بر این خواهیم داشت :

$$ض + م + ث = ع$$

$$ع = ۱ع + ۲ع$$

$$ض + ۲م + ۲ث + ۱ض + ۱م + ۱ث = ع$$

بهمین ترتیب جمع کل تقاضای سالیانه کالاهای (ت) تجزیه میشود به : $۱ت + ۲ت$ که :

تقاضای کالاهای تولیدی = $۱ت$

تقاضای کالاهای مصرفی = $۲ت$

تقاضای کالاهای مصرفی دارای سه منشأ میباشد :

— دستمزدهای پرداخت شده به کارگران : $۱م + ۲م$

— بخشی از ارزش اضافی که سرمایه داران آنرا برای خرید کالاهای مصرفی بکار خواهند برد : آنرا (ر) مینامیم، که به (۱) (بخشی از ارزش اضافی که سرمایه داران بخش سازند) کالاهای تولیدی برای خرید کالاهای مصرفی بکار میبرند (و (۲) (بخشی از ارزش اضافی که سرمایه داران بخش سازند) کالاهای مصرفی برای خرید کالاهای مصرفی بکار میبرند) تجزیه میشود.

— بخشی از ارزش اضافی که انباشت گردیده و سرمایه داران آنرا برای بکار گماردن کارگران جدید اختصاص خواهند داد : بعبارت دیگر آن بخشی از ارزش اضافی که برای پرداخت دستمزدهای جدید بکار میرود، دستمزدهائیکه برای افزایش تقاضای کالاهای مصرفی بکار خواهد رفت (۲) : آنرا $ضم$ مینامیم، که به $ضم۱$ و $ضم۲$ تقسیم میشود، بر طبق اینکه مقصود از آن این یا آن بخش باشد. تقاضای کالاهای تولیدی دارای دو منشاء است :

— تقاضای کالاهای تولیدی که صرفاً برای تجدید (مواد اولیه و ماشین آلات از بین رفته در جریان تولید) بکار میروند : و این همان سرمایه مستهلك شده (ث) میباشد که به $ث۱$ و $ث۲$ تقسیم میشود، بر طبق اینکه مقصود از آن تقاضای سرمایه داران این یا آن بخش باشد.

— بخشی از ارزش اضافی که انباشت میگردد و سرمایه داران آنرا به خرید کالاهای تولیدی جدید اختصاص میدهند : آنرا $ضث$ مینامیم که خود به $ضث۱$ و $ضث۲$ تقسیم میشود.

در مجموع داریم :

$$ض۱ = ۱م + ۱ث + ۱ع = \text{عرضه کالاهای تولیدی}$$

$$ض۲ = ۲م + ۲ث + ۲ع = \text{عرضه کالاهای مصرفی}$$

$$ضث = ۱ث + ۲ث + ۱ث = \text{تقاضای کالاهای تولیدی}$$

$$ضم = ۱م + ۲م + ۱ر + ۲ر + ۱م + ۲م = \text{تقاضای کالاهای مصرفی}$$

برای اینکه سیستم در حال تعادل باشد، میباید عرضه و تقاضا برای دو گروه از کالاها

۱— در اینجا برای ساده کردن فرض خواهیم نمود که مجموع دستمزدها $۱م + ۲م = م$ برای خرید کالاهای مصرفی بکار میروند، یا بعبارت دیگر فرض خواهیم کرد که کارگران پس انداز نمیکند.

۲— در واقع (ض) یعنی ارزش اضافی که توسط سرمایه داران کسب میشود بدو بخش تقسیم میشود :

— بخشی از آن ایجاد یک تقاضای جدید برای کالاهای مصرفی مینماید : یعنی $ر۱ + ر۲$.

— بخش دیگر انباشت میگردد، این بخش خود به دو صورت بکار خواهد رفت : (۱) برای

بکار گماردن کارگران جدید (این موردی است که در اینجا مورد نظر ما است) برای خرید ماشین آلات

جدید (و مواد اولیه اضافی).

مساوی باشد و بنا بر این باید داشته باشیم :

$$1\text{ع} = 1\text{ت}$$

$$2\text{ع} = 2\text{ت}$$

یعنی میتوان چنین نوشت :

$$\text{ض} 2 + \text{ض} 1 + \text{ت} 2 + \text{ت} 1 = \text{ض} 1 + \text{م} 1 + \text{ت} 1 \quad (\text{آ})$$

$$\text{ض} 2\text{م} + \text{ض} 1\text{م} + 2\text{ر} + 1\text{ر} + 2\text{م} + 1\text{م} = 2\text{ت} + 2\text{م} + 1\text{ت} \quad (\text{ب})$$

این دو تساوی ، یعنی شرط تعادل عمومی تولید سرمایه داری میتواند به يك تساوی واحد و یکسان خلاصه شود . در واقع اگر ض 1 و ض 2 را تجزیه نمائیم خواهیم داشت :

$$\text{ض} 1 = 1\text{ر} + 1\text{ض} + 1\text{م}$$

$$\text{ض} 2 = 2\text{ر} + 2\text{ض} + 2\text{م}$$

اگر در هر يك از دو تساوی آ و ب بجای ض 1 و ض 2 ارزش های معادل آنها را قرار دهیم خواهیم داشت :

$$\text{ض} 2 + \text{ض} 1 + \text{ت} 2 + \text{ت} 1 = \text{ض} 1 + \text{م} 1 + 1\text{ر} + 1\text{ض} + 1\text{ت} \quad (\text{آ})$$

با حذف عناصر مشترك در طرف تساوی خواهیم داشت :

$$\text{ض} 2 + \text{ت} 2 = \text{ض} 1 + 1\text{ر} + 1\text{م}$$

بهین ترتیب داریم :

$$\text{ض} 2\text{م} + \text{ض} 1\text{م} + 2\text{ر} + 1\text{ر} + 2\text{م} + 1\text{م} = \text{ض} 2 + \text{ض} 1 + 2\text{ر} + 2\text{م} + 1\text{ت} + 1\text{ت} \quad (\text{ب})$$

با حذف عناصر مشترك در طرف تساوی ، خواهیم داشت :

$$\text{ض} 1\text{م} + 1\text{ر} + 1\text{م} = \text{ض} 2 + \text{ت} 2$$

باین ترتیب شرط واحد و یکسان تعادل عمومی تولید سرمایه داری بدست آمده میشود .

$$\text{ض} 2 + \text{ت} 2 = \text{ض} 1 + 1\text{ر} + 1\text{م} *$$

* — بطور خلاصه این فرمول یعنی اینکه بخش تولید کننده کالاهای تولیدی علاوه بر تولید کالاهای تولیدی (ماشین آلات و مواد اولیه) مورد مصرف خود و کالاهای تولیدی ←

این شرط تعادل بازار سرمایه داری يك فرض بی پایه نیست: $ض ۱م + ۱ر + ۱م$ ، یعنی دستمزدهای پرداخت شده (۱م) و بخش ارزش اضافی انباشت نگردیده ارزش اضافی بصورت سرمایه ثابت (ض ۱م + ۱ر) در بخش تولید کننده کالاهای تولیدی، جمعاً تشکیل کل تقاضای کالاهای مصرفی را میدهند که توسط تولید کالاهای تولیدی ایجاد می گردد.

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) جدیدی که در آینده به سرمایه خود انباشت مینماید، یعنی $ض ۱ + ۱$ ، میباید احتیاجات بخش تولید کننده کالاهای مصرفی را از کالاهای تولیدی مصرف شده و کالاهای تولیدی برای سرمایه گذاری جدید، یعنی $ض ۲ + ۲$ تسامین نماید. در عوض بخش تولید کننده کالاهای مصرفی علاوه بر احتیاجات کالاهای مصرفی خود که برابر $ض ۲م + ۲ر + ۲م$ (یعنی تقاضای کالاهای مصرفی کارگران، سرمایه داران، و کارگران جدید بخش خود) میباشد، میباید احتیاجات بخش يك را از کالاهای مصرفی که برابر با $ض ۱م + ۱ر + ۱م$ (یعنی تقاضای کالاهای مصرفی کارگران، سرمایه داران، و کارگران جدید این بخش) میباشد، تسامین نماید. در این صورت و فقط در این صورت است که سیستم سرمایه داری در حال تعادل است.

در اینجا دو سوال پیش میاید:

۱- آیا تقاضای اشخاص ثالث مختلف جامعه جزء کدام يك از تقاضاهای مورد بحث قرار میگیرد؟ ... در جواب این سوال ما پاسخی را که مارکس در این زمینه به دست میدهد میاوریم: "و اما از این لحظه ما فقط دو نقطه آغاز در مقابل داریم: سرمایه دار و کارگر. اشخاص ثالث مختلف، یا باید در مقابل انجام خدمات از این دو طبقه پول دریافت دارند و یا، اگر این پول را بلاعوض دریافت میدارند، میبایست شريك ارزش اضافی باشند، (بصورت بهره زمین، بهره پول و غیره)." (جلد دوم کاپیتال - انتشارات سوسیال صفحه ۳۰۷)

برای توضیح بیشتر باید ذکر کنیم که کسبه یا فروشگاههای بزرگ و یا موسسات تبلیغات تجارتي و غیره (و از آن طریق کارفرمایان و کارگران آنها) در مقابل خدماتشان به سرمایه دار بخش مولد، بخشی از ارزش اضافی را که او از کارگر غصب کرده است، دریافت میدارد. مشاغل آزاد از قبیل وکالت، طب و غیره در مقابل خدمات خود به کارگر یا سرمایه دار از آنها پول دریافت میدارند. دسته سوم کارکنان دستگاه دولت میباشند که آنها نیز از سرمایه دار و کارگر پول دریافت میدارند، منتها از طریق دولت که درآمدش از طریق مالیات بر سود (بخشی از ارزش اضافی) و مالیات بر دستمزد (بخشی از دستمزد) و مالیات بر واردات و مصرف (بخشی از ارزش اضافی و دستمزد) تسامین میشود. بنا بر این بخشی از تقاضای اشخاص ثالث مختلف جزء تقاضای کارگران و بخشی دیگر جزء تقاضای سرمایه داران (تقاضای کالاهای مصرفی آنها) قرار میگیرد.

۲- آیا تقاضا و تولید بخشهای کوچک مولد مانند نانواها، شیرینی پزها ←

ض ۲ + ۲ یعنی سرمایه ثابت بمنظور جانشینی (۲) و سرمایه ثابت بمنظور انباشت (ض ۲) در بخش تولید کننده کالاهای مصرفی ، جمعا تشکیل کل تقاضای کالاهای تولیدی را میدهند که توسط تولید کالاهای مصرفی ایجاد میگردد . معادله بین این دو کمیت ، که همچون معادله تعادل بازار سرمایه داری است ، فقط دارای این مفهوم است : اقتصاد سرمایه داری هنگامی در حال تعادل است که تقاضای کالاهای مصرفی از طرف بخش تولید کننده کالاهای تولیدی برابر با تقاضای کالاهای تولیدی از طرف بخش تولید کننده کالاهای مصرفی باشد . یا بعبارت دیگر : بازار سرمایه داری هنگامی در حال تعادل است که عرضه و تقاضای متقابل کالاها میان دو بخش تولید سرمایه داری برابر باشد .

بعکس بحران اضافه تولید بدان معنی است که این شرط تعادل رعایت نگردیده و نمی تواند رعایت گردد : بحران بیانگر تکامل ناموزون دو بخش میباشد . دقیق تر بگوئیم بحران مرحله ای است در توسعه سیستم سرمایه داری ؛ يك مجازات است . تظاهر شدید هرج و مرج و بینظمی سیستم است . چون شرایط تعادل ، به علت ناشی شدن از تصمیمات فردی کم و بیش مستقل از یکدیگر نمیتواند رعایت گردد ، سیستم سرمایه داری همواره در یکی از این سه مرحله قرار دارد : قبل از بحران ، بحران ، بعد از بحران . سیستم هرگز در حال تعادل نیست . فقط امکان تکامل در هم تولید وجود داشته و هرگز امکان تکامل منظم آن وجود ندارد . و این امر دقیقا ناشی از این واقعیت است که این تکامل مستلزم استثمار کارگران و عدم امکان جذب آنها بطور درستی و قطعی در مجموع این تکامل است .

۲- اگر بخواهیم به مفهوم اساسی بحرانهای اضافه تولید پی ببریم ، میباید توسعه و نتایج این بحرانها را به تغییرات نرخ متوسط سود و بنا بر این به موضع متغیر سرمایه* در مقابل کار ربط دهیم .

در حقیقت میتوان اظهار داشت که :

۱- بحران بصورت يك کاهش ناگهانی و شدید نرخ متوسط سود مشخص میگردد : گرایش نرخ سود به کاهش ، بطور متناوب ، بهنگام بحرانهای اضافه تولید ، در عالم واقعیت تظاهر

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) یا دهقانان و دامداران کوچک جز ، کدامیک از تقاضاهای فوق طبقه بندی میشود ؟ . . . در جواب این سوال باید گفت که کوچکی آنها در ماهیت آنها ، که جزئی از سیستم سرمایه داری بوده و از کارگر و کارفرما (سرمایه دار) تشکیل میشوند ، تغییری نمیدهد . بنابر این تقاضای کارفرمایان آنها جز ، تقاضای سرمایه داران بخش تولید کننده کالاهای مصرفی و تقاضای کارگران جز ، تقاضای کارگران بخش تولید کننده کالاهای مصرفی بحساب میآید . تولیدات آنها نیز جز ، تولیدات بخش تولید کننده کالاهای مصرفی بحساب میآید .

* - منظور از موضع متغیر سرمایه در مقابل کار این است که نرخ یا آهنگ استثمار و بنا بر این نرخ سود در سیستم سرمایه داری ثابت نبوده ، بلکه متغیر میباشد .

میکنند .

۲- بحران شرایط مساعدی برای افزایش مجدد نرخ متوسط سود و پروسه تجدید رونق

اقتصادی بوجود میآورد .

این دو نکته را مجدداً مورد بررسی قرار دهیم :

۱- بحران بصورت يك کاهش ناگهانی و شدید نرخ متوسط سود مشخص میگردد . زیرا

بتدریج که مرحله رونق جریان مییابد ، سه پدیده ظاهر میشود :

- اولین پدیده : افزایش $\frac{C}{M}$ (ترکیب ارگانیک سرمایه) است که ناشی از ایجاد

تجهیزات مدرن بهنگام مرحله رونق میباشد ؛

- دومین پدیده : بتدریج که ظرفیت های تولیدی توسعه مییابند ، عرضه کالاها در

بازار افزایش مییابد . و لحظه ای فرا میرسد که عرضه از تقاضا فراتر میروند . بطور دقیقتر،

بخشی از کالاهایی که در بدترین شرایط بارآوری کار تولید میشوند (یعنی دارای هزینه ها

تولید $M + C$ ، از همه بالاتر هستند) غیرقابل فروش به ارزششان میگردند .

بعبارت دیگر ، این کالاها ، در سطح جامعه زمان کار اتلاف شده در بر دارند . در

لحظه معین ، اختلاف بین عرضه و تقاضا چنان خواهد بود که قیمت های کالاها کاهش

خواهد یافت (ویا گاهی اوقات درهم خواهد شکست) ، بنگاههای تولیدی که در بدترین

شرایط بارآوری به تولید اشتغال دارند مجبور به بستن درهای خود خواهند شد .

باید توجه نمود که این پدیده يك خصیلت مختص سیستم سرمایه داری است که توسط

مالکیت خصوصی وسائل تولید و فقدان برنامه ریزی مرکزی مشخص میگردد .

در حقیقت بعین اینكه افزایش تولید بطور متمرکز برنامه ریزی نشده و وابسته به تصمیمات

فردی C كه سرمایه دارانی است که در جستجوی به حد اکثر رسانیدن نرخ سود خود

مییابند ، در لحظه ای معین عرضه کالاها از تقاضا فراتر خواهد رفت .

تولید کنندگانی که در بدترین شرایط بارآوری به تولید اشتغال دارند نخواهند

توانست تمام ارزش ($C + M + V$) کالاهای خود را در بازار بتحقیق درآورده و نقد نمایند ؛

زمان کار واقعا مصرف شده برای تولید این کالاها بالاتر از زمان کار اجتماعا لازم (یعنی با

در نظر گرفتن بارآوری متوسط) میباشد .

بحرانها ، دقیقاً ، بطور متناوب امکان تطبیق مقدار کار واقعا مصرفی شده در تولید

و مقدار کار اجتماعا لازم را فراهم میآورند . بحران ها جزای اتلاف زمان کار میباشند . به

علت اینکه تولید سرمایه داری بطور آگاهانه برنامه ریزی نمیشود ، تطبیق ، نه از قبل (یعنی

دقیقا قبل از تولید) بلکه بعداً (یعنی هنگامیکه تولید دیگر واقعیت یافته و وارد بازار

میشود) ، انجام میگیرد . هنگامیکه تولید ارزش $C + M + V$ وارد بازار شد و بازار آن

را به این ارزش نپذیرفت ، پس از وقوع حادثه معلوم میشود که مقداری از زمان کار تلف شده

است . و باین ترتیب عقب مانده ترین تولید کنندگان مجازات و از دور خارج میشوند .

این سه پدیده (یعنی افزایش $\frac{C}{M}$ ، کاهش $\frac{V}{M}$ و عرضه بالاتر از تقاضا و مسبب کاهش

قیمتها) به توضیح این واقعیت میپردازند که در لحظه ای معین يك کاهش ناگهانی و شدید نرخ متوسط سود اتفاق خواهد افتاد .

۲- بعلاوه بحران شرایط مساعدی جهت افزایش مجدد نرخ متوسط سود و پروسسه تجدید رونق اقتصادی بوجود میآورد .

زیرا در واقع شاهد پدیده های زیر خواهیم بود :

الف - کاهش ^ث (ترکیب ارگانیک سرمایه) : زیرا سرمایه داران ماشینها و کارخانه های موجود را مجدداً بکار انداخته ، لکن کارگران جدیدی را بکار میگیرند ؛
ب - افزایش نرخ ارزش اضافی یا آهنگ استثمار (^ض) که ناشی از وجود دستمزدهای واقعی پائین ، در پایان دوره تنزل فعالیتهای اقتصادی و نیز ناشی از بوجود آمدن امکان بالابردن مدت و شدت کار میباشد .

ج - و بخصوص بحران ، با ورشکستگی ها و بسته شدن کارخانه هایی که بدنبال دارند ، بمعنی تنزل سرمایه گذاری* یعنی نابودی توده ای از ماشین ها و مواد اولیه (۱) و بمعنی يك کاهش ارزش سرمایه [×] ، ناشی از کاهش قیمت آن ، میباشد .

این تنزل سرمایه گذاری و کاهش ارزش سرمایه که هر دو شدید و بمفهوم کاهش حجم و ارزش سرمایه ثابت میباشد ، در عین حال که امکان صعود مجدد نرخ متوسط سود را فراهم میکند ، راه حلی موقت جهت اضافه انباشت سرمایه به همراه میآورد .

باین ترتیب ، از طریق بحرانها است که گرایش نرخ متوسط سود به سقوط+ به تحقق در میآید . لکن بحران ها در عین حال تشکیل دهنده عکس العمل سیستم در مقابل این سقوط میباشد .

DECAPITALISATION

* - تنزل سرمایه گذاری

۱- مثلاً نمونه مشهور قهوه برزیل را ، که در هنگام بحران ۱۹۲۹ بجای مواد سوختی در لوکوموتیوها به مصرف میرسید ، بخاطر آوریم ، و یا ناپدید شدن هزاران بنگاه تولیدی را به هنگام همین بحران .

DEPRECIATION DU CAPITAL

× - کاهش یا تضعیف ارزش سرمایه

CHUTE TENANCIELLE

+ - گرایش به سقوط

بخش سوم

علل بحرانها

در اینجا به بحث در زمینه ای میپردازیم که در عین حال هم دشوار بوده و هم اینکه تا کنون کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. ما نیز چیز تازه ای به همراه نیاورده و به یک بررسی در سطحی خیلی کلی اکتفا میکنیم. از اینجهت میتوانیم اظهار نمائیم که دو عنصر، مشترکاً نقشی مهم در پیدایش بحرانها بازی میکنند: گرایش به محدود کردن مصرف توده ها و هرج و مرج و بی نظمی تولید.

۱- گرایش به محدود کردن مصرف توده ها

سرمایه دار میباید کالای خود را در بازار بفروشد و رساند. برای انجام این امر او میباید خریدارانی بیابد. چون سرمایه دار حد اکثر کوشش خود را در جهت محدود کردن پولی که تحت شکل مستمر توزیع مینماید، بکار مینماید، سرمایه دار کل ارزش کالاهای تولید شده، میل میکند به کاهش دادن سهم نسبی که برای نگهداری و بازسازی نیروی کار لازم است. هر سرمایه دار حد اکثر سعی خود را بکار میاندازد تا آنجه که نیروی کار برای او هزینه برسر میدارد کاهش یابد؛ یعنی حد اکثر کوشش خود را در جهت کاهش مستمر هائی که به کارگران خود میپردازد دارد. آنجه که برای هر سرمایه دار صادق است، در اینجا برای طبقه سرمایه دار در مجموع آن نیز صادق میباشد. به این ترتیب به یک تضاد میرسیم: سرمایه دارانی که در جستجوی حد اکثر رساندن سرمایه خود بصورت ارزش مینمایند، از سوئی میبایست تولید بلا انقطاع گسترش یابند و خود را از کالاهای در بازار به پول تبدیل نمایند، و از سوی دیگر کوشش مینمایند تا مقدار پول پرداخت شده به کارگزارانشان تحت شکل مستمر در آنها محدود گردد.

بنابراین در سطح جامعه، طبقه سرمایه دار در مجموع خود کوشش مینماید که قدرت خرید کارگران را محدود نماید. گرایشی به ریختن حد اقل پول در جریان وجود دارد، در حالیکه تحقق ارزش ضرورت همواره بیشتر بیرون کشیدن پول از جریان را میرساند.

بنابراین، این تضاد میان گرایش تولید به توسعه ای نامحدود و گرایش نسبی مصرف توده های وسیع به کاهش*، نقشی معین در پیدایش بحرانها بازی میکند. البته در یک

* - البته این گرایش توده ها به مصرف محدود تر، از اراده و خواست آنها ناشی نشده. ←

لحظه معین، قدرت خرید محدود طبقه کارگر معرف مجموع قدرت خرید موجود جا معمه نمیشد. قدرت خرید بورژوازی (خرید کالاهای مصرفی، و مخصوصا خرید کالاهای تولیدی) نیز یکی از عناصر تشکیل دهنده قدرت خرید کل جامعه میباشد. بویژه میباید تقاضای کالاهای تولیدی توسط بورژوازی را که خود نیز منبعی از بازارها بوده و اهمیت آن میتواند برای مدتی عدم کفایت تقاضای کالاهای مصرفی را جبران نماید، بحساب آورد. لکن تقاضای کالاهای تولیدی نمیتواند برای همیشه آین عدم کفایت مصرف را تسکین بخشد. زیرا، کالاهای تولیدی (یعنی ماشین آلات و مواد اولیه) طبق تعریف خود کالاهائی هستند که در تولید کالاهای مصرفی بکار میروند. بنابراین در تحلیل نهائی تقاضای کالاهای تولیدی توسط تقاضای کالاهای مصرفی محدود خواهد گردید: هیچ تولید کننده پارچه ای، در صورتیکه تحلیل بازار به او نشان دهد که انتظار هیچگونه توسعه فروش محصولات بافندگی نمیرود، ظرفیت تولید خود را (با خرید کالاهای تولیدی جدید) در و برابر نخواهد کرد. تولید کالاهای تولیدی نمیتواند، بدون نگرانی از رشد تقاضای کالاهای مصرفی، دائما بسط یابد.

۲- هرج و مرج و بی نظمی تولید *

این هرج و مرج و بینظمی، شرایط تعادل میان دو بخش عمده (یعنی بخش کالاهای تولیدی و بخش کالاهای مصرفی) را متناوبا برهم میزند؛ شرایطی که قبلا روشن گردید. باید توجه داشته باشیم که این هرج و مرج و بینظمی تولید سرمایه داری نباید بمنزله يك علت خود بخودی بحرانها، مستقل از تمام خصصتهای مشخص دیگر شیوه تولید سرمایه داری، و مخصوصا مستقل از تضاد میان گرایش به افزودن تولید و گرایش به محدود کردن نسبی مصرف توده ها در نظر گرفته شود: زیرا وجود نسبت معینی بین ظرفیت تولید و قدرت خرید موجود برای کالاهای مصرفی جز، جدائی ناپذیر آن شرایط تعادلی است که میباید وجود داشته باشد تا بتوان از بحرانها احتیاط ورزید. بطور کلی تر، گرایش توده ها به مصرف محدود تر که سبب محدود شدن بازارها جهت تولید میگردد، و هرج و مرج و بی نظمی تولید که مخصوصا متناوبا بصورت تفاوتنهائی میان نرخهای سود و حجمهای تولید در و بخش عمده ظاهر میکند، مشترکا، سبب پیدایش بحرانها میشوند. بالاخره بحران بمعنی عدم امکان "حفظ سطح قبلی ارزشها، قیمت ها و نرخ های سود،

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) بلکه توسط سیستم و از طریق کاهش سهم دستمزدها نسبت به سهم سودها به آنها تحمیل میگردد. به عبارت دیگر این گرایش توده ها به مصرف محدود تر بعثابه جبری است که توسط سیستم بر آنها تحمیل میگردد.

با توده رشد یافته ای از سرمایه میاشد. این برخورد میان شرایط انباشت سرمایه و شرایط ارزش اضافی بخشیدن به آن است، و چیزی جز به نمایندگی برآمدن تمامی تضادهای ذاتی سیستم سرمایه داری نمیباشد، تضادهائیکه همگی در این توضیح علل بحران ها و ا ر ر میشوند: یعنی تضاد میان رشد بیشتر ظرفیت تولید و رشد کمتر ظرفیت مصرف توده های وسیع، تضادهائیکه مولود هرج و مرج و بینظمی تولید منتج از رقابت، افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه و سقوط نرخ سود میباشند (۱).

۱- اقتباس از: E. MANDEL, TRAITE D'ECONOMIE MARXISTE
۱. ماندل، رساله اقتصاد مارکسیستی. برای تدقیق بیشتر مراجعه شود به شماره های ۱۱ - ۱۲ نقدهای اقتصاد سیاسی، مخصوصا به مقاله آ. لنارت (A. LENNART) در نقد نظریه های لنین.

نتیجه

۱- بحرانهای اضافه تولید در سراسر تاریخ سرمایه داری صنعتی بطور متناوب بوجود آمده اند. این بحرانها بیش از پیش شدت یافته اند. اگر نمونه بحران سال ۱۹۲۹ را در ایالات متحده مورد توجه قرار دهیم، مشاهده میکنیم که بین سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳: تولید صنعتی به نصف، سرمایه گذاریهای خصوصی ۹۰٪، قیمت ها ۳۰ درصد، حجم دستمزد ۵۵٪، میزان اشتغال ۳۰٪ کاهش مییابد (در سال ۱۹۳۳، ۲۷٪ جمعیت فعال در بیکاری بسر میبرند) و ۶۰۰۰ بانک پرداخت های خود را متوقف میکنند، و غیره. باید توجه داشت که در سال ۱۹۳۸ سطح تولید هنوز پائین تر از سطحی است که در سال ۱۹۲۹، یعنی در آستانه بحران، بدان سرسیده و هنوز ۱۷٪ جمعیت فعال در بیکاری بسر میبرد.

بحران سال ۱۹۲۹ نمونه شدیدترین تنزل سرمایه گذاری و کاهش ارزشی است که سیستم سرمایه داری تا کنون بخود دیده است.

۲- البته از جنگ جهانی دوم بعد سیستم سرمایه داری بحرانهایی بخود دیده (در بین سالهای ۱۹۴۹-۱۹۴۸ و سالهای ۱۹۵۴-۱۹۵۳ و سالهای ۱۹۵۸-۱۹۵۷ و سالهای ۱۹۶۱-۱۹۶۰ و غیره)، لکن خصلتهای مشخص جدیدی پدیدار گردیده است.

- مدت طولانی تر دوره های انبساط و رونق اقتصادی؛

- شدت کمتر بحرانها؛

- پیدایش یک افزایش دائمی قیمت ها، افزایشی که در طول دوره های کساد نیز

ادامه دارد.

علت اساسی این تغییر در دخالتهای دولت بورژوازی قرار دارد، که آنرا در فصل

نهم مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

فصل هفتم

کار غیرمولد

تمایز میان کارگران مولد و کارگران غیر مولد از قانون ارزش ناشی میگردد. این تمایز امکان آغاز تحلیلی از صورتبندی اجتماعی را میسر میسازد. از آنجهت است که بموازات رد قانون ارزش توسط اقتصاددانان بورژوازی، این تمایز نیز توسط ستایشگران سرمایه داری مردود شناخته شده است.

بنظر مارکس آنهائیکه بکاری مولد اشتغال دارند جزء کارگران مولد بحساب میایند "کار مولد عبارت از کاری است که مستقیماً ایجاد ارزش اضافی نماید، یعنی به سرمایه ارزش اضافی بخشد". باین ترتیب، از طریق عکس این تعریف میتوان تعریف کارگران غیرمولد را بدست داد.

این تعریف نارضا است، زیرا در خود بطن گروه غیرمولد ها، گروههای مختلفی از کارگران کاملاً غیر متشابه در کنار یکدیگر قرار میگیرند. بنابراین غیرمزد بگیرها و مزد بگیرها، مزد بگیرهای استثمار شده و دیگر مزد بگیرهائیکه استثمار نمیشوند میتوانند در یک ردیف قرار گیرند. باین ترتیب گروه غیرمولد ها از فاحشه تا کشیش، پلیس، قاضی و آموزگار را در بر میگیرد! تنها وجه مشترک آنها شرکت نکردن در تولید ثروت و معذک شرکت در سهم بردن از آن است.

این ناهمگونی در گروه غیرمولد ها تحلیلی دقیقتر از ترکیب آنها را ایجاب میکند، بسا توجه به اینکه در قرن نوزدهم منظور از آن عمدتاً پلیس ها، قاضی ها، کشیشان و غیره بوده است و نیز با توجه به اینکه امروزه ترکیب آنها تغییر نموده است.

تکامل تضاد های سیستم سرمایه داری ظهور بیش از پیش انبوه گروه جدیدی از کارگران غیر مولد را ناگزیر نموده است: گروه کارگرانی که وظیفه اصلی آنها تبدیل کالاها به پول، یعنی فروش آنها میباشد. به عبارت دیگر برای پاسخ گفتن به تضاد های خاص انباشت سرمایه — بخصوص در سطح گرایش نزولی نرخ سود — سیستم سرمایه داری میبایستی گروه جدیدی از کارگران غیر مولد را بطور انبوه در حاشیه بوجود میآورد: یعنی کارگران بازرگانی (نه کسبه) و کارگران تبلیغات و بازاریابی (۱) را.

۱ — مثلاً منظور کارگران فروشگاههای بزرگ و موسسات تبلیغاتی (مانند موسسات هاوا و پوبلی سی HAVAS ET PUBLICIS) و موسسات متعدد بازاریابی که امروزه بوجود میایند (مراجعه شود به فصل ۳) که یا وابسته به موسسات بزرگ صنعتی بوده و یا مستقل هستند، میباشد.

ما این گروه از کارگران غیرمولد را "کارگران بازرگانی" (۱) خواهیم نامید*.
 با این ترتیب درمیابیم که این گروه از غیرمولد ها همان نقشی را که مثلاً فاحشه یا پلیس
 در جامعه بازی میکند ایفا نمینمایند. برای درک نقش آنها، برای درک اینکه چرا سیستم
 سرمایه داری برای بسط و بقای خود بطور انبوه به آنها نیاز دارد، باید از خود پروسه
 تولید (یعنی از آنجائیکه ارزش ایجاد میگردد) شروع بحرکت نکرده، بلکه همانطوریکه
 مارکس بما میآموزد از مجموعه پروسه تجدید تولید سرمایه شروع بحرکت کرد. این مجموعه
 پروسه تجدید تولید سرمایه شامل دنیای تولید و دنیای گردش کالا میباشد، یعنی بفروش
 رساندن کالاهای از قبل تولید شده.

با حرکت از این مفهوم جامع تر است که میتوان دریافت که چگونه این کارگران، درست
 هنگامیکه هیچگونه ارزش اضافی تولید نمیکند استثمار میشوند، و چرا آنها برای پشت سر
 گذاشتن موقتی تضادهائی که توسط سیستم، در سطح گرایش نزولی نرخ سود ایجاد گردیده
 ضروری میباشند.

۱- ما در اینجا تنها به شرح و بسط کارگران غیرمولد بازرگانی پرداخته و به بررسی نقش
 و وظیفه انواع دیگر کارگران غیرمولد از قبیل کارگران تحقیق، کارمندان دولت و غیره، که
 مشخص نمودن وضع آنها مشکل تر است نخواهیم پرداخت. درباره این موضوع به شماره
 های ۱۰، ۱۱ و ۱۲ نقد های اقتصاد سیاسی CRITIQUES DE L'ECONOMIE
 POLITIQUE مراجعه کنید.

*- به ضمیمه آخر کتاب تحت عنوان کارگران مولد و کارگران غیرمولد مراجعه کنید.

استثمار کارگران بازرگانی

کارگران بازرگانی توسط سرمایه تجاری * بکارگمارده میشوند. سرمایه تجاری در مقابل سرمایه صنعتی قرار میگیرد. سرمایه تجاری امکان میدهد تا کالاهای تولید شده در بخش صنعتی — یعنی دنیای مولد — به پول تبدیل شوند. بنابراین سرمایه صنعتی بجز در فروش کالاهایش به سرمایه تجاری، امکان تشکیل مجدد نمییابد. بخاطر انجام چنین وظیفه ای است که سرمایه تجاری "مورد پاداش" قرار میگیرد.

با این ترتیب، با وجود اینکه سرمایه تجاری ارزشی تولید نمیکند، نرخ سودی بسیار میگرداند. بنابراین سرمایه تجاری در عمل برابر شدن نرخ سود شرکت مینماید، لکن منشأ سود بدست آمده بخش مولد میباشد. بنا بر این بعلمت اینکه این سرمایه در جریان، یعنی سرمایه تجاری، نرخ سود متوسطی بازگردانیده و لکن بعلمت اینکه در جهان گردش کالا (یعنی در جهان غیر مولد)، در حال عمل است، این سود از یک انتقال ارزش اضافی اجتماعی ناشی میگردد.

سرمایه تجاری برای خرید کالاها از صنایع، و فروش آنها، بکار میرود. سرمایه تجاری برای انجام این کار به سرمایه ثابت (مخصوصاً ماشین آلات) و سرمایه متغیر نیاز دارد. بنا بر این نیروی کار را به ارزشش میخرد.

چگونه میتوان اظهار داشت که سرمایه تجاری این نیروی کار را استثمار میکند، درست هنگامیکه این نیروی کار هیچگونه ارزشی، هیچگونه ارزش اضافی تولید نمی نماید؟ زیرا چنانکه دیدیم استثمار از تصاحب کار اضافی توسط سرمایه داران ناشی میشود. بنا بر این استثمار چیزی جز نتیجه تصاحب خصوصی فاصله میان آنچه که خرید نیروی کار برای سرمایه دار میارزد، و ارزشی که این نیروی کار تولید میکند نمیشد.

در واقع این موضوع شگفت انگیز چیزی جز ظاهر قضیه نمیشد. بدون شک سرمایه دار تجاری فاصله میان ارزش نیروی کار و ارزشی که این نیروی کار تولید میکند را تصاحب مینماید زیرا که آن هیچگونه ارزشی تولید نمیکند. لکن استفاده از مقدار معینی نیروی کار سرمایه تجاری اجازه میدهد تا او به ایفای نقش خود در مقابل سرمایه دار صنعتی بپردازد. به این علت که او از این نیروی کار استفاده میکند خواهد توانست خدماتی برای سرمایه دار صنعتی انجام دهد. به این علت که او به انجام چنین خدماتی میپردازد بخشی از ارزش اضافی

تولید شده در جهان تولید را دریافت خواهد نمود. از این ارزش اضافی است که او به کارگران بازرگانی پرداخت میکند. بنابراین استثمار کارگران بازرگانی، و استثماری که در جهان تولید وجود دارد از پدیده‌هایی متفاوت ناشی می‌گردد، لکن به هر حال کارگران بازرگانی نیز تحت استثمار قرار دارند. بدین علت است که خرید نیروی کار به ارزشش برای سرمایه دار تجاری بعنوان سرچشمه سود ظاهر میشود، در حالیکه این نیروی کار هیچگونه ارزشی تولید نمیکند. این پدیده از واقعیتی ناشی میشود که این نیروی کار امکان یک انتقال ارزش اضافی متناسب با جمع سرمایه تجاری بکاربرده شده و بالاتر از هزینه‌ای که خود بر میدارد، را بوجود می‌آورد، و این بدلیل موضع خاصی است که کارگران بازرگانی در مجموعه پروسه تجدید تولید سرمایه اشغال مینمایند.

بنابراین با وجود اینکه کارگر بازرگانی هیچگونه ارزش اضافی تولید نمینماید معیناً استثمار می‌گردد. دقیقاً اساس کسب آگاهی از طبقه از آنجا ناشی میشود. افزایش کارگران بازرگانی، دخول ماشینیسیم، تقسیم روزافزون کار و موضع خاصی که آنها در مجموعه پروسه تجدید تولید سرمایه اشغال میکنند آنها را از دیگر مولد ها متمایز ساخته و سبب شده است که امروزه بسیار باشند کسانی که مبارزه‌رهای بخش آنها را با مبارزه طبقه کارگر یکسان شمارند. بنا بر این از این تحلیل چنین برمیآید که این کارگران — بیش از پیش فراوان — تشکیل جناحی در حاشیه قرار گرفته را نداده، و درست بعینت پروسه استثماری که متحمل میشوند، جز جدائی ناپذیر مبارزه طبقه کارگر می‌باشند؛ در صورتیکه دقیقاً بطور مستقیم هیچگونه ارزشی نیافریده و از ارزش اضافی، یعنی از کار اضافی ایجاد شده در تولید تغذیه میکنند.

بخش دوم

کار غیر مولد بمشابه نیروئی که کاهش نرخ سود را خنثی می نماید

در نظر اول، کارگران بازرگانی معرف يك هزینه میباشند. سرمایه تجاری، هیچگونه ارزشی، هیچگونه ارزش اضافی تولید نمی نماید. بنابراین در جائیکه فقط بر مخرج نرخ سود، یعنی بر (م+ث) سنگینی میکند میبایستی به کاهش این نرخ کمک نماید. در واقع بعلمت اینکه هیچگونه ارزشی تولید نمیکند صورت این نرخ سود یعنی ض دست نخورده باقی مانده، لکن مخرج آن - که به آن يك سرمایه ثابت و يك سرمایه متغیر اضافه میگردد - افزایش مییابد.

آیا در اینکه اظهار داشتیم توسل روز افزون به کارگران غیر مولد دقیقاً از ضرورت مبارزه بر علیه کاهش نرخ سود ناشی میشود، تضادی وجود دارد؟ نه. زیرا دقیقاً بسط پدیده است که قابل درک نخواهد بود مگر اینکه تحلیل د کارتی مکانیکی را کنار گذاشته و به دیالکتیک توسل جوئیم.

موجودیت کارگران بازرگانی ناشی از يك تضاد نیست. ضرورت وجودی آنها ناشی از وجود يك مسئله است. اقدام به حل این مسئله و پست سر گذاشتن موقتی يك تضاد است که به توضیح علل توسعه این گروه اجتماعی میپردازد.

به این ترتیب در نظر اول، کارگران بازرگانی و سرمایه تجاری نرخ سود را کاهش میدهند. لکن موجودیت آنها دقیقاً از آنجا ناشی میشود که بدون وجود آنها، نرخ سود احتمالاً باز هم بیشتر کاهش مییافت. اگر سرمایه دار صنعتی به سرمایه دار تجاری و بنابراین به کارگران غیر مولد، توسل نمی جست، او میبایست مبادرت به انجام يك وظیفه اضافی مینمود؛ یعنی وظیفه تبدیل کالاها به پول، وظیفه اقدام برای فروش آنها. همانطوریکه مارکس آنرا مورد توجه قرار میدهد، برای سرمایه دار صنعتی این امر نه تنها منجر به از دست دادن وقت (و بنابراین پول) میشد، بلکه همچنین منتهی به يك تبدیل دیر تر و پیچیده تر کالاهايش به پول میگشت. وجود سرمایه تجاری این امکان را بوجود می آورد تا در مجموع، زمان کمتری به پروسه گردش کالا اختصاص داده شود، و پروسه گردش کالا، به شکرانه تقسیم کاری که موجودیت سرمایه تجاری آنرا بوجود آورده، بصورت منظم تری جریان یابد.

بعلاوه، بشکرانه تقسیم کار و نقش ویژه سرمایه در جهان تولید و در جهان گردش کالا، وجود سرمایه تجاری امکان کارآمدی افزونی را برای سرمایه صنعتی فراهم میسازد. با يك نگاه میتوان دریافت که نتیجه کلی و نهائی میتواند این باشد که اگر سرمایه صنعتی به تنهایی

عمل کند جمع سرمایه ثابت و متغیر آن احتمالا بیشتر از جمع سرمایه ثابت و سرمایه متغیر سرمایه صنعتی و سرمایه تجاری بطور یکجا خواهد بود .

بدین ترتیب در نظر اول معاونت سرمایه تجاری همچون هزینه ای که نرخ سود را کاهش میدهد ، ظاهر میشود ، لکن این هزینه چنان امکاناتی جهت صرفه جوئی سرمایه صنعتی فراهم میکند که حجم سرمایه صنعتی و سرمایه تجاری میتواند برای ارزش اضافی تولید شده یکسان ، پائین تر باشد . در نتیجه درمیابیم که بسط سرمایه تجاری میتواند کاهش نرخ سود را ، با فراهم ساختن امکاناتی در جهت کارآمدی سرمایه صنعتی ، خنثی نماید . این پدیده از آنجهت بازهم بیشتر شانس بوجود آمدن دارد که همکاری سرمایه تجاری (بشکرانه انجام وظیفه اش در جهان گردش کالا) امکان تسریع گردش سرمایه را فراهم میکند . بعبارت دیگر همان مقدار سرمایه (صنعتی و تجاری) میتواند همان مقدار ارزش اضافی را که انباشت گردیده و به سرمایه مبدل میشود سریعتر ایجاد نماید . در واقع در یک دوره معین ، آن سرمایه ای بازهم بیشتر ارزش اضافی ایجاد میکند که از گردش سرمایه سریعتری برخوردار باشد .

سرمایه تجاری تشکیل هزینه ای را میدهد . این هزینه میل میکند به تبدیل شدن به ضد خودش . بنا بر این افزایش فوق العاده کارگران غیر مولد از سی سال پیش تا کنون بر تکامل شیوه تولید سرمایه داری اثر میگذارد . این افزایش میل میکند به کمک کردن به عواملی که کاهش نرخ سود را خنثی میکنند (۱) .

سیستم عجیبی که برای بقا خود ، مجبور است بخشی رشد یابنده از نیروی کارش را به تولید هیچ ، بمنظور به تحقق درآوردن بقیه ، اختصاص دهد !

۱- در مورد مجموع این مسائل اختلاف نظرهای شدیدی وجود داشته و بحثهای جاری در جریان است . به شماره های ۱۰ ، ۱۱ و ۱۲ نقد های اقتصاد سیا مراجعه کنید ، مقالات : ALTVATER, COLLIOT-THELENE, KOGA, SALAMA, ANDOCHE, PAUL GUEDA, LAGRANCE.

فصل هشتم

امپریالیسم

مقدمه

کار عمومی مطالعه امپریالیسم .

درست قبل از اینکه در باب امپریالیسم چیست، باید تصریح نمائیم که پروسه تولید سرمایه داری هم جهانی بوده و هم دارای سلسله مراتب میباشد .
آ - جهانی است :

قبلا دیدیم که سرمایه داران نمیتوانند به بقای خود ادامه دهند مگر بشرط انباشت سرمایه و تغییر شکل دائمی ابزار تولید خود . این تغییر شکل مستلزم توسعه تقسیم کار بوده و در عین حال آنرا بوجود میآورد . سرمایه داران تحت اجبار بسط بدون وقفه پایه انباشت سرمایه خود، تولید خود را با کشاندن همه ملل در میدان عمل خود بین المللی نموده اند . از آن اقتصادی جهانی تولد یافته ، که جمع ساده اقتصاد های ملی نبوده ، بلکه واقعیاتی است که بر بازارهای ملی مسلط میگردد . باید توجه کنیم که وابستگی اقتصاد های ملی به یکدیگر و وجود این اقتصاد جهانی اساس علمی انترناسیونالیسم پرولتاریائی میباشد .

ب - دارای سلسله مراتب است :

پروسه مولده جهان از اقتصاد های مسلط و اقتصاد های تحت سلطه بنا میگردد . این سامان یابی * نتیجه شرایط تاریخی تکامل سیستم سرمایه داری است ، شرایطی که آشکار کردن آنچه که تکامل ناموزون و مرکب x نامیده میشود ، میپردازد . این قانون (مخصوصا جنبه مرکب تکامل) را در بخش سوم این فصل بطور مشخص تری مطالعه خواهیم نمود . در اینجا به توجه به این نکته اکتفا میکنیم که این تکامل ناموزون میان کشورهای در دو سطح اساسی وجود دارد :

- تکامل ناموزون میان کشورهای سرمایه داری پیشرفته ، یعنی میان کشورهایی که شیوه

STRUCTURATION

* - سامان یابی

x - قانون (توسعه و) تکامل ناموزون و مرکب LA LOI DU DEVELOPPEMENT INEGAL ET COMBINE

تولید سرمایه داری در آنها شدیداً مستقر گردیده، تکاملی که به ترتیب پشت سرهم سلطه هلند، انگلستان، و ایالات متحده را بخود ریده است و اکنون این خود اقتصاد ایالات متحده است که به نوبه خود با افولی نسبی بنفع بورژوازی آلمان و ژاپن مواجه است.

— تکامل ناموزونی که وابسته به تکامل ناموزون فوق بوده و بین کشورهای پیشرفته و کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره وجود دارد، یعنی بین کشورهایی که شیوه تولید سرمایه داری در آنها شدیداً مستقر گردیده و کشورهایی که توسعه ای از یک سرمایه داری ملی حقیقی را بخود ندیده اند.

۲- ماهیت و اهمیت امپریالیسم.

آ- امپریالیسم تعاریف متعددی بخود گرفته است. در اولین برخورد، امپریالیسم را میتوان همچون یک رابطه سلطه تعریف نمود، مخصوصاً سلطه اقتصاد کشورهای سرمایه داری پیشرفته بر اقتصاد کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره که نفوذ سرمایه داری در آنها به معنی نابودی بخش های ماقبل سرمایه داری بوده است، لکن بدون اینکه در آنجا یک سرمایه داری ملی توسعه پیدا کرده باشد (۱): این رابطه سلطه برای کشورهای سرمایه داری پیشرفته به یک ضرورت حیاتی بدل گشته است.

ب- این رابطه سلطه از زمان تولد سیستم سرمایه داری تا کنون وجود داشته، لکن شکل آن از لحاظ تاریخی تکامل یافته است.

الف- بهنگام تولد سرمایه داری در اروپای غربی، یعنی از ابتدای قرن شانزدهم (زمان موسوم به زمان انباشت ابتدائی سرمایه ها)، دزدی و غارت ملل آنسوی دریاها — نقشی بس مهم در بوجود آمدن سرمایه ای قابل توجه و بقیمتی ارزان بازی کرده است: فتح و غارت گنج های مکزیک و پروه اندونزی یا هند و غیره نقشی تعیین کننده در انباشت ابتدائی سرمایه ها در اروپا داشته است.

مثلاً محاسبه کرده اند که در طول دوره ۱۷۸۰ - ۱۷۶۰، تنها عوایدی که انگلستان از هند بدست آورده، جمع انباشت سرمایه در دسترس را برای صنعت تازه تولد یافته انگلیس بیش از دوبرابر نموده است.

ب- با بانجام رسیدن انباشت ابتدائی سرمایه ها، شکل اساسی استثمار تغییر مییابد. با انقلاب صنعتی در اروپا، و تولید توده رشد یابنده ای از ارزش اضافی توسط کارگران خود اروپای غربی، دزدی و غارت مستقیم ملل آنسوی دریاها شاهد از دست دادن تدریجی اهمیت خود خواهد بود. انواع دیگر روابط جایگزین این غارتهای مستقیم میگردد.

۱- در محرم سوم این فصل تحلیلی دقیق از نتایج امپریالیسم بر روی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بدست خواهیم داد.

ابتدا، اروپای غربی، کشورهای آنسوی دریاها را، در درجه اول برای صادر کردن کالاهای ساخته شده خود به آنجا و وارد کردن مواد اولیه از آنجا، بخدمت می‌گيرد. صنایع پیشه‌وری که احتمالاً در کشورهای مستعمره وجود داشته به نفع صنایع اروپائی که خواهند توانست محصولات تمام ساخت خود را بآنجا صادر نمایند، نابود میگردد. یکی از نمونه‌های مشخص این پدیده نمونه روابط میان انگلستان و هند در طول نیمه اول قرن ۱۹ می‌باشد. در بخش سوم بروی این پدیده بازخواهیم گشت.

ج - از اواخر قرن نوزدهم بتدریج که سرمایه‌داری انحصاری تولد و توسعه می‌یابد، صادرات سرمایه به صادرات کالا افزوده گردیده و نقشی بیش از پیش مهم ایفا میکند. این صادرات سرمایه، چه در مستعمرات بمفهوم واقعی (مانند آفریقا و آسیا) و چه در کشورهای نیمه مستعمره که رسماً مستقل بوده ولیکن از لحاظ اقتصادی وابسته بکشورهای سرمایه‌داری پیشرفته می‌باشند (مانند امریکای لاتین) بطور قابل ملاحظه‌ای توسعه می‌یابد. در باره این آخرین شکل سلطه است که لنین از مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری صحبت نموده است: در بخش اول بازهم به این موضوع خواهیم پرداخت.

بالاخره باید توجه داشت که در روزگار ما و مخصوصاً در ارتباط با توسعه و تکامل انحصارات بین‌المللی، صدور سرمایه بیش از پیش شکل سرمایه‌گذاری مستقیم بخود گرفته است تا وام‌های پولی: یعنی مستقر کردن مستقیم کارخانه در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره.

ج - رهبران بورژوازی وجود و اهمیت امپریالیسم و استثمار کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را در محافل خصوصی خود مورد تصدیق قرار میدهند.

چنانکه، برای نمونه، مک‌نامارا از تغییر شکل کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به "ریک جادوگران که در آن هرگونه تغییری می‌جوشد" صحبت می‌آورد. او با مشاهده "رابطه مستقیم و دائمی میان این انفجارها و وضع اقتصادی مناطقی که این انفجارها در آن روی میدهد" مضطرب شده و برضد "چنین قهری که... چه کمونیستها در آن آمیخته باشند چه نه... امنیت ایالات متحده را مورد تحدید قرار میدهد" و روش پیشنهاد میکند: "ابتدا باید برای این کشورها وسائل آموزش و ابزار جنگی لازم جهت تشکیل و حفظ سپری که این جهش اقتصادی را در پناه گیرد فراهم کرد" سپس باید در آنجا به "گسترش تمدن" پرداخت. (۱) واقعیات رک و پوست‌کنده بیان میگردد!

اگر محافل خصوصی و محدود را، یعنی آنجائی را که رهبرای بورژوازی بروی اهمیت امپریالیسم اصرار می‌ورزند، بمنظور پرداختن به عرصه بیانات علنی یا تئوری اقتصادی بورژوائی

۱- مک‌نامارا، سخنرانی در انجمن امریکائی سردبیران روزنامه‌ها، مونرال، ۱۸ ماه مه ۱۹۶۶، به نقل از کتاب "تحقیقات علوم اجتماعی در باره توسعه در ایالات متحده" نوشته P.J. SPITZ، تحقیق برای I.N.R.A. ۱۹۷۱.

ترك كنيم ، همه چيز تغيير ميكند : امپرياليسم وجود ندارد ! در آنجا مكرر و مكرر و تحت اشكال مختلف ميشنويم كه بورژوازي كشورهاي سرمايه داري پيشرفته ميتواند انسانيت نشان داده و به كشورهاي موسوم به كشورهاي توسعه نيافته كمك كند .

معذلك ، يك بررسي ساده از ارقام چند ، اهميت امپرياليسم را بجا نشان ميدهد . بابين ترتيب مثلا اگر مورد ايلات متحده را در نظر بگيريم ، ميتوانيم مشاهده نمائيم كه : (۱) الف - ارزش بازارهاي خارجي برابر $\frac{1}{5}$ كل ارزش توليد كشاورزي ، معدني و كارخانه‌اي امريكا ميباشد . بعلاوه ، به آن بايد حجم قابل توجه فروش هاي انجام گرفته در خارج از ايلات متحده ، توسط كارخانه هائيكه تحت امتياز بنگاههاي آمريكائي به توليد اشتغال دارند ، افزوده شود .

ب - بازارهاي خارجي براي صنايع كارخانه اي اهميتي بيش از پيش عظيم بخود گرفته است ، تابلوي زير شاهد اين مدعا ميباشد . (بر حسب ميليارد دلار)

سال	صادرات محصولات كارخانه‌اي	فروش محصولات كارخانه اي توسط بنگاههاي آمريكائي مستقر در خارج	مجموعه فروشهاي خارجي (۲ + ۳)		فروش محصولات كارخانه اي در داخل ايلات متحده	
			۴		۵	
۱	۲	۳	ارزش	شاخص	ارزش	شاخص
۱۹۵۰	۷ / ۴	۸ / ۴	۱۵ / ۸	۱۰۰	۸۹ / ۸	۱۰۰
۱۹۶۴	۲۰ / ۶	۳۷ / ۳	۵۷ / ۹	۳۶۷	۲۰۳	۲۲۶

ج - سود هائي كه در خارج بتحقيق در ميآيد ، مبدل به عنصری بيش از پيش مهم از كل سود صنعتي و تجاري ميشود . در سال ۱۹۵۰ ، درآمد سرمايه گذاريها در خارج معرف در حدود ۱۰٪ سود هائي است كه توسط موسسات صنعتي و تجاري در ايلات متحده تحقق يافته است . در سال ۱۹۶۴ معرف ۲۲٪ آن ميباشد .

د - جمع سفارشات نظامي دولت و صادرات ، تشكيل درصد بالائي از كل تقاضا را براي صنايع سازنده كالاهاي تجهيزاتي ميدهد . ميزان اين تقاضا از ۲۰٪ تا ۵۰٪ بسته به صنايع مختلف ، تغيير ميكند .

ه - واردات مواد اوليه بيش از پيش اهميت پيدا کرده است . در اوایل قرن بيستم كل توليدات مواد اوليه در ايلات متحده ۱۵٪ بيشتر از احتياجات مصرف داخلي بود . در سال ۱۹۵۰ يك كسري ۱۰ درصد ايجاد گرديد ، و امروزه اين كسري تقريباً برابر ۲۰٪ است .

۱- مراجعه شود به كتاب مگدوف ، " عصر امپرياليسم " ، از انتشارات ماسيرو ، پاریس ۱۹۷۰

AGE DE L'IMPERIALISME, H. MAGDOFF.

* - كارخانه اي يا صنعتي MAINUFACTURIE

بعد از تعریف امپریالیسم در کلی ترین شکل آن و یادآوری اهمیتش، اکنون لازم است علل آنرا روشن نموده و سپس اشکالی را که استثمار کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در روزگار ما بخود میگیرد مورد تحلیل قرار داده و بالاخره نتایج این استثمار را برای کشورهای سرمایه داری پیشرفته، و خصوصاً برای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مورد بررسی قرار دهیم.

بخش اول

علل امپریالیسم

امپریالیسم که موجودیت آن از طرف مداحان سیستم مورد انکار واقع است، لکن از جانب پراتیسین ها (سیاستمداران بورژوا - م. م.) در محافل محدود مورد تصدیق قرار میگیرد، اساس خود را در خود تکامل شیوه تولید سرمایه داری مییابد. امپریالیسم نه ناشی از اشتباهات سیاسی ای است که این یا آن دولت ممکن است مرتکب شود، و نه تظاهرات فساد اخلاقی؛ بلکه ضرورتی است برای اینکه سیستم سرمایه داری تجدید تولید شود، برای اینکه سرمایه بسط پیدا کند.

مسئله امپریالیسم یکی از اساسی ترین مسائل بوده، و بحث های مهم و غامضی را که هنوز در روزگار ما جریان دارد، برانگیخته است، و پایه بحث روزالوکزامبورگ و ولاد میر لنین میباشند. لنین و روزالوکزامبورگ دارای اهداف سیاسی روشنی میباشند:

لنین در فاصله بین سالهای ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰، در مقابل رقبای سیاسی عصر خود، پوپولیست ها، میخواهد نشان دهد که شیوه تولید سرمایه داری شیوه تولید مسلط صورت پذیرفته اجتماعی روسیه* است و از اینرو پرولتاریا نیروی اجتماعی بحرکت درآورنده انقلاب آینده خواهد بود. در سال ۱۹۱۶ نیز لنین میخواهد دلایل جنگ جهانی و موضعگیری اغلب رهبران بین الملل کمونیستی دوم را به طرفداری از جنگ توضیح دهد. روزالوکزامبورگ نیز دارای هدفهای سیاسی روشنی میباشد. انتشار کتابش در سال ۱۹۱۳ کمکی بود در جهت مبارزه علیه گرایش های رفرمیستی و رویزیونیستی که در بطن سوسیال دمکراسی آلمان توسعه یافته بود.

در واقع ما در آنجا آنقدر نمونه داریم که بما نشان دهد که چگونه تئوری و عمل انقلابی به یکدیگر وابسته اند.

بنا بر این مطالعه این تئوری های امپریالیسم برای مبارزان امروز سرشار از آموختنی ها است. نه بخاطر اینکه در دیزی های کهنه است که بهترین غذاها را میپزند، بلکه بخاطر این که این مولفان پایه های چنان تحلیل علمی ای از امپریالیسم را ریخته اند که امروز برای مارکسیست های انقلابی فقط این باقی میماند که به بسط و تطبیق مجدد آن نسبت به نقش دولت و صنایع تسلیحاتی بپردازند. در جارجوب این کتاب ما نه قادر خواهیم بود تمام مواضع روزالوکزامبورگ و لنین، و نه مباحثات حادّی را که این مواضع برانگیخته اند معرفی

۱- نظری اجمالی بر تئوری امپریالیسم روزا لوکزامبورگ

آ- در زمانیکه روزا لوکزامبورگ کتاب "انباشت سرمایه" را مینوشت (۱۹۱۳) ، بسیاری از سوسیالیستها تحلیل های مارکس را مورد حمله قرار داده و آنها را تحریف مینمودند . مثلاً برنشتاین * ، از سالهای ۱۹۰۰-۱۸۹۶ ، بر روی این امر که دستمزدها افزایش مییابد و ارتش ذخیره بیکاران کم اهمیت تر میشود ، که گویا تحلیل مارکس آنها نشان نمیدهد ، تکیه کرده و نتیجه گیری مینمود که سرمایه داری میتواند تا بینهایت بدون برخورد با موانع بزرگی توسعه یابد ، و بنا بر این کاملاً طبیعی و کمال مطلوب است که سرمایه داری به جستجوی مستعمرات پرداخته و آنها را تصرف نماید .

بر علیه چنین موضعی است که روزا لوکزامبورگ به مبارزه بر میخیزد . این مبارزه او را به روشن کردن نقش بازارهای خارجی در تکامل سیستم سرمایه داری ، هدایت میکند . با به کار گرفتن معادلات تجدید تولید گسترده مارکس ، وی سعی مینماید نشان دهد که سیستم سرمایه داری برای توسعه خود دائماً باید برای کالاهای خود ، در خارج ، بازارهای بیابد . بطور دقیق تر ، در آنجائیکه مناسبات سرمایه داری هنوز نفوذ نکرده است (مثلاً در مستعمرات) این کالاها نمیتوانند تماماً در چارچوب شیوه تولید سرمایه داری به فروش برسند . بنا بر این شیوه تولید باید بسط یافته و از همان ابتدا به جهان گشائی بپردازد . برای شیوه تولید سرمایه داری ، امپریالیسم یک خصالت حیاتی مشخص است . بازارهای خارجی برای سرمایه داران تنها تشکیل اضافه سود های فوق العاده ، نوعی دسر ، رانمیدهند که بتوان با رو تشرش کردن آن گذشت . این بازارها تشکیل حیزی حیاتی را میدهند . بدون بازارهای خارجی سیستم نخواهد توانست بسط یافته و به بقای خود ادامه دهد .

ولی اگر امپریالیسم در تمام ادوار تکامل سیستم سرمایه داری وجود دارد ، بحرانی که این سیستم با آن مواجه است همواره در یک آهنگ نمیشد . این بحران درست بموازات تکامل شیوه تولید سرمایه داری شدت یافته و در را بروی جنگ باز میکند . در حقیقت کتابی که کمی بعد از واقعه اقادیر + نوشته شده میباشد واقعیت خود را توسط جنگ جهانی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ بیاید .

۱- برای تفصیل بیشتر به چهارمقاله اول منتشره در نقد های اقتصاد سیاسی ، شماره های ۴ و ۵ انتشارات ماسپرو مراجعه کنید .

*- BERNSTEIN

x- منظور کتاب روزا لوکزامبورگ بنام "انباشت سرمایه" است که در سال ۱۹۱۳ منتشر شد .

+ - منظور از واقعه اقادیر ، لشکر کشی آلمان در سال ۱۹۱۱ به بندر اقادیر در ←

بنظر روزالوکزامبورگ کشورهای سرمایه داری در پیدا کردن بازارهای بکر پیش از پیش با اشکال مواجه میشوند. در آستانه جنگ جهانی ۱۹۱۴، نه تنها جهان دیگر تقسیم شده و مستعمرات به دو قدرت بزرگ عصر یعنی انگلستان و فرانسه تعلق یافته است، بلکه همچنین و بخصوص این مستعمرات کم کم "کیفیات" خود را از دست میدهند. زیرا آنها کم کم خصلت بازار خارجی بودن خود را از دست میدهند. فتح آنها توسط انگلستان و فرانسه و غیره، روابط تولید ماقبل سرمایه داری را که در آنجا موجود بوده تغییر داده و روابط کلاسی، و کم کم خود شیوه تولید سرمایه داری را به آنجا وارد مینماید. این بازارها از بازار خارجی بودن، به شیوه تولید سرمایه داری، تغییر شکل پیدا کرده، یعنی خود سرمایه داری شده و خصلت بازار بودن خود را از دست میدهند. بنابراین، بنظر روزالوکزامبورگ، اینها دیگر نمیتوانند برای مازاد تولید تولید شده در قلمرو سرمایه داری تشکیل بازارهای تولید دهند. اینکه این مستعمرات در تسلط پیشرفته ترین کشورها قرار داشته باشند یا نه، در اصل موضوع تغییری نمیدهد. مهم اینست که این مستعمرات کیفیت خود را از دست داده اند. از جمله کیفیت بازار بودن را - دقیقاً بعلافت این که آنها وارد قلمرو سرمایه داری گشته اند (۱). بزودی شیوه تولید سرمایه داری فاقد هوا میگردد، با تشنجاتی مواجه میشود. با استثمار بیشتر کارگران خود، با توسعه اقتصاد جنگ، و با دامن زدن به جنگ بمنظور تسخیر اراضی موعود که اکنون تسخیر شده اند، مبارزت به نجات خود مینماید، درست هنگامیکه این اراضی دیگر صفت بازار خارجی بودن (ماقبل سرمایه داری) خود را از دست داده اند. سیستم سرمایه داری، متنحج از بحرانهای متناوب، برای اینکه بحرانش پایان داده شود دیگر به چیزی جز هجوم پرولتاریا احتیاج ندارد. بنابر این منحرف کردن پرولتاریا باتوسل به دستکاری سیستم، و اجازه دادن به بقا، آن، جنایت خواهد بود. رفرمیسم راه علاج

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) جنوب مراکش و برخورد سیاسی آلمان و فرانسه که منجر بتوافق آنان در نوامبر ۱۹۱۱ گردید، میباشد. به موجب این توافق، آلمان به ازای کمک به فرانسه اجازه داد تا مراکش را تحت الحمايه خود سازد.

۱- روزالوکزامبورگ از اولین کسانی بوده است که تحلیلی استادانه از عقب ماندگی* (توسعه نیافتگی) انجام داده است. البته این امر حقیقت دارد که او تحلیلی را ناخینی دور کشانیده و آنرا بعد کافی دقیق ننموده است، مخصوصاً آنجائیکه مربوط میشود به طبیعت تدریجاً "سرمایه داری شدن" بازارهای خارجی، و ما آنرا در بخش سوم این فصل مشاهده خواهیم کرد. با اینهمه، اثر او جز یکی از برجسته ترین آثار، مخصوصاً برای عصری که در آن نوشته شده است، قرار دارد. تحلیل های تازه از عقب ماندگی توانسته اند به پیشرفتهای بزرگی نائل آیند، دقیقاً به این دلیل که طبق روش تحلیلی که روزا لوکزامبورگ توصیه مینموده انجام شده اند: از جمله در اقتصاد جهانی به مثابه یک مجموعه و نه به مثابه جمعی از بخشهای (کشورهای) جدا از یکدیگر.

نیست. نه تنها بن بستی برای پرولتاریا ایجاد میکند، بلکه آلت نجات غریقی هم تقدیم سرمایه داران مینماید. پرولتاریاها نباید از جنگی که میاید حمایت کنند. این جنگ آنها نیست. این جنگ سرمایه داران است. بابت ترتیب میینیم که تئوری و پراتیک انقلابی دارای چه پیوند عمیقی با یکدیگرند. یکی اسامی دیگر را تشکیل میدهد. با استالینیسیم تسلیم عکس مطلب میثویم: پراتیک رفرمیستی میاید به یک تئوری، به یک تضمین احتیاج داشته باشد!

یکی از پایه های تئوری امپریالیسم روزا لوکزامبورگ استفاده از معادلات تجدید تولید گسترده، که از کتاب دوم سرمایه مارکس استخراج گردیده، میباشد. این نوع کاربرد است که بخصوص توسط و. ای. لنین - لیکن بطور غیر مستقیم - مورد انتقاد قرار گرفته است. بنا بر این لازم است که ابتدا سریعاً بینیم این معادلات چه هستند (۱) و چگونه توسط روزا لوکزامبورگ بکار برده شده اند.

ب - اولین استدلالی که بلافاصله به ذهن میرسد اینست که، بعلت اینکه کارگران استثمار میشوند، بعلت اینکه نیروی کار آنها ارزشی بیشتر از ارزش خود ایجاد میکند، این کارگران نخواهند توانست همه آنچه را که تولید کرده اند مصرف نمایند. بنا بر این سیستم دائماً توسط بحرانهای کسری مصرف مورد تحدید واقع خواهد شد. بر علیه چنین استدلال یک جانبه ای است که مارکس سر به عصیان برمی دارد. این استدلال این واقعیت را بفراموشی میسپارد که در مقابل طبقه کارگر طبقه دیگری نیز وجود دارد: یعنی طبقه سرمایه داران. انباشت سرمایه یک پروسه تجدید تولید طبقاتی است. سرمایه داران، یعنی مالکین وسائل تولید، با استثمار کارگران این وسائل را تجدید تولید کرده و به آنها وسعت میبخشند و باین ترتیب مبادرت به تحکیم سلطه خود مینمایند. با انجام این امر، آنها با پرولتاریا وارد تضاد میشوند*. بنا بر این رشد نیروهای مولده با حفظ روابط تولید سرمایه داری وارد تضاد میگردد.

تجدید تولید وسائل تولید بمعنای کاربرد خاص ارزش اضافی، یعنی کاربرد پرداخت نشده، از طرف سرمایه داران است. چنانکه در فصل دوم مشاهده نمودیم این ارزش اضافی که شکل پول بخود میگیرد، بخشی از آن هنگامیکه مجدداً وارد پروسه تولید گردید، بدل به سرمایه پولی میشود. این بخش از ارزش اضافی که به سرمایه پولی بدل گشته جهت خرید نیروی کار (سرمایه متغیر) و وسائل و مواد تولیدی (سرمایه ثابت) بکار خواهد رفت، (بخش دیگر ارزش اضافی توسط سرمایه داران جهت خرید کالاهای لوکس و ویلاهای

۱ - بخاطر بیاوریم که قبلاً معادلات تجدید تولید را در فصل بحرانها مورد مطالعه قرار داده ایم. در اینجا آنها را تحت شکل کلی نشان خواهیم داد.

* - "با انجام این امر، آنها با پرولتاریا وارد تضاد میشوند" زیرا که نیروی کار پرولتاریا بر علیه خود او بکار میرود.

در کنار سواحل لاجورد * و بنت‌لی^x هائی برای فرزند ان آنها بکار خواهد رفت، بدون اینکه از در سهای خصوصی گلف صحبتی به میان آورده باشیم) . بنا بر این آن بخش از ارزش اضافی که سرمایه گذاری میشود تشکیل تقاضائی را برای يك بخش كاملا ویژه خواهد داد : یعنی بخش تولید کننده سرمایه ثابت (بخش تولید کننده كالاهاى تولیدی) كه آنها بخش ۱- مینامیم . بخش تولید کننده كالاهاى مصرفى را بخش ۲- نام خواهیم نهاد . بنا بر این اقتصاد به دو بخش تقسیم میشود . بعلمت اینکه اقتصاد الزاما به دو بخش تقسیم میشود ، تئوریهای كسرى مصرف غلط میباشد .

بخش ۱- ارزش كلى برابر : $ض ۱ + م ۱ + ث ۱$ تولید میکند .

بخش ۲- ارزش كلى برابر : $ض ۲ + م ۲ + ث ۲$ تولید میکند .

آن بخش از ارزش اضافی كه در بخش ۱- و بخش ۲- انباشت میگردد جهت خرید نیروى كار جدید (م) و افزودن به سرمایه ثابت (ث) بكار خواهد رفت . بنا بر این این ارزش اضافی به نسبتى كه تركيب ارگانيك سرمایه آنها تعیین میکند، یعنی $\frac{ث}{م} = گ + تجزیه$ خواهد شد .

فرض کنیم كه تركيب ارگانيك سرمایه در بخش ۱- و ۲- يكسان باشد . و باز برای ساده كردن ، فرض کنیم كه نرخ یا آهنگ استثمار $ن = ۱$ نیز در هر دو بخش يكسان باشد . بالاخره باز هم برای ساده كردن ، فرض کنیم كه تمامى ارزش اضافی انباشت گردد، یعنی اینکه سرمایه داران چیزی مصرف نکنند . (۱)

اکنون میتوان ارزش تولید شده برای بخش ۱- را چنین نوشت :

$$ض ۱ = م ۱ + ث ۱$$

$$ن = \frac{ث ۱}{م ۱} + \frac{ث ۲}{م ۲} + ث ۱$$

كه در آن : نرخ یا آهنگ استثمار = $ن$ تركيب ارگانيك سرمایه = $گ$

$$\text{چون } \frac{ث ۱}{م ۱} = گ \text{ بنا بر این } \frac{ث ۱}{م ۱} = \frac{۱}{گ}$$

$$\text{و چون } \frac{ث ۲}{م ۲} = ن \text{ پس } ن = ۱ \text{ م } ۲ = ض ۲ \text{ و چون } \frac{ث ۱}{م ۱} = \frac{۱}{گ} \text{ بنا بر این}$$

$$ن = \frac{ث ۱}{م ۱} = \frac{۱}{گ}$$

* — منظور از سواحل لاجوردی سواحل مدیترانه فرانسه است . COTE D'AZUR

x — بنت‌لی BENTLEY يك مارك اتوموبيل گران قیمت انگلیسى است .

+ — تركيب ارگانيك سرمایه را با حرف (گ) نشان میدهیم .

۱ — غرض از توسل به این فرضیات ساده كردن بیان است . عدم توسل به این فرضیات، بیهوده را كمی مشكلتر خواهد نمود، لكن آنها در اساس و نتایجش تغییر نخواهد داد .

بنا بر این ارزش اضافی $\frac{1}{n} = \frac{1}{1}$ به دو قسمت و به نسبت 1 و 1 (یعنی به نسبت ترکیب ارگانیک سرمایه) تجزیه میشود.

بنا بر این خواهیم داشت: (۱)

$$\left. \begin{array}{l} \frac{N}{K} \end{array} \right\} \begin{array}{l} \frac{N}{(K+1)} \text{ سرمایه متغیر} \\ \frac{N}{(K+1)} \text{ سرمایه ثابت} \end{array}$$

بنا بر این ارزش تولید شده توسط بخش ۱ را میتوان چنین نوشت:

$$\frac{1 + \frac{n}{k+1} + \frac{1}{k} + \frac{n}{k(k+1)}}{(1) \quad (2)}$$

قسمت سمت حپ (۱) عبارت است از تقاضای کالاهای تجهیزاتی که بخش تولید کننده کالاهای تجهیزاتی به خود ارجاع میکند (این بخش، برای تولید ماشین آلات، خود نیز احتیاج به ماشین آلات دارد) که به تقاضا برای جانشین کردن سرمایه ثابت از بین رفته در پروسه تولید* یعنی (ث ۱) و تقاضا برای وسعت دادن به این سرمایه ثابت یعنی

۱- اثبات قضیه ساره است. برای تقسیم $\frac{n}{k}$ به نسبت 1 و m به تقسیم به نسبت متوسل میشویم.

$$\frac{x}{12} = \frac{y}{12} = \frac{x+y}{12+12}$$

بنابراین میتوان چنین نوشت

کہ برآں :

$$1 + \frac{1}{k} = \frac{1 + k}{k} = \frac{1 + 1}{1} = 2$$

و $x + y$ یعنی که و بخش هس برابر با $\frac{10}{3}$ می باشد .
بنابراین :

$$x = \frac{\frac{x+y}{1^{\text{ش}} + 1^{\text{م}}}}{\frac{1}{1^{\text{ش}}}} = \frac{1^{\text{ش}}(x+y)}{1^{\text{ش}} + 1^{\text{م}}} = \frac{1^{\text{ش}} \left(\frac{1^{\text{ش}}}{\text{گ}} \right)}{1^{\text{ش}} (\text{گ} + 1)} = \frac{1^{\text{ش}}}{\text{گ} + 1}$$

$$x = \frac{\frac{x+y}{1^{\text{ش}} + 1^{\text{م}}}}{\frac{1}{1^{\text{م}}}} = \frac{1^{\text{م}}(x+y)}{1^{\text{ش}} + 1^{\text{م}}} = \frac{1^{\text{م}}(\frac{1^{\text{ش}}}{\text{ك}}) + 1^{\text{م}}(\frac{1^{\text{ش}}}{\text{ك}})}{\frac{1^{\text{ش}}(\text{ك}+1)}{\text{ك}} + \frac{1^{\text{ش}}(\text{ك}+1)}{\text{ك}}} = \frac{1^{\text{ش}}}{\text{ك}(\text{ك}+1)}$$

($\frac{1}{n+1}$ ش) تجزیه میشود. قسمت سمت راست (۲) عبارت است از تقاضای ایجاد شده برای کالاهای مصرفی، توسط کارگران، یعنی $\frac{1}{m} = 1$ ش که به آن تقاضای کارگرهای جدید یعنی $\frac{1}{n+1}$ ش، که به استفاده مولد از ارزش اضافی بکارگمارده میشوند، اضافه میگردد.

ارزش تولید شده توسط بخش ۱ را نیز میتوان به همین ترتیب تجزیه کرد. بنابراین چنین خواهیم نوشت:

$$\frac{2 \text{ ش} + \frac{2 \text{ ش} \cdot n}{n+1} + \frac{2 \text{ ش}}{n} + \frac{2 \text{ ش} \cdot n}{n(n+1)}}{(1)} \quad \frac{2 \text{ ش} + \frac{2 \text{ ش} \cdot n}{n+1} + \frac{2 \text{ ش}}{n} + \frac{2 \text{ ش} \cdot n}{n(n+1)}}{(2)}$$

قسمت (۱) عبارت است از تقاضای کالاهای تجهیزاتی که برای تولید کالاهای مصرفی لازم بوده و بخش ۱ به بخش ۱ یعنی بخش تولید کننده کالاهای تجهیزاتی ارجاع میکند. این تقاضا نیز به ۲ و بخش تجزیه میشود: یک بخش برای جانشین کردن سرمایه ثابت از بین رفته یعنی (۲ ش) و بخش دیگر برای وسعت دادن به آن یعنی ($\frac{2 \text{ ش}}{n+1}$) قسمت (۲) عبارت است از تقاضای کالاهای مصرفی، که کارگران بخش تولید کننده کالاهای مصرفی به خود این بخش ارجاع میکنند یعنی $\frac{2 \text{ ش}}{n}$ که به آن تقاضای کارگران جدید یعنی $\frac{2 \text{ ش}}{n(n+1)}$ که با استفاده مولد از ارزش اضافی بکارگمارده میشوند، اضافه میگردد.

هنگامی شرایط تعادل وجود دارد که عرضه کالاهای تولیدی برابر با تقاضای کالاهای تولیدی و عرضه کالاهای مصرفی برابر با تقاضای کالاهای مصرفی باشد، یعنی هنگامیکه:

— برای بخش ۱: یعنی بخش تولید کننده کالاهای تولیدی:

عرضه بخش ۱ = تقاضای بخش ۱ + تقاضای بخش ۱

یا:

$$1 \text{ ش} + \frac{1 \text{ ش} \cdot n}{n+1} + 2 \text{ ش} + \frac{2 \text{ ش}}{n+1} = 1 \text{ ش} + \frac{1 \text{ ش}}{n} + \frac{1 \text{ ش} \cdot n}{n(n+1)} + \frac{1 \text{ ش}}{n(n+1)}$$

و یا:

$$2 \text{ ش} + \frac{2 \text{ ش} \cdot n}{n+1} = \frac{1 \text{ ش}}{n} + \frac{1 \text{ ش} \cdot n}{n(n+1)}$$

— برای بخش ۲: یعنی بخش تولید کننده کالاهای مصرفی:

عرضه بخش ۲ = تقاضای بخش ۲ + تقاضای بخش ۱

* — (از صفحه قبل) منظور از سرمایه ثابت از بین رفته در پروسه تولید مواد اولیه ای که در پروسه تولید بمصرف رسیده و آن بخش از ماشین آلاتی که در جریان آن مستهلک شده هم باشد.

$$\frac{1}{\text{ش}} + \frac{1}{\text{ن}(\text{ش}+1)} + \frac{2}{\text{ش}} + \frac{2}{\text{ن}(\text{ش}+1)} = 2\text{ش} + \frac{2}{\text{ش}} + \frac{2}{\text{ن}(\text{ش}+1)} + \frac{2}{\text{ن}(\text{ش}+1)}$$

$$\frac{1}{\text{ش}} + \frac{1}{\text{ن}(\text{ش}+1)} = 2\text{ش} + \frac{2}{\text{ش}+1}$$

و یا

بنابراین ، این فرمولها به سوان ریل پاسخ میگویند : چگونه امکان دارد که تداوم تولید حفظ گردد ، در حالیکه ، چنانکه دیدیم بنظر میرسد که ارزش و نسبت های این تولید از تصمیمات فردی هزاران سرمایه داری که متقابلا تصمیمات خود را از یکدیگر مخفی مینمایند ، منتج شود ؟

باین ترتیب معادلات تجدید تولید گسترده شرایطی که باید فراهم شود تا ایس تداوم تامین گردد را نشان میدهد .

بنا بر این میبینیم که شرایط تعادل تصادفی است . بعلمت اینکه انباشت سرمایه بطور متضاد انجام میگیرد ، دائما گرایشهایی به اضافه تولید یا کسر تولید کالاهای تولیدی و یا کالاهای مصرفی وجود خواهد داشت . زیرا کافی است که ن (نرخ یا آهنگ استثمار) گ (ترکیب ارگانیک سرمایه) و $\frac{\text{ش}}{\text{ن}}$ (متغیری که ما آنرا داخل بحث نمودیم و آن مبین نسبتی است که طبق آن ارزش اضافی انباشت میگردد) تغییر کنند (و تغییر هم میکنند ، همان طوریکه آنرا مشاهده کردیم) تا عدم تعادل و بنابراین بحران ، کساد و خلاصه رخ دهد در هم و نا منظم تولید وجود داشته باشد .

این است تفسیری که روزالوکزامبورگ انجام میدهد .

او در فرمولهای مارکس افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه را وارد میکند (امری که مارکس انجام نمیداد) . همانطوریکه خودش اظهار میدارد ، او با وارد کردن نتایج کتاب سوم گرایش نزولی نرخ سود ، افزایش $\frac{\text{ش}}{\text{ن}}$ ، ترکیب ارگانیک سرمایه (در کتاب " فرمولها " مبارت به " یکی کردن " اثر مارکس مینماید . با این ترتیب او مبارت به دینامیزه کردن معادلات میکند . افزایش $\frac{\text{ش}}{\text{ن}}$ (ترکیب ارگانیک سرمایه) الزاما بعدم تعادل خاصی منجر میشود . عرضه وسائل تولیدی از تقاضا پائین تر رفته و عرضه کالاهای مصرفی از تقاضا فراتر خواهد رفت .

زیرا اگر $\frac{\text{ش}}{\text{ن}}$ یعنی ترکیب ارگانیک سرمایه در هر دوره نسبت به دوره قبل افزایش یابد هزینه تولید یعنی (م + ش) به نسبت (گ) به سرمایه ثابت و سرمایه متغیر تقسیم شده و ارزش اضافی به نسبت گ که بزرگتر از گ میباشد به سرمایه ثابت و سرمایه متغیر تجزیه میگردد .

نتیجه آن برای بخش ۱ چنین است :

عرضه بخش ۱ به بخش ۲ تقاضای بخش ۲ از بخش ۱

$$\frac{N}{K(K+1)} + \frac{1}{K} > \frac{N}{J+1} + \frac{1}{J}$$

چون $K > J$ میباید بنابراین $\frac{N}{K(K+1)} + \frac{1}{K}$ کند تر از $\frac{N}{J+1} + \frac{1}{J}$ رشد میکند .

بنابراین عرضه کالاهای تولیدی (یعنی بخش ۱) پائین تر از تقاضا است .
به همین ترتیب تساوی بخش ۱ چنین نوشته میشود :

عرضه بخش ۱ به بخش ۱ تقاضای بخش ۱ از بخش ۱

$$\frac{N}{J+1} + \frac{1}{J} < \frac{N}{K(K+1)} + \frac{1}{K}$$

چون $K > J$ میباید بنا بر این $\frac{N}{K(K+1)} + \frac{1}{K}$ کند تر از $\frac{N}{J+1} + \frac{1}{J}$ رشد میکند . بنا

بر این عرضه کالاهای مصرفی (یعنی بخش ۱) بالاتر از تقاضا است .

با این ترتیب ، انباشت سرمایه ، یعنی تجدید تولید سیستم بر پایه ای گسترش یافته ، به يك كسری روزافزون وسائل تولید و به يك مازاد روزافزون کالاهای مصرفی منجر می شود .
مازاد بخش ۱ از کالاهای تحقق نیافته یعنی به پول تبدیل نشده تشکیل میشود . بنابراین در قلمرو تولید سرمایه داری تقاضائی کافی برای کالاهای مصرفی وجود ندارد .

برای اینکه تمامی ارزش تولید شده توسط بخش ۱ بفروخته و ارزش اضافی تحقق یابد ، تبدیل به پول کردن مازاد این بخش امری ضروری میباشد . وجود بازارهای خارجی ماقبل سرمایه داری امکان فروش مازاد تولید کالاهای مصرفی را فراهم میآورد . به این ترتیب این کالاهای اضافی تبدیل به پول میشوند . این پول اجازه میدهد تا با اضافه تقاضای سرمایه ثابت نسبت به عرضه صورت مادی دارد .

با صدور مازاد کالاهای مصرفی وسائل مادی يك واردات احتمالی سرمایه ثابت فراهم میگردد . بنابر این بازارهای خارجی نقشی دوگانه ایفا میکنند : از سویی تشکیل تقاضائی را برای کالاهای مصرفی میدهند . از سوی دیگر ، برای بخش ۱ کشورهای سرمایه داری مواد اولیه (سرمایه ثابت) ، یعنی چیزی که این کشورها همواره کسر دارند ، فراهم میکنند . بازارهای خارجی ماقبل سرمایه داری ، برای قلمرو تولید سرمایه داری ، تشکیل تقاضا و عرضه ای واقعا حیاتی را میدهند . سیستم برای بسط خود بآنها احتیاج دارد . تضاد اینجا است که این بسط بمعنی جذب آنها نیز میباشد . به این ترتیب كسری ها و مازادها توسط بحرانها ، توسط استثمارشديد کارگران و توسط جنگها صورت واقعیت بخود میگیرند .

لنین در مبارزه خود علیه پوپولیست ها (۱) و مارکسیستهای قانونی (۲)، بطور غیرمستقیم با این نوع کاربرد معادلات جدید تولید گسترش یافته (۳) بمخالفت برمیخیزد. بنظر لنین و سایرین، معادلات جدید تولید از انجام نقشی که روزالوکزامبورگ بانها نسبت میدهد ناتوانند. این معادلات يك وسیله تحلیل شرایط محرد تعادل را بدست میدهند و نه يك وسیله تحلیل گردش واقعی سیستم با مجموعه تصادفهایش. ما وارد جزئیات این بحث نمیشویم. این بحث از چارچوب این کتاب خارج خواهد شد.

معذلك باید توجه داشت که لنین، در ریاسخ پوپولیست ها و مارکسیست های قانونی، میبایست اولین عناصر نظریه تکامل ناموزون را فرمولبندی مینمود. بدین مضمون که، رشته های مختلف بعنوان بازار برای یکدیگر بکار میروند. این رشته ها بطور یکنواخت توسعه نمی یابند؛ آنها از یکدیگر سیقت میگیرند؛ بنابراین پیشرفته ترین صنایع میباید به جستجوی بازارهای خارجی بپردازند. این نظریه در اوایل قرن ۲۰ توسط پارووس* و تروتسکی عمیقتر میگردد. لکن اصل مطلب در این نیست. در سال ۱۹۱۶، لنین به تدوین تئوری جدیدی از امپریالیسم میرسد از: امپریالیسم پمپایه بالاترین مرحله سرمایه داری. باین ترتیب امپریالیسم مشخصه مرحله ای از سرمایه داری میباشد. سرمایه داری با جهشی مواجه بود. تکامل آن بمعنی گرایش شدید آن به پوسیدن و انگل شدن بود.

این بالاترین مرحله سرمایه داری، در ابتدای قرن بیستم فرا میرسد. این دوره دوره ای است که طی آن، انحصارات بزرگ در نتیجه پروسه تراکم و تمرکز سرمایه - که تحلیل آن قبلا بتفصیل انجام گرفت - بوجود آمده و بر سرمایه مالی مسلط میشوند. در واقع این دوره، دوره ای است که طی آن سرمایه بانگی دیگر از سرمایه صنعتی مستقل باقی نمی ماند. تمرکز تولید ایجاب مینماید که سرمایه صنعتی از سوئی و سرمایه بانگی از سوی دیگر بطور روزافزونی

۱- پوپولیست ها POPULISTES استدلال میکردند که توسعه سرمایه داری صنعتی در روسیه غیر ممکن بوده و از آن چنین نتیجه گیری میکردند که انقلاب میباید اساس خود را بر روی دهقانان بنا نهاده و بنا بر این میباید برای بازگشت بروستا های اشتراکی مبارزه کرد.

۲- مارکسیست های قانونی KANXISTES LEGAUX از قبل توگان - بارنوسکی، استرووه و غیره STROUVE, TUGN-BARANOVSKI معادلات کتاب دوم سرمایه را خیلی مکانیکی، برای اثبات عدم وجود مشکل بازارهای سرمایه داری و جاودانگی سیستم به کار میردند.

۳- این مباحثات، که توسط لنین بسط یافته، علیه روزا لوکزامبورگ متوجه خواهد گشت. معذلك باید توجه داشت که آنها با نر ده سال قبل از اثر روزالوکزامبورگ نوشته شده است!

در یکدیگر نفوذ نمایند. بخشی روزافزون از سرمایه صنعتی، دیگر به صنایعی که از آن استفاده مینمایند تعلق ندارد. این صنایع آنرا در اختیار نمیگیرند مگر از کانال بانکها. در حقیقت این بانکها مبدل به سرمایه داران صنعتی میشوند. سرمایه مالی، نیز سرمایه ای است که در اختیار بانکها قرار داشته و مورد استفاده صنایع قرار میگیرد.

انحصارات با رسیدن بیک چنین سطحی از توسعه و تکامل در ارزش اضافی بخشیدن به سرمایه خود و سرمایه ای که از بانکها وام میگیرند، بیش از پیش دچار اشکال میگردد. نرخ های سود کم کم جاذبه خود را از دست میدهند. و گرایش نزولی نرخ سود اثرات خود را میبخشد. بنابراین مازادی از سرمایه بوجود میآید که در بطن خود کشورهای سرمایه داری، امکان سرمایه گذاری، در شرایط مطلوبی از سود دهی را نمی یابد.

بنابراین صدور سرمایه ها عبارتست از علاجی موقتی برای تضاد های سیستم. صدور سرمایه ها عبارتست از عکس العمل سرمایه داری انحصاری در مقابل گرایش نزولی نرخ سود. بنابراین صدور سرمایه ها نیروئی است که این کاهش را خنثی میکند. پس بطور قطع حیاتی است.

بعلمت اینکه تضادها تا این درجه انفجاری میشوند، صدور سرمایه ها انبوه گردیده و بآنجائی میروند که نرخ های سود بلاواسطه و بالقوه از همه جا بالاتر است، یعنی به کشورهای مستعمره و یا نواستقلال^(۱) (مثلا به آمریکای لاتین).

معد الك برخلاف نظر روزالوکراهورگ، امپریالیسم برای لندن فقط میان قلمرو های سرمایه داری و قلمرو های ماقبل سرمایه داری تظاهر ننموده، بلکه میان کشورهای سرمایه داری قرار گرفته در سطوحی مختلف از تکامل اقتصادی نیز نمایان میگردد (مثلا انگلستان نسبت با ایالات متحده آمریکا). ما با اهمیتی که حرکت سرمایه های تکامل یافته ترین قطب ها بسوی قطب های کمتر تکامل یافته در زمان ما پیدا کرده آشنا هستیم (مراجعه شود به نفوذ سرمایه های ایالات متحده آمریکا در اروپا).

بالاخره باید اضافه نمائیم که صدور انبوه سرمایه ها راه صدور کالاها را نیز مساعد مینماید. لیکن این ضرورت صدور کالاها نیست که امپریالیسم را توصیف مینماید. صدور سرمایه ها، دقیقاً بدلیل صفت انبوهی که بخود گرفته و مفهومی که بعنوان وسیله خنثی کردن گرایش نزولی نرخ سود پیدا کرده، دارای اهمیت است.

بحرانی که سرمایه داری با آن مواجه است اینست که با ورود باین مرحله، صدور سرمایه ها، بدون اینکه کشورهای سرمایه داری وارد برخورد با یکدیگر شوند، بیش از پیش دشوار میگردد. بازار جهانی تقسیم شده است. کشورهایائی که قبل از همه توسعه یافته اند. بیشترین سهم را بخود اختصاص داده اند و بکشورهای که بعد از آنها توسعه یافته اند چیزی جز ته مانده آنها نرسیده است. ته مانده ها برای آنها کافی نیست. این ته مانده ها برای از میان برداشتن مدی که گرایش نزولی نرخ سود ایجاد میکند ناکافی است و برای

۱- همچنین بخشی از این سرمایه ها جهت تامین وام به دولتهای این کشورها

فراهم کردن امکان رشد باثبات سرمایه کفایت نمی کند . سرمایه آنها با سرمایه آن کشورهای سرمایه داری که سهم عمده را تصاحب نموده اند وارد تضاد میگردد . این تضاد با بسیج طبقات کارگر بشکرانه قدرت فریبنده " دفاع از میهن " ، یعنی پوشش موثر هر سرمایه ملی ، بر علیه یکدیگر برانگیخته شدند ، صورت واقعیت بخود میگیرد .

بطور کلی چه امپریالیسم به مثابه خصلت ممیزه مرحله ویژه ای از سرمایه داری بحساب آید ، چه نه ، امپریالیسم وجود خارجی ندارد ، مگر بعنوان نتیجه مشکلات درونی که بقا سرمایه داری در مقابل خود دارد . تحلیل علل امپریالیسم شایسته تعمق بیشتر است . نقش دولت و صنایع تسلیحاتی میباید مطرح گردیده و رابطه آن با امر " مبارزات " خارجی ، چه سرمایه ها و چه کالاها ، مشخص شود . در این مفهوم ، مارکسیسم یک کتاب آسمانی نیست . مارکسیسم در اتما در حال کمال یافتن است . کمالی که با مبارزه طبقه کارگر صورت میگیرد . بنابراین بگذاریم افکار مایخولیائی در این اندیشه که چرا باید " مارکسیست ها مابین خود جدال براه بیاندازند " و چرا باید " مقامات " برسمیت شناخته شده مورد اعتراض قرار گیرند شیون نمایند . مارکسیسم یک دار و دسته نه دوازده نفری که متقابلا گواهی نامه های " کارشناسی " تسلیم یکدیگر کرده و در مقابل آنها میباید انبوه معتقدانشان به اعتمادی کورکورانه تظاهر نمایند ، نیست . مارکسیسم یک بینش انقلابی جهان است که باید بدون وقفه برای کسب شناخت های جدید ، بمبارزه توسل جوید و از هیچ چیز باندازه اشکال منجمد و محتوم متنفر نبوده و نیروی زنده خود را در چکاچت سلاح انتقاد از خود و تحسنت حوادث طوفان زای تاریخ تحریر میکند (۱)

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) بکار میروند . چون بورژوازی در مسند قدرت این کشور هـا حد اقل مالیات را میپردازد ، بنا بر این کسر بودجه ای بوجود میاید ، که بوسیله قروض خارجی تامین میشود . این وام ها نه تنها برای صادر کنندگان سرمایه با صرفه است ، بلکه امکان به بند کشیدن این کشورها را نیز برای آنها فراهم میکند .

۱- اقتباس از کتاب انباشت سرمایه روزا لوکزامبورگ ، جلد ۴ آثار ، صفحه ۲۲۴ ، انتشارات ماسپرو .

بخش دوم

اشکال استثمار

برای شیوه تولید سرمایه داری وجود بازارهای خارجی بمثابة يك ضرورت است. اقتصاد های طبیعی در مقابل اقتصاد کشورهای سرمایه داری پیشرفته وظایف کاملاً مشخصی را برعهده میگیرند. بهمین دلیل است که در تماس قرار گرفتن آنها با توسعه یافته ترین کشورهای سرمایه داری، برای آنها، بهمنی و ازگونی ساختمان تولید و دخول مناسبات تولید سرمایه داری در اقتصاد آنها میباشد. کشورهای تحت استثمار شاهد شکل گیری ساختمان تولیدی خود برطبق احتیاجات توسعه یافته ترین کشورهای سرمایه داری میشوند. این اقتصادها از حالت طبیعی و بدوی خود خارج گردیده و با اقتصادهایی کم خون، گسسته و شکل گرفته بر مبنای خواسته های کشورهای سرمایه داری بدل میشوند.

چنانکه میدانیم، این خواسته ها در نوعند: صادرات و واردات کالاها، صدور سرمایه ها. این دوشکل استثمار شدیداً بیکدیگر وابسته اند. با وجود این برای روشنی بیان، آنها را بطور جداگانه مورد مطالعه قرار خواهیم داد. این دوشکل استثمار از سوئی، بمعنسی انتقال ارزش از کشورهای، که بدل بکشورهای توسعه نیافته شده اند، به کشورهای سرمایه داری پیشرفته خواهد بود، انتقال ارزشی که کشورهای اخیر را منتفع ساخته و بآنها امکان خواهد داد تا موقتاً تضاد های خود را از میان برداشته و یا آنها را تضعیف نمایند. از سوی دیگر، این دوشکل استثمار نه تنها بمعنی از دست دادن ارزش بوده بلکه به معنی بوجود آمدن توسعه نیافتگی (۱) * نیز خواهد بود و چنانکه مک نامارا اظهار خواهد داشت از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، چنان "دیک های جادوگران" واقعی خواهد ساخت که امنیت خود کشورهای امپریالیستی را مورد سؤال قرار خواهند داد.

۱- این نکته را در بخش سوم بطور مشخص تری مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

* توسعه نیافتگی SOUS-DEVELOPPEMENT، منظور از بوجود آمدن توسعه نیافتگی بوجود آمدن کشورهای توسعه نیافته با خصوصیات جدیدی که بخود گرفته اند، میباشد. این خصوصیات در بخش سوم بتفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

صادرات و واردات متقابل کالا میان اقتصادهای موسوم به اقتصادهای توسعه نیافته و اقتصادهای سرمایه داری توسعه یافته، بخشی از پروسه استثماری را که اقتصادهای توسعه نیافته متحمل میشوند نشان میدهد.

این استثمار میتواند از طریق آنچه وخیمتر شدن شرایط مبارله نامیده میشود، آشکار گردد. این وخامت میتواند تحت دو جنبه متصور گردد: یا رابطه قیمت های کالا های صادر شده را با قیمت های کالا های وارد شده مورد بررسی قرار میدهم، این آن چیزی است که آنرا شرایط مبارله ناخالص مینامند، و یا رابطه مقادیر را در نظر میگیریم: این آن چیزی است که شرایط مبارله ناخالص نامیده میشود.

مشاهده میشود که شرایط مبارله خالص از ۱۸۷۶ تا ۱۹۴۸ در حدود ۳۵٪ تا ۵۰٪ به زیان کشورهای توسعه نیافته تفسیر نموده است (۱). به عبارت دیگر، شکاف میان قیمت های کالاهائی که توسط کشورهای سرمایه داری توسعه یافته بفروش رسیده، و قیمت های کالاهائی که توسط کشورهای توسعه نیافته بفروش رفته در حدود ۳۵٪ تا ۵۰٪ به ضرر کشورهای اخیر عمیق تر گشته است.

شرایط مبارله ناخالص نیز از ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۵ خرابتر شده است. یعنی میزان صادرات کشورهای توسعه نیافته رشد کمتری از میزان صادرات کشورهای سرمایه داری توسعه یافته داشته است.

بطور کلی، برای کشورهای توسعه نیافته، مبارله کالاها بمعنی وخیمتر شدن شرایط مبارله آنها بوده است، البته بطور نامنظم، ولی ثابت نسبت به منفعتی که کشورهای سرمایه داری توسعه یافته از آن کسب میکنند. درجه این وخامت بر طبق ماهیت کالاهائی که توسط اقتصادهای توسعه نیافته صادر میشود تغییر میکند، لکن این امری قطعی است، و امروزه توسط همه یا تقریباً همه مورد تصدیق قرار گرفته است.

در واقع بعضی ها خواسته اند آنرا انکار نمایند. بنظر این مولفان وخامت شرایط مبارله به ضرر کشورهای توسعه نیافته چیزی جز ظاهر قضیه از نظر حسابداری نمیشاند، زیرا که بهبود تکنولوژیکی محصولات وارداتی توسط آنها در محاسبه وارد نمیشود. در واقع صحیح است که کالاها تحت فشار پیشرفت تکنیک و جستجوی مارکهای جدید چنانکه قبلاً توضیح دادیم تغییر شکل پیدا میکند. لکن اشتباه خواهد بود اگر استدلال کنیم که کاهش قیمت هائیکه آنها میخرند از طریق رشد کیفیت آنچه که میخرند جبران میشود، و از آن چنیسن نتیجه بگیریم که استثمار کشورهای توسعه نیافته تخیلی بین نیست، چنانکه بعضی ها بیک چنین نتیجه گیری ای را مینمایند. پروسه استثمار به یک کیفیت تکنیکی مربوط نشده، بلکه

به محاسبه ای از ارزش مربوط میشود. فقط در صورتی اولی میتواند به حساب آورده شود که بر دومی اثر بگذارد. بنا بر این این مولفان کاملاً بر عکس عمل میکنند! زیرا اگر کالاهای صادراتی کشورهای سرمایه داری توسعه یافته، بسوی کشورهای توسعه نیافته، به شکل محصولات جدیدی ظاهر میشوند، این بدان معنی است که این کالاها بر طبق روشهای تکنیکی جدیدی ساخته شده و ارزش آنها کاهش یافته است. اگر ارزش آنها کاهش یافته باشد بنابر این قیمتتهای آنها نیز میباید میل به کاهش نماید. چون قیمتتهای آنها نسبت به قیمت محصولات صادراتی کشورهای توسعه نیافته افزایش بیشتری داشته است، بنا بر این نمیتوان علت افزایش قیمت این محصولات را در کاهش ارزش آنها جستجو کرد. بنا بر این نمیتوان علت این افزایش را در چیزی جز در استثمارشدیدی که کشورهای سرمایه داری توسعه یافته به کشورهای توسعه نیافته روا میدارند یافت.

اگر متوازیاً، قیمت محصولات صادراتی کشورهای توسعه نیافته نسبت به قیمت محصولات وارداتی آنها کاهش مییابد، این بدلیل وجود دو پدیده است. اولاً: امروزه بسیاری از این محصولات در کشورهای سرمایه داری توسعه یافته، در شرایط بازاری وسیعاً بالائی تری ساخته میشوند. برای اینکه دقیق تر باشیم باید بگوئیم که، در کشورهای سرمایه داری، بیشتر به ساخت محصولات مشابه و انجام رهنده کار یکسان (یعنی دارای ارزش مصرف یکسان) و دارای هزینه تولید کمتر میپردازند تا خود این محصولات. چنانکه کاتوجوی مصنوعی بیش از پیش جانشین کاتوجوی طبیعی برزلی یا مالزی گردیده است. در نتیجه، قیمت کالاهائیکه در کشورهای توسعه نیافته تولید میگردد، میل کرده است به تطبیق خود با ارزش متوسط اجتماعی، و خیلی پائین تر کالاهای جانشین.

ثانیاً: قیمت بسیاری از مواد اولیه بوسیله قراردادها تعین میگردد. این قراردادها میان طرفهای دارای نیروی نابرابر انجام میگردد. در نتیجه، بنگاههای بزرگ، خریدار این یا آن ماده اولیه قادر به تعین قیمتتهای پائین تر از ارزش آنها هستند. بنابراین این بنگاهها اثری انحصاری بر روی قیمت این کالاها میگذارند، کالاهائی که بعداً آنها را با جزئی تغییر و با شامل نمودن اضافه سودهای قابل توجهی به خود آنها خواهند فروخت. بعلاوه اغلب مشاهده میشود که بنگاههایی که با استخراج مواد اولیه میپردازند جز شعبی از خود بنگاههای تولیدی مستقر در کشورهای سرمایه داری توسعه یافته، که بآن تقریباً تمامی محصول خود را میفروشند، نیستند (مس). بنابراین بازار وجود ندارد. در جائیکه بازار به علت عدم وجود خود نمیتواند ارزش را به رسمیت بشناسد، قیمت نمیتواند بر روی ارزش منطبق شود. با این ترتیب امکان تعین قیمتی پائین وجود خواهد داشت. تعین قیمتی پائین، در جائیکه این بنگاه تولیدی مادر است که از آن بهرمنده میشود، زیانی متوجه شعبه آن نمی نماید. نفعی که توسط بنگاه تولیدی مستقر در کشور توسعه نیافته تحقق نیافته، توسط همان بنگاه تولیدی، لکن مستقر در جای دیگر، تحقق خواهد یافت. فایده این عمل تا حد اکثر پائین آوردن مالیات هائی است که بنگاه مستقر در کشور توسعه نیافته

میبرد از د. فروختن بقیه‌ی پائین تر، در جائیکه موجب کاهش مالیات بنگاه تولیدی می‌گردد، یا صرفه تر است تا فروش بقیه‌ی شامل یک سود معمولی، یا یک اضافه سود. بالاخره - در چارچوب این مطالعه مختصر (۱) - بد نیست سیاست متخذ از طرف دولت‌های امپریالیستی و نتایج آن بر روی قیمت‌ها را نیز مورد توجه قرار دهیم. دولت‌های امپریالیستی، بمنظور اجتناب از افزایش اتفاقی قیمت‌های بعضی از مواد اولیه، که ممکن است به سود کشورهای توسعه نیافته و بزیان اقتصادهای سرمایه داری توسعه یافته تمام شود، بعد از تجربه جنگ کره به یک سیاست ذخیره ای روی آورده اند. بدین ترتیب که، اگر سطح تقاضای مواد اولیه بالا رود ذخیره ها بیرون کشیده شده و در نتیجه قیمت ها ثابت باقی میماند.

بطور کلی از این ملاحظات چنین بر میآید که اقتصادهای سرمایه داری توسعه یافته از طریق صادرات و واردات کالاها، به مبارله نابرابری دست میزنند که برای آنها سود آور است. مبارله نابرابری که به آنها امکان میدهد تا موقتاً خصلت بویژه متضادی را که انباشت سرمایه آنها بخود میگیرد، تضعیف نمایند.

۲- صدور سرمایه

آ- شکل دیگر استثمار کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به روابط مالی، در تحقیق تسر بگوئیم، به صدور سرمایه ها مربوط میشود.

این استثمار بصورت اضافه سودهایی که در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، توسط انحصارات سرمایه داری به تحقق در میآید، ظاهر میکند، اضافه سودهایی که خیلی ساده فقط همچون سودهایی بالاتر از سودهای متوسطی که در متوپیولهای امپریالیستی به دست میآید، تعریف میشود.

نمونه های متعددی میتوان بدست داد که نشان دهند که انحصاراتی که در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به فعالیت اشتغال دارند نرخ های سود بالاتری از نرخ های سودی که در کشورهای سرمایه داری توسعه یافته، تحقق میآید، بدست میآورند.

مثلاً به تظاهر واقعی این پدیده، برای ایالات متحده، نظری بیافکیم: درآمد سرمایه گذارهای آمریکا در خارج (بخش بزرگی از این سرمایه گذارها سرمایه گذارهای آمریکایی است که در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره انجام گرفته) از ۱۰٪ مجموع سودهای قبل از کسر مالیات، در سال ۱۹۵۰ به ۲۲٪ در سال ۱۹۶۴ افزایش یافته است. مبدأ این اضافه سودها کجاست و چگونه "گرایش نرخ سود به کاهش" خنثی می‌گردد؟

۱- برای تفصیل بیشتر به رساله اقتصاد مارکسیستی ماندل مراجعه کنید.

فرمول نرخ سود را مجدداً در نظر آوریم :

$$س = \frac{\frac{ض}{ت}}{م + \frac{ض}{ت}} = \frac{\frac{ض}{م}}{\frac{ت}{م} + 1} = \frac{\frac{ض}{ت}}{1 + \frac{م}{ت}}$$

$$س = \frac{\frac{ض}{م}}{1 + \frac{ت}{م}}$$

امپریالیسم دارای دو نتیجه می باشد :

اولین نتیجه : امپریالیسم امکان خرید ارزان مواد اولیه ، مواد انرژی را و محصولات معدنی را بوجود می آورد . نتیجه آن کاهش ارزش هر واحد سرمایه ثابت ، ث ، می باشد . و چون هر عنصری که در جهت کاهش ث حرکت کند در جهت کاهش $\frac{ت}{م}$ حرکت میکند ، بنابراین معرف عاملی است که "گرایش نرخ سود به کاهش" را خنثی مینماید .

دومین نتیجه : هرچه امپریالیسم نیروی کار را ، در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ، بیشتر استثمار میکند ، نرخ یا آهنگ استثمار $\frac{ض}{م}$ ، در سطح جهانی بیشتر افزایش می یابد . بنا بر این در آنجا هم عاملی وجود دارد که "گرایش نرخ سود به کاهش" را خنثی مینماید . از طرفی ، نرخ یا آهنگ ارزش اضافی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بطور عجیبی بالا است :

— از سویی بعلت اینکه استثمار مطلق کارگران در آنجا خیلی شدید تر است (کار زنان و بچه ها ، مدت طولانی تر زمان کار و غیره) ؛

— از سوی دیگر بعلت اینکه ارزش نیروی کار (م) در آنجا پائین تر است :

الف) بدلیل قیمت گذاری پائین تر ارزش محصولات زراعتی ، این قیمت گذاری پائین تر از ارزش ، خود ناشی از واقعیاتی است که محصولات زراعتی بقیتهائی پائین تر از ارزششان فروخته میشوند ، چیزی که مانع بورژوازی روستائی از بحیب زدن يك ارزش اضافی بالانمیگردد ، بعلت استثمار سرکشی که بر کارگران کشاورزی روا میدارد ، و یا بعلت اینکه مازاد محصولات زراعتی تولید کنندگان ماقبل سرمایه داری را (بعد از خود مصرفی) بقیتهای فوق العاده پائینی از آنها میخرد ؛

ب) بدلیل اینکه جنبه تاریخی و اجتماعی ارزش نیروی کار ، همانطور که در فصل دوم دیدیم ، در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ، به نسبت توسعه و تکامل کمتر نیازهای برانگیخته شده توسط سرمایه در آنجا ، پائین تر است .

اگر اضافه کنیم که کارگران مشغول بکار در صنایع و مزارع بزرگ سرمایه داری کشورهای

مستعمره و نیمه مستعمره، در شرایط تکنیکی تقریباً مشابه با شرایط تکنیکی کارگران کشورهای سرمایه داری پیشرفته کار میکنند، درمیابیم که چرا نرخ یا آهنگ ارزش اضافی $\frac{ص}{م}$ در کشورهای های مستعمره و نیمه مستعمره بالاتر است.

بنابراین، در تحلیل نهائی، سرمایه گذاری در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره برای انحصارات کشورهای سرمایه داری توسعه یافته یک ضرورت است: از سوئی از منابع آنها، جهت تهیه سرمایه ثابت بقیمت ارزان، بهره برداری مینمایند؛ از سوی دیگر نیروی کار این اقتصادها را مورد استثمار قرار میدهند.

هر گروه و هر قدرت امپریالیستی در جستجوی تصرف وسیعترین منطقه نفوذ ممکن میباشد؛ نتیجه آن تقسیم جهان به یک چنین مناطقی است، تقسیمی که تازه خود از طرف قدرتهای امپریالیستی متناوباً مورد سوال قرار گرفته و هم اکنون بصورت جنگهای بروز نموده است.

ب- بخش اعظم این اضافه سودها بسوی مترویل های امپریالیستی بازگردانیده میشود، با اکتفا به دو نمونه میتوانیم خاطر نشان کنیم که:

الف- از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۳ سرمایه گذاریهای خالص و مستقیم بنگاههای آمریکائی در خارج برابر با ۱۲ میلیارد دلار بوده است، در حالیکه سود تحقق یافته از این سرمایه گذاریها و بازگردانیده شده به ایالات متحده برابر با ۳۰ میلیارد دلار بوده است؛

ب- از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۵، ایالات متحده $\frac{۳}{۸}$ میلیارد دلار در آمریکای لاتین سرمایه گذاری نموده است، در حالیکه $\frac{۱۱}{۳}$ میلیارد دلار تحت شکل منافع اعسلام شده از آمریکای لاتین خارج کرده است.

با این ترتیب مشاهده میشود که:

الف- سهم سودهای به آمریکا بازگردانیده شده نسبت به مجموع سودها بسیار قابل توجه است؛ برآورد میکنند که ۹۰٪ سودهاییکه توسط ایالات متحده در آمریکای لاتین بتحقق درمیآید به آمریکا بازگردانیده میشود؛

ب- حجم سودهای با آمریکا بازگردانیده شده بیشتر از حجم سرمایه هائی است که از ایالات متحده صادر میشود. این واقعیت ما را به اهمیت نرخ های سودی که در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تحقق مییابد، هدایت میکند.

بعلاوه باید توجه داشته باشیم که توده سرمایه هائی که در این کشورها سرمایه گذاری میشود، همچنان که در بخش سوم خواهیم دید، با عدم وجود بازارهای کافی مواجه خواهد شد. این عدم کفایت خطر پائین آوردن سریع بازده سرمایه را دربر خواهد داشت، در اینجا به یکی از عناصر توضیح دهنده علت فراوانی خارج کردن سودها از کشورهای توسعه نیافته بر میخوریم (۱).

از طرفی توده عظیم سودهائی که از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره خارج میشود تشکیل منبع بسیار قابل توجهی از سرمایه را خواهد داد که انحصارات آمریکائی (چون ما نمونه ایالات متحده را در نظر گرفتیم) خواهند توانست آنها را در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، مخصوصا در اروپای غربی سرمایه گذاری نمایند .

بنا بر این تسریع حرکت سرمایه ها در سالهای اخیر در میان خود کشورهای سرمایه داری پیشرفته بدان معنی نیست که کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تمامی اهمیت خود را از دست داده اند !

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) متحده بر آمریکای لاتین ، شدید تر است ، خارج کردن سودها از کشورهای اخیر آسان تر است .

نتایج استثمار

برای کشورهای سرمایه داری پیشرفته، استثمار امپریالیستی دارای دو نتیجه میباشد: اولین نتیجه آن تسریع آهنگ انباشت سرمایه است که هم ناشی از بازارهای به خدمت گرفته شده و هم ناشی از نرخ های سودی است که توسط کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره امکان آن فراهم گشته است. این تسریع آهنگ انباشت سرمایه مخصوصا به توضیح علت کاهش بیکاری در اروپای غربی، چه در طول سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۴ (یعنی دوره فتوحات شدید استعماری)، و چه در طول دوره بعد از جنگ جهانی دوم (یعنی دوره سیاست موسوم به نواستعماری) میرسد.

دومین نتیجه آن: ظهور و توسعه يك اشرافیت کارگری است. در واقع سرمایه داران بخشی کوچک از طبقه کارگر را از قسمتی از اضافه سود های استعماری خود بهره مند کرده اند. بر این اساس در بطن طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته قشری بر خوردار از بعضی امتیازات، یعنی قشر بورژوا زده*، که لنین آن را قشر اشراف کارگری توصیف کرده، بوجود میاید، که تشکیل یکی از پایگاههای اجتماعی اپورتونیزم را میدهد. (۱)
اما آنچه که علی الخصوص در اینجا مورد نظر ما است، نتایج استثمار برای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره میباشد. از طریق این نتایج خواهیم توانست به آنچه که علل "توسعه نیافتگی" نامیده میشود، دست یابیم.

* - قشر بورژوا زده COUCHE EMBOURGOTSEE

۱ - بدون پرداختن به اختلاف اساسی میان این نظریه لنین و اندیشه هایی که امروزه توسط امانوئل EMMANUEL مورد دفاع قرار میگیرد، در اینجا باید به ذکر این نکته بپردازیم که: - برای لنین، دستمزدهای پائین کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره اجازه ظهور و توسعه سود های استعماری را میدهد. این اضافه سود ها معرف يك انتقال ارزش اضافه از بورژوازی کشورهای مستعمره به بورژوازی کشورهای سرمایه داری پیشرفته، یا از يك گروه سرمایه دار به گروهی دیگر، میباشد، انتقال ارزشی که اجازه پرداختن دستمزدهایی بالاتر به بخشی کوچک از طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته را خواهد داد.

- برای امانوئل، افزایش دستمزدهای مجموع طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته سبب "استثمار" کارگران و دهقانان کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره میشود. برای نقدی از نظریه های امانوئل بمقالات پ. فلوریان و ا. شانلن، در نقد های

۱- برای درك این نتایج ، ابتدا لازم است تصریح نمائیم كه این قانون تكامل ناموزون و مركب چیست ، كه بر توسعه و تكامل جهانی سرمایه داری حاكم است و ما در مقدمه این فصل بدان اشاره نموده ایم .

ما بر روی جنبه ناموزون توسعه و تكامل كه از آن قبلا صحبت كردیم باز نمیگردیم . در اینجا میخواهیم بر روی جنبه مركب توسعه و تكامل تكيه كنیم . منظور از آن چیست ؟ این اظهار كه توسعه و تكامل ، بخصوص توسعه و تكامل میان کشورهای سرمایه داری پیشرفته و کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره نه تنها ناموزون ، بلكه مركب هم هست ، بدان معنی است كه فشار ثابت اقتصادی و سیاسی كه کشورهای سرمایه داری پیشرفته بر کشورهای عقب افتاده وارد میاورند ، کشورهای اخیر را محبور مینماید تا جهش وار و بیكباره بسه پیشرفته ترین تكنيك ها دست یابند . با این ترتیب ناگهان نوعی مركب از توسعه و تكامل ظاهر میگردد : ترکیبی از نشانه های عقب افتادگی و پیشرفته ترین تكنيك های جهانی . این تحلیل برای اولین بار توسط لئون تروتسكي ، در تحلیل خود از صورتبندی اجتماعی روسیه كه از تركيب يك اقتصاد دهقانی فوق العاده عقب افتاده و يك صنعت بكار برنده مدرن ترین تكنيك های تولید مشخص میگردد ، انجام گرفت . مثلاً صنایع سنگین روسیه كه ، بعد از صنایع کشورهای صنعتی اروپا (از قبیل انگلستان ، فرانسه و آلمان) توسعه پیدا میكردند ، جدید ترین تكنيك های تولید را وارد کرده و خود را از صنایع سنگین کشورهای صنعتی شده اروپا هم متمركز تر می یافتند .

توجه كنیم كه لنین در سالهای ۱۹۰۰ این مسئله را خوب ندیده است . او كه در واقع مسحور مبارزه علیه پوپولیست ها (۱) گشته ، بحق میخواهد نشان دهد كه شیوه تولید سرمایه داری هم اکنون شیوه تولید مسلط صورتبندی اجتماعی روسیه بوده و همچنان شیوه تولید مسلط باقی خواهد ماند . و بنا بر این پرولتاریا نیروی به حرکت درآورنده انقلاب آینده خواهد بود . لکن بینش او از توسعه سرمایه داری در روسیه شدیداً ملی باقی میماند ، بنظر او روسیه بترتیب همان مراحل تاریخی تكامل سرمایه داری ، كه در اروپا اتفاق افتاد و ماركس آن را در كتاب سرمایه (در قسمت مربوط به از تولید كوچك كالائی ماقبل سرمایه داری تا مانوفاكچور و بعد تا فابريك و غیره) آشكار نموده بود ، را بخود خواهد دید ، حتی اگر پروسه این تكامل بطور سریع انجام گیرد .

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) اقتصاد سیاسی ، شماره ۳ مراجعه كنید .

P. FLORIAN et E. CHATELAIN dans C.E.P. N° 3

۱- پوپولیست ها ادعا میكردند كه در روسیه توسعه سرمایه داری وجود نخواهد داشت و بنابراین دهقانان نیروی به حرکت درآورنده انقلاب آینده بوده و این انقلاب اشكالی از جامعه اشتراکی ماقبل سرمایه داری را ، كه بخصوص در روستاها موجود بوده ، با اهمیت فراوان در دستور روز قرار خواهد داد .

در این موقعیت، او جنبه های مهمی را میبیند، مثلا نقش نابودی بخش های ماقبل سرمایه داری در توسعه بازار کالاهای سرمایه داری (دلقانان مستقل به بسورژواری و پرولتاریای روستا تغییر شکل پیدا کرده و تبدیل به مشتریان صنایع سرمایه داری میشوند)، اما باز هم یکبار دیگر بینش او محدود باقی میماند، زیرا که او بیش از حد ملی است.*

تروتسکی که، برای درک صورتبندی اجتماعی روسیه، از بینش خود از اقتصاد جهانی و از قانون تکامل ناموزون و مرکب شروع بحرکت مینماید بهتر از او نشان خواهد داد، که چگونه اقتصاد روسیه با دخالت انبوه سرمایه های خارجی در گون گشته است. (۱) یا تحلیل اثر توسعه جهانی سرمایه داری بر روسیه، او قادر به تحلیل ویژگی های وضع اقتصادی و اجتماعی روسیه خواهد بود (مخصوصا این ترکیب معروف نشانه های عقب افتادگی و تکنیک های جدید).

بطور کلی، باید توجه داشت که، برای درک وضع همه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمر باید بتوان متد تحلیل از این قانون تکامل ناموزون و مرکب شروع بحرکت نمود. البته این بدان معنی نیست که دیگر برای هر کشور احتیاجی به یک تحلیل واقعی و بی نهایت دقیق از ویژگی های آن نداریم.

۲- بطور دقیقتر، برای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره نفوذ امپریالیستی چه مفهومی داشته است؟

در نظر اول، میتوان گفت، این نفوذ دارای دو نتیجه بوده است:

- اولین نتیجه: نابودی بخش های ماقبل سرمایه داری تولید. سیستم سرمایه داری با ورود خود به کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، در آنجا در پیجابه نابود کردن اقتصاد ماقبل سرمایه داری و ویژگی های آن میپردازد، یعنی به نابود کردن اقتصادی که ناتوان از تحمل رقابت بوده و یا مجبور به تطبیق خود با شرایط کشورهای سرمایه داری مسلط میباشد. همزمان بخشی از تولید که متوجه صادرات گشته (بخشی که اساسا از ابتدا بتولید مواد اولیه سپردار) و از جدیدترین تکنیک های تولید استفاده میکند، توسعه مییابد. نمونه برای نشان دادن این پدیده ها فراوان است. ما به آوردن تنها یک نمونه اکتفا میکنیم، نمونه روابط میان انگلستان و هند در طول نیمه اول قرن نوزدهم. ابتدا بخاطر داشته باشیم که از سال ۱۷۶۰ (یعنی از ابتدای انقلاب صنعتی در انگلستان) تا سال ۱۸۱۰ هند تولید کننده اصلی محصولات بافندگی جهان باقی میماند. در سال ۱۸۱۳، هنوز پارچه پارچه های پنبه ای و ابریشمی هندی ۵۰٪ تا ۶۰٪ از پارچه های انگلیسی ارزان تر است.

* در این مورد به مقدمه رجوع شود.

(۱- خارجی ها، در مجموع مالکیت تقریبا ۴۰٪ کل سرمایه های سرمایه گذاری شده در روسیه و درصد خیلی بالاتری در بخش های کلیدی صنعت را در اختیار داشتند.

بازار هند یزودی توسط سرمایه های انگلیسی ، نه با وسائل صرفا اقتصادی (زیرا که هزینه های تولید در هند خیلی پائین تر است) بلکه با نیروی سیاسی و نظامی تصرف میشود : بنابراین انگلستان به هند اینها را تحویل خواهد کرد :

— حقوق وارداتی فوق العاده بالای پارچه های هندی در انگلستان : ابتدا ۷۰٪ تا ۸۰٪ و بعد ۲۰٪ قیمت پارچه ها ؛

— حقوق وارداتی فوق العاده پائین پارچه های انگلیسی در هند : بین ۳٪ تا ۴٪ . در نتیجه بین سالهای ۱۸۱۵ تا ۱۸۵۰ :

— پارچه های پنبه ای بریتانیایی بازار هند را تصرف میکنند (و توجه کنیم که آن معروف ۲۵٪ کل صادرات پارچه های پنبه ای انگلیس میباشد) ؛

— در هند ، صنعت پیشه وری بافندگی نابود میشود و مزارع پنبه ، پنبه ای که بطور خام به انگلستان صادر میشود ، انبوهها جانشین آن میگردد . اقتصاد با حرکتی عکس حرکتی که کشورهای اروپایی بخود دیده اند مواجه میگردد : کارگران شهرها را برای بازگشت به روستا ها ترك میکند . و قحطی استقرار مییابد . *

— دومین نتیجه : نابودی بخش های ماقبل سرمایه داری ، توسعه يك سرمایه داری ملی را به همراه ندارد .

این دو نتیجه خود سبب پیدایش ساختمان و ترکیب کاملا خاصی از طبقات می باشد . مشخصه این ساختمان و ترکیب خاص طبقاتی بشرح زیر است :

الف — فقدان يك بورژوازی ملی یا وجود خیلی ضعیف آن ؛ (۱)

ب — وجود توده ای فوق العاده انبوه از دهقانان فقیر ؛

ج — وجود يك پرولتاریای جوان شدیداً متمرکز (بدلیل صفت مرکب توسعه) .

ما خصوصیات ساختمان تولیدی و ترکیب اجتماعی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را نظر باینکه این اقتصاد ها ، اقتصاد هایی صادراتی باشند یا اقتصاد هایی نیمه صنعتی شده ، به طور جداگانه مورد بررسی قرار میدهیم .

* — این قحطی معلول دو علت است :

۱ — بوجود آمدن توده عظیمی از بیکاران در نتیجه نابودی صنعت پیشه وری بافندگی در شهرها و هجوم این بیکاران در جستجوی کار به روستا ها و بوجود نیامدن کار باندازه کافی در مزارع جدید پنبه در روستا ها .

۲ — تبدیل بسیاری از مزارع گندم و سایر غلات به مزارع پنبه ، پنبه ای که بطور خام به انگلستان صادر میگردد ، و در نتیجه کاهش گندم و سایر غلات در بازار و افزایش قیمت آنها .

۱ — منظور ما از " بورژوازی ملی " بورژوازی است که قادر باشد بطور مستقل و بدون تئودارتن قطعی به نفوذ دیگر بورژوازی های خارجی بانباشت سرمایه بپردازد .

اقتصاد های صادراتی اقتصاد هایی هستند که فعالیت بخش سرمایه داری در آنها در اغلب موارد تحت کنترل سرمایه مترویل های امپریالیستی بوده و اساسا از تولید ثروت های زراعتی ، انرژی زا و یا معدنی ، بمنظور صدور آنها به کشورهای سرمایه داری پیشرفته ، تشکیل میشود . مثلا بوکسیت در گینه ، مس در رودزیا ، آراشید در سنگال ، کائوچو در مالزی و غیره . هر بخش متخصص در یک محصول است . به عبارت دیگر ، هر کشور مستعمره یا نیمه مستعمره یکی یا دو تا از ثروتهایش را - که از طرفی در اغلب موارد معرف اساس تولید و صادرات آن کشور میباشد - تولید کرده و صادر مینماید . یک چنین تخصصی شدن بیش از حدی این اقتصاد ها را بطور در یست وابسته به بازار سرمایه داری جهانی و تراست های بین المللی مینماید . زیرا اقتصادی که جز از یک (یا دو ، یا سه) محصول بهره برداری نمیکند ، درآمدش از ارز های خارجی - که خود تعین کننده حجم واردات آن میباشد - وابسته به تنها قیمت این محصول در بازار جهانی است .

این قیمت از طریق حکمیت بین خریداران و فروشندگان تعین میشود . بنابراین این کارگران معادن یا دهقانان کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره نیستند که در بازار جهانی محصول خود را میفروشند ؛ این یا موسسات سرمایه داری ، که خود به بهره برداری از این ثروتها اشتغال دارند ، میباشند و یا مؤسسات سرمایه داری که مواد اولیه را از تولید کنندگان یا از واسطه ها (۱) میخرند و آن را در بازار جهانی میفروشند . موسسات سرمایه داری که بطور مستقیم یا غیر مستقیم به بهره برداری از این ثروتها مشغولند ، اغلب جزئ شعبی از خود تراستهایی که در کشورهای سرمایه داری پیشرفته آنها را به محصول ساخته شده تغییر شکل میدهند ، نمیباشند . در نتیجه قیمتها در پایین ترین حد ممکن تعین میشوند . زیان های موسسات بهره برداری کننده چیزی جز ظاهر قضیه نمیباشد ، زیرا با تعلق دو نوع موسسه به یک تراست ، این زیانها از طریق منافع مؤسساتی که این ثروتها را به کالا تغییر شکل میدهند جبران میگردد . افزایش احتمالی قیمتها فقط ناشی از رقابت احتمالی میان دو تراست خواهد بود .

در هر صورت اقتصاد های صادراتی بطور در یست وابسته به کشورهای سرمایه داری پیشرفته و تراستهای آنها میباشند . برای این اقتصاد ها بخصوص چیزی فلاکت بارتر از خراب تر شدن بویژه آشکار شرایط مبارزه مواد اولیه ، و نوسان قیمتهای آنها نمیباشد . وابستگی بسیار شدید این اقتصاد ها در ترکیب اجتماعی آنها انعکاس مییابد . بویژه ، در آنجا فقدان (یا ضعف فوق العاده) هرگونه بورژوازی ملی را مشاهده میکنیم . فقط آن چیزی که بورژوازی کمبرادور نامیده میشود ، مرکب از تجار ، ربا خواران ،

۱ - این واسطه ها اکثر سرمایه داران تاجری میباشند که باین آمدن احتمالی قیمتها را بر دهقانان تحمیل کرده و افزایش قیمتها را متصرف مینموند .

قشر بالای مقامات حکومتی وجود دارد، که قدرت آن تماما بر روی سرمایه خارجی پایه‌گذاری شده است. این بورژوازی کمپرادور چیزی جز نمایندگی محلی سرمایه خارجی نیست. نوکر آن است. با هرگونه صنعتی شدنی دشمن است. زیرا که تولید کنندگان مواد اولیه‌بازاری در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته نمی‌یابند، مگر اینکه کشورهای اخیر بتوانند محصولات ساخته شده خود را، که در نتیجه در خود کشور مستعمره تولید نمی‌شود، آنجا صادر نمایند. بنابراین این بورژوازی کمپرادور یک سیاست کاهش موانع گمرکی را دنبال میکند. (۱) بنابراین برای اقتصادی که جزء اقتصادهای موسوم به اقتصادهای صادراتی می‌باشند، واقعیات نسبتا ساده است: وابستگی کامل به کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، محروم ماندن از صنعتی شدن و یا صنعتی شدنی خیلی ضعیف، فقدان بورژوازی ملی. این واقعیات در مورد اقتصادهای موسوم به اقتصادهای نیمه صنعتی شده پیچیده تر است.

ب - اقتصادهای نیمه صنعتی شده (۲) *

در اینجا منظور تعداد معینی از اقتصادهایی می‌باشد که نوعی معین از صنعتی شدن، از جمله بر پایه ای ملی، را بخود دیده‌اند: کشورهای چون آرژانتین یا برزیل نمونه‌های مشخص آن می‌باشند.

چه اتفاق افتاده است؟

بهنگام گسستگی‌های اقتصادهای صادراتی از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، گسستگی‌هایی که ناگهان بهنگام دو جنگ جهانی و یا بخصوص بهنگام بحران دهه ۱۹۳۰ اتفاق افتاد، تعدادی معین از این اقتصادها آغازی از صنعتی شدن، موصوف به صنعتی شدنی که جانشین واردات می‌گردد، را بخود دیده‌اند.

زیرا که بعضی از کالاهائی که سابقا از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته وارد می‌گردید، درست در نتیجه گسستگی مذکور دیگر وارد نمی‌گردد. در نتیجه برای پاسخ گفتن به تقاضای داخلی که در حال بروز است، در خود کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره شروع به تولید این کالاها می‌نمایند.

بعلاوه این صنعتی شدن با اشاعه قبلی مناسبات تولید سرمایه‌داری، که توسط اقتصاد

۱ - معذک امروزه صحت این امر کمی کمتر از یک قرن پیش است. بورژوازی‌های کمپرادور ممکن است به صنعتی کردن بخش‌هایی، که کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته دیگر مایل به سرمایه‌گذاری در آنها نیستند، کمک نمایند (نمونه: بافندگی) و ندرتا در بخش‌های دیگر.

۲ - برای یک تحلیل تفصیلی به نوشته پیر سالاما، پروسه "توسعه نیافتگی" مراجعه کنید.:

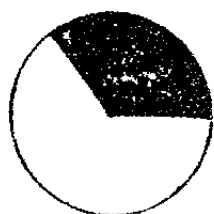
P. SALAMA PROCES DE "SOUS DEVELOPPEMENT", P. MASPERO
ECONOMIES SEMI-INDUSTRIALISEES * - اقتصادهای نیمه صنعتی شده

صادراتی تامین شده، تسهیل میگردد. بنابر این شاهد توسعه گاهی اوقات نمایشی يك بخش صنعتی ملی و يك سرمایه ملی هستیم (در برزیل مثلا در فاصله بین سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ تولید صنعتی ۲۲۰٪ افزایش مییابد!) . اقتصادهای صادراتی به اقتصادهای نیمه صنعتی شده تغییر شکل پیدا میکنند، مخصوصا در طول بحران بزرگ سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۰ و جنگ جهانی دوم. متوازیاً، ضمن اینکه يك پرولتاریای صنعتی جوان و شدیداً متمرکز توسعه مییابد خطوط اولیه يك بورژوازی ملی پدیدار میگردد، بدون اینکه این بورژوازی ملی الزاماً با بریدن قهری از مالکین ارضی و بورژوازی کپرادور بوجود آید. اما خطوط اولیه صنعتی شدن برپایه ای ملی، عر بار به سرعت به موانعی برخورد میکند. انباشت سرمایه ملی به تعدادی معین از موانع برخورد میکند.

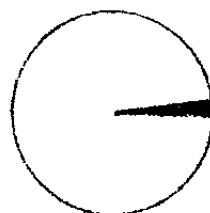
زیرا دخول مجدداً اقتصادهای نیمه صنعتی شده در بطن پروسه مولده جهان، در پایان بحران هائیکه آنها را از کشورهای سرمایه داری پیشرفته جدا کرده است، اجباری بر بورژوازی های ملی تازه متولد روا خواهد داشت: این بورژوازی ها، تحت فشار رقابت و برای اینکه قربانی آن نشوند، مجبور به سرمایه گذاری بر طبق حدیدترین اشکال و تکنیکهای خواهند بود که توسط بورژوازی کشورهای سرمایه داری پیشرفته به آنها تحمیل میشود. نتیجه آن بوجود آمدن ظرفیت های عظیم تولید در اقتصادهای نیمه صنعتی شده است، مادامیکه، در مقابل این ظرفیت های تولید بالا، بازارهای داخلی فوق العاده ضعیف باقی میماند. ضعف بازارهای داخلی خود به خود دلیل است:

الف - این ضعف ناشی از کمبود مشاغل صنعتی است. زیرا انباشت سرمایه، در بخشهای ماقبل سرمایه داری مشاغل بسیاری را نابود کرده و در بخش سرمایه داری صنعتی اگرچه آفرینش مشاغل جدید صفر نیست، لکن باندازه کافی نمیباشد. در این بخش، بار آوری بسیار بالای کار (که ناشی از بکار بردن تکنیک های مدرن است) با سرعتی برابر یا بیشتر از سرعت آهنگ انباشت سرمایه که رشد آن توسط عوامل ترمز زده میشود، افزایش مییابد: یکی از این عوامل عبارت از محدودیت هایی است که در توانائی در وارد کردن کالاهای تجهیزاتی وجود دارد: و دیگری افزایش هزینه هایی است که ناشی از وجود ظرفیت های اضافه باقی مانده تولید میباشد. افزایش مشاغل ناچیز است. افزایش تقاضای داخلی برای کالاهای مصرفی ضعیف است.

ب - این ضعف بازارهای داخلی ناشی از تراکم بسیار شدید درآمدها در دست صاحبان سود میباشد. به این ترتیب است که، در سراسر امریکای لاتین (با استثناء کوبا) ۵٪ جمعیت ۳۳٪ کل درآمد را در اختیار دارند:

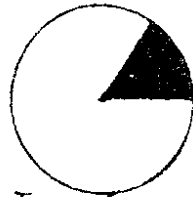


۳۳٪ کل درآمد

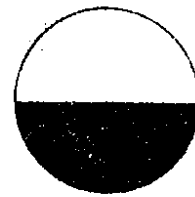


۵٪ جمعیت صاحب

در حالیکه ۵۰٪ جمعیت ۱۶٪ کل درآمد را در اختیار دارند :



۱۶٪ کل درآمد



۵۰٪ جمعیت صاحب

این تراکم شدید درآمد ها از ده سال پیش تا کنون شدید تر هم گشته است. چنانکه اگر نمونه برزیل را در نظر بگیریم ، چه آمارهای برزیلی و چه آمارهای آمریکائی این پدیده را بخوبی تأیید میکند . (۱)

درصد جمعیت مورد پرداخت قرار گرفته	۱۹۶۰ درصد درآمد ملی		۱۹۷۰ درصد درآمد ملی	
	دو آرت	اداره آمار ایالات متحده	دو آرت	اداره آمار ایالات متحده
۴۰	۱۱/۲۰	۱۰/۸۰	۹/۰۵	۸/۶۰
۲۰	۱۳/۹۸	۱۲/۸۰	۱۰/۹۴	۱۱/۱۰
۲۰	۲۰/۳۴	۲۰/۴۰	۱۶/۸۳	۱۶/۵۰
۲۰	۵۴/۴۸	۵۶/—	۶۳/۱۸	۶۳/۸۰
۱۰٪ ممتاز	۳۸/۸۷	۳۸/۵۰	۴۸/۳۵	۵۱/۶۰
۵٪ ممتاز	۲۷/۳۵	۲۶/—	۳۶/۲۵	۳۷/۸۰

علل تراکم بسیار شدید درآمد ها در دست صاحبان سود میتواند بشرح ذیل توضیح داده شود : از سوئی ، به دلایلی که مشخص نمودیم با بارآوری کاری مواجه میشیم که شدیداً رویه افزایش است نه از سوی دیگر ، با دستمزدهای واقعی مواجهیم که ، بویژه به دلیل وجود ارتش انبوه بیکاران ، با سرعتی خیلی کمتر از سرعت رشد بارآوری کار افزایش مییابد . چنانکه مثلاً در برزیل بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۲ به نتایج زیر میرسیم :

صنایع ساخت فلزات	صنایع غذائی	صنایع تغییرشکن دهنده	بافتگی	
۱/۹٪	۴/۶٪	۶/۱٪	۶/۲٪	آهنگ رشد سالانه بارآوری کار
۰/۳٪	۱/۱٪	۱/۹٪	۱/۱٪	آهنگ رشد سالانه دستمزدها واقعی

۱- مراجعه شود به : DUARTE, ASPECTOS DE LA DISTRIBUCION DA RENDA NO BRASIL EM 1970 (1971): U.S. BUREAU OF CENSUS DISTRIBUTION OF NATIONAL INCOME IN BRAZIL, '71

نتیجه آن افزایش سریع سودها میباشد. پائین بودن دستمزدهای واقعی، و به کار بردن بخشی از سودها توسط بورژوازیهای محلی برای خرید کالاهای مصرفی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، بخصوص در ایالات متحده نیز از عواملی هستند که به یکسان سبب محدود شدن بازارهای داخلی میگرددند.

تضاد میان ظرفیت های عظیم تولید و بازار ضعیف داخلی دارای دو نتیجه خواهد بود:

الف - این تضاد سبب کندی انباشت سرمایه ملی خواهد شد؛

ب - این تضاد منجر به گرایش قیمت نسبی کالاهای تجهیزاتی با افزایش خواهد شد، زیرا که سرمایه داران سازنده این کالاها از یکسو کوشش خواهند نمود افزایش هزینه های تولید خود را در قیمت فروش داخل کرده و از سوی دیگر ناکافی بودن حجم فروش خود را از طریق افزایش قیمت فروش هر واحد کالا حیران نمایند.

بنا بر این سرمایه داران سازنده کالاهای مصرفی جهت تدارک خود از کالاهای تجهیزاتی بیش از پیش گرایش مراجعه به بازارهای خارجی پیدا کرده و یا این ترتیب باز هم به حد ترک کردن تضاد های سرمایه داران داخلی سازنده کالاهای تجهیزاتی خواهند پرداخت.

معدّلک افزایش قیمت نسبی کالاهای تجهیزاتی نمیتواند مورد تحلیل قرار گیرد مگر به عنوان یک گرایش. این گرایش به افزایش میتواند دقیقاً بعکس و در اقتصاد های نیمه صنعتی شده در پروسه مولده جهان خنثی گردد. به عبارت دیگر دخول آنها و سیاست مبارزه ای آزادانه تری که آن به دنبال دارد این افزایش را دشوار میسازد. چه گرایش قیمت نسبی کالاهای تجهیزاتی به افزایش تحقق یابد چه نه، به هر حال این گرایش قدرت مقابله و مت بورژوازی صنعتی ملی را تضعیف خواهد کرد. بنا بر این شاهد دست اندازی روزافزون سرمایه خارجی بر بنگاههای تولیدی ملی خود بخش کارخانه ای خواهیم بود.

این دست اندازی که در تمام اقتصاد های نیمه صنعتی شده، مخصوصاً در آمریکای لاتین، مشاهده میشود، بدان معنی است که:

الف - توسعه صنعت همواره امکان پذیر باقی میماند؛

ب - لکن این توسعه دیگر بر پایه ای ملی انجام نمیگیرد.

در حقیقت بموازات دست اندازی روزافزون سرمایه خارجی بر روی بخش کارخانه ای ملی، ما شاهد ناپدید شدن یک چنین عنوانی از آنچه که خطوط اولیه یک بورژوازی ملی بوده است هستیم، بورژوازی ملی که برای بقا، خود مجبور گشته به یک بورژوازی صنعتی شریک سرمایه خارجی، بخصوص آمریکائی، و تحت سلطه آن، بدل شود.

نباید فراموش کرد که سرمایه خارجی شریک سرمایه محلی، خود نیز با مشکل ناکافی بودن بازار داخلی مواجه میگردد.

اگرچه مشکل بازار، برای تراستهای بین المللی و برای بنگاههای تولیدی "ملی" در حال

ناپدید شدن، بنحویکسانی وجود ندارد، با اینهمه تکامل این بازارها ماهیتاً چندان
قادر به تشویش این تراستها به سرمایه گذاری تمام سودهایشان نمیشد. تشدید تراکم
درآمدها در دست مرفه ترین گروه ها و عدم توسعه یا توسعه ناچیز مشاغل مولد تدریجاً
چون موانعی بر تجدید تولید گسترده سرمایه ظاهر میشوند.

در نتیجه در میابیم که بعضی از تراستهای آمریکائی، بمنظور تامین بازارهای وسیع
تری برای خود، ممکن است به تغییر تدریجی سیاست خود در قبال الیگارشی های سنتی،
مخصوصاً الیگارشی مالکان بزرگ ارضی^x، و به ستایش از رفم های ارضی (حتی اگر آبکی
هم شده) هدایت شوند. باین ترتیب، برخلاف عقیده عمومی، تکامل تضادها، بهنگام
پروژه انباشت سرمایه در آمریکای لاتین، وجهت گیری جدید سرمایه های خارجی به سوی
بخش کارخانه ای میتواند بعضی از محافل امپریالیسم را به مخالفت با الیگارشی سنتی و قمار
بر روی توسعه یک خرده بورژوازی، بخصوص در روستا برانگیزد.

با این ترتیب آنچه که میتواند استراتژی جدید امپریالیسم ایالات متحده در آمریکای
لاتین نامیده شود، توضیح داده میشود. استراتژی که با نوع جدیدی از اتحاد طبقه ای
میان سرمایه آمریکائی و بورژوازی صنعتی محلی شریک و تحت سلطه آن، بر علیه الیگارشی
مالکان بزرگ ارضی سنتی و در بعضی موارد بر علیه الیگارشی سرمایه معدنی صورت واقعیت
بخود میگیرد (علت بعضی از اصلاحات ارضی که بمنظور توسعه بازارهای داخلی انجام
میگیرد^(۱) و علت امری که بخشی از امپریالیسم ایالات متحده بدون وحشت چندانی به تماشای
تعداد معینی از ملی کردن های معادن - در صورتیکه این ملی کردن ها همراه با پرداخت
غرامت باشد - می نشیند، در این واقعیت قرار دارد).

این راه جدید از آن جهت باز هم برای امپریالیسم جذابیت بیشتری خواهد داشت که
میتواند تشکیل درجه اطمینانی را برای مطالبات دهقانان و کارگران بدهد. برایشان
است که به افشای این اقدامات "ظریف تر" امپریالیسم دست زده و این اقدامات را بر علیه
آن متوجه گردانند.

۳- قانون تکامل ناموزون و مرکب و ضعف یا فقدان سرمایه ملی دارای دو نتیجه بسیار
مهم میباشد:

آ- اولین نتیجه آن: در دستور روز قرار داشتن انقلاب پرولتاریائی هم در کشورهای
مستعمره و هم در کشورهای نیمه مستعمره میباشد.

*- الیگارشی OLIGARCHIE حکومت عدای معدود از افراد یا طبقه ای محدود و ممتاز است.
x- مالکان بزرگ ارضی LATIFUNDIAIRE

۱- البته این ملاحظات بر طبق کشورهای مختلف فرق میکند. مثلاً در برزیل، ضرورت ارجح
توسعه بازار کالاهای با دوام (مانند اتومبیل) به انجام رفم های ارضی، که میتوانست
است سبب افزایش تقاضای کالاهای مصرفی خلقی گردد، منجر نگشته، بلکه به مساعد

از اینجهت، امپریالیسم که از بعضی جنبه ها قادر است جزئا وموقتاً تضاد های معینی از سیستم را حل کند، در تحلیل آخر با قرار دادن انقلاب پرولتاریائی در دستور روز، نه تنها در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، بلکه همچنین در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، منجر به حاد کردن این تضاد ها میگردد. بطور دقیق تر قانون تکامل ناموزون و مرکب و ضعف یا فقدان سرمایه ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره دارای پنج مضمون اساسی است که به تعیین استراتژی انقلاب مداوم در آنجا میردازد:

الف - بورژوازی این کشورها از آوردن راه حلی واقعی و کامل برای انجام وظایف بورژوا - دمکراتیک و آزاد بیخش ملی ناتوان است. این بورژوازی که ضعیف، و در اغلب موارد دارای پیوند با مالکین ارضی بوده و شدیداً وابسته به امپریالیسم خارجی و مجبور به مقابله با یک پرولتاریای جوان شدیداً متمرکز میباشد، از انجام خود انقلاب بورژوائی هم تا بآخر ناتوان است. اولین نمونه بزرگ تاریخی با انقلاب روسیه فراهم گردید. بین فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ بورژوازی در مسند قدرت روسیه از حل مسئله ارضی (دادن زمین به دهقانان و مسئله ملی ناتوان ماند. باید توجه کنیم که لنین، حتی اگر نقش سرمایه های خارجی در روسیه را خوب ندیده بود، با تروتسکی در توصیف عدم توانائی بورژوازی روسیه و رد اتحاد میان پرولتاریا و بورژوازی موافق بوده (۱) و با مکانیسیسم ملی منشویکها، که مدعی بودند تنها اخذ قدرت توسط بورژوازی در روسیه فتوای دادرستور روز بوده است، مخالفت مینماید. تا کنون، نمونه های متعدد دیگر تاریخی از مصر زمان ناصر گرفته تا کشورهای آمریکای لاتین، هند، سیلان، کشورهای آفریقای سیاه و یا ویتنام، که بورژوازی ملی آنرا لودوان* است^x توصیف میکند، این نظریه را تأیید نموده است.

ما فقدان یا ضعف بورژوازی ملی را چه در اقتصاد های موسوم به اقتصاد های صادراتی و چه در اقتصاد های موسوم به اقتصاد های نیمه صنعتی شده بخوبی نشان دادیم. ب - بورژوازی قادر به اجرای وظایف بورژوا - دمکراتیک تا به آخر نمیشد. و تنها یک تئوری پرولتاریا است که قادر به انجام این وظایف تا به آخر است. از آن چنین نتیجه میگیریم که، اگر پرولتاریای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بتواند توده های دهقان را بدنبال خود بکشد، سریعتر از پرولتاریای کشورهای سرمایه داری پیشرفته قادر است قدرت را در دست گیرد. البته وظایف فوری وظایف بورژوا - دمکراتیک میباشد، لکن تنها پرولتاریا

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) نمودن توسعه اقتصاد متوسط جدید و یک خود بورژوازی جدید در شهرها و به سرکوب سازمانهای کارگری و تاسیس یک دیکتاتوری نظامی منجر شده است.

RACHITIQUE

x - سمت

* - LE DUAN

۱ - اختلاف نظر های میان لنین و تروتسکی، تا آوریل ۱۹۱۷، به تحلیل بورژوازی روسیه مربوط نمیشود. این اختلاف نظر ها فقط به نقش دهقانان در اتحاد طبقاتی و مراحل مبارزه مربوط میشود. در مورد این دو نکته، که ما بر روی آن باز خواهیم گشت، واقعیات ←

متحد با دهقانان (ونه با بورژوازی) قادر به انجام این وظایف است. انقلاب روسیه باز هم راه را نشان داده است.

ج - اهمیت مسائل ارضی و ملی نقش فوق العاده مهم را برای دهقانان، که معمولاً اکثریت جمعیت کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را تشکیل می دهند، تعیین میکند. لکن باید علیه نفوذ بورژوازی این کشورها بیرحمانه مبارزه نمود. باز هم یکبار دیگر این موضع مشترک لنین و تروتسکی در مقابل منشویکها بوده است. پراتیک های استالینیست ها در جهت عکس آن جریان مییابد:

— موضع بین الملل کمونیستی در سالهای ۱۹۲۷ - ۱۹۲۵ در قبال چین از قبل به تصویر آن چیزیکه مبدل به جهت رسمی خواهد شد میپردازد، یعنی جهت استالینی. زیرا که، در این دوره، رهبری بین الملل کمونیستی اعلام کرد که، برای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، هدف نمیتواند واژگویی سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا با اتکا به دهقانان باشد. مسئله به اجرا در آوردن یک ائتلاف طبقاتی بوده است که نه تنها شامل طبقه کارگر و دهقانان باشد، بلکه بورژوازی ملی را نیز در برگیرد. بعلاوه در انقلاب ۱۹۲۵ چین، رهبری بین الملل کمونیستی، کمین تانگ را بعنوان یک "ائتلاف طبقاتی" معرفی نمود، که اعضای حزب کمونیست چین میباید در بطن آن، بدون داشتن امکان ادای یک سیاست مستقل، حل شده و جذب گردند. (۱) کم کم بین الملل بیش از پیش استالینیزه شده و جهتی مشابه تئوری منشویکی انقلاب مرحله ای را پیش میگرفت.

— موضع بوروکراتهای استالینی جانشین استالین: پراتیک های آنها تقریباً همان پراتیک هائی بوده است که تحت رهبری خود استالین بمورد اجرا در میآمد. منظور از آن، با اکفا به چند نمونه، حمایت از مصر در زمان ناصر^(۲) یا از بورژوازی هند، و نیز تحویل سلاح (مشترکاً با امپریالیسم ایالات متحده) به دولت سیلان و بالاخره حمایت از بسیاری از دولتهای آفریقائی میباشد.

— و اما در باره موضع بوروکراسی چین، حد اقل چیزی که میتوان گفت این است که بطور وسیعی حامل نشان استالینیسم است. در واقع، حتی اگر در خود چین رهبری مائوئیستی در مقابل مسئله انقلاب پرولتاریائی در مجموع دارای یک استراتژی بسیار نزدیک با استراتژی انقلاب مداوم بوده است تا با استراتژی استالینی انقلاب مرحله ای^(۳)، با اینهمه:

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) حق را به تروتسکی خواهند داد، چنانکه لنین با تزه های آوریل ۱۹۱۷ خود آنرا مورد تصدیق قرار خواهد داد * — در این مورد به مقدمه رجوع شود.

۱ - در حالیکه لنین همواره بر روی استقلال بی چون و چرا ی سیاسی پرولتاریا و حزبش اصرار داشته است.

۲ - بخاطر بیاوریم که بوروکراسی کرملین خواستار حل حزب کمونیست مصر در بطن حزب ناصری شد، وفادار به رسم استالین که حزب کمونیست چین را به حل خود در بطن کمین تانگ تشویق مینمود.

۳ - حد اقل چیزی که میتوان گفت این است که مراحل "ائتلاف" با مقدمه ناچیز بورژوازی ملی موجود، بیش از حد کوتاه گردیده است.

● در سطح تئوریک، تئوری "ائتلاف طبقاتی" بطور نمونه استالینی باقی میماند. البته در سال ۱۹۵۹، یعنی ده سال بعد از پیروزی انقلاب خود، رهبران چین تئوری موسوم به تئوری "انقلاب بدون انقطاع مرحله ای" * را معرفی نموده و در صورت تئوری دادن به پراتیک های خود - و درست بدانوسیله نزدیک کردن خود به تئوری انقلاب مداوم - سر آمدند. اما آنها کوشش میکنند از طریق این تئوری، گذشته سیاسی خود را با استادی هایی که هدفش نجات تئوری استالینی "ائتلاف طبقاتی" میباشد، نجات دهند؛

● موضع رهبری مائوئیستی، مثلاً در قبال دولت سوکارنو در اندونزی (بخاطر بیاوریم که رهبری مائوئیستی، آبی * رهبر حزب کمونیست اندونزی را بخاطر حمایتش از قدرت، در چارچوب یک دولت بظاهر نیمه بورژوائی و نیمه پرولتاریائی، درست کمی قبل از قتل عام صد ها هزار کارگر و دهقان بدست بورژوازی که با آن متحد شده بودند، مورد تهنیت قرار میدهد) و یا در قبال دولت کمونی سیلان (چین در دوره مملو از اختناق و امنی تقدیم دولت سیلان میکند و در همین هنگام حزب کمونیست مائوئیستی سیلان از هرگونه مبارزه ای بر علیه اختناق حاضر چشم پوشی کرده و حمایت خود را تقدیم دولت مینماید) و یا بالاخره در قبال یک سری تمام از دولت های آفریقا یا خاور میانه، در قالب منطقی استالینی جای میگیرد.

ه - اتحاد پرولتاریا و دهقانان قابل تصور نیست مگر تحت رهبری سیاسی پرولتاریا. دهقانان اهمیتشان از حیث تعداد هرچه باشد و اهمیت انقلابیشان نیز هرچه باشد نمی - توانند نقشی مستقل بازی کنند (دهقان یا کارگر را تعقیب میکند یا بورژوا را) و نیز کمتر قادرند به ایفاء یک نقش رهبری بپردازند (مراجعه شود به مبارزه لنین علیه پوپولیست ها). بعلاوه باید توجه داشت که نیروی پرولتاریای صنعتی و کشاورزی (۱) در کل جمعیت از نسبت ساده پرولتاریا خیلی بیشتر است، در صورتیکه این پرولتاریای صنعتی است که از لحاظ اقتصادی قلب کل سیستم سرمایه داری را هدایت میکند. تاریخ انقلاب های روسیه، چین یا ویتنام بما نشان میدهد که اهمیت دهقانان هرچقدر هم زیاد باشد آنها نه نقشی مستقل بازی میکنند و بطریق اولی نه نقش رهبری را عهده دارند.

د - از لحظه ای که دیکتاتوری پرولتاریا استقرار یافت، مسئله تغییر شکل وظایف بورژوا در مکرانیک به وظایف سوسیالیستی دقیقاً در نتیجه رهبری پرولتاریا بطور اجتناب ناپذیر و سریع مطرح میگردد. این پدیده فراروئیدگی + سریع که برای اولین بار در فردای انقلاب

REVOLUTION ININTERROMPUE PAR
ETAPES

* - انقلاب بدون انقطاع مرحله ای
AIDIT - x

۱ - بخصوص پرولتاریای کشاورزی در حال اشتغال در مزارع صادراتی شدیداً مکانیزه که توسط وجود روابط تولید سرمایه داری مشخص میگردد.

TRANS-CROISSANCE
+ - فراروئیدگی

اکتبر (۱) در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نمایان گشت، در انقلاب چین و انقلاب ویتنام نیز مجدداً پدیدار میشود (منظور جمهوری دموکراتیک ویتنام شمالی یا مناطق آزاد شده جنوب میباشد) .

بطور کلی، خود دینامیسم مبارزات چه در آسیا چه در آمریکای لاتین، دینامیسمی است که در آن تنها جبهه های طبقه (پرولتاریا، دهقانان) تحت رهبری سیاسی پرولتاریا و برنامه او خواهند توانست واقعا و کاملاً وظایف دموکراتیک و آزادبخش ملی را انجام دهند، و در همین دینامیسم است که مسئله فرارویدگی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی دقیقاً در نتیجه رهبری پرولتاریا مطرح خواهد شد. این است نتیجه نهائی امپریالیسم و تسخیر تمامی جهان توسط سرمایه، و در این مفهوم است که امپریالیسم با حاد کردن تضاد های سیستم سرمایه داری به عمر خود پایان میدهد.

بالاخره باید توجه داشت که مسئله فرارویدگی بتنهائی برای تعریف پروسه انقلاب مداوم کافی نیست؛ آنچه که تعریف پروسه انقلاب مداوم را کامل میکند عدم امکان محدود کردن خود به چارچوب های ملی میباشد. باین ترتیب به دومین نتیجه قانون تکامل ناموزون و مرکب میرسیم.

ب- دومین نتیجه: عدم امکان سوسیالیسم در يك کشور تنها (۲)

قانون تکامل ناموزون و مرکب دارای مضمونی است که از چارچوب مسائل کشور های مستعمره و نیمه مستعمره، که در اینجا مورد بحث ما است، فراتر میرود. زیرا مضمون این قانون عدم امکان بنا کردن سوسیالیسم در يك کشور تنها میباشد، چه این کشور کشوری عقب افتاده باشد چه يك کشور سرمایه داری پیشرفته.

دقیقتر بگوئیم يك جامعه در حال گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم که به "يك کشور

۱- در باره این مسئله فرارویدگی است که تا آوریل ۱۹۱۷ میان لنین و تروتسکی اختلاف نظر وجود داشت. بنظر لنین در اولین مرحله "دیکاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان" (لیکن بدون اتحاد با بورژوازی برعکس نحوه ای که استالینیست ها فرمول آن را اجرا خواهند کرد) وجود خواهد داشت که وظایف بورژوا دموکراتیک را با اجرا خواهد گذاشت، سپس- بعد از انقلاب در اروپا - "دیکاتوری پرولتاریا و دهقانان فقیصر" وظایف سوسیالیستی را عملی خواهد نمود. بنظر تروتسکی - و چنانکه تاریخ حق را به او داد - این خود دیکاتوری پرولتاریا، با اتکاء به دهقانان است که اقدام به اجرای وظایف بورژوا-دموکراتیک نموده و سریعاً مسئله فرارویدگی را مطرح خواهد نمود.

۲- در چارچوب این کتاب برای ما فقط امکان پرداختن به خطوط اصلی مسئله وجود خواهد داشت.

تنها "محدود" میگردد، شاهد شدت گرفتن تضادهایی که گردش آنرا توصیف مینمایند خواهد بود. خواست بنای "سوسیالیسم در یک کشور تنها" یک سری عواقب شوم ببار میآورد که مادر اینجا به دو تا از مهمترین آنها مختصراً اشاره میکنیم:

الف - اولین و بدون شك مهمترین نتیجه آن، تغییر شكل بین الملل کمونیستی از یک آلت انقلاب جهانی به مرزبان کشوری که در آن "در حال بنای سوسیالیسم" هستیم میباشد. لنین و بین الملل کمونیستی بهنگام چهار گنگره اول دارای مواضع زیر بوده اند:

- تأیید میشد که انقلاب جهانی شرطی لازم برای پیروزی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی میباشد؛ یکی از شرایط موفقیت انقلاب سوسیالیستی (طبق اظهار لنین در دهمین گنگره حزب) این است "که این انقلاب سوسیالیستی در موقع مناسب توسط یک انقلاب اجتماعی در یک یا چندین کشور پیشرفته حمایت شود".

- بنا بر این وظیفه، بنا کردن سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تنها نبوده، بلکه تقویت دیکتاتوری پرولتاریا در آنجا و بکار بردن آن بعنوان پایگاه انقلاب جهانی بوده است:

• تقویت دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی تحکیم و توسعه اتحاد میان کارگران و دهقانان، در انتظار پیروزی های بعدی انقلاب پرولتری بین المللی، بهبود سیستماتیک سطح زندگی پرولتاریا و تدارک عناصر ملی جامعه سوسیالیستی بین المللی آینده؛

• بکار بردن این دیکتاتوری تحکیم یافته پرولتاریا، بعنوان پایگاه انقلاب جهانی. از دواهرم سوسیالیسم جهانی، یعنی تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب پرولتاریائی جهانی، دومی بود که در درجه اول اهمیت قرار میگرفت. اهمیتی که برای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قائل بودند از آنجهت بود که این کشور میباید بدل به پایگاه انقلاب جهانی میگشت؛ این اهمیت بخاطر توانائی آن در بنای سوسیالیسم، مستقل از انقلاب جهانی، نبوده است.

بعکس از لحظه ای که تأیید میکنیم که سوسیالیسم میتواند بر اساس یک دولت ملی بنا گردد، بشروط اینکه دخالت های نظامی وجود نداشته باشد، وظیفه احزاب کمونیست دیگر مبارزه برای تسخیر قدرت نبوده، بلکه محافظت از کشوری میباشد که در آن "در حال بنای سوسیالیسم هستیم". انقلاب جهانی فدای دفاع از منافع دولت میگردد. این سیاستی است که در هر مورد با ویژگی های مختلف (۱) و مهمی، چه توسط بین الملل کمونیستی تحت رهبری استالین، که برای اولین بار اقدام به تغییر شكل بین الملل به آلت دیپلماتیسی بوروکراسی کرملین نمود، چه توسط بوروکرات های جانشین استالین، تحت عنوان سیاست همزیستی مسالمت آمیز، و چه توسط رهبری چین، در قبال بنگال، سیلان، سودان، ایرانه

۱- یقیناً تعمق درباره این ویژگیها بسیار حالب و مهم خواهد بود. در چهار جوب این کتاب ما نمیتوانیم آنرا انجام دهیم.

و غیره ، بخوبی یکسانی بمورد اجرا درآمده است .

ب - دومین نتیجه ، کم بها دادن به قوانین اقتصاد جهانی است .

قانون تکامل ناموزون و مرکب که به توضیح این واقعیت میرسد از آنکه انقلاب پرولتاریائی یک عمل همزمان نبوده و میتواند در یک کشور عقب افتاده شروع شود ، در عین حال بـ توضیح عدم امکان سوسیالیسم در یک کشور واحد نیز میرسد از آنکه ، زیرا که این قانون بمعنای وابستگی اقتصادهای گوناگون به یکدیگر است . در واقع با مبارزت به توجیه تئوری سوسیالیسم^۱ در یک کشور واحد به دو عامل اساسی توجه نمیکیم :

— به تقسیم جهانی کار و به خطری که بازار جهانی سرمایه داری برای دیکتاتوری پرولتاریا نشان میدهد اهمیت نمیدهیم ، " بازار جهانی که هیچ کشوری نمیتواند خود را از آن جدا نگذارد " چنانکه لنین در سال ۱۹۲۲ آنرا مورد توجه قرار میداد . حتی اگر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دیگر دولتهای کارگری بوروکراتیک به موفقیتهای اقتصادی قابل توجهی دست یافته اند ، با اینهمه ، مشکلات کنونی اقتصاد این دولتها و تارهای روزافزونی که آنها با بازار جهانی سرمایه داری تنیده اند همه خبر از خصلت محدود و متضاد بنای اقتصاد در دولتهای کارگری منزوی میدهد . نسبت به تقسیم جهانی کار و موجودیت بازار جهانی سرمایه داری نمیتوان بی اعتنا بود ؛

— تضادی را که میان توسعه نیروهای مولده و موجودیت مرزهای ملی وجود دارد فراموش نمیکیم .

نیروهای مولده کشورهای سرمایه داری در چهارچوب دولت ملی ، از مدتها قبل در تنگنا قرار دارند . این پدیده هم حاکم بر صادرات ، هم حاکم بر سیاست استعماری و نو استعماری و هم حاکم بر جنگ جهانی اخیر بوده است . لیکن این پدیده در عین حال این واقعیت را نشان میدهد که برای یک جامعه در حال گذار به سوسیالیسم امکان زندگی در اقتصادی بسته و خودکفا وجود ندارد .

چنین دولتی که برای سرمایه داری تنگ گردیده ، بطریق اولی باز هم کمتر قادر بـ تبدیل خود به کاری برای یک رژیم سوسیالیستی است . از آنجائیکه سوسیالیسم می باید نیروهای مولده را دورتر و بالاتر هدایت کند ، بنا بر این نمیتواند آنها را در درون اشکال ملی ، یعنی آنجائیکه این نیروها هم اکنون در جستجوی خلاصی خود از دست سرمایه داری هستند ، محبوس نگذارد .

دو نکته ای که هم اکنون ذکر آن افتاد (یعنی عدم امکان بی اعتنائی به تقسیم جهانی کار و تضاد میان توسعه نیروهای مولده و موجودیت مرزهای ملی) برای کشورهای سرمایه داری توسعه یافته — اگر عملاً انقلاب پرولتاریائی در آنجا به پیروزی برسد — باز هم دارای اهمیت بیشتری خواهد بود .

ملاحظه نمودیم که مشخصه امپریالیسم وابستگی و نفوذ متقابل سرمایه های عظیم کشورهای سرمایه داری توسعه یافته و تشدید تضاد میان نیروهای مولده و دولت های ملی میباشد .

در قیقا بدین دلیل است که يك کشور سرمایه داری توسعه یافته ، در چهارچوب مرزهای ملی خود ، هیچگونه شانسى برای بنا کردن سوسیالیسم ندارد ، زیرا که نیروهای مولده در آنجا بسرعت خفه خواهند شد .

اگر مشکلات و تضادهای روزافزونی را که دولتهای کارگری بوروکراتیزه با آنها مواجهاند به آن بیافزائیم ، مشاهده میکنیم که شعار دولتهای متحده سوسیالیست اروپا ، که بضمون انقلاب اجتماعی در کشورهای سرمایه داری اروپا و انقلاب سیاسی در دولتهای کارگری بوروکراتیزه میباشد ، بر چه پایه ای قرار دارد .

بنا بر این در من یابیم که انترناسیونالیسم يك اصل مجرد نبوده ، بلکه بیان سیاسی توسعه جهانی نیروهای مولده و جهش جهانی میارزه طبقاتی است .

فصل نهم

دخالت‌های دولت

مقدمه

بر خلاف آنچه که ایده‌تئولوگ‌های بورژوازی و رفرمیست‌های مختلف اظهار می‌دارند، دولت آلتی بیطرف نیست. با توسعه و تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری است که دولت سعی نموده است ظاهری بر خلاف واقعیت خود بخود بگیرد. برای بورژوازی معرفی دولت به‌عنوان آلتی بیطرف و ماوراء طبقات امری ضروری است. این ظاهر بیطرفی، شرط واجبی است تا دولت بتواند محلی باشد که تصادمات طبقاتی در آنجا منحرف‌گشته و موقتاً بنفع بورژوازی حل شود (رجوع شود به رویدادهای ماههای مه و ژوئن ۱۹۶۸ در فرانسه).

رفرمیست‌های مختلف نیز نفعشان در این است که دولت را بدین نحو معرفی نمایند. برای آنها خود دولت بیطرف است. فقط نحوه استفاده از دولت است که خنثی نیست. بنا بر این، دورنمای استراتژیک روشن است: مسئله‌ای که در برابر طبقه کارگر قرار دارد دیگر نابود کردن دولت بورژوازی نبوده، بلکه فتح آن است.

در واقع عدم بیطرفی دولت هم در زمینه ایدئولوژیک و سیاسی و هم در زمینه اقتصادی بخوبی نمایان است.

در زمینه‌های ایدئولوژیک و سیاسی باید به دو نکته اساسی توجه نمود. — دولت ابزار ممتازی است که توسط بورژوازی برای حفظ تقسیم جامعه به دو طبقه، و بنابراین برای حفظ شرایط کار مستمری، بکار میرود. به‌علاوه باید توجه داشت، چون تاسیس دولت بورژوائی تابع نحوه بهره‌برداری مورد نظر بورژوازی بوده است بنابراین روشن است که در اینجا ما با آلتی بیطرف مواجه نیستیم که بتواند همانطوریکه مورد استفاده بورژوازی قرار میگیرد مورد بهره‌برداری طبقه کارگر نیز قرار گیرد. بنا بر این دولت در عین حالیکه وارد جریان عمومی مبارزه طبقاتی میگردد، ابزار سرکوب قانونی آن نیز مییابد. اگر طبقه کارگر در لحظه معینی بتواند تناسب نیروها را بسود خود برهم بزند، دولت میتواند وی را بموجب قوانین اجتماعی معینی مورد مجازات قرار دهد. به‌علاوه این مجازات وسیله‌ای جهت حفظ و فراهم کردن امکان تحدید تولید اصل موضوع، یعنی سیستم استثمار، خواهد بود. در واقع این مجازات یکی از عواملی است که این توهم را برای طبقه کارگر ایجاد میکند که دولت — نسبتاً خود مختار — آلت بیطرفی است.

ب — بطور کلی، چرا از خود مختاری نسبی دولت صحبت میماند؟ بورژوازی — چون هر طبقه مسلطی — منافع خاص خود را چون منافع عمومی جامعه معرفی میکند. برای

رسیدن بدین مقصود وی مجبور به مخفی کردن وجود منافع خاص خود در پشت منافع عمومی است. بورژوازی نمیتواند بدین منظور فائق آید مگر با قراردادن خود در سطح ایدئولوژیک، زیرا دقیقاً این ایدئولوژی است که ماهیت عمیق روابط اجتماعی را مخفی میکند. در این مفهوم است که از خود مختاری نسبی دولت میتواند صحبت بمیان رود.

در ضمن، چون دولت آلت مجموع طبقه بورژوا میباشد، بنا براین محلی است که مناقشات میان اقشار مختلف بورژوازی در آنجا در آرو میگرد و ممکن است به تحمیل راحل هائی به بخشی از طبقه - که مطابق منافع مجموعه طبقه باشد - هدایت شود. بعبارت دیگر میدانیم که در تحلیل آخر، سلطه سیاسی بورژوازی بر پایه انباشت روبه تزايد سرمایه قرار دارد، انباشتی که بمفهوم حذف بخشی از بورژوازی میاشد. لکن طبقه بورژوا مشروعیت سیاسی خود را از انتخاباتی دریافت میکند که خود آنرا آفریده است و بنابراین به حمایت سیاسی اقشاری که باید حذف گردند احتیاج دارد. دولت با مصالحه میتواند تدریجاً این تضاد را از میان بردارد.

۲- با توجه به این واقعیت، روشن کردن ماهیت دخالتهای اقتصادی دولت بورژوا امکان پذیر میگردد.

از بدو تشکیل سرمایه داری، بورژوازی تازه متولد سعی نموده است از دولت برای تحکیم مواضع طبقه خود استفاده کند. این استفاده اشکال متعددی بخود گرفته است که از تدارکات جنگی (مانند منسوجات نظامی و غیره در لوکسروز)، ایجاد کارخانه های دولتی، توسل به سیاستهای حمایتی و قانونگذاری های "خوانخوار" علیه دهقانان، تأمین مالی و تحقق بخشیدن به لشگرکشی های استعماری - که تظاهر خصلت بلافاصله جهانی انباشت سرمایه است - ادامه مییابد.

بعد از آن نیز، دولت همواره، تحت اشکال گوناگون، دخالت نموده است. لیکن بویژه بعد از بحران سالهای دهه سی قرن حاضر، و از جنگ جهانی دوم به بعد است که دخالتهای اقتصادی دولت های بورژوائی وسعتی بیهمتا و اشکال کیفی جدیدی بخود گرفته است.

این دخالتها به توضیح علل تضعیف بعضی از تضادها در گردش سیستم سرمایه داری، از جنگ جهانی دوم پیوسته، در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، میپردازد. نه ماهیت سرمایه داری تغییر کرده است (زیرا سرمایه داری نمیتواند جز با استثمار نیروی کار توسط سرمایه توصیف گردد) و نه منطق آن (یعنی تضادهائی که برآن حاکم است، زیرا بیکاری، امپریالیسم، و بحرانها، همواره تظاهر نموده اند) لکن شدت هر یک از این تضادها تغییر نموده است. بحرانها و بیکاری نسبت به قبل از جنگ جهانی دوم خفیف تر گشته اند، چنانکه در فصول قبلی مشاهده نمودیم.

از طرفی اشکال جدیدی از تضادها در حال ظهور بوده اند: از جمله وجود تورمی دائمی - که حتی در طول دوره های کماری نیز ادامه مییابد - و بحران سیستم بین المللی پول* و غیره. این تضادها از آغاز دهه شصت قرن حاضر رو به شدت گذارده اند. احیاء و اوج گیری مجدد مبارزات کارگری در خود اروپای غربی (نه تنها در کشورهای چون فرانسه یا ایتالیا، بلکه همچنین در کشورهای چون سوئد که مبارزات کارگری از سال ۱۹۴۵ به بعد در آنها بینهایت ضعیف بوده است) در عین حالیکه خود مولود تشدید تضادها در گردش سرمایه داری است، سبب تشدید بازهم بیشتر آنها میگردد.

ما در این فصل، یک نظر اجمالی ساده و در اغلب موارد توضیحی عرضه خواهیم نمود:

- ۱- دخالت های اقتصادی دولت بورژوازی؛
- ۲- اشکال جدیدی که تضادها بخود گرفته اند و تشدید آنها.

۱- ما تحلیلی عمیق از گردش سرمایه داری از جنگ جهانی دوم به بعد را به اثر دیگری اختصاص میدهیم و در اینجا به شرح اساس مطلب اکتفا مینمائیم.

برای یک نقد اولیه از دریافت استالینیست ها از سرمایه داری انحصاری دولتی (انتقاد از محتوی و نه از عنوان آن که معادل عنوان نوسرمایه داری است) به شماره های ۶، ۷، و ۸ نقد های اقتصاد سیاسی مراجعه کنید*.

* - حزب کمونیست فرانسه در تحلیل خود از سرمایه داری معاصر عنوان "سرمایه داری انحصاری دولتی" را به آن میدهند. عنوان مناسب بنظر مؤلف "نوسرمایه داری" می باشد، معذرت انتقاد مؤلف از یک چنین عنوانی نیست، بلکه از محتوای این تحلیل میباید.

بخش اول

نقش دخالت‌های دولت از جنگ جهانی دوم به بعد

۱- تقریباً از ۴۰ سال پیش تا کنون، سهم هزینه‌های عمومی* در هزینه کل روبه افزایش گذاشته است: این سهم فوق العاده قابل توجه است و در همه کشورهای سرمایه داری پیشرفته معرق ۲۰٪ تا ۳۰٪ هزینه کل بوده و نقشی قطعی در آن بازی کرده است. مثلاً در ایالات متحده، هزینه‌های دولتی، که در سال ۱۹۰۳ فقط معسرف ۴/۲٪ تولید ملی و در سال ۱۹۲۹ - در آستانه بحران بزرگ - معرق ۸/۹٪ آن بوده است، در سال ۱۹۳۹ تا ۲۰٪ تولید ملی و در روزگار ما تا ۳۰٪ آن افزایش مییابد.

در بطن هزینه‌های عمومی، نقش تعیین کننده هزینه‌های نظامی - که همواره در سطح خیلی بالائی نگهداشته شده - مورد توجه قرار میگیرد، امری که در تاریخ سرمایه داری پدیده‌ای بیسابقه مییابد (در ایالات متحده هزینه‌های نظامی تشکیل در حدود ۱۰٪ کل هزینه ملی را میدهد). البته این هزینه‌ها تشکیل منبعی از سفارشات قابل توجه را برای بخشهای کلیدی صنایع (مانند صنایع الکترونیک و هوانوردی...) میدهد. اگر نمونه ایالات متحده را در نظر بگیریم، میتوان به اهمیت نقش هزینه‌های نظامی پی ببریم: در سال ۱۹۳۹، ۱۷٪ جمعیت فعال در بیکاری بسر میرد و سطح تولید هنوز پائین تر از سطح تولید در آستانه بحران ۱۹۲۶ مییابد. با وجودیکه بین سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ هزینه‌های مدنی دولتی بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته بود (سیاست نوین اقتصادی NEW DEAL تنها افزایش قابل توجه هزینه‌های نظامی از سال ۱۹۳۹ به بعد اجازه خواهد داد تا بخشی از بیکاران جذب گردیده و تولید توسعه یابد. باید توجه داشت که این هزینه‌های نظامی نه تنها تشکیل منبعی از بازارهای پرمفعتی را برای صنایع خصوصی میدهند، بلکه همچنین نباید از نظر دور داشت که دولت بورژوازی با عوایدی که از طریق کاستن قدرت خرید کارگران (یعنی از طریق مالیاتها یا افزایش قیمتها) بدست میآورد

DEPENSES PUBLIQUES

* - هزینه‌های عمومی یا دولتی

x - در تحلیل نهائی پرداخت کننده نهائی مالیاتها، مصرف کنندگان مخصوصاً مصرف کنندگان کارگر میباشند، چه این مالیاتها مالیات بر دستمزد باشد، چه مالیات بر کالاهای مصرفی و چه مالیات بر درآمد شرکتها (زیرا که شرکتها هزینه مالیات را به قیمت کالاهای میافزایند).

افزایش قیمتها از قبیل افزایش قیمت خدمات عمومی چون آب، برق، ترانسپورت و ←

بخش اعظم هزینه خرید تسلیحات را تأمین مینماید .

بالاخره ، علاوه بر هزینه های عمومی بمفهوم واقعی ، نیز باید دیگر دخالت های دولت را - که از طریق بنگاه های تولیدی ملی شده انجام میگیرد - مورد توجه قرار داد . دولت هزینه بخش های پایه و اغلب بیصرفه را بعهده خود گرفته است (۱) . گاهی این ملسی کردن ها تحت فشار طبقه کارگر انجام گرفته است : مثلاً در سال ۱۹۴۵ در فرانسه . اما بعلمت نابود شدن دولت بورژوازی ، بنگاه های تولیدی ملی شده در جهت منافع بورژوازی بکار گرفته شده و دولت از آنها جهت تهیه انرژی یا مواد اولیه ارزان برای انحصارات خصوصی استفاده میکند و یا آنها را با صرفه میکند ، یعنی سرمایه عمومی را ارزش اضافی میبخشد .*

اگر بخیر ملی شده را هم بحساب آوریم میتوانیم اظهار نمائیم که در کشورهای سرمایه داری پیشرفته بیش از ۵۰٪ سرمایه گذاری ها در کنترل دولت بورژوازی است .
۲- دخالت اقتصادی دولت ، ضمن اینکه سیستماتیک میشود دیگر نه بطور کورکورانه ، بلکه بر طبق برنامه سازمان داده میشود . سرمایه انحصاری با تجربیاتی که اندوخته سعی میکند از دولت در جهت منافع عمومی خود استفاده کند . سرمایه انحصاری ، نسبتاً آگاهانه ، از دولت در جهت اجتناب از نتایج خصالت متضاد انباشت خود - چه در سطح اجتماعی در برابر توسعه مبارزه طبقاتی که این خصالت متضاد در بر دارد و در برابر مورد سوال قرار گرفتن مجدد دیکتاتوری اش (دیکتاتوری سرمایه انحصاری) بر روی کار توسط پرولتاریا ، و چه در سطح اقتصادی (۲) در برابر تشدید بحرانهای اضافه تولید و درگونیها (چون ورشکستگی ها ، سود های نامطمئن) ، که این پحرانها بهمراه میآورد - استفاده میکند .
باین ترتیب دولت در پیرویه تغییر شکل ساختمان صنایع نقش مهمی ایفا نموده است . مثلاً مورد فرانسه را در نظر بگیریم . توسعه صنایع فرانسه از لحاظ تاریخی با میسل آشکاری به برقراری سیاستهای حمایتی متعاض میگرد . در قرن نوزدهم هنگامیکه بنگاه های تولیدی آلمانی و انگلیسی هم اینکه خود را شدیداً درگیر تجارت بین المللی میدیدند ،

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) مواد اولیه که تحت کنترل دولت میباشد ، به همین ترتیب در تحلیل آخر منجر به کاهش قدرت خرید کارگران میگردد ، چه مصرف کنند مستقیم آنها مصرف کنندگان باشند ، چه شرکتها (زیرا که شرکتها افزایش قیمت خدمات و مواد اولیه را بقیمت کالاها عیا فزایند) . قیمت خدمات و مواد اولیه از این جهت تحت کنترل دولت است که بیا دولت آنها را تحت انحصار خود درمیآورد و یا از طریق مالیاتها قیمتهای آنها را کنترل میکند .
۱- حتی اگر گاهی اوقات دولت باید بنگاه های تولیدی ملی را که اکنون با صرفه اند - یعنی اینکه دولت بقیمت استثمار کارگران و فروش محصولات و یا خدمات این بنگاهها بقیمتهایی بالاتر از ارزششان بعد رنیزه کردن و بالا بردن بارآوری کار آنها دست میزند تا آنها را مجدداً به بخشنده - لازمستد کرنیست که این در وسط بهیچوجه مستقل از یکدیگر نیستند . خصوصی واگذار کرد .

بورژوازی فرانسه به برقراری استحکامات گمرکی تقریباً غیر قابل عبور، که توسط قانون ملین ۱۸۹۲* تجویز میگردد، چسبیده بود. از معاهده بازرگانی فرانسه و انگلیس که فقط از سال ۱۸۶۰ تا سال ۱۸۷۰ بمورد اجرا درآمد، تا گشایش بازار مشترک (اول ژانویه ۱۹۵۹) بورژوازی فرانسه هرگز "مبادله گر آزاد" نبوده است. بنگاههای تولیدی فرانسه که اینچنین محافظت میشدند، تنها توانستند با آهنگی کندتر از رفای خارجی خود تکامل یابند. در فاصله بین دو جنگ جهانی بنگاههای تولیدی فرانسه بیش از پیش اهمیت خود را از دست داده و عقب افتادگیشان شدت مییابد.

در طول سالهای بعد از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۶۰ مشاهده میکنیم که هر اقدام جدید بورژوازی فرانسه در جهت توسعه منجر به وجود آمدن کسری موازنه پرداخت ها و تنزل ارزش پول و بنابراین منجر به اتخاذ یک سیاست ضد تورمی گردیده است. علت آن روشن است: صنایع فرانسه که مدتی بس طولانی از رقابت خارجی محفوظ مانده بودند از واحدهای تولیدی دارای ابعاد کوچک و قدرت رقابتی ضعیف تشکیل میشدند. در طی همین دوره، یک سری از طرحها منجر به احیای صنایع پایه گردیده و مبادرت به جهت دادن اقتصاد بسوی بازارهای جهانی کرده بود. لکن خود ساختمان جمهوری چهارم اجازه نمیداد تا در این جهت چندان دور رفت. این وظیفه بمعهد گلیسم گذارده شد که مبادرت به تسریع تغییرات لازم نماید تا برای دینامیگرین بخشهای سرمایه داری فرانسه امکان "رسیدن به رأس گروه" در سطح بین المللی فراهم گردد. طرح بین المللی سر و آغاز اولین کوشش در این جهت بود. این طرح میباید با درهم شکستن دستمزدها، امکان آزاد کردن سودهای لازم را جهت تسریع در سرمایه گذاری فراهم می نمود و با محدود کردن اعتبار، بنگاههای تولیدی عقب افتاده را مجبور به ثابته شدن و یا تمرکز میکرد.

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) و لکن روزگاری، دقیقاً بعکس بیصرفه بودن ملو شده اند، از صورت ملی خارج کرده و مجدداً آنها را به بخش خصوصی واگذار نماید. مواردی از این قبیل که در فرانسه وجود داشته عبارت است از بخشی از ارتباطات تلفن و تلگراف و بخشی از مسکن.

* — ملین MELIN نام نخست وزیر آنزمان است که طرفدار سیاستهای حمایتی بود.

x — هر اقدام مجدد بورژوازی فرانسه به توسعه، یک کسر موازنه پرداختهای خارجی را به دنبال داشته، زیرا که این توسعه با خرید ماشین آلات از کشورهای خارجی توسعه یافته انجام میگرفته است. برای جبران این کسر موازنه پرداختهای خارجی دولت فرانسه میباید الزاماً بصادرات خود میافزود. برای افزودن بصادرات خود میباید کالاهایش از لحاظ قیمت با کالاهای خارجی قابل رقابت باشد، برای انجام این منظور و راهد مقابل دولت فرانسه وجود داشت (۱) کاهش ارزش فرانک که منجر به ارز انتروشدن کالاهایش در بازار خارجی میگردد (۲) اتخاذ یک سیاست ضد تورمی در داخل یعنی سیاستی که در جهت کاهش قیمتها انجام میگردد. برای توضیح در باره سیاستهای ضد تورمی به زیر نویس صفحه ۹۳ مراجعه کنید.

+ — PINAY-RUEFF

در موضوع تجارت، دوگله مصممانه کارت بازاری مشترک را در مقابل شورای ملی کارفرمایان فرانسه* که ابتدا با این امر دشمن بود، بعد مردد گردید و سپس موافق شد، یازی کرد. این شورا با کاهش تعرفه های گمرکی سریعتر از کاهشی که توسط موافقتنامه رم پیشبینی شده بود مخالفت ننموده و حتی خود را با آن موافق نشان داد. همچنین تا آنجائیکه به کندی روند^x مربوط میشود، کاهشی معادل ۲۰٪ از تعرفه خارجی مشترک را برای جامعه اقتصادی اروپا پذیرفت.

بزودی نتایج این اقدامات نمایان گردیده و دولت نیز خود با دخالتهای مستقیم و متعددش، بخصوص با اجرا گذاردن برنامه پنجم، بآن کمک خواهد کرد. برنامه پنجم و بعد برنامه ششم بطور بازهم روشن تر، تشکیل یا تحکیم تعداد کوچکی از بنگاههای تولیدی یا گروههای صنعتی با ابعادی در سطح بین المللی را در هر رشته ستایش میکند. در سال ۱۹۶۶ کمیته ای بنام کمیته توسعه صنعتی ایجاد گردید و مسئولیت فراهم کردن شرایط لازم جهت ازمیان برداشتن موانع "تجدید ساختمان بنگاههای تولیدی" و مطالعه ایجاد واحدهای تولیدی عظیم بویژه مورد نظر دولت را بعهده گرفته است. نظری به کارهای این کمیته نشان میدهد که دولت کمک خود را متوجه بخشهایی که آنها را مقدم تشخیص میدهد مینماید. این کمک میتواند مستقیم باشد؛ مانند ایجاد تسهیلات مالی استثنائی برای این بخشها یا غیر مستقیم؛ مانند انعقاد قراردادهای تحقیقاتی با این بخشها و واگذاری سفارشات دولتی به آنها.

در سال ۱۹۶۶ نیز قرارداد دولت - صنعت آهن بمورد اجرا درآمد. طبق مفاد این قرارداد، دولت مبلغ ۲/۷ میلیارد فرانک از يك وام ۵/۴ میلیاردی به صنعت آهن را تقبل نمود. نتایج بلاواسطه آن ادغام اوزینو - لورن - اسکوت + و موافقتنامه های سیدلور - وندل** میباشد.

همچنین در سال ۱۹۶۷ "طرح حساب"^{xx} تهیه و بمورد اجرا درآمد. در چهارحوب این طرح و بکمک دولت SEA شعبه گروه اشنایدر، و GAF شعبه مشترک CGE و CFS برای تولد بخشیدن به کمپانی انفورماتیک درهم ادغام شدند. دولت همچنین بطور مستقیم تری توسط بخش ملی شده دخالت نموده است؛ برای نمونه توافق های (رنو - پژو در اتومبیل)، (معادن زغال سنگ فرانس⁺⁺ - اوبی^{***}) (پتاس آلزاس^{xxx} - افیس ازت⁺⁺، در رشته شیمی)، تجدید سازمان بنگاههای تولیدی ملی شده

/CAIS

* - شورای ملی کارفرمایان فرانسه
KENNEDY ROUND قرار داد کاهش متقابل تعرفه گمرکی بمیزان ۲۰٪ بین بازار مشترک اروپا و ایالات متحده آمریکا در زمان کندی.
USINOR-LORRAINE-ESCAUT +
FRANCE++ PLAN-CALCUL طرح حساب
SIDELOR-WENDEL -xx
OFFICE DE L'AZOT+++POTASSES D'ALSACE-xxx AUBY -***

صنایع هوانوردی (و غیره .

با این ترتیب بیش از پیش شاهد در حالت دولت در جهت کمک به سیاست های "مجمع های تولیدی" * هستیم تا کمک به سیاستهای "تک محصولی"؛ بطور روشن ، این بدان معنی است که پروسه تمرکز بنا برخواست سرمایه بزرگ و به برکت دولت بسوی تمرکز مرکب + (یعنی چند محصولی) جهت گیری میکند . این نوع تمرکز به سرمایه داران قدرت مالی برتری میدهد .

بالاخره رفرم های مالیاتی بمنظور سبک کردن سیستم مالیاتی شرکها و هموار نمودن راه گروه بندی ها متعدد گذشته است ، از جمله این رفرم های مالیاتی عبارت است از :
استهلاک نزولی** ، کاهش حق ثبت شرکها را در آره ثبت شرکها ، حق شتی که به هنگام انتقال سرمایه بآن آسیب میرساند ، تمام شرکهای سرمایه گذاری ساختمان ، تمدید مدت اجازه کاهش مبلغی بمیزان ۵٪ از سود سهام جدید و افزون آن به سرمایه * غیره .

POLITIQUE DE "GROUPE"

*- سیاستهای "مجمع های تولیدی"

POLITIQUE DE "PRODUIT"

x- سیاستهای "تک محصولی"

CONCENTRATION COGLOMERALE

+ - تمرکز مرکب

AMORTISSEMENT DEGRESSIF

** - استهلاک نزولی

روش استهلاک نزولی يك روش مستهلك کردن ارزش ماشین آلات و تاسیسات ، در دفاتر حسابداری شرکها میباشد . طبق روش استهلاک نزولی اگر ماشینی مثلا در مدت پنج سال مستهلك میگردد ، برخلاف روش استهلات ساده که هر سال ۲۰٪ ارزش آن بحساب هزینه برده میشود ، شرکت در سال اول درصد بیشتری مثلا ۳۰٪ ارزش آنرا بحساب هزینه برده و در سال های بعد بترتیب درصد کمتری را بحساب هزینه میرد ، مثلا در سال دوم ۲۵٪ ، در سال سوم ۲۰٪ ، در سال چهارم ۱۵٪ ، در سال پنجم ۱۰٪ . این روش استهلاک به شرکت اجازه میدهد تا در سالهای اول خرید ماشین آلات ، بخش اعظم ارزش آنرا به حساب هزینه برده و در نتیجه هزینه خود را بالاتر و سود خود را پایین تر نشان داده و باینترتیب در سالهای اول خرید ماشین آلات مالیات کمتری بپردازند . طبیعی است اگر شرکت در سالهای اول سهم بیشتری را بحساب هزینه برده و در نتیجه مالیات کمتری میرد از در سالهای آخر استهلاک بهمان نسبت سهم کمتری را بحساب هزینه برده و در نتیجه مالیات بیشتری میرد از . در مجموع جمع مالیات پرداختی از طرف شرکت در روش استهلاک نزولی و در روش استهلاک ساده برابر است .

بنابراین بکار بردن روش استهلاک نزولی چه امتیازی میتواند نسبت به روش استهلاک ساده داشته باشد ؟ جواب این سوال در این واقعیت نهفته است که شرکت در سالهای اول استهلاک مالیات کمتری و در سالهای آخر استهلاک مالیات بیشتری میرد از و این امر به منزله وام بدون بهره ای است که از طرف وزارت دارائی تقدیم شرکت شده است . یعنی —
xx- دولت برای باصلاح تشویق سرمایه داران به سرمایه گذاری در این رشته ۵٪ سود سهامی —

معدلك همچنین بخشی از درآمد های مالیاتی دولت بعنوان کمکهای نقدی بفعالیتها تولیدی عقب افتاده اختصاص داده میشود . این است نمونه قشنگی از خود مختاری نسبی دولت که از آن صحبت بمیان آمد . اما امروزه مشاهده میکنیم که دینامیک ترین بخش سرمایه داری فرانسه با حرارت به مخالفت با چنین انتقالاتی ، که منجر به مجازات با صرفه تر یستن تولید ها میشود ، برخاسته است . در نتیجه گرایش پدیدارگشته که طبق آن دیگر نجات تمامی رشته های تولید به هر قیمتی مورد درخواست قرار نگرفته ، بلکه رها نمودن مکانیسم تخصصی شدن بین المللی تولید به حال خود مورد تقاضا واقع میشود ، گرایش که مورد تأیید جهت گیری های برنامه ششم است .

متوازیاً کوششهایی در جهت قطع بودجه بخشی از سرمایه گذاریهای دولتی بجزریان افتاده است ، امری که منجر به از بین رفتن تمامی مفهوم خدمات عمومی (مراجعه شود به شرکت ملی راه آهن فرانسه و برق فرانسه) و افزایش شدید قیمت آنها گشته است (مسئله بازدهی سرمایه داری) .

کوششهای سرمایه بزرگ و دخالت های دولت سرانجام منجر به توسعه سریع تمرکز سرمایه گشته است ، لکن هنوز نسبت به دیگر کشورهای سرمایه داری توسعه یافته ناکافی بنظر میرسد . بنابراین دولت به تمرکز سرمایه کمک میکند ، لکن این امر همواره آسان نیست . دولت که نماینده سرمایه بزرگ است ، در خدمت وفاداران به آن با اشکالاتی مواجه میشود . بعلاوه چنانکه دیدیم توجه به این امر که دولت باید برای خود پایگاه اجتماعی تأمین کند ، مخصوصاً به قیمت دادن امتیازات متعددی در مقابل حربه بورژوازی (کسبه و غیره) و کارگران آسیب دیده از برقراری یک چنین سیاستی - وی در امر تشخیص دستاورد چار اشکال میشود . زیرا که ترکیب سرمایه بزرگ در حال تغییر دائمی است ، بخشهایی که دیروز دینامیک ترین بخشها بودند ، امروز دیگر موقعیت خود را از دست داده اند ، چیزی که الزاماً بدان معنی نیست که وسائل فشار آنها بر روی دستگاه دولت به همان اندازه کاهش یافته باشد . همان طوریکه پیش بینی این امر که آنها تکیه امروز اقلیت هستند ، فردا در کسرت بین المللی دینامیک ترین خواهند بود ، چندان کار ساده ای نیست ، بطریق اولی وسایل فشار آنها بر روی دستگاه دولت جهت خنثی کردن رخنهائی که سرمایه سنتی از خود نشان میدهد ، میتواند ناکافی باشد . بدین ترتیب اتخاذ سیاست اقتصادی که در جهت کمک به آنها باشد ، در سطح سیاسی ، در خود صفوف بورژوازی به مشکلات و اختلافاتی دامن میزند .

(** - از یادآوری صفحه قبل) بجای اینکه مثلاً شرکت در سال اول ۱۰۰ میلیون تومان و در سال دوم نیز ۱۰۰ میلیون تومان مالیات بپردازد ، در سال اول یک میلیون تومان و در سال دوم سه میلیون تومان بپردازد . این امر بمنزله برخورداری شرکت از یک وام یکساله بدون بهره یک میلیون تومانی است . (x x - از یادآوری صفحه قبل) را که میداد سرمایه گذاری شود از مالیات معاف مینماید ، چنانچه این ۵٪ مجدداً سرمایه گذاری شود ، در فرانسه مالیات بر درآمد شرکتها ۵٪ سود خالص میباشد .

مشکلات از آنجهت بازهم حاد تر میگردد که چهارچوب ملی يك سياست اقتصادى حامى
سرمایه بزرگ بطور روزافزونی با خصلت پیش از پیش بین المللی دخالت این سرمایه هسای
بزرگ وارد تضاد میگردد، درست هنگامیکه وجود دولتهای ملی برای "به بند کشیدن" طبقات
کارگر کشورهای مختلف همواره امری لازم است.

بخش دوم

اشکال جدیدی که تضادها بخود گرفته اند و تشدید آنها

ما در فصول قبلی ، دقیق تر بگوئیم در فصول انباشت سرمایه ، بیکاری ، بحران ها و امپریالیسم ، اساس اشکال جدیدی را که تضادها در گردش سرمایه داری معاصر بخود گرفته اند ، مطالعه نموده ایم : منظور مثلا ، اشکال جدیدی که پروسه انباشت سرمایه به خود گرفته است و تضادهایی که طی آن توسعه مییابد ، یا تضاد رشد یابنده میان رشد نیروهای مولده و مرزهای ملی ، و یا افزایش محسوس بیکاری از سالهای ۱۹۶۵ به بعد و یا بالاخره اشکال جدیدی که امپریالیسم بخود گرفته است و غیره مییابد .

ما در اینجا فقط به مطالعه مطالبی در زمینه پول و اشکال جدیدی که میل به انباشت سرمایه و در خالتهای دولت در چهارچوب سرمایه داری انحصاری معاصر بخود میگیرد ، خواهیم پرداخت ، یعنی به مطالعه :

۱- وجود يك تورم* دائمی

۲- بحران سیستم بین المللی پول .

۱- وجود يك تورم دائمی

در اینجا مناسب بنظر میرسد که به روشن کردن آنچه که میتواند تورم "کند" x و تورم "تند" + نامیده شود بپردازیم .

در ایالات متحده ، درباره افزایش قیمتیهائیکه از سال ۱۹۵۲ آغاز به شیوع نمود - افزایشی که برخلاف افزایش بسیار شدید قیمتیهای سالهای بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم و یا سالهای ۱۹۵۲-۱۹۵۱ (جنگ کره) ، بصورت افزایش کند قیمتها (خزنده) ظاهرگشت - بطور خیلی سطحی شروع به صحبت از " تورم کند " نمودند .

احساس کم و بیش مبهمی که در دنیای واقعیت " چیزی غیرعادی " وجود دارد ، در ایالات

*- تورم INFLATION یعنی افزایش فوق العاده وسایل پرداخت که منجر به افزایش تقاضا و نتیجتا افزایش قیمت کالاها و کاهش قدرت خرید پول میگردد .

INFLATION RAMFANTE

x- تورم خزنده یا تورم کند

INFLATION COURANTE

+ - تورم روان یا تورم تند

متحد، با ادامه افزایش قیمت‌ها در طول دوره کساری سالهای ۱۹۵۸-۱۹۵۷، تقویت گردید، پدیده‌ای که در اولین برخورد غیر قابل درک بتظر می‌رسید. این کسب‌آگاهی نسبتاً مبهم، از ظهور پدیده‌هایی جدید (مانند افزایش گد قیمت‌ها که در دوره کساری نیز ادامه می‌یابد) که ابتدا در ایالات متحده اتفاق افتاد، بعدها در تمام کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته عمومیت یافت.

بعبارت دیگر، آنچه که کارشناسان بورژوا را نگران می‌کرد و امروزه نیز همواره مسبب پریشانی‌خاطر آنها است وجود يك افزایش دائمی قیمت‌ها است، پدیده‌ای که در تاریخ سرمایه‌داری امری بی‌سابقه است.

حال اگر بخواهیم به عمق بلاواسطه‌ترین ظواهر برویم، بدون اینکه بازهم به اساس مسئله پرداخته باشیم، خواهیم گفت که افزایش قیمت‌هایی که معرف تورم گد می‌باشند به دو صورت از افزایش قیمت‌هایی که معرف تورم تند می‌باشند متمایز می‌گردند.

— تورم گد بصورت يك افزایش غیر عمومی و غیر تراکمی قیمت‌ها تظاهر می‌کند و حاله اینکه تورم (تند) بصورت افزایش عمومی و تراکمی قیمت‌ها نمایان می‌گردد.

بنابراین، در حالت تورم گد، در اغلب موارد افزایش قیمت‌ها عمومیت ندارد. بعضی از بخش‌ها با کُشش‌های ضد تورمی (یعنی با کاهش قیمت‌ها) مواجه‌اند، اگرچه در مجموع، کُشش‌های تورمی متعدد تر و مهم‌ترند.

از طرفی، افزایش قیمت‌ها تراکمی نیست، یعنی این افزایش خود را حفظ نکرد هوهنگامی که علت اولیه وجودین ناپدید شد، از توسعه باز می‌ایستد.

تورم گد بصورت وجود يك عدم تعادل تظاهر می‌کند، لکن خود بخود وسعت پیدا نکرده و به پروسه تراکمی بدل نمی‌شود.

بعکس، در حالت تورم تند، چون در زمان جنگ کره و یا در فرانسه در فاصله سالهای ۱۹۵۸-۱۹۵۶، افزایش قیمت‌ها عمومی است؛ یعنی قیمت‌ها در تمام بخش‌ها افزایش می‌یابد. و بخصوص این افزایش تراکمی است. در حالت تورم (تند)، افزایش قیمت‌ها خود بخود و با نیروی انکسایشی به پیش می‌تازد.

— بعکس تورم تند، تورم گد بصورت يك افزایش دائمی قیمت‌ها در راز مدت نمایان می‌گردد.

تورم گد بصورت گرایش دراز مدت افزایش قیمت‌ها ظاهر می‌شود. در کوتاه مدت، یا این گرایش نمایان می‌گردد و یا تورم تند بصورت پروسه تراکمی افزایش قیمت‌ها برآه می‌افتد.

بالاخره اگر بخواهیم به اساس مسئله بپردازیم باید بگوئیم که در سرمایه‌داری معاصر، پروسه‌های تورمی در جهان گردش کالا بیانگر تضاد می‌باشند که در جهان تولید مسبب مبارزه طبقاتی و رقابت مابین سرمایه‌داری است* . بطور دقیقتر، سعی خواهیم نمود نشان

* — منظور از این تضاد یکی تضاد میان کار و سرمایه یا تضاد میان کارگران و

د هیم که :

— چرا تورم کند تظاهر پولی ضرورت‌های انباشت سرمایه ، در چهارچوب سرمایه داری انحصاری معاصر می‌باشد ؟

— چرا تورم تند بیاتر تشدید مبارزه طبقاتی بوده و بین الطلی شدن آن نشان دهند رقابت مابین سرمایه داری ، میان بورژوازی های ملی ، است .

آ — تورم کند (خزنده)

دقیقا قبل از اینکه به چگونگی این پدیده بپردازیم ضرورت دارد توضیحی را که اقتصاد دانان بورژوا از آن بدست میدهند معرفی کرده و مورد نقد قرار دهیم : یعنی "تئوری" تورم بواسطه هزینه های دستمزدی را — تئوری ای را که بر حسب تصادف ، مسئولیت تورم را بگردن کارگران مینهد .

الف — توضیح بورژوائی : تورم بواسطه هزینه های دستمزدی

اگر خود را در چهارچوب دوره های تورم تند ، با افزایش تراکمی بسیار شدید قیمت‌ها (مثلا ، در کشورهای سرمایه داری توسعه یافته ، در طول سالهای ۱۹۴۸ — ۱۹۴۵ یا در طول جنگ کره بین سالهای ۱۹۵۱ — ۱۹۵۰) قرار دهیم ، اغلب اقتصاد دانان بورژوا ، خود معترفند که مسئولیت افزایش قیمت‌ها بگردن مزد بگیرها نیست . البته واضح است که برای آنها دشوار خواهد بود از عکس قضیه دفاع نمایند . با توجه باینکه در طول این دوره ها کاهش دستمزد های واقعی وجود دارد (یعنی دستمزد های اسمی کند تر از قیمت‌ها افزایش می‌یابند) . بعکس اگر خود را در چهارچوب دوره های تورم کند قرار دهیم موضوع همین اقتصاد دانان بورژوا تغییر میکند . ببینیم استدلال آنها چیست .

اگر قیمت‌ها افزایش یافته است ، آنها بما توضیح میدهند ، به این علت است که هزینه های دستمزدی تحمیل شده به سرمایه داران افزایش یافته است . اگر هزینه های دستمزدی افزایش یافته است ، بما میگویند ، بعلمت این است که نرخ دستمزد های اسمی سریعتر از بازدهی کار افزایش یافته است . اقتصاد دانان بورژوا از این تحلیل چنین نتیجه میگیرند که تورم کند تظاهری قدرت افراطی کارگران "میباشد و" مسئله تورم کند را مخواهد یافت مگر اینکه تصمیماتی برای تضعیف قدرت سندیکاها گرفته شود ، نتیجه گیری که برای ملول کردن خاطر دولت بورژوائی انجام نمیگیرد ! *

بالاخره ، وجود سندیکاها که — با کسب افزایش دستمزد بالاتر از افزایش بازدهی کار — فشاری مداوم بر روی سود ها وارد مینماید ، نقش تعیین کننده ای در بوجود آمدن تورم کند ایفا مینماید و (چنانکه این آقایان اضافه میفرمایند) عمدتا به توضیح علت افزایش بدو

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) و سرمایه داران است که سبب مبارزه طبقاتی میشود و دیگری تضاد میان سرمایه داران است که منجر به رقابت مابین — سرمایه داری میگردد .

* — این نتیجه گیری برای ملول کردن خاطر دولت بورژوازی انجام نگرفته ، بلکه برای تئوری بافی و توجیه پراتیک ها و اعمال ضد کارگری و ضد سندیکائی وی انجام میگردد .

و نقد بخت ها ، از جمله در صورت آوردن های گساده ، میرد آورد .

سرانجام آنها اضافه می کنند که " اگر سیاست پولی در زمان میدان سند یگا های کارگری فاکر نبودند قیمت ها را بیشتر بالا می بردند " . ایشان بدینوسیله می خواهند بگویند که اقتصاد برای تأمین افزایش هزینه ها و قیمت ها احتیاج به نقدیده * اضافی دارد . اگر سیاست پولی وسیع است ، بحالت اینست که بخواهیم بروسد افزایش قیمت ها را از سرس دامن زمین به یک بینکاری انبوه متوقف کنیم ، این سیاست پولی وسیع امکان توسعه تورم کند را ، بدون آنکه مستقیماً مسئول آن باشد ، فراهم میکند . مسئول حقیقی آن کارگران هستند . سیاست پولی فقط خود را با تغییرات در سئور ها منطبق مینماید .

چون تورم کند ناشی از فشار هزینه های دستمزدی بوده و این فشار خود ناشی از عمل سازمان یافته کارگران میباشد ، بنا بر این اقتصاد دانان بورژوازی ما اجرای یک سیاست ضد تورمی ، سیاستی که کارگران را مورد حمله قرار دهد ، را پیشنهاد میکنند . در فیکر بلوئیم آنها برای حذف تورم کند نظریه زیر را پیشنهاد مینماید : در مقیاس ملی ، افزایش نرخ دستمزد های ساعتی اسمی متوسط ، باید برابر با افزایش بازدهی متوسط کار در مجموع اقتصاد باشد . تحقق یک چنین شرطی بمعنای پایان تورم کند خواهد بود . در این نظریه هیچ چیز خارج العاده ای وجود ندارد و سالب است که در کترین رسمی تمام دولتهای غربی است .

برای دست یابی به افزایش دستمزد اسمی برابر یا یائین تر از افزایش بازدهی کار ، آنها بر حسب کشورهای سرمایه داری مختلف راههای گوناگونی را پیشنهاد کرده اند که همگی به اقدامات مستقیم سرکوب کننده بر علیه کارگران و یا اقداماتی در جهت " مستحیل کردن " طبقه کارگر منجر میشود .

۱- اقدامات مستقیم سرکوب کننده : آنها پیشنهاد حمله مستقیم به حقوق سند یگا ها و حقوق کارگران را میدهند و بنا بر این اجرای قانون عدالت است * در مورد سند یگا ها (در ایالات متحده) و محدود کردن حقوق سند یگائی و حق اعتصاب (بخصوص ممنوعیت اشتغال معنی از اعتصاب یا تحمیل " اطلاع دهی " به سند یگا ها) و غیره را پیشنهاد مینمایند . ۲- اقداماتی که هدف آن مستحیل کردن طبقه کارگر میباشد : بنا بر این آنها با سعی در کسب موافقت سند یگا ها بنام " مافع ملی " اجرای سیاست محدود کننده دستمزد ها را پیشنهاد مینمایند . در قراردادهای اقدام به امضای قراردادهای پیشرفت * ، آخرین

LIQUIDITES

* نقدینه یا مبعان (وسائل پرداخت)

برق قانون ضد سرباست قانونی که از میان سند یگا های مختلف کارگری و ایجاد کفدراسیون کارگری در ایالات متحده آمریکا میباشد .

۳- سایر قوانین تحمیلی سند یگائی کارگری مطرح است مدت معینی قبل از اعتصاب کارفرما را از تصمیم خود /

* * * قرارداد های پیشرفت قرارداد های میباشند که بعد از جنگ جهانی دوم میان

استحاله این سیاست است .

با این ترتیب، در تحلیل آخر، طرحی که در اختیار ما است بسیار ساده و به ویژه برای بورژوازی باسانی قابل درک است . تورم کند و نیز خصلت دائمی آن ناشی از این امر است که کارگران متشکل بدون وقفه دستمزدها را ماورا پیشرفت بازدهی کار "سوق میدهند" . بنابراین برای حذف تورم میباید به اتخاذ سیاستی دست زد که مستقیماً به منشأ بدی حمله کند : سیاستی که با این یا آن وسیله کارگران را مورد حمله قرار دهد . انتقاد باید بزروری یک نکته اساسی تکیه کند : بر روی بحساب نیاروردن نقص انحصارات . ایشان مسئولیت بوجود آمدن تورم کند را بگردن دستمزدها مینهند ، لکن از سودها هیچ سخنی بمیان نمیآورند .

دولت ها و اقتصاددانان بورژوا ، با دفاع از تئوری تورم بواسطه هزینه های دستمزدی عامل مهمی را که استدلال آنها را ویران مینماید ، "فراموش مینمایند" و این امری تصادفی نمیباشد .

فرض کنیم که عمل کارگران متشکل ، در لحظه ای معین ، امکان افزایش دستمزدهای اسمی را بمیزان بیشتری از افزایش بارآوری کار فراهم سازد . اقتصاددانان درخشان و سیاستمداران برجسته ما فراموش میکنند بگویند که اگر در چنین شرایطی قیمتها افزایش مییابد به این علت است که صاحبان سود ، برای حفظ یا افزایش سهم خود در کل محصول ، عکس العمل نشان خواهند داد : و دقیقاً از طریق افزایش قیمت ها است که آنها قادر به انجام چنین کاری خواهند بود .

مثال خیلی ساده ای بیاوریم . برای ساده کردن استدلال ، میزان اشتغال را ، با ثابت فرض نمودن آن ، حذف کنیم : در نتیجه ، مقایسه بدون قید و شرط افزایش تولید و افزایش حجم دستمزدها یا افزایش بازدهی کار و افزایش دستمزدهای ساعتی ، ممکن میگردد . بفرض دارای یک تولید ۱۰۰۰ عددی میباشیم ، که به ۸۰۰ دستمزد و ۲۰۰ سود تقسیم میشود ، حال فرض کنیم تولید بمیزان ۱۰٪ افزایش یافته و به ۱۱۰۰ میرسد ، و نیز فرض نماییم این ۱۰۰ عدد محصول اضافی به مزد بگیرها میرسد و بدین ترتیب آنها به مشاهده افزایش دستمزد خود بمیزان ۱۲/۵٪ میپردازند (یعنی از ۸۰۰ به ۹۰۰) ، میزان سود ثابت باقی مانده است (۲۰۰) ، قیمتها نیز بهمین ترتیب . اگر در چنین شرایطی قیمتها افزایش مییابد ، به این علت است که سرمایه داران ، برای افزایش سود و حفظ (یا افزایش) سهم خود در تولید ، واکنش نشان خواهند داد . عبارت دیگر ،

(بقیه از یاورقی صفحه قبل) سند یکاهای کارگری فرانسه و سرمایه داران منعقد گردید و بموجب آن سرمایه داران میباید بنسبت رشد بازدهی کار دستمزدها را افزایش میدادند و در مقابل ، کارگران از اعتصاب خود داری مینمودند . این قراردادها از جانب توده های کارگر که شاهد تنزل نسبی یا واقعی سطح زندگی خود بودند مردود شناختند و آنها برای حفظ این سطح زندگی به مبارزه خود ادامه دادند .

آهنگ افزایش مستمرهای اسمی میتواند بالاتر از آهنگ افزایش باآوری کار باشد، بدون اینکه قیمتها افزایش یابد، البته بشرط اینکه میزان سود افزایش نیابد؛ یک چنین توزیع مجددی از درآمدها بنفع مزبگیرها ممکن است تناوبی برای افزایش قیمتها باشد. البته ما را مورد اعتراض قرار خواهند داد که در سیستم سرمایه داری، سهم سودها بدون شدیدا بخطر انداختن پروسه انباشت سرمایه — و بنابراین بدون شدیدا بخطر انداختن توسعه تولید — نمیتواند کاهش یابد. این امر حقیقت دارد. اما این امر صرفا به ما نشان میدهد که اگر سرمایه داران، در مقابل افزایش مستمرها، قیمتهای خود را برای حفظ و یا در اغلب موارد برای بالا بردن سود خود، افزایش میدهند، به این علت نیست که آنها "بدجنس" هستند؛ بلکه این یک قانون اجتناب ناپذیر سیستم سرمایهداری است. اگر مستمرهای اسمی افزایش یابد، سرمایه داران میباید تمام یا بخشی از آن را از طریق افزایش قیمتها مجدداً پیر بگیرند.

در واقع بعضی از تحقیقاتی که توسط خود اقتصاددانان بورژوا انجام گرفته، بخصوص تحقیقات آماری، برونش نشان میدهند که، در عالم واقعیت، سرمایه داران قیمتهای خود را طوری افزایش داده اند که به تنهایی در ۲۰ سال اخیر سهم سودها در درآمد ملی کاهش نیافته است، بلکه افزایش هم داشته است (۱). اگر قیمتها افزایش مییابد، چنانکه دیدیم دقیقاً به این علت است که سرمایه داران طوری واکنش نشان میدهند که سهم سودها حفظ گردد و یا حتی افزایش یابد. بعلاوه باید تصریح نمائیم که مسئولیت اساسی موجودیت افزایش دائمی قیمتها بگردن عمل انحصارات، دقیقتر بگوئیم بگردن پروسه انباشت انحصاری سرمایه میباید.

ب — تورم کند بیانگر ضرورتهای انباشت سرمایه، در چهارحوب سرمایه داری انحصاری معاصر، میباید.

تورم کند چیزی جز تظاهر — در سطح پولی — اشکال جدیدی که منب به انباشت سرمایه و تضادهای پروسه این انباشت، همزمان، در سرمایه داری معاصر وجود میگیرند، نمیباشد.

انحصارات

در فصول اول و سوم که به مسائل ارزش و گرایش به انباشت سرمایه اختصاص داده شد اساس آنچه که در اینجا برای درک نقش انحصارات در بوجود آمدن تورم کند دائمی ضروری است، مورد مطالعه قرار گرفت.

بنابراین میتوان آنرا بطور ترکیبی خلاصه کرده و نکات اصلی آنرا تکرار نمود:

۱ — در فصل دوم، در باره غصب ارزش اضافی، نمونه هایی بدست دادیم.

• انحصارات اضافه سود هائی را تصاحب میکنند ، زیرا آنها در نتیجه کنترل نسبی بازار - کنترلی که ناشی از توانائیشان در ایجاد موانعی بر ورود رقبا به آن رشته میباشد - به نسبتی معین و برای مدتی نسبتاً طولانی ، دارای امکان تعیین قیمت‌های فروشی بالاتر از قیمت‌های تولید میباشد . در واقع بررسی‌های متعدد آماری نشان میدهد که از سویی ، نرخ‌های سود در به انحصار درآمده‌ترین بخشها بالاتر است ، و از سوی دیگر ، بطور کلی ، از سال ۱۹۵۰ بعد قیمت‌های این بخشها افزایش بیشتری از قیمت‌های سایر بخشها داشته است ؛

• نوع رقابتی که انحصارات میان خود براه می‌اندازند سبب افزایش فوق العاده هزینه‌ها میگردد :

- این افزایش هزینه ناشی از عمل متنوع کردن محصولات است که منحصر به افزایش هزینه بسته بندی ، تحقیق بازار و بخصوص تبلیغات تجاری میگردد ؛ (۱)

- این افزایش هزینه ناشی از وجود يك آهنگ سریع انباشت سرمایه است که موجب افزایش شدید مخارج مالی ، بخصوص هزینه‌های استهلاکی قابل ملاحظه ، میگردد . *

- این افزایش هزینه‌ها ناشی از وجود ظرفیت‌های عاطل و باطل مانده تولید است ؛

• هم اکنون یادآوری نمودیم که انحصارات میتوانند به نسبت معینی و برای مدت معینی کالاهای خود را به قیمت‌هایی بالاتر از قیمت‌های تولید بفروشند .

از نظر تئوری ، بنگاه‌های کوچک تولیدی غیر انحصاری میباید کالاهای خود را به قیمت‌هایی به همان نسبت پائین تر بفروشند . لکن در عالم واقعیت مسئله بدین صورت نیست . اگر توده فوق العاده انبوه اضافه سود‌های انحصارات تماماً از روی سود متوسط بنگاه‌های کوچک تولیدی غیر انحصاری برداشته شده بود ، این بنگاه‌ها میباید هم اکنون کلاً ناپدید شده باشند . اگر علیرغم سرگز سرمایه ، بنگاه‌های کوچک تولیدی غیر انحصاری هنوز به بقا خود ادامه میدهند ، این جزئاً به شکرانه مکانیسمی است که بر اساس سیاست قیمت گذاری انحصارات - سبب بالا رفتن سطح عمومی قیمت‌ها میگردد . برای مطالعه این مکانیسم سه حالت را باید در نظر گرفت .

حالت اول : - بفرض يك بازار کالاهای تولیدی یا کالاهای مصرفی وجود دارد که هم توسط يك انحصار و هم توسط تعدادی از بنگاه‌های کوچک تولیدی غیر انحصاری تسد ارك میشود . اگر يك چنین ساختمانی وجود داشته باشد ، این ساختمان برای انحصار ساختمان

۱- برای مثال در ایالات متحده به‌شاهد همین واقعیت می‌پردازیم که در فاصله سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۷ هزینه‌های مستمر کارگران مولد صنایع ۱۷٪ افزایش یافته است ، در حالیکه افزایش هزینه‌های دیگر که به سودها افزوده میگردد (بغیر از افزایش هزینه مواد اولیه) حدود ۵۰٪ بوده است . بخشی قابل توجه از این ۵۰٪ ناشی از افزایش این هزینه‌هاست که وابسته به وجود بازارهای انحصاری است .

* - به زیر نویس صفحه ۸۲ مراجعه شود .

مناسبتی بوده و بویژه امکان انتقال ارزشی را به سود وی بوجود میآورد. اما دقیقاً چنین انتقالی برای بنگاههای کوچک تولیدی و بنابراین برای ساختمان مورد دلخواه انحصار، به منزله تهدیدی بشمار میرود. در چنین شرایطی انحصار موجبات بالا رفتن قیمت فروش را در تمامی بخش فراهم خواهد کرد که اثر آن نه تنها افزایش اضافه سود خویش بوده، بلکه حفظ نرخ سود بنگاههای کوچک تولیدی غیر انحصاری نیز میباشد. مطالعات متعددی این پدیده و این یکپارچگی در بالا رفتن قیمتها را نشان داده است.

حالت دوم: بفرض يك بازار کالاهای مصرفی، تحت سلطه يك انحصار قرار دارد و این انحصار به خرید تعداد معینی از محصولات نیمه ساخت از بنگاههای کوچک تولیدی غیر انحصاری تخصصی و مکانیزه میرد از. در چنین شرایطی انحصار:

— قیمت خرید خود را به بنگاههای کوچک تولیدی تحمیل کرده و بنا بر این موجبات انتقال ارزشی را بسود خود فراهم میسازد؛

— قیمت فروش خود را به مصرف کنندگان تحمیل خواهد کرد؛ دقیقتر بگوئیم، دست به افزایش قیمت فروش خود خواهد زد و بخشی از این افزایش را جهت افزودن به اضافه سود خود، به زیان کارگران — بمیزان بیشتر از آنچه که انتقال ساده ارزش بوی اجازه میداده — بکار خواهد برد؛ و بخشی دیگر را جهت افزودن به قیمت خرید محصولات واسطه و باین ترتیب حفظ نرخ سود بنگاههای کوچک تولیدی — اگرچنانچه تشخیص دهد که این امر به نفعش است — بکار خواهد برد. بنابراین در تحلیل نهائی به مشاهده بالا رفتن سطح عمومی قیمتها خواهیم پرداخت.

حالت سوم: بفرض يك بازار کالاهای تولیدی تحت سلطه يك انحصار قرار دارد. در واقع، میدانیم که مقتدرترین انحصارات در بخش کالاهای تولیدی قرار دارند. در نتیجه بنگاههای کوچک تولیدی غیر انحصاری که مجبور بخريد ماشین آلات و مواد اولیه مورد نیاز خود از این انحصارات میباشند، خواهند کوشید، با بالا بردن قیمتهای خود، افزایش تحمیلی هزینه ها — افزایشی که ناشی از قیمتهای انحصاری است — را به مصرف کنندگان انتقال دهند. بنابراین در این حالت نیز به مشاهده بالا رفتن سطح عمومی قیمتها خواهیم پرداخت.

باین ترتیب انحصارات با سیاست قیمت گذاری خود که در جهت افزایش نرخ سودشان انجام میگیرد، در اغلب موارد موجب تسهیل انتقال افزایش قیمتها به تمام بخش ها و بنگاههای تولیدی گردیده و باین ترتیب موجبات بالا رفتن سطح عمومی قیمتها را فراهم میسازند:

• انحصارات در مقابل کاهش قیمتهای خویش سرسختی شدیدی نشان میدهند. مشاهده کردیم که رقابت، در چهارچوب سرمایه داری انحصاری اساساً دیگر بوسیله قیمتها انجام نگرفته، بلکه بوسیله مارک انجام میگیرد و از طرفی، در آنجائیکه هنوز بوسیله قیمتها انجام میگیرد منظور از آن دیگر کاهش قیمت بعضی از کالاها بطور مطلق نبوده بلکه منظور افزایش کند تر آن از افزایش سطح عمومی قیمتها میباشد. این خود داری از کاهش قیمتها، هم در

مقابل افزایش بارآوری کار و هم در مقابل کاهش تقاضا بطور یکسان انجام میگردند؛ (۱)

• موافقی که توسط انحصارات بمنظور جلوگیری از ورود رقبا به رشته تحت انحصار ایجاد میگردد، در طول زمان موقتی هستند. این موانع دائما مورد حمله قرار میگیرند. به این دلیل، چنانکه مشاهده نمودیم، تحرک سرمایه فقط محدود میگردد، لکن ناپدید نمیشود. این تحرک به توضیح گرایش به تشکیل یک نرخ سود متوسط و تشکیل قیمت های تولید میرد از. در حالت انحصارات اضافه سود ها را با دوام تر میکند، لکن نتواند امکان جاودانگی کردن آنها را فراهم سازد. این اضافه سود ها ناشی از تناسب نیروی کار است که توسط یک انحصار بر انحصار دیگر تحمیل میشود، لکن تناسب نیروی کار تغییر میکند. در این مفهوم انحصار نه میتواند اثر بیشتری را تعمیم دهد و نه میتواند اثر را باور حادانه تعیین نماید. قیمت انحصار به شدت شکنجی تولید بستگی دارد، در تحلیل آخر قیمت انحصار به قیمت تولید مربوط است، گرچه ظاهر بصورتی نسبتا مستعدان مربوط است.

گفتیم که انحصارات، از بالا بدون قیمت تمام کارها با سرعتی برای سرعت ترقی سطح عمومی قیمت ها ناتوانند.

انحصارات به تازگی ارزش گزین میهند، حتی اگر موعن میشوند موهنا و ظاهرا خود را از مد آن رها سازند. قیمت های انحصارات از قیمت های تولید تبعیت میکند. درجه ایمن تبعیت به خلقت کم و بیش ثابت موضوعی که انحصار در مقابل رضای بالاعمال و بالقوه اش دارد، بستگی دارد. بنابراین هنگامیکه از "انحصارات" سخن میمان میروند، منظور همواره همان انحصارات نمیباشد، زیرا که تناسب نیروها تغییر میکند. (۲)

مجموع پدیده هایی که در تحلیل قبلی مورد مطالعه قرار گرفت و این بارآوری گردید قس انحصارات را در پیوند آمدن نرم ناشی توضیح میدهند. سطح عمومی قیمت ها (۱) خاطر بیاوریم که حتی در یک متوسط آماری نیست، تعداد انحصارات تعدادی و تقسیم افزایش مییابند، زیرا که انحصارات در عین حال هم به افزایش قیمت های خویش و هم مقاومت در مقابل هرگونه کاهش از قیمت ها گرایش دارند. اما ناچار اگر سود را در ج بهار جوب بخش نای به انحصار رانند. قرار داریم، این افزایش نه عمومی بوده و نه بطرفی اولی در تمام این بخش ها یکسان است.

۱- مشاهده شده است که در سال ها انحصار رانند در طول دوره های یکسان و غالباً قیمت ها به تنها کاهش نییابد، بلکه گرایش به افزایش هم دارند. این پدیده ویژه میتواند از طریق سیاست متخذه از طرف صنایع یولان و اتومبیل در ایالات متحده تصور گردد. در صنایع یولان در سال های ۱۹۴۹، ۱۹۵۴-۱۹۵۳ و ۱۹۵۸، غیرم تأثیر تولید ناشی از کاهش تقاضا، صنایع همان به افزایش خود ادامه میدهند. در صنایع اتومبیل نیز در سال های ۱۹۵۸-۱۹۵۷، تقاضا برای اتومبیل های جدید ۲۰٪ کاهش مییابد و حال اینکه قیمت ها ۴٪ افزایش پیدا میکند.

۲- برای تفصیل بیشتر به فصل سوم مراجعه کنید.

قیمت‌های انحصاری که سطح عمومی قیمت‌ها را بطرف بالا سوق می‌دهند در طول زمان همواره همان قیمت‌ها نیستند (یعنی همان بخش‌ها و همان بنگاه‌های تولیدی)؛
پتدریج که قدرت و درجه کنترل انحصارات بر بازارها تغییر میکند، بخش‌ها و بنگاه‌های
تولیدی به انحصار و رآمدهای که مسئولیت بیشتری در بالارفتن سطح عمومی قیمت‌ها در طول
یک دوره معین دارند، خود تغییر میکنند.

با این ترتیب در اینجا یکی از خصصت‌های مشخص و آشکار تورم کند را باز می‌یابیم: یعنی
وجود یک ترقی سطح عمومی قیمت‌ها، بدون اینکه الزاماً تمام قیمت‌ها همزمان و یا به موازات
یکدیگر افزایش یابند، و بدون اینکه الزاماً قیمت‌های انحصاری، که مسئول ترقی سطح عمومی
قیمت‌ها هستند، همواره همان قیمت‌ها باشند.

دولت بورژوازی

فرض کنیم، در وهله اول، بازار یعنی سطح تقاضا، به انحصارات مشتاق بالا بردن
نرخ‌های سود اجازه دهد تا قیمت‌های خویش را بالا ببرند. زیرا نباید فراموش کرد که
تحقق (نقد کردن) کالاها به قیمت‌هایی بالاتر مستلزم وجود بازار کافی می‌باشد. بعلاوه
باید نقدینه کافی برای تأمین این افزایش وجود داشته باشد. دیر یا زود می‌باید بطور وسیع
تری به سیستم بانکی توسل جست، و برای رفع نیازهای اقتصاد کشور، به توسعه اعتبارات
بانکی پرداخت.

نمی‌خواهیم ادعا کنیم که علت اصلی تورم کند افزایش نقدینه‌ها است. فقط می‌خواهیم
اظهار نمائیم که نقش سیاست پولی و مالی دولت در ایجاد تورم کند، گرچه درجه دوم می‌باشد
معذک شرط لازم آن است.

باید توجه نمود که این نقش تأمین پول جهت افزایش سود، تقاضا و قیمت، خود بسا
تعمیر شکل‌های عمیقی که موسسات پولی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و سیستم پرداخت
بین‌المللی بخود دیده‌اند، تسهیل گردیده است.

تا کون فرض بر این بوده است که بازار بعد کافی وجود داشته و فقط می‌باید سیاست
پولی وسیعی را بطور اجرا گذاشت. اما سرمایه‌داری انحصاری با مشکلات روزافزونی در
زمینه تحقق (نقد کردن) کالاها مواجه است، چنانکه در فصل سوم آنرا مشاهده کردیم.
دولت بمنظور مراقبت کامل از اینکه تقاضای کل جامعه همواره حمایت‌گردد، می‌تواند
فعالانه بخصوص از طریق مخارج عمومی و سرمایه‌گذاری‌های تحت کنترل خود، دخالت نماید؛
این دخالت فعال دولت، شرط مساعدی برای فعالیت انحصارات در جهت تولید و
انتقال گشش‌های تورمی بوجود می‌آورد.*

این دخالت فعال دولت، نقش مهمی در طولانی شدن مراحل انبساط بازی کرده

* این دخالت دولت که در جهت حمایت از تقاضای کل جامعه انجام می‌گیرد، به

است که از سال ۱۹۴۵ به بعد یکی از خصایصهای مشخص نوسانات اقتصادی در کشورهای سرمایه داری توسعه یافته بوده است. در نتیجه این طولانی شدن مراحل انبساط، تغییرات کیفی در افزایش هزینه های بخش خصوصی، فرصت بیشتری برای تظاهر پیدا کرده است. در نتیجه ناگهان شکاف میان ساختمان عرضه و ساختمان تقاضا ایجاد میگردد که انحصارات به حفظ آن خواهند پرداخت؛ این شکاف خود، از طریق افزایش قیمتها، آفریننده نرخ های سود بالاتری خواهد بود؛

— این دخالت فعال دولت، از آنجهت باز هم بیشتر توجیه خواهد بود که مخارج دولتی عمدتاً در بخشهای غیر مولد، بخصوص بخشهای تسلیحاتی، انجام میگردد. بالاخره باید توجه داشته باشیم که، بدون دخالت دولت، فعالیت انحصارات در جهت سرسختی نشان دادن در مقابل کاهش قیمتها قرین موفقیت نخواهد بود، مگر به طور جزئی.

در طول بعضی از دوره های تنزل فعالیتهای اقتصادی، در فاصله بین دو جنگ جهانی، وجود انحصارات توانست کاهش قیمتها را ترمز کند، لکن نتوانست این کاهش را کاملاً متوقف نماید. باین ترتیب، مثلاً در ایالات متحده، در طول دوره تنزل فعالیتهای اقتصادی سالهای ۱۹۳۳-۱۹۲۹، در صنایعی که درجه تمرکز سرمایه در آنها بطور محسوسی افزایش یافته بود (مثلاً در صنایع پولاد، پشم، و غیره)، قیمتها (قیمت تمام کالاهای این بخشها بطور یکسان) نسبت به دوره تنزل فعالیتهای اقتصادی سالهای ۱۸۹۷-۱۸۹۰ کاهش کمتری یافتند. بنابراین انحصارات به سرسختی خود در مقابل کاهش قیمتها ادامه میدادند، لکن سطح بیکاری به چنان حدی رسیده بود که حتی سرسخت ترین قیمتها کاهش پیدا کردند.

از جنگ جهانی دوم به بعد و احتمالاً فقط برای مدتی، بحرانها وسعت خود را از دست داده اند. در نتیجه، انحصارات آزادی عمل بیشتری در معانعت از کاهش قیمتها پیدا کرده اند.

چنانکه مشاهده کردیم، علت بالاتر بودن قیمتهای انحصارات از ارزش برای مدتی کم و بیش طولانی، در دخالتهای دولت بورژوازی (مخصوصاً از طریق مخارج نظامی) قرار دارد، و چنانکه میدانیم این دخالتها نقش تعیین کننده ای در تضعیف بحرانها بازی کرده اند. این تضعیف وسعت بحرانها میدان عمل بسیار وسیعتری را برای بورژوازی در جهت افزایش قیمتها گشود است. باین ترتیب نقش تدویم تورم کند مبین وجود بحرانهای اضافه تولیدی است که بعد کافی

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) انحصارات امکان میدهد تا با تنظیم عرضه خود در بازار میزانی پائین تر از تقاضا، سبب افزایش قیمتها و انتقال این افزایش به سایر بخشها ورشته های تولید گردند.

شدید نیستند تا بتوانند ائتلاف زمان کار اجتماعی را کاملاً اصلاح نمایند.*
تورم کند ر ائمی نشانه فقدان بحرانهای عمیق می باشد، این فقدان خود ناشی از
افزایش روزافزون بودجه دولت، بویژه بودجه نظامی، است.

ب- تورم تند (روان)

الف- علت وجود تورم تند، تشدید مبارزه طبقاتی است.
افزایش قیمت‌هایی که بیانگر تورم تند است موجبات کاهش قدرت خرید کارگران را فراهم
میکند. تا وقتی که مبارزات طبقه کارگر توسط رهبری های بوروکراتیک در محدوده حفظ
" تعادل ملی " نگاه داشته میشود، آنها به این کاهش قدرت خرید صحنه میگذارند. لکن
ماوراء آستانه معینی، کارگران در مقابل کاهش مطلق یا نسبی قدرت خرید خود واکنش
نشان خواهند داد. آنان چنان افزایشی از دستمزدها را مطالبه خواهند کرد که نه تنها
ضرر کاهش قدرت خرید، بلکه ضرر احتمالی ناشی از افزایش آینده قیمت‌ها را نیز در برگیرند.
در یک چنین وضعی، رهبری سندیکاها، برای حفظ اعتبار خود، خود را مجبور میبینند
مبارزات معینی را دامن بزنند، گرچه تصمیم این مبارزات از پائین گرفته شده و خارج از اراده
آنها قرار دارد و آنها میباید بعداً موجبات ترمز کردن آن را فراهم کنند. بنابراین هنگامی
که کارگران به کاهش نسبی یا مطلق سطح زندگی خویش وقوف میابند، سندیکاها بمبارزاتی در
جهت حفظ این سطح زندگی دست میزنند. بنابراین ماریجیو برقرار میشود که برخلاف
ادعای تئوری بورژوائی " تورم بواسطه هزینه ها "، دستمزدها و سودها را بهم مربوط میساز
ونه دستمزدها و قیمت‌ها را. بنابراین مزد بگیرها در صدد دفاع از سطح نسبی زندگی
خود که توسط افزایش غیر تراکمی قیمت‌ها کاهش یافته است برخوانند خاست، افزایشی که تصمیم
آن قبلاً از طرف سرمایه داران اتخاذ گردیده است. و سرمایه داران در صدد حفظ و بهیالا
بردن سود های واقعی^x خود برخوانند آمد.

قیمت‌ها نقشی معین در این ارتباط بازی میکنند: آنها فقط منتجی بمفهوم جبری
نمیباشند. اما این نقش آن نقشی نیست که تئوری بورژوائی برای آن قائل است. سرمایه
داران برای بالا بردن سود های واقعی خود قیمت‌های خود را بالا میبرند. این امر سبب
کاهش دستمزدهای واقعی میگردد. این کاهش منجر به مطالبه افزایش دستمزدهای اسمی
از طرف کارگران میشود که در صورت موفقیت هزینه ها را افزایش داده و سود واقعی را بسطح

*- اگر بحرانها بعد کافی شدید باشند با ورشکسته کردن بنگاههای تولیدی که دارای بار-
آوری کار پائین میباشند، آنها را ب مجازات رسانید و از اموجیات اصلاح زمان کار اجتماعی را فراهم میکنند.
x- از آنجائیکه افزایش قیمت کالاها منجر به کاهش قدرت خرید پول میگردد، در صورتی سود واقعی حفظ
میشود که سود اسمی یا نرخ سود اسمی بنسبت کاهش قدرت خرید پول افزایش یابد یعنی اگر قدرت خرید
پول به میزان ۱۰٪ کاهش یابد، برای اینکه سود واقعی حفظ شود سود اسمی یا نرخ سود اسمی باید ←

قبلی خود باز میگردد اند. و این امر منجر به افزایش مجدد قیمتها، که فرمان آن از طرف سرمایه داران صادر میشود، میگردد.

قیمتها در عین حال هم وسیله و هم نتیجه مبارزه میان دستمزدها و سودها میباشند. این است امری که موجب افزایش تراکمی آنها میشود. بنابراین میتوان اظهار نمود که بین عناصری که قیمت را بوجود میآورند، ارتباط وجود دارد، و نه بین قیمت و یکی از این عناصر. با این ترتیب محرك واقعی تورم تند را در مییابیم: تشدید مبارزه طبقاتی که به سطح اقتصادی کشیده شده است. (۱)

بطور دقیقتر، اغلب گذار از تورم کند به تورم تند را با افزایش بسیار شدید مخارج تسلیحاتی ربط میدهند. مثلا وضع سالهای ۱۹۵۰-۱۹۵۱ (جنگ کره) و یا سالهای ۱۹۵۶-۱۹۵۷ (بحران سوئز). چنین توضیحی غلط نیست، لکن نارسا است.

افزایش قیمتهای مواد اولیه* که مرحله ای از بین المللی شدن پروسه تورم تند میباشد، بیشتر از تأمین مخارج انباشت سرمایه دولتی برای هدفهای مدنی (در اقتصاد سرمایه داری) ناشی میشود تا از مخارج تسلیحاتی و حمل و نقل افزون که بآن مخارج اختصاص داده شده به ارتش نیز افزوده میگردد. در همه کشورهای امپریالیستی، شرایط مبارزه طبقاتی طوری است که کارگران برای حفظ سطح زندگی خود بسختی بمبارزه برمیخیزند. این مبارزه دارای دو نتیجه مرتبط میباشد. (۱) قیمتها سریعاً و بدون انقطاع افزایش مییابند. (۲) سطح مصرف کارگران کاهش چندانی نمی یابد. بنابراین پائین آوردن تولیدی که برای هدفهای مدنی انجام میگردد بسیار دشوار است. هرگونه تولید نظامی هم بدین دشواری میافزاید. اگر این تولید نظامی میباید سریعاً افزایش یابد، اقدام به یک انباشت اضافی و سریع سرمایه و بنابراین بالا بردن قیمتها (قیمتهای مواد اولیه تحت کنترل دولت) بضرورت بدل میشود. باین ترتیب ملاحظه میکنیم که کسر بودجه روز افزون دولتهای بورژوازی چیزی جز بیان شرکت آنها در انباشت سرمایه نمیباشد، که بطور مستقیم با سرمایه گذاریهای آنها و بطور غیر مستقیم با کمکهای نقدیشان به سرمایه داران انجام میگردد.

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) بمیزان ۱٪ افزایش یابد.

۱- باید توجه نمائیم که در چنین شرایطی، ارتباط دستمزدها - سودها - خود دارای دو نتیجه میباشد: یک نتیجه آن افزایش درآمدهای اسبی است که در مقابل پاه عرضه ناتوان از افزایش آنها کالاها، سبب افزایش تقاضا نسبت به عرضه خواهد شد.

۲- نتیجه دیگر آن افزایش مقدار پول در گردش میباشد. زیرا بنگاههای تولیدی بمنظور تأمین پول لازم جهت افزایش هزینه ها و قیمتهای خود، متقاضی افزایش مقدار پول در گردش خواهند بود. * - دولتهای بورژوازی برای تأمین کسر بودجه ناشی از خالتهای روز افزون اقتصادی خود، که بمنظور حفظ کل تقاضا صورت میگیرد، مجبور به بالا بردن قیمتهای مواد اولیه میباشند (در کشورهای سرمایه داری پیشرفته مواد اولیه یا در انحصار دولت بوده و یا در ولت از طریق مالیات بستن بر آنها -

سرانجام باید چگونگی واکنش دولت بورژوازی را در مقابل چنین وضعی مورد مطالعه قرار دهیم. دولت بورژوازی ابتدا ممکن است از طریق مستحیل کردن کارگران در خود یا از طریق سرکوب آنها و یا از هر دو طریق، موفق به خرد کردن مبارزات آنها گردد. در این صورت در تحلیل آخر افزایش مستمر هاناخیز بوده و انحصارات خواهند توانست به آسانی آنها را در قیمت‌های خود جای دهند. اگر، بعکس، دولت موفق به بازگردانیدن مبارزات به چهارچوب حفظ "تعادل ملی مقدس" نشود، و اگر افزایش‌های مستمر هانا واقعاً قابل ملاحظه باشد و جای دادن نسبی آن در قیمت‌ها خطرناک تشخیص داده شود (و قادر به برآورد اختصار برپرسه تورم‌تند باشد)، دولت به اتخاذ یک سیاست پولی و مالی محدود کننده دست خواهد زد، امری که سبب گساری اقتصادی و توسعه بیکاری خواهد شد.

تجربه نشان داده است که در کشورهای غربی، از دهه ۱۹۴۰ به بعد، هنگامیکه خطر گذار از تورم کند به تورم تند وجود داشته و با هنگامیکه چنین گذاری رخ داده است، یک سیاست پولی و مالی محدود کننده بمرور اجرا گذارده شده است. این سیاست در عین حالی که شامل سد کردن مستقیم یا غیر مستقیم افزایش‌های اسمی بوده، سبب توسعه بیکاری نیز گردیده است. این همان طرح‌های معروف تثبیت کننده می‌باشد.

ب- رقابت ما بین سرمایه داری، تورم‌تند را بین‌المللی می‌کند (۱).

دو نوع تورم بین‌المللی وجود دارد. نوع اول، تورم بین‌المللی کند که چیزی جز نتیجه تورم‌های کند ملی، که همه اقتصاد‌های سرمایه داری توسعه یافته را متأثر می‌کند، نمی‌باشد. مطالعه آن در چهارچوب تورم کند انجام گرفت.

دومین نوع تورم بین‌المللی، که در اینجا آنرا مورد بررسی قرار می‌دهیم، تورم بین‌المللی تند می‌باشد که دائمی نبوده و در لحظات معینی پدیدار می‌گردد.

این تورم بین‌المللی جمع‌تورم‌های تند ملی نیست. این تورم از وجود سیستم تولیدی جهان و انباشت سرمایه در بطن آن ناشی می‌گردد. این تورم در نقطه‌ای از این سیستم تولد یافته و با اشکالی که ویژگی‌های خود را از موجودیت دولتهای ملی و رقابت میان بورژوازی‌های ملی مختلف دریافت می‌کند، در مجموع سیستم عمومیت می‌یابد. در قیقتر بگوئیم، انتقال تورم تند بیانگر کوشش یک بورژوازی ملی در بهره برداری از مشکلات خویش می‌باشد، کوششی که به مقام این بورژوازی در سلسله مراتب پروسه تولیدی جهان بستگی دارد.

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) قیمت آنها را کنترل می‌کند. افزایش قیمت مواد اولیه منجر به افزایش سطح عمومی قیمت‌ها می‌گردد.

۱- ما در اینجا نظر اجمالی کوتاهی از مسئله ارائه داده و برای تفصیل بیشتر خواننده را به کتاب ج. ال. دالمان، تورم سرمایه داری، ارجاع مینمائیم. J. L. DALIEMAGNE, INFLATION CAPITALISTE, MASPERO, 1972, 2e PARTIE.

منشاء تورم بین المللی عمومیت یافته نمی تواند ، درجائی جز در يك اقتصاد مسلط ، در سیستم تولیدی جهان باشد ، زیرا که بورژوازی کشورهای دیگر نمیتوانند از خرید کالاها و سرمایه های مورد نیاز خود از وی خودداری نمایند ، بنابراین آنها نمیتوانند با انتقال تشنجات و کشش هایی که این اقتصاد مسلط را متاثر میکند مخالفت کنند .

نمونه ایالات متحده را در نظر بگیریم : از آنجائیکه موجودیت و بقا يك اقتصاد مسلط وابسته به انباشت سرمایه است ، بورژوازی آمریکا ، برای حفظ سلطه خود ، میباید در مقابل بورژوازی های دیگر به انباشت سرمایه بپردازد . لکن در شرایط معینی (تشدید مبارزه طبقاتی و یا افزایش شدید مخارج نظامی همراه با سطح بالائی از مبارزات طبقاتی) ، ریتیم انباشت سرمایه چنان است که تورم کند به تورم تند تغییر شکل میباید . تورم تند بمثابة تهدیدی برای بازارهای بورژوازی آمریکا میباشد . از آنجائیکه ایالات متحده برای حفظ سلطه خود ، میباید به حفظ بازارهای خود بپردازد ، بنابراین بر وی لازم میاید قابلیت رقابت خارجی خود را حفظ نماید ، بنا بر این بر وی لازم میاید تورم خود را صادر نماید و دقیقاً بعنوان يك اقتصاد مسلط دارای وسائل صدور تورم خویش میباشد . (۱)

بنا بر این پروسه تورم بین المللی اصولاً به حفظ سلطه نسبی اقتصاد منشاء تورم میپردازد یعنی به حفظ اقتصادی که قادر است ریتیم انباشت سرمایه خود را بدون از دست دادن بازارهای خارجی خود بالا ببرد .

اما تورم تند میتواند يك اقتصاد مسلط را اگر این اقتصاد مسلط ، همچون اقتصاد ایالات متحده در حال حاضر ، با زوالی نسبی روبرو باشد ، بطور قابل ملاحظه ای به دردمر بیاندازد . این تورم تند ، بعلت اینکه کاملاً بین المللی نشده و یا بعلت اینکه در ایالات متحده شدید تر است ، برای سلطه آمریکا خطرناك میگردد .

این زوال نسبی اقتصاد ایالات متحده و تشدید رقابت میان بورژوازی های ملی مختلف در سالهای اخیر را ، در مرکز بحران سیستم بین المللی پول ، بازخواهیم یافت .

۲- بحران سیستم بین المللی پول

بحران کنونی سیستم بین المللی پول چیزی جز بیانگر خصلت همواره در حال احیا مسئله اضافه انباشت * سرمایه و محدودیت های دخالت های دولت در جهت مبارزه علیه ایمن اضافه انباشت نمیشد .

به این تضاد اساسی - که مبنی درك بحران سیستم بین المللی پول میباشد - میباید نتایج تکامل ناموزون سرمایه ها را نیز اضافه نمائیم .

۱- در اینجا پژوهشهای دقیق صد ورتورنخواهیم پرداخت ، به کتاب دلمان که ذکر آن رفت مراجعه کنید .

این نکته اخیر را روشن تر نمائیم . برای تسهیل تجارت بین المللی ، بدون شك احتیاج به يك پول داریم . لكن پولی بین المللی نمیتواند به همانگونه که پولهای ملی وجود دارند وجود داشته باشد ، زیرا که هر دولت سرمایه داری حق چاپ پول را بخود اختصاص میدهد .

بنابراین ، هر سرمایه دار سعی خواهد نمود ارز یا ارزهایی را که برای خرید ماشین آلات و مواد اولیه و غیره لازم دارد ، بدست آورد ، ماشین آلات و مواد اولیه ای که برای تولید او ضروری میباشند . لكن اینجاست که تکامل ناموزون نقشی خود را نمایان میسازد . چنانکه میدانیم اقتصاد های سرمایه داری مابین خود نابرابر هستند : قدرت رقابت این اقتصاد ها کم و بیش متفاوت است ، بعضی از آنها در تولید این یا آن نوع کالا که تکامل یافته ترین تکنیکها در آن تجسم یافته ، بی رقیب اند و غیره .

کالاهای این اقتصاد های مسلط طالب بیشتری داشته و در نتیجه ارزهای آنها بطور نسبی خواهان بیشتری دارد . این ارزها همان ارزهای قوی یا ارزهای ذخیره میباشند که بعنوان وسائل پرداخت بین المللی بکار رفته و تشکیل بخش عمده ذخائر بانکهای مرکزی کشور های سرمایه داری را میدهند . این نقش در قرن نوزدهم و تا سال ۱۹۳۹ توسط لیبره استرلینگ و بعد از سال ۱۹۲۰ تا سال ۱۹۳۹ توسط دلار و لیبره استرلینگ مشترکاً و از سال ۱۹۳۹ ببعد بتهنهای توسط دلار ایفاء گردیده است . نقشی که طلا برای خود حفظ نموده کمتر از آن نیست . از آنجائی که هیچ اقتصادی بطور جاودانه مسلط نیست ، متصرفان پول مسلط همواره خواستار تضمین توانائی تبدیل يك پول به پول دیگر بوده اند ، امری که موجودیت يك معیار مشترك را ایجاب میکرد : یعنی طلا را .

این سیستم که در آن ارزهای ذخیره مورد استفاده جهت پرداختهای بین المللی از طلا و ارز یا ارزهای مسلط تشکیل میشود ، سیستم استاندارد معاوضه طلا* نامیده شده است (و از سال ۱۹۴۵ تا کنون و در حال حاضر ^x ، تنها دلار ارز قابل تبدیل به طلا بوده است) . این سیستم برای کشوری که ارز آن بعنوان ذخیره بکار میرود - در حال حاضر ایالات متحده - دارای مزیت عظیمی است ، زیرا که اقتصاد ایالات متحده در بطن پروسه تولید جهان دارای آنچنان سلطه ای است که دیگر اقتصاد ها را مجبور به پرداخت پول لازم جهت سرمایه گذار بهائی که خود در آن کشورها انجام میدهد ، مینماید .

در واقع تصور کنیم که ایالات متحده در فرانسه دست به سرمایه گذاری زده و در آنجا بخریدویا بنا کردن بنگاههای تولیدی بپردازد . ایالات متحده پرداختهای خود را با دلار انجام میدهد . این دلارها وارد بانک فرانسه BANQUE DE FRANCE میگردد . این بانک بمنظور اجتناب از راکد نگهداشتن این دلارها آنها را با دریافت بهره ای به سیستم بانکی

آمریکا وام خواهد داد. این دلارها که باین ترتیب به ایالات متحده آمریکا باز میگرد و خواهند توانست مجدداً در فرانسه سرمایه گذاری شوند. باین ترتیب در تحلیل آخر، در میابیم که سرمایه گذاریهای آمریکا در فرانسه و بطور کلی در تمام کشورهای سرمایه داری دیگر، توسط خسود این کشورها پرداخت میشود. این امتیاز باز به یکباره از آسمان بر زمین نمی افتد. بلکه از موضع مسلط ایالات متحده در بطن اقتصاد جهانی ناشی میگردد. لکن اینجا است که مشکل پدیدار خواهد گشت، در سالهای اخیر، اقتصاد آمریکا، بخصوص نسبت به اقتصاد آلمان و ژاپن، با زوالی نسبی مواجه بوده است. اقتصاد آمریکا بنوبه خود قربانی تکامل ناموزون میشود، درست قربانی کمکی که در سال ۱۹۴۵ به بورژوازی های آلمان و ژاپن هم بدلیل سیاسی (یعنی ترس از انقلاب های اجتماعی) و هم بدلائل اقتصادی (یعنی توسعه بازارهای خود) نمود.

بعواضات این زوال نسبی که، با رقابت بیش از پیش شدیدی که کالاهای آمریکائی متحمل میشوند مشخص میگردد، ارزش مسلط یعنی دلار شروع به طرد شدن مینماید. بانکهای مرکزی متصرف دلار پیش بینی میکنند که، بعواضات زوال نسبی اقتصاد آمریکا، دیر یا زود ارزش دلار کاهش خواهد یافت، بنابراین این بانکها شروع به سفته بازی بر علیه دلار مینمایند و بهر قیمتی که شده سعی میکنند مارک آلمان وین ژاپن خریداری نمایند. این سفته بازی است که براه افتادن نمایشی بحران را تسریع خواهد کرد (و نه اینکه آنرا خلق خواهد کرد) و نیکسون را در ۱۵ اوت ۱۹۷۱ با انجام اقدامات چندی در جهت حفظ دلار، بخصوص تعلیق قابلیت تبدیل آن به طلا، هدایت خواهد کرد. در اینجا بدون توقف بیشتر بر روی رویداد هائی که در تعقیب این اقدامات آمدند (کاهش ارزش دلار در ۱۹۷۱ و فوریه ۱۹۷۳) یعنی در واقع بر روی ادامه بحران، فقط توجه خود را باین نکته معطوف مینمائیم که آیا چه کسی خواهد توانست از مزایای انتشار یک پول بین المللی سود برده (و به چه نسبتی) و باین ترتیب امیدوار باشد مشکلات روز افزون خود را جزئاً بر روی بورژوازی های دیگر منتقل نماید؟ بحران سیستم بین المللی پول از تضاد های سرمایه داری ناشی شده و بنوبه خود آنها را تشدید میکند.

در چنین شرایطی و در رابطه با تشدید تضاد ها و استثمار سرمایه داری، مبارزات کارگری با ادامه فصل نوینی که هم اینک در سالهای اخیر در کشورهای سرمایه داری پیشرفته گشوده است، الزاماً به گسترش خود ادامه خواهد داد.

نتیجه

چند سالی پیش، پیش‌بینی عمری طولانی برای سیستم سرمایه‌داری^۱ مد بود، شنیدن زوزه‌هایی که ناپدید شدن هر موجودیت بالقوه انقلابی را سر میدادند رایج بود. بکرات میخواندیم که دیگر کارگران قادر نخواهند بود به خیابانها ریخته و به ساختن سنگرهای خیابانی (باریکاد) دست بزنند و در نتیجه میباید "رفرمهای بنیادی" را مورد ستایش قرار داده و برای مقابله با هرج و مرج و ائتلاف سرمایه‌داری "برنامه‌های متقابلی" پیشنهاد کرد.

چقدر این نظرات، با وجود تازگی، امروز کاملاً کهنه بنظر میرسند! چقدر سرخوردگی بعضی از این موعظه‌گران بیرحمانه بوده است! چقدر درس واقعیات برای آنها نیکو یگر آنها را باور نمیداشتند تکان دهنده بوده است! چقدر اوجگیری مبارزات کارگری برای آنها نیکو گذشته طرد شده و مورد تمسخر واقع گشته ولی از فکر اینکه همه چیز امکان داشته بساز نایستاده اند، شورانگیز بوده است!

لکن هیچ چیز بدست نیامد. امروز هنوز ضرورت غیر قابل نفوذ ماندن در مقابل ایدئولوژی مسلط و داخل نمودن خود به درون تضادهای بمنظور راندن آنها به پایانشان، خلاصه، سازمان دادن خود برای از پای درآوردن سیستمی که فقط دارای یک انرژی است - انرژی عدم امکان از پای درآمدن آن صرفاً توسط بحرانهای خاص خویش، مگر اینکه آنها بسوی مرگ سوق دهیم - نمایان میگردد.

در نتیجه در میابیم که هدف این کتاب از مطالعه سیستم سرمایه‌داری مطالعه آن صرفاً بخاطر شناخت آن نبوده و نمیتواند باشد. مارکسیسم "تئوری" ای نیست که در سالنهای ساکت یا کافه تجارت مورد بحث قرار گیرد. * مارکسیسم یک سلاح نبرد است، یک راهنما برای عمل.

در این مفهوم، سلاح انتقاد نمیتواند جایگزین انتقاد مسلحانه گردد.

پایان

* - منظور از بخشهای کافه تجارت بخشهای سیاسی بینتیجه ای میباشد که در این کافه ها انجام میگردد. کافه تجارت نام کافه هایی است که در فرانسه وجود دارند.

یکی از جنبه های تقسیم کارگران ، مولد یا غیر مولد بودن آنها است :

بنظر مارکس کارگری مولد است که بکار مولد اشتغال داشته باشد . او کار مولد و کار غیر مولد را از دو جنبه مورد بررسی قرار میدهد (۱) از جنبه پروسه کار بطور کلی (۲) از جنبه تولید سرمایه داری . " از جنبه پروسه کار بطور کلی ، کاری مولد است که در يك محصول یا بهتر بگوئیم در يك کالا تحقق یابد . از جنبه تولید سرمایه داری باید اضافه کنیم : کاری مولد است که مستقیماً به سرمایه ارزش اضافی ببخشد و یا تولید ارزش اضافی نماید " (کتاب فصلی انتشار نیافته از سرمایه ، صفحه ۲۲۴) .

۱- کار مولد از جنبه پروسه کار بطور کلی :

" از نقطه نظر پروسه کار بطور کلی کاری مولد است که در يك محصول یا بهتر بگوئیم در يك کالا تحقق یابد . " کارگر انجام دهنده این کار کارگر مولد نامیده میشود . در اینجا منظور از کارگر ، کارگر انفرادی نبوده بلکه يك کارگر جمعی میباشد که از مدیر سازمان تولید گرفته تا مهندس ، تکنیسین ، سوکارگر ، کارگر متخصص ، کارگر ساده و کارگر کمکی ادامه مییابد . بنابراین کارگرانی که در يك سازمان تولیدی ، چه سازمان تولیدی کالاهای مصرفی و چه سازمان تولیدی کالاهای تولیدی (ماشین آلات ، مواد اولیه ، انرژی) بکار مشغولند ، مولد میباشند .

دسته ای دیگر از کارگران گرچه مستقیماً در تولید محصولات و کالاهای شرکت ندارند ، لکن از آنجائیکه در خدمت بالا بردن بارآوری کار میباشند بطور غیر مستقیم مولد میباشند ، مانند کارگران تحقیقات علمی و تکنیکی و کارکنانی که در آموزش و نگهداری نیروی کار و در نتیجه بالا بردن بارآوری آن شرکت دارند ، از قبیل کارکنان خدمات آموزشی ، بهداشتی ، درمانی ، حمل و نقل و غیره (در مورد نقش کارگران بازرگانی به فصل کار غیر مولد ، فصل هفتم ، مراجعه شود . دسته دیگر کارگران ، کارگرانی میباشند که در غیر مولد بودن آنها ، چه بطور مستقیم و چه غیر مستقیم هیچگونه تردیدی وجود ندارد ، مانند کارکنان دستگاه بوروکراتیک ، نظامی ، پلیسی ، اداری ، دادگستری ، که ضامن حفظ و بقا وضع موجود است .

البته چند نکته را نباید از نظر دور داشت :

آ- اشتباهی بزرگ خواهد بود اگر فرقی میان دستگاه بوروکراتیک نظامی ، پلیسی ، اداری ، دادگستری بعنوان يك مجموعه و اقتدار بالائی آن از يك سو ، و کادرهای پائین آنها از سوئی دیگر - که بخاطر سیر کردن شکم خود وزن و فرزندانشان ، آگاهانه یا ناآگاهانه مجبور به فروش نیروی کار خود شده اند و در واقع برادران طبقاتی کارگران و دهقانان بوده و خود در تضادی عمیق با دستگاه و اقتدار بالائی آن قرار داشته و از نیروهای بالقوه انقلاب میباشند - قائل نشویم .

ب- در مورد کارکنان خدمات آموزشی ، بهداشتی ، درمانی ، حمل و نقل و غیره ، باید توجه داشت که آن بخشی که در خدمت تولید کنندگان مستقیم و غیر مستقیم ثروت جامعه

میباشند، بطور غیر مستقیم، مولد بحساب میآیند. لکن آن بخشی که صرفاً در خدمت سرمایه داران، مالکان و اجاره خواران و اقشار بالایی دستگاه دولتی یعنی در خدمت استثمارگران، فارتگران، و دزدان نوکر خارجی میباشند، نمیتوانند مولد بحساب آیند. البته خدمات آنها ماهیتاً بطور غیر مستقیم، مولد میباشند، اما مناسبات تولید سرمایه داری سبب میشود که آنها خصلت مولد خود را از دست بدهند، بطوریکه اقشار بالایی آنها (مخصوصاً پزشکان) تمام ارتباطات مادی و معنوی خود را با خلق از دست داده و در دست وابسته به طبقات و اقشار ارتجاعی جامعه میشوند، و تنها رابطه ای که بین آنها و خلق باقی میماند يك رابطه انگلی است. تنها انقلاب سوسیالیستی قادر است خدمات آنها را در خدمت خلق قرار داده و به آنها خصاتی مولد (بطور غیر مستقیم) بخشد.

در مورد خود بورژوازی لازم به تذکر نیست که بخشی از آنها مولد میباشند، مانند پیشه وران و صنعتگران و خرده دهقانان و دامداران کوچک، که پس از خود مصرفی مازاد محصول خود را در بازار میفروشند. آن بخش از خرده بورژوازی که به توزیع کالاها مشغول است، اگر چه مولد نیست لکن به کاری مفید و ضروری در سیستم حاضر اشتغال دارد.

۲- کار و کارگر مولد از جنبه تولید سرمایه داری

از این جنبه کاری مولد است که مستقیماً تولید ارزش اضافی نماید و یا عبارت دیگر به سرمایه ارزش اضافی بخشد. و موجبات انباشت آنرا فراهم سازد، چه این کار در يك محصول یا کالا تحقق یابد و چه نیابد. بنابراین از این جنبه يك خواننده کافه، معلم، پزشک، پرستار، کارگر بازرگانی و غیره میتوانند تحت مناسبات تولید سرمایه داری قرار گرفته و بسبب ایجاد ارزش اضافی پرداخته و به سرمایه ارزش اضافی بچسبند: فی المثل تمام کسانی که در مؤسسات آموزشی، درمانی، حمل و نقل و بازرگانی و بانکها و غیره با مشخصه خصوصی سرمایه داری مشغول بکار هستند. به عبارت روشنتر از نقطه نظر سرمایه و سرمایه دار، کارگری مولد است که برای او سکه بزند.

بنابراین کار يك کارگر ممکن است از جنبه پروسه تولید بطور کلی مولد باشد و از جنبه تولید سرمایه داری غیر مولد. مثلاً کار آتشیز خصوصی سرمایه دار از آنجائیکه در محصول تحقق مییابد از جنبه پروسه کار بطور کلی مولد، و لکن از جنبه تولید سرمایه داری غیر مولد میباشند، چرا که ایجاد ارزش اضافی نکرده و به سرمایه ارزش اضافی نمیخشد و موجبات انباشت آنرا فراهم نمیسازد. و بالعکس کار يك کارگر ممکن است از لحاظ پروسه کار بطور کلی غیر مولد باشد، یعنی در محصول یا کالایی تحقق نیابد، لکن ایجاد ارزش اضافی نموده و به سرمایه ارزش اضافی بخشد. موجبات انباشت آنرا فراهم سازد، مانند کار يك خواننده کافه.

در اینجا يك توضیح ضرورت پیدا میکند و آن اینکه: ارزش اضافی ایجاد نشده توسط کاری که "از جنبه پروسه کار بطور کلی غیر مولد و لکن از جنبه سرمایه داری مولد

است (خواننده گاه) چنانکه در فصل هفتم دیده میشود ، در واقع از بخش مولد منشاء میگیرد ، یعنی بخشی از ارزش اضافی ایجاد شده در بخش مولد میباشد که در اثر مناسبات سرمایه داری تولید به بخش غیر مولد انتقال یافته و به سرمایه ارزش اضافی بخشیده و موجب انباشت آنرا فراهم ساخته است . بدیهی است در جامعه سرمایه داری بعضی از کارها از هر دو جنبه مولد ، و بعضی دیگر از هر دو جنبه غیر مولد ، و دسته سوم از یکی از دو جنبه مولد میباشد .

نکته قابل توجه این است که منظور از مشخص نمودن کار مولد و غیر مولد غرق کردن خود در یک بحث عقیم نبوده ، بلکه شناخت بهترین نیروهای سازنده جامعه و نیروهای بالذمل و بخصوص نیروهای بالقوه انقلاب میباشد . و مهمتر از آن ، وقتی شناخت این نیروها اهمیت بیشتری پیدا میکند که در کار تحلیل زیر انجام گیرد ، تحلیلی که رابطه تغییرات شیوه تولید جامعه ما در نیم قرن اخیر - یعنی گسترش روزافزون شیوه تولید سرمایه داری ، و سرریح آن از سال ۱۳۰۱ بعد (در نتیجه اصلاحات ارضی تحمیلی به رژیم دست نشانده از طرف امپریالیسم آمریکا که بمنظور توسعه بازارها و ایجاد شرایط مناسب برای صدور سرمایه های امپریالیستی صورت گرفت) و تسلط یافتن بیش از پیش این شیوه تولید و تغییر تضاد عمده جامعه - و تحول دائمی در شکل گیری طبقاتی ناشی از این تغییرات از یک سو و جنبش نوین انقلابی خلق را از سوی دیگر مورد بررسی قرار دهد .

ضمیمه

بحران و دخالت‌های اقتصادی دولت

دخالت‌های اقتصادی دولت در جهت خروج از بحران برای اولین بار با طرح نویسن
اقتصادی ایالات متحده (NEW DEAL) در سال ۱۹۳۳ به‌مورد اجرا درآمد .
این طرح شامل برنامه‌های آبادانی دولت (ساختن راه ، پل ، شهر ، سد و سیستم‌های
آبیاری و غیره) بود . بودجه این طرح از طریق استقراض دولت از بانک مرکزی و باین ترتیب
ایجاد یک کسر بودجه دولتی تحقق یافت . این دخالت اقتصادی دولت نقش بسزائی در
خروج ایالات متحده از بحران معروف ۱۹۲۹ داشت . جان مینارد کینز اقتصاد دان
انگلیسی که از این سیاست دفاع مینمود قادر به توجیه تئوریک این سیاست و مقاعد کسرن
دولت انگلیس نگشت ، چرا که تنها آن زمان تئوری اقتصادی پورژوازی حاکم ، تنها راه خروج از
بحران را کاهش میزان دستمزدها و کمک معاش بیکاری میدانست و معتقد بود که " اگر
موانعی در راه کاهش دستمزدها ایجاد نگردد به‌منظور از این موانع وجود سندیکاها و کارگری‌بود
که مانع کاهش دستمزدها میشوند) و اگر میزان کمک معاش بیکاری تا این حد بالا نباشد "
دستمزدها آنقدر کاهش خواهد یافت که کارفرمایان تشویق به استخدام کارگران جدید
خواهند شد و بدین ترتیب مرحله رونق از سر گرفته خواهد شد ، و بیکاری بتدریج از میان
خواهد رفت . بنا بر این ، این تئوری سندیکاها و کارگری را بمنزله چوبی تلقی مینمود که
مانع گردش طبیعی چرخهای سیستم میشد و اتخاذ یک سیاست ضد سندیکائی را به دولت
پیشنهاد میکرد . سرانجام کینز در سال ۱۹۳۵ با انتشار کتاب خود " تئوری عمومی کار ،
بهره و پول " رنگ تئوریک به سیاست دخالت اقتصادی دولت ، از طریق افزایش بودجه‌های
آبادانی ، داد . تامین این بودجه میباید از طریق استقراض و ایجاد یک کسر بودجه انجام
میگرفت . کینز اظهار میدارد ، فرض کنیم که خواست اقتصاد دانان کلاسیک تحقق یابد و
دستمزدها تا حدی کاهش یابد که کارفرمایان تشویق به سرمایه‌گذاری شوند و همگی آنها
مجموعاً به تولید مثلاً ۱۰۰ واحد کالای اضافی بپردازند ، و بفرض قیمت هر کالای اضافی ۱۰
تومان باشد ، یعنی جمعاً ۱۰۰۰ تومان کالای اضافی تولید کنند ، ما باید ببینیم آیا
تقاضای کل درست بمیزان ۱۰۰۰ تومان افزایش خواهد یافت یا کمتر . ژان باتیست سه (JEAN -
BAPTISTE SAY) اقتصاد دان کلاسیک فرانسوی میگوید " عرضه تقاضای خود را
می‌آفریند " چرا که اگر بفرض ۱۰۰۰ تومان کالای اضافی تولید کنیم ، بخشی از این ۱۰۰۰
تومان بصورت دستمزدها عاید کارگران و بخشی دیگر بصورت سود عاید سرمایه‌داران میشود .
یعنی درست معادل ۱۰۰۰ تومان تقاضا ایجاد میگردد . کینز میگوید نکته همینجاست ، در

اوضاع اقتصادی سالهای ۱۹۲۹ بعد بعلت گسترش مؤسسات اعتباری و بورس و بوجود آمدن طبقات متوسط، اگر جامعه ۱۰۰۰ تومان کالای اضافی تولید کند (در اینجا منظور از کالا، هم کالاهای مصرفی و هم کالاهای تولیدی است)، تقاضای کل حاضر به خرید کمتر از ۱۰۰۰ تومان افزایش خواهد یافت (در اینجا منظور از تقاضای کل، هم تقاضای کالاهای مصرفی از طرف کارگران و اقشار متوسط و هم تقاضای کالاهای مصرفی و تولیدی از جانب سرمایه داران است) . این همان چیزی است که وی میگوید گرایش نهائی به مصرف کمتر از يك است . یعنی اگر تولید کل جامعه بفرض يك تومان افزایش یابد، تقاضای کل جامعه همواره کمتر از يك تومان افزایش مییابد : مثلاً ۹ ریال یا ۸ ریال افزایش مییابد . * بنابراین کینز علت طولانی شدن بیش از حد مرحله بحران سال ۱۹۲۹ را در این امر می بیند که گرایش نهائی به مصرف کمتر از يك است . بدین جهت است که سرمایه داران با مشاهده عدم کفایت تقاضای حاضر بخريد باز تولید خود را کاهش میدهند، و بدین ترتیب مرحله رونق از سر گرفته نشده و بحران ادامه می یابد . بنابراین وی توصیه میکند که دولت بایست با دخالت خود این نقص سیستم را برطرف نماید، یعنی با کارهای عمرانی تقاضای کل جامعه را افزایش داده و آنرا بسطح تولید کل، یعنی در مثالمان به يك برساند و بدین ترتیب شرایط خروج از بحران را فراهم کند و با دخالت مستمر خود مانع بوجود آمدن بحرانهای اضافه تولید شود . * کینز میافزاید : برای فراهم کردن شرایط از سرگیری رونق میباید نسرخ دستمزد را ارتقاء داد، و این امر را باید نه بخاطر خود دستمزد، بلکه بخاطر اینکه تحقق سود وابسته بفروش و بنابراین وابسته به تقاضا است انجام داد، تقاضائی که خود وابسته به

* نکته ای را که هیچوقت نباید فراموش کنیم این است که برای اقتصاد دانان بورژوا، از جمله کینز، جامعه یکپارچه است . بدین علت است که آنها هرگز در تحلیل های خود تقاضای سرمایه داران و تقاضای کارگران از کالاهای مصرفی را از هم تفکیک نمیکند . مثلاً اتومبیل رولز رویس و کالاهای تجملی و لوکس و از این قبیل، هم کالاهای مصرفی سرمایه داران هستند و هم کالاهای مصرفی کارگران، و نیز بندرت فرقی میان کالاهای مصرفی و تولیدی قائل میشوند، و همه این تقاضاها را تحت عنوان يك تقاضای واحد نشان میدهند . در مورد تولید نیز در تحلیلهای خود عیناً همینطور عمل میکنند . در حالیکه مارکس، چنانکه در هنگام مطالعه معادلات تجدید تولید گسترده مشاهده کردیم به تحلیل واقعیت تقاضا و تولید، آنطوری که هست، میپردازد .

x- این همان چیزی است که در مفهوم مارکسیستی مسئله اضافه انباشت سرمایه نامید میشود . بخاطر بیاوریم که ارزش اضافی کشیده شده از کارگران به دو بخش تقسیم میشود . بخشی توسط سرمایه داران بصرف خرید کالاهای مصرفی میرسید، بخشی دیگر توسط آنها به سرمایه گذاری جدید اختصاص مییافت . این بخش به خرید کالاهای تولیدی (مواد اولیه و کالاهای تجهیزاتی) و بکارگماردن کارگران جدید (و از آن طریق به خرید کالاهای مصرفی از

عواملی چند از جمله دستمزد است. بنابراین چنانکه ملاحظه میکنیم در سالهای بعد از ۱۹۲۹ مسئله دخالت دولت فقط بمنظور نجات سیستم از بحران و سقوط سطح تولید (DEPRESSION) و فراهم کردن شرایط لازم برای از سرگیری رونق و در نهایت جلوگیری از بوجود آمدن بحران و سقوط سطح تولید بوده است لا و این امر در مرحله بعدی یعنی سالهای بعد از جنگ جهانی دوم و سرمایه گذاری بورژوازی در زمینه تحقیقات اقتصادی است که اقتصاد دانان نئو کلاسیک مسئله رشد متعادل را فراهم میسازند، یعنی اینکه دخالتهای اقتصادی دولت دیگر نباید فقط به مسئله نجات سیستم از بحرانهای اضافی تولید اکتفا کند، بلکه میباید مسئله رشد متعادل اقتصاد را هم از جمله مضایف خود بشمار آورد. در اثر همین سرمایه گذاری بورژوازی در زمینه تحقیقات اقتصادی است که اقتصاد دانان جیره خوار سرمایه، تئوریهای رنگارنگ خلق میکنند. تئوری اقتصاد دانان مونتاریست (MONETARISTES - پیروان نظریه سیاست پولی) از آن جمله است که میلتون فریدمن (MILTON FRIEDMAN) از مشهورترین آنها میباشد. این اقتصاد دانان مدعی میشوند که علت بوجود آمدن بحرانهای اضافه تولید و تنزل فعالیتهای اقتصادی در کم شدن حجم پول نسبت به حجم تولید و در افزایش زران دوزی⁺ میباشد و بطور آمپیریک با مطالعه بحرانهای گذشته - بخصوص آمریکا - نشان میدهند که همواره در مرحله بحران، حجم

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) طرف این کارگران اختصاص داده میشود.

در مفهوم مارکسیستی، تزکینز که بر طبق آن گرایشی نهائی به مصرف کمتر از ۱ است، بدان معنی است که سرمایه داران، محلی کافی برای سرمایه گذاری آن بخش از ارزش اضافی که میباید بمصرف سرمایه گذاری جدید یعنی خرید ماشین آلات و مواد اولیه و استخدام کارگر جدید برسانند، نمیابند. این امر بدین معنی است که سیستم با مسئله اضافه انباشت سرمایه مواجه بوده و قادر نیست تمامی ارزش اضافی را که میباید به سرمایه گذاری جدید اختصاص داده شود، انباشت نماید. در این موقعیت کینز، علیرغم اینکه به تحلیل قوانین انباشت سرمایه نمیرسد، به نوعی بمسئله اضافه انباشت سرمایه پی میبرد. وی با پیشنهاد به دولتهای بورژوازی مبنی بر حمایت از تقاضای کل جامعه، راه حلی موقت برای مسئله اضافه انباشت سرمایه میباید. در ادامه بحث دلائل محدود و موقت بودن این راه حل را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

x- در اینجا باید این واقعیت را مورد توجه قرار دهیم که با از سرگیری مجدد سیاست تسلیحاتی دولتهای امپریالیستی است که دخالت اقتصادی دولت واقعا مورد پذیرش واقع میشود: آلمان ۱۹۳۴، فرانسه ۱۹۳۶، و ایالات متحده ۱۹۳۸-۳۹.

+ TRESORISATION: یعنی ذخیره پولهای که نه بمصرف خرید کالا و نه بمصرف پس انداز در بانکها رسیده، بلکه راكد مانده یا بمصرف سفته بازی و یا خرید و ذخیره جواهرات اشیاء عتیقه و زمین میرسد. بعبارت دیگر یعنی پولهاییکه موقتاً از گردش اقتصاد خارج میشود.

پول نسبت به حجم کل تولید کمتر بوده و در دوره های رونق این نسبت بیشتر بوده است . بدین ترتیب پیشنهاد میکنند هر سال به میزان معینی به حجم پول اضافه شود و در عوض سیاستهای دولت در جهت حمایت از تقاضا (آنچه که کینز موعظه میکرد) قطع گردیده یا کاهش یابد . البته همانطوریکه در پایان فصل ششم ملاحظه میکنیم ، سیستم سرمایه داری از جنگ دوم جهانی به بعد ، در نتیجه رخدادهای اقتصادی دولت (از طریق سیاستهای پولی و بودجه ای) ، خصیصههای جدیدی بخود گرفته است :

— طولانی تر شدن دوره های انبساط و رونق اقتصادی ؛

— کمتر شدن شدت بحرانها ؛

— پیدایش يك افزایش دائمی قیمتها ، افزایشی که در طول دوره های کساد هم ادامه

دارد .

در واقع بعد از کینز دولتهای بورژوازی از ترس برآه افتادن بحرانهای اضافه تولید ، سقوط سطح تولید و بیکاری ، همواره سعی کرده اند سطح تقاضای کل جامعه و آهنگ افزایش حجم پول را در سطح بالائی حفظ نمایند . این است یکی از علل پیدایش مرض جدیدی چون تورم دائمی از جنگ کره به بعد (۱۹۵۲) در وجود سیستم (علت دیگر بیش از پیش انحصاری شدن ساختمان تولید سرمایه داری میباشد) . اقتصاددانان بورژوا ، خود بدین امر معترفند که این مرض جدید ناشی از توصیه های جدید آنهاست ، چنانکه مونه تاریستها خود اظهار میدارند : افزایش حجم پول بطور همزمان هم سبب افزایش تولید و هم سبب افزایش سطح عمومی قیمتها میشود . از این رو است که آنها خواستار تعیین آهنگ متعادلی برای افزایش حجم پول میشوند .

ما کوشش مینمائیم بطور خیلی خلاصه علل عدم موفقیت و محکوم به شکست بودن همه این تئوری های بظاهر علمی و در واقع غیر علمی را — با تکیه بر شرایط تعادل سیستم سرمایه داری (تکیه بر معادلات تجدید تولید گسترده مارکس که در فصل ششم دقیقاً مورد مطالعه قرار گرفت) و نیز با تکیه بر اساس تولید سرمایه داری و تولید کالائی — نشان دهیم :

اساسی ترین علت عدم موفقیت و محکوم به شکست بودن تمامی تئوریهای بورژوائی ضد بحران ، ضد تورم و ضد کساد در این واقعیت نهفته است که بحران ، تورم و کساد ذاتی سیستم سرمایه داری و ناشی از نفس تولید کالائی میباشد ، بعبارت دیگر همگی زائیده این واقعیت اند که تولید بمنظور ارضاء نیازهای کوتاه و دراز مدت جامعه بشری و بنابراین براساس يك برنامه ریزی اقتصادی واقعی انجام نگرفته بلکه بمنظور ایجاد کالا (یعنی محصولی که دارای ارزش مصرف و ارزش مبادله بوده و قابل تولید مجدد است) و فروش آن در بازار و گسب سود و بنابراین بر اساس استثمار طبقه ای توسط طبقه دیگر و نتیجتاً بر اساس عدم برنامه ریزی اقتصادی و هرج و مرج و بینظمی انجام میگردد ، واضح است در تولیدی که تعادل میان دو بخش تولید کننده کالاهای مصرفی و تولید کننده کالاهای تولیدی ، برحسب تعادف و توسط مکانیسم عرضه و تقاضا و گردش خود بخودی سیستم انجام میگردد ، بروز تناوبی بحرانها

امری اجتناب ناپذیر است .

حل دیگر عدم موفقیت و محکوم به شکست بودن این تئوریها را میباید در پیدایش تضاد های جدید در سیستم یافت . تضادهائی که ناشی از توسعه و تکامل سیستم و یاناشی از اقداماتی است که بورژوازی دقیقاً بمنظور حل تضاد های سیستم ، به آنها توسل جستجو است . تضاد های زیر از آن جمله اند :

۱- تولد انحصارات از درون اقتصاد رقابت آزاد و توسعه بیش از پیش آنها در مرحله اول ، یعنی تا قبل از بحران ۱۹۲۹ ، موجب بوجود آمدن گرایش کساد و رکود (STAGNATION) - یعنی کند شدن آهنگ رشد و تشدید گرایش نرخ سود بکاهش - در جهان اقتصاد سرمایه داری گردیده و نیز به توضیح این واقعیت میرسد که قیمتها ابداً توسط مکانیسم تنظیم کننده مورد ادعای اقتصاددانان نئوکلاسیک تعیین نمیشود* . البته امپریالیسم - با صادرات کالاها و بخصوص با صدور سرمایه ها و واردات مواد اولیه به قیمت مفت ، عبارت دیگر با بوجود آوردن امکان مبادله نابرابر ، و بدین ترتیب با تخفیف تضاد های ذاتی انباشت سرمایه - در جهت خنثی کردن این گرایش ها حرکت کرده و بطور کلی مانع انفجار تضاد های سیستم گردیده است . در مرحله بعدی ، بخصوص بعد از جنگ جهانی دوم ، انحصارات - در مقابل دخالت های اقتصادی جدید دولتها - بورژوائی که از ترس پیدایش بحرانهای اضافه تولید همواره سعی در بالانگهداشتن سطح تقاضای کل جامعه و حجم پول در گردش را داشته اند - بجای افزایش تولید خود ، اغلب با افزایش قیمتهاى خود دست زده اند . این امر موجب بوجود آمدن پدیده جدیدی شده است که اقتصاددانان بورژوا آنرا STAGNATION ، یعنی کسادى همراه با تورم نامیده اند (این واژه از ترکیب دو واژه STAGNATION یعنی کسادى یا رکود ، و INFLATION یعنی تورم ، ساخته شده است) .

۲- چنانکه روزالوکزامبورگ نشان داده است ، اقتصاد جهانی از جمع اقتصاد های مستقل از یکدیگر تشکیل نشده ، بلکه يك مجموعه بطور دیالکتیکی مرتبط میباشد . درست به همین علت است که موقعیت بورژوازی کشورهای امپریالیستی که آهنگ تورم در آنها سریعتر است بخطر میافتد و تورم همراه با بحران و بیکاری پایه های قدرت آنها را بلرزه در میآورد . اینجا است که موعظه های پیروان کینز مبنی بر حمایت دولت از تقاضای کل جامعه و افزایش حجم پول در گردش واقعیت خود را نشان میدهد . اینجا است که درك مکانیکی آنها از سیستم سرمایه داری و نیز درك محدودشان از اقتصاد جهانی بعنوان جمعی از اقتصاد های (کشور های) مجزا از یکدیگر برملا میشود . اقتصاد جهانی يك مجموعه بطور دیالکتیکی مرتبط

*- البته این گرایش به کسادى با يك تورم بسیار خفیف همراه بوده است .

x- ایالات متحده بعد از جنگ جهانی دوم ، بتدریج دچار چنین وضعی میگردد و باتجاوز به آسیای جنوب شرقی ، سلطه اقتصادی آن بیش از پیش بخطر میافتد ، چنانکه میدانیم ←

میباشد و سیاستهای پولی و بودجه ای دولتهای بورژوازی که هر یک بطور مجزا و در محدود (کشور) معینی عمل میکنند ، نمیتوانند بطور مکانیکی نتایج مورد نظر را به بار آورند . در چهارچوب سیستم سرمایه داری جهانی امکان مبارزه با بحران ، بیکاری و تورم وجود ندارد ، و این به دو دلیل است : (اولاً) بدلیل عدم امکان یک سیاست اقتصادی جهانی که این خود ناشی از دو علت است آ - وجود تضادهای در حال اشتعال میان کشورهای تحت سلطه از یک طرف و کشورهای امپریالیست از طرف دیگر ، ب - وجود مرزهای ملی میان کشورهای امپریالیستی و تضادهای در حال رشد میان بورژوازی آنها . ثانیاً) بدلیل اینکه سیاست کنترنکترول (یعنی سیاستی که مقتضیات زمان ایجاب میکند ، اصطلاحی که اقتصاددانان بورژوا بدان متوسل شده اند) که شامل سیاستهای بودجه ای و پولی دولت بورژوازی است ، درکی مکانیکی از علم اقتصاد دارد ، بدین مفهوم که از تغییر کمی یک یا چند متغیر (مثلاً کاهش یا افزایش تقاضای کل و یا کاهش یا افزایش حجم پول در گردش و یا با لا یا پائین بردن نرخ بهره و غیره) انتظار تغییر کمی متغیر یا متغیرهای معینی (مثلاً افزایش حجم تولید ، کاهش بیکاری و یا کند شدن آهنگ تورم) را دارد . انتظاری که تحقق آن به طور مطمئن - بدلیل عدم امکان وارد کردن تمامی متغیرها در محاسبه و عدم امکان پیش بینی اثرات صحیح آنها در مجموعه پروسه تولید سرمایه داری و مهمتر از آن بدلیل اینکه تغییرات کمی در مرحله ای از رشد خود به تغییراتی کیفی بدل میشوند و بالاخره بدلیل موانعی که در راه تغییر دادن اغلب متغیرها وجود دارد - غیر ممکن است (موانعی که ناشی از خصلت طبقاتی جامعه سرمایه داری است - مانند مبارزه طبقاتی - و یا ناشی از بنیادها و نهاد های جامعه سرمایه داری است - مانند زمانی که برای تصویب قوانینی که برای تغییر این متغیرها ضروری میباشند ، تلف میشود و اغلب عملیات را بی ثمر میسازد ، و نیز گاهی نتیجه معکوس میدهد) .

۳- جامعه سرمایه داری جامعه ای طبقاتی و بر اساس سلطه طبقه ای (بورژوازی) بر طبقه دیگر (پرولتاریا) بنا شده است . از آنجائیکه هدف تمامی این سیاستها تثبیت بقا سیستم و بنابر این تحکیم بندهای اسارت پرولتاریا است ، با منافع وی در تضادند . این تضاد هنگامی برای پرولتاریا بیش از پیش ملموس میگردد که منافع وی مستقیماً و بلاواسطه مورد حمله قرار گیرد ، مثلاً بهنگام مرحله اجرا گذاردن سیاستهای ضد تورمی دولت که منجر به کاهش مستقیم قدرت خرید وی میگردد (نمونه : طرح اقتصادی بار BARRE نخست وزیر فرانسه) . درست در اجرای چنین سیاستهایی است که پیش بینی ها و محاسبات بورژوازی نامعلوم است ، چرا که پرولتاریا دیگر این حملات مستقیمه قدرت خریدش ، که شمره سالها مبارزه طولانی وی میباشد ، را تحمل ننموده و به دولت بورژوازی اجازه نمیدهد که وی را موش آزمایشگاه فرض کرد و

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) ایالات متحد ، بایک عمل شبه کودتای نفتی ، بحران خود را به کشورهای اروپا و کشورهای غیرنفتی جهان سوم منتقل نمود .

تئوریهائی را که مستقیماً در ستاوردهای او را بر روی حمله قرار می‌دهند، بر روی او آزمایش کنند. تئوریهائی که تنها در فشان تثبیت نسبه تولید منگی بر استثمار یک طایفه توسط طبقه‌های دیگر می‌باشد. از طرفی دیگر، در کشورهای که احزاب فرمیست طبقه کارگر نیرومند می‌باشند، اجرای این سیاستها خارج از دست دادن راهکار اجتماعی و آراء را برای احزاب در دست راستی در بردارد.

۴- امپریالیسم گد- یا محدود سرمایه و صادرات کالاها و واردات مواد اولیه به قیمت مفت و نتیجه خنثی کردن گرایش نزولی نرخ سود و نیز با وجود آوردن قسری نور را زده یا بدین ترتیب این اشرافیت کارگری در میان طبقه کارگر، یا بقول امانوئل با ارتقاء سطح زندگی-سی برولتاریای کشورهای امپریالیستی (به زیر نویس شماره ۱ صفحه ۱۶۱ مراجعه کنید) - تضاد های سیستم را برای مدتی تخفیف بخشد، تضاد های جدیدی را در کشورهای مستعمره و نومستعمره آفریده و انقلابهای رهاییبخشی و برولتری را در این کشورها در دستور روز قرار داده است. پروژه ای که - با بحاک مالیده شدن یوزه تمدن "ب ۵۲" و فوکران محلیشان در جنوب شرقی آسیا توسط خلقهای فهرمان ویتنام، کامبوج و لائوس و با شکست سیاست تغییر شکل روابط استعماری به روابط نواستعماری امپریالیستی و در رأس آنان امپریالیسم آمریکا در مستعمرات یرتغال بدست خلقهای سلاح بردست و جان برکف گینه بیسائو، موزامبیک و آنگولا، و حرکت قهرآمیز سایر خلقهای در بند آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا و بالاخره با تشدید تضادها و به حرکت درآمدن برولتاریا در خود کشورهای امپریالیستی - با احتضار امپریالیسم جهانی انجامیده است. خلقهای مسلح به تئوری مارکسیسم لنینیسم و مسلح به سلاح مادی، تا تلاشی کامل روابط سلطه امپریالیستی و از آن طریق فراهم آوردن شرایط نابودی سیستم سرمایه داری جهانی و برافراشتن پرچم سرخ سوسیالیسم در جامعه بشری بمبارزه ادامه میدهند. زیرا با تلاشی روابط امپریالیستی، یعنی با پایان دادن به مبارله نابرابر غارت ثروتهای طبیعی و نیروی کار کشورهای مستعمره و نومستعمره، توسط امپریالیستها (بخصوص غارت از طریق سرمایه گذارهای امپریالیستی در این کشورها)، کشورهای امپریالیستی نه محلی کافی برای سرمایه گذاری سرمایه های بیش از پیش اضافی خود خواهند یافت و نه بازاری کافی برای کالاهای انبار شده خود، و از همه مهمتر نه مواد اولیه ای کافی و ارزان (یعنی اساسی ترین منبع حیاتشان). این امر منجر به کاهش شدید نرخ سود در کشورهای امپریالیستی و از آن طریق منجر به انفجاری شدن تضاد های میان کار و سرمایه خواهد شد. در ضمن رقابت میان کشورهای امپریالیستی تشدید گردیده و شرایط تلاشی سیستم، در آنجائیکه بارآوری کار ضعیف تر و سازمانهای کارگری و سنتهای انقلابی نیرومند تر است، قبل از همه فراهم میشود. و اما از نظر تاریخی: چنانکه لنین بما آموخته است اقتصاد جهانی بطور ناموزون رشد میکند، و در مرحله اول ما شاهد سبقت گرفتن اقتصاد ایالات متحده از اقتصاد اروپا تقریباً از سال ۱۹۱۹ بعد میباشیم، و چنانکه میبینیم فاصله آن از اقتصاد اروپا بخصوص در طول جنگ جهانی دوم بسرعت زیاد میشود. لکن در مرحله بعد از جنگ، آهنگ رشد اقتصاد

ایالات متحده به علت انحصاری شدن بیش از پیش ساختمان تولیدی آن گد گردیده، در حالیکه آهنگ رشد اقتصاد اروپا و ژاپن، بعد از جنگ دوم جهانی، سرعت گرفته است (صرفنظر از اینکه در این کشورها بخشی از سرمایه ها متعلق به امپریالیسم آمریکا میباشد - از طریق طرح مارشال -) و این کشورها کم کم بازارهای ایالات متحده را از وی باز میستانند بطوریکه در سال ۱۹۷۳ اقتصاد ایالات متحده با یک کسری موازنه پرداختهای خارجی عظیم که از سال ۱۹۶۲ پدیدار گشته و بتدریج رویه توسعه گذاشته بود، مواجه و مجبور به کاهش نرخ دلار به میزان تقریباً ۱۰٪ و نیز تعلیق معاوضه دلار با طلا میشود. در این موقعیت، امپریالیسم آمریکا که در قلمرو اقتصاد با شکستی نسبی مواجه شده، ولیکن هنوز در عرصه نظامی و سیاسی مسلط و بخشی از بورژوازی آن سرمایه گذاری عظیمی در زمینه صنایع نظامی نموده است، دست به یک عمل شبه کودتا میزند، بطوریکه با یک تاکتیک سیاسی یکسببه سالها عقب افتادگی اقتصادی خود را جبران و کسری موازنه پرداختهای خود را ترمیم و نرخ دلار را تقریباً ۱۰٪ افزایش میدهد و بدین ترتیب اقتصاد اروپا و ژاپن و اقتصاد کشورهای غیر نفتی را به ورشکستگی میکشاند. چنانکه میدانیم محافل نظامی و نفتی مسلط در دولت ایالات متحده در سال ۱۹۷۳، با جمع بندی خود تنها راه خروج ایالات متحده بطور کلی و صنایع اسلحه سازی بطور اخص از بحران را چند برابر کردن قیمت نفت تشخیص میدهد، تا بدین ترتیب بحران خود را به کشورهای اروپائی و ژاپن که وارد کننده عمده نفت میباشند و کشورهای غیر نفتی جهان سوم منتقل نمایند، و ارزی را که عمدتاً عاید کشورهای صاحب نفت چون ایران و عربستان سعودی میشود، از طریق فروش اجباری بخصوص اسلحه انبار شده مخوف به آنها، به ایالات متحده سرازیر کرده و کسری موازنه پرداختهای خود را ترمیم و ارزش دلار را مجدداً افزایش دهند. انتقال بحران از ایالات متحده به اروپا و کشورهای غیر نفتی جهان سوم از آنجا ناشی میشود که - با چند برابر شدن قیمت نفت - ارزش خارجی که کشورها اروپا بخريد نفت اختصاص میدادند، میباید چند برابر میشد. * بنابراین آنها برای تامین این ارزش اضافی میباید هم به قیمت های خود و هم به صادرات خود میافزودند و این خود موجب تشدید رقابت میان آنها گردیده است. از طرف دیگر کشورهای غیر نفتی جهان سوم نیز که وارد کننده بخشی از کالاهای صادراتی اروپا بودند، با افزایش قیمت نفت، میباید ارزش بیشتری به واردات نفتی اختصاص داده و در نتیجه از واردات دیگر خود که بخشی از آنها از اروپا و ژاپن وارد میگردد، میکاستند. بدین ترتیب بویژه صنایع صادراتی کشورهای اروپا و

* - باید توجه داشت ما شیم که مبادله نفت میان کشورهای تولید کننده و کشورهای وارد کننده با دلار از طریق کمپانیهای نفتی انجام میگردد؛ کمپانی هایی که بخش مده آن متعلق به بورژوازی آمریکا بوده و از افزایش بهای نفت سود کلانی به جیب زده و از این رو خود در انتقال بحران از ایالات متحده به کشورهای وارد کننده نفت نقش بسزائی ایفا نمودند.

ژاپن با بحرانی عمیق مواجه گشت (در چنین شرایطی ژاپن و آلمان غربی بعزت و اربودن تکنولوژی برتر و بنا بر این قدرت رقابت اقتصادی بیشتر توانستند به نسبت زیادی ، بهزیان کشورهای اروپائی بخصوص فرانسه ، از بحران خارج شوند) . البته کشورهای تولید کننده نفت ، بخصوص رژیم هائی چون الجزایر ، عراق و لیبی ، از این نعمت کلاهی بردند و کمی بر واردات ضروری خود افزودند ، لکن بخش عمده ارزی که در نتیجه چند برابر شدن بهای نفت نصیب کشورهای تولید کننده نفت میشود ، در دست تحویل کارخانه های اسلحه سازی آمریکا میگردد . بعلاوه از آنجائیکه ایالات متحده بخش عمده احتیاجات نفتی خود را خود تامین میکند ، افزایش قیمت نفت تاثیر کمتری در افزایش هزینه های تولید - در مقایسه با اروپا و ژاپن - داشته و قدرت رقابتی کالاهای آمریکائی در مقابل کالاهای اروپائی افزایش مییابد ، و باین ترتیب بحران کشورهای اروپائی و ژاپن عمیق تر میگردد .

این انتقال بحران از ایالات متحده به اروپا ، ژاپن و کشورهای غیر نفتی جهان سوم ، در اروپا موجب تشدید تضاد میان کار و سرمایه و مبارزات طبقاتی گردیده و در کشورهای غیر نفتی از قبیل غالب کشورهای آمریکای لاتین ، آفریقا و آسیا موجب تشدید تضادهای میان امپریالیسم و خلقهای تحت ستم و نیز تشدید تضاد میان کار و سرمایه و اوجگیری مبارزات رهاییبخش ملی و طبقاتی شده است . در کشورهای تولید کننده نفت وابسته آمریکا بخشی از ارزهای حاصل از نفت که تحویل انحصارات اسلحه سازی و صنعتی آمریکا نمیشود ، امکان تامین بودجه هرچه بیشتر نظامی فاشیستی و پلیسی کردن این رژیم ها (بخصوص ایران) را در مقابل جنبش نوین انقلابی منطقه و نیز افزایش بودجه هزینه های دولتی را فراهم کرده و در نتیجه موجب بوجود آمدن بازار وسیعی برای کالاهای وارداتی خارجی و صنایع مونتاژ داخلی و بطور کلی موجب تسریع در بوجود آمدن طبقه ای متوسط که تحت دو عامل سرکوب پلیسی و امتیازات اقتصادی بطور نسبی در سیستم مستحیل شده ، گردیده است . بدین ترتیب رژیم توانسته است برای مدتی تضاد میان خود و این طبقه را بطور نسبی تخفیف دهد . لکن با اینهمه مشاهده میکنیم که تضاد میان یرولتاریا ، دهقانان و سایر توده های زحمتکش از یک طرف ، و این رژیم های ارتجاعی نوکر امپریالیسم آمریکا از طرف دیگر روبه تشدید گذارده و جنبش انقلابی اوج بیشتری پیدا کرده است .

بالاخره نگاهی به اوضاع اقتصادی جهان سرمایه داری نشان میدهد که با اینکه هنوز روابط سلطه امپریالیستی کاملاً متلاشی نشده است ، و با وجود تئوریهای رنگارنگ بظاهر علمی - که ظاهراً میباید مانع بوجود آمدن بحرانها و سقوط سطح تولید و بیکاری شنیده باشند - بارها بحرانها بوجود آمده اند و در حال حاضر سیستم سرمایه داری در بحران عمیقی فرو رفته است * بیش از ۳۰٪ ظرفیت دستگاه تولید کشورهای سرمایه داری چون

* - بمعبارت دیگر سیستم با مسئله اضافه انباشت استروگنرول سرمایه مواجه شده است .

مسئله اضافه انباشت سرمایه که سیستم سرمایه داری جهانی در مجموع خود با آن مواجه ←

فرانسه، انگلیس و ایتالیا عاقل و باطل مانده و در هر يك از این کشورها طبق آمارهای دولتی بیش از يك ملیون، و در واقع خیلی بیشتر، بیکار وجود دارد، در حالیکه توصیه های اقتصاددانان جیره خوار سرمایه، مبنی بر ایجاد سیستمهای کنترل سطح تقاضای کل و حجم پول در گردش و اقدامات ظاهرا بموقع در جهت کاهش یا افزایش حجم پول در گردش از طریق سیاستهای بانک مرکزی و یا افزایش یا کاهش تقاضای کل جامعه از طریق سیاستهای بودجه ای و مالیاتی دولت انجام گرفته است؛ اقداماتی که با اصطلاح بمنظور جلوگیری از بحران اضافه تولید یا تورم و یا پدیده جدید STAGFLATION (کساد همراه با تورم) انجام گرفته است؛ اقداماتی که این اقتصاددانان آنها را - چنانکه اشاره کردیم - سیاستهای کونژونکتور نام نهاده اند (یعنی سیاستهایی که مقتضیات زمان آنها را ایجاب میکند).

بمنظور افشاء بیشتر این تئوریهها و نشان دادن محکوم به شکست بودن آنها به بخشی از تحلیل اقتصاددان مارکسیست آلمانی المار آلتواتر (ELMAR ALTVATER)، تحت عنوان "عناصری جهت يك نقد متدولوژيك از تئوریههای بورژوائی کونژونکتور" که در مجله نقد های اقتصاد سیاسی (فرانسه) شماره ۱۱، صفحه ۷۵ و ۷۶ آمده است اشاره میکنیم: "تئوری کونژونکتور را میباید بر اساس این واقعیت که بظاهر اکتفا میکند مورد نقد قرار دهیم. بر این عرصه، این تئوری فقط میتواند به تشخیص عواملی بپردازد که یا متغیرهای تابع متغیرهای مستقل هستند و یا دارای روابط پیچیده و اثر متقابل بر یکدیگرند. این عوامل نمیتوانند بیش از این اطلاعاتی در مورد روابط ارگانیک، ساخت داخلی و

(بقیه از پاورقی صفحه قبل) است دیگر کونژونکتور (گاهگاهی) و تناوبی، همچون بحران سالهای دهه سوم قرن بیستم و بحرانهای قبل از آن، نبوده، بلکه استروکتور (ساختمانی و بنیادی) میباشد. این بحران نتیجه تکامل تضاد های سیستم سرمایه داری در مجموع آن - بیش از پیش انحصاری شدن تولید سرمایه داری، دخالت های اقتصادی دولتهای بورژوائی، رشد جنبشهای رها ئی بخش توده ای و احتضار روابط سلطه امپریالیستی جهانی و نتیجتاً تشدید تضاد های میان کار و سرمایه در کشورهای سرمایه داری پیشرفته - میباشد. امپریالیسم امریکا در نهایت توانسته است این بحران را بطور نسبی و برای مدتی از بخشی به بخش دیگر سیستم منتقل کند. لکن این تغییر مکان بحران از نقطه ای به نقطه دیگر در اثر ضربه بخشی از امپریالیسم به بخش دیگر موجب نفی این بحران نگشته بلکه به شدت آن نیز افزوده است؛ بحرانی که روز به روز عمیقتر و مهلك تر میشود. اینجاست که محدود، موقت و مسکن بودن راه حلی که کینز برای اضافه انباشت سرمایه پیدا کرد، نمایان میگردد. دیگر هیچگونه راهحلی برای مسئله اضافه انباشت سرمایه که استروکتور گشته و روز به روز عمیقتر میشود وجود ندارد مگر از پای درآوردن خود سیستم و دفن آن در گورستان تاریخ توسط پرولتاریا و استقرار سوسیالیسم در جهان.

قوانین حرکت خود در اختیار این تئوری قرار دهند. معمولاً این عوامل فقط بعنوان کمیت هائی در نظر گرفته میشوند: تغییر کمی يك عامل بعنوان منشاء تغییرات کمی عاملی دیگر بحساب میآید (مثلاً افزایش حجم پول در گردش و یا افزایش تقاضای گل - از طریق افزایش هزینه های دولتی یا کاهش مالیاتها - منشاء افزایش تولید و کاهش بیکاری بحساب میآید و یا کاهش حجم پول در گردش و یا کاهش تقاضای گل - از طریق کاهش هزینه های دولتی و یا افزایش مالیاتها - منشاء کاهش آهنگ تورم بشمار میرود - م) ، بدون اینکه کیفیت این عوامل مورد مطالعه قرار گیرد و بدون اینکه تغییرات کیفی بتوانند بعنوان لحظاتی از تکامل يك "کل بطور دیالکتیکی مرتبط" مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند. روابط پیچیده يك موجود با اشکالی که ضرورتاً تحت آنها ظاهر میشود (روابطی که زلنی ZELENY آنها را مترینیسیم جدید مارکس "توصیف کرده است) توسط تئوری بورژوائی ساده گردیده است، بدین ترتیب که این تئوری از آنها - در چهارچوب سیستمی که البته تکامل مییابد، لکن بدون اینکه هرگز از لحاظ کیفی تغییری حاصل کند - روابط فونکسیونل میسازد. عوامل و داده های قلمرو اشکالی که موجود ضرورتاً تحت آنها ظاهر میشود، طبیعتاً دارای واقعیت میباشند؛ آنها میان خود دارای روابط علّیت بوده و نیز در ساختمان داخلی موجود دخالت میکنند. تجزیه و تحلیل آنها، آگاهانه یا ناآگاهانه، تجزیه و تحلیل يك واقعیت است، و نه يك ایدئولوژی سازی. (در این رابطه اقتصاد بورژوائی نیز میتواند مدعی "رها بودن از هر گونه ایدئولوژی" باشد.) لکن نیکی از این واقعیت از شیوه پوزیتیویسم اخذ شده است، زیرا که فقط در اشکالی که موجود تحت آنها ظاهر میشود ترك میگردد، و نه در اصول متضاد حرکت موجود. اما این درست همان چیزی است که میباید مورد يك مطالعه علمی قرار گیرد، یعنی باید از ظواهر فراتر رفت، يك بعدی بودن پروسه خطی "از موجود به ظاهر" یا "از ظاهر به موجود" را رها نمود. بنا بر این نقد تئوری اقتصادی بورژوائی نمیتواند فقط به موضوع آن اکتفا کرده و در لاک آن فرو رود، بلکه میباید قدم آخر را هم بردارد: یعنی قدم بسوی نابود کردن این "واقعیت کاذب".

بنابر این - یکبار دیگر تکرار میکنیم - علت عدم موفقیت و محکوم به شکست بودن تمامی تئوریهای بورژوائی ضد بحران، ضد تورم و ضد کسادى در این واقعیت نهفته است که بحران، تورم و کسادى ذاتی سیستم سرمایه داری و ناشی از نفس تولید کالائی میباشد؛ یعنی زائیدم این امر است که تولید بمنظور ارضاء نیازهای کوتاه و دراز مدت جامعه بشری و بنابر این بر اساس برنامه ریزی اقتصادی انجام نگرفته، بلکه بمنظور تولید کالا (یعنی محصولی که دارای ارزش صرف و ارزش مبادله بوده و قابل تولید مجدد است) و فروش آن در بازار و کسب سود و بنا بر این بر اساس استثمار طبقه های توسط طبقه دیگر و نتیجتاً بر اساس عدم برنامه ریزی اقتصادی و هرج و مرج و بینظمی انجام میگردد؛ و تا وقتی که سیستم سرمایه داری در هر نقطه ای از جهان برجاست بحرانهای اقتصادی کونژنکتورل (گاهگاهی) و تناوبی پدیدار گشته و بحران استروگنورلی (ساختمانی و بنیادی) را که سیستم سرمایه داری

جهانی در مجموع خود به آن مبتلا گشته است عمیقتر میکند و این بحرانها است که سیستم سرمایه داری را بحال نزع و احتضار میاندازد. لکن طبقه کارگر نباید این تخیل را بخود راه دهد که این سیستم خود بخود سقط خواهد شد. این سیستم به حال احتضار میافتد، لکن بر طبقه کارگر است که در عین ادامه مبارزه روزمره خود به وسیله نیروها خود پرداخته تا در آخرین لحظات احتضار سیستم، نیرومندترین و آخرین ضربه خود را بر آن وارد کرده و آنرا سقط و در گورستان تاریخ مدفون نماید و پرچم سرخ سوسیالیسم را بر جامعه بشری برافرازد.

مترجم فارسی

تکثیر از :

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا